

انقلاب اسلامی ایران



جمعی از نویسندگان، -

انقلاب اسلامی ایران / جمعی از نویسندگان؛ تدوین نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در

دانشگاهها، مرکز برنامه ریزی و تدوین متون درسی. - قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴.

۳۰۴ ص. - (مجموعه انقلاب اسلامی: ۲۳)

ISBN: 964 - 8523 - 68 - X

کتابنامه: ص ۲۹۱-۳۰۴

۱- ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ - علل - نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در

دانشگاهها، مرکز برنامه ریزی و تدوین متون درسی .

DSR ۱۵۵۱ / الف ۸

انقلاب اسلامی ایران

(ویراست چهارم)

جمعی از نویسندگان



مجموعه انقلاب اسلامی

۲۳

انقلاب اسلامی (ویراست چهارم)

مؤلف: جمعی از نویسندگان

تدوین: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها

مرکز برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی

ناشر: دفتر نشر معارف

چاپ: نهم، زمستان ۱۳۸۴ / ۱۰۰۰۰ نسخه

بها: ۱۲۰۰ تومان

شابک: X - ۶۸ - ۸۵۲۳ - ۹۶۴

کلیه حقوق محفوظ است

با قدردانی از همکاری که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

رئیس مرکز تدوین: دکتر ابراهیم کلانتری؛ مدیر پژوهش: غلامحسین گرامی؛ مدیر گروه انقلاب اسلامی: دکتر محمدرضا مرندی؛
کارشناس گروه انقلاب اسلامی: محمدعلی حسین‌زاده؛ مدیر اجرایی مرکز: علی‌احمد عاشوری؛ مدیر تدوین: جواد محفوظی‌زاده؛
بازبینی نهایی: مصطفی رفیعیان، علی صائب‌نیا؛ صفحه‌آرایی: سیدمحمد سجیدی؛ اصلاحات حروف‌نگاری: محمود لطیف؛
نمونه خوانی: منصوره سادات طباطبایی‌نیک، علیرضا تقدسی‌فر؛ مسئول سایت اینترنت: سیدعلیرضا آل‌بس؛
مدیر تولید و نشر: عباس قاسمیان؛ مدیر توزیع: محمدعلی اخویان

مراکز پخش

قم: ۱. خیابان شهدا، کوچه ۳۲، شماره ۵، تلفن و نمابر ۷۷۴۴۶۱۶، ۲. خیابان شهید، روبه روی دفتر مقام معظم رهبری، تلفن ۷۷۳۵۴۵۱، نمابر ۷۷۴۲۷۵۷،

تهران: خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج، شماره ۷۹۱، تلفن ۸۹۱۱۲۱۲، نمابر ۸۸۰۹۳۸۶

نشانی الکترونیک: E-mail: info@nashremaaref.ir، پایگاه اینترنت: www.nashremaaref.ir

سخن مرکز

کتابی که پیش روی دارید ویراست چهارم کتاب «انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن» است که به اساتید و دانشجویان گرامی تقدیم می‌شود. پس از انتشار ویراست دوم کتاب در تابستان ۱۳۷۸، تغییرات و اصلاحات به عمل آمده در ویراست اول، مورد استقبال صاحبان نظران و دانشجویان محترم قرار گرفت، در عین حال، تلاش برای تهیه متنی کامل‌تر و دقیق‌تر، ما را بر آن داشت، تا با بهره‌گیری از نظرات ارسالی استادان و اندیشمندان، اصلاحات و تغییرات جدیدی در متن به عمل آوریم. با این همه مجدداً طی دو جلسه در تابستان ۱۳۸۳ ویراست سوم آن با حضور جمعی از صاحبان نظران حوزه انقلاب اسلامی و مؤلفین محترم کتاب، مورد بحث و ارزیابی قرار گرفت و تلاش گردید تا از دیدگاهها و پیشنهادهای آنان جهت هرچه تکمیل‌تر شدن کار استفاده شود، مجموعه حاضر حاصل تلاش پنج‌نفر از نویسندگان به شرح ذیل است:

۱. دکتر مصطفی ملکوتیان؛ دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۲. دکتر محمدعلی حسینی‌زاده؛ عضو هیأت علمی دانشگاه مفید.
۳. دکتر سید صادق حقیقت؛ محقق حوزه و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه مفید.

۴. دکتر عبدالوهاب فراتی؛ عضو هیأت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع).

۵. دکتر محمدرضا مرندی؛ عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی.

ضمن تقدیر و تشکر فراوان از زحمات بی‌شائبه نویسندگان محترم کتاب و همه کسانی که در تکمیل و بهتر شدن آن تلاش کرده‌اند، به‌خصوص محقق محترم جناب آقای حمید احمدی که با ارائه دیدگاه‌های کارشناسانه خود ما یاری نمودند، امید است متن حاضر مورد استقبال پژوهشگران، استادان محترم و دانشجویان عزیز قرار گیرد.

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها

مرکز برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی

گروه انقلاب اسلامی

فهرست مطالب

۵ سخن مرکز
۷ فهرست مطالب
۱۵ مقدمه
۱۷ درباره این ویراست

فصل یکم - مفاهیم و مباحث نظری

۱۹ - ۴۸

۲۱ ۱. مفهوم انقلاب و ویژگی‌های آن
۲۱ ۱-۱. مفهوم انقلاب
۲۲ ۲-۱. عوامل و ویژگی‌های انقلاب
۲۳ الف) عوامل انقلاب
۲۳ ۱-۲-۱. نارضایتی عمیق از وضع موجود
۲۳ ۲-۲-۱. ظهور و گسترش ایدئولوژی(های) جدید جایگزین
۲۵ ۳-۲-۱. گسترش روحیه انقلابی

- ۲۶ ۴-۲-۱. رهبری و نهادهای بسیج‌گر
- ۲۸ ب) عناصر (ویژگی‌های) انقلاب
- ۲۸ ۵-۲-۱. شرکت توده‌ها (مردمی بودن)
- ۲۹ ۶-۲-۱. وجود عنصر خشونت
- ۳۰ ۷-۲-۱. تغییر ساختارهای اجتماعی - سیاسی جامعه
- ۳۱ ۳-۱. تفاوت انقلاب با دیگر پدیده‌ها
- ۳۳ ۲. تحلیل نظری انقلاب اسلامی
- ۳۳ ۱-۲. رویکردهای موجود در تحلیل انقلاب اسلامی
- ۳۵ ۲-۲. چند دیدگاه و نظریه مطرح پیرامون انقلاب و انقلاب اسلامی ایران
- ۳۵ ۱-۲-۲. ندا اسکاچیل
- ۳۷ ۲-۲-۲. ماروین زونیس
- ۳۹ ۳-۲-۲. نظریه جیمز دیویس و منحنی جی (J)
- ۴۱ ۴-۲-۲. نظریه چالمرز جانسون
- ۴۴ ۵-۲-۲. میشل فوکو
- ۴۵ ۳-۲. تحلیل نظری انقلاب‌ها و انقلاب اسلامی
- ۴۵ ۱-۳-۲. چارچوبی نظری در باره چرایی و چگونگی وقوع انقلاب‌ها
- ۴۷ ۲-۳-۲. چرایی و چگونگی وقوع انقلاب اسلامی ایران

فصل دوم - زمینه تاریخی قیام تنباکو و مشروطه

۴۹-۶۸

- ۵۱ ۱. اوضاع ایران در قرن ۱۹ میلادی (۱۳ هجری).
- ۵۴ ۲. قیام تنباکو (۱۲۷۰ ش.).
- ۵۶ ۳. اصلاح نظام سیاسی: قیام مشروطیت
- ۵۶ ۱-۳. شکل‌گیری قیام
- ۶۱ ۲-۳. روحانیت و قیام مشروطیت
- ۶۴ ۳-۳. روشنفکران و قیام مشروطیت
- ۶۵ ۴-۳. ناکامی مشروطه
- ۶۵ ۱-۴-۳. عوامل درونی

۲- ۴- ۳. عوامل بیرونی..... ۶۷

فصل سوم - دولت استبدادی شبه مدرن و به قدرت رسیدن رضاخان

۶۹- ۸۲

۱. از کودتا تا سلطنت (۱۲۹۹ - ۱۳۰۴)..... ۷۱
۲. اقدامات سیاسی و فرهنگی دولت رضا شاه..... ۷۶
- ۱- ۲. استبداد و خشونت..... ۷۶
- ۲- ۲. ستیز با مذهب و نهادهای مذهبی..... ۷۸
- ۲- ۳. باستانگرایی ناسیونالیستی و سیاست یکپارچه‌سازی قومی و فرهنگی..... ۷۹
۳. سقوط رضا شاه..... ۸۰

فصل چهارم - سلطنت محمدرضا پهلوی

۸۳- ۱۱۲

۱. اشغال ایران و پیامدهای آن..... ۸۵
۲. نهضت ملی‌شدن صنعت نفت (۱۳۲۹ - ۱۳۳۲)..... ۸۷
۳. سال‌های پس از کودتا..... ۹۲
۴. قیام امام خمینی علیه السلام..... ۹۴
۵. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲..... ۹۶
۶. تشدید وابستگی و استبداد (۱۳۴۳ - ۱۳۵۵)..... ۹۸
۷. آغاز مخالفت‌های علنی..... ۱۰۰
۸. طوفان انقلاب، آغاز فروپاشی نظام سیاسی..... ۱۰۳

فصل پنجم - تحلیلی بر ساختار دولت پهلوی دوم

۱۱۳- ۱۳۸

۱. ساختار سیاسی دولت پهلوی پس از کودتا..... ۱۱۵
- ۱- ۱. شاه و دربار..... ۱۱۵
- ۲- ۱. ارتش..... ۱۱۸
- ۳- ۱. ساواک..... ۱۲۰
- ۴- ۱. احزاب وابسته..... ۱۲۱

۱۲۲	۵- ۱. نقش نفت در اقتصاد سیاسی.....
۱۲۶	۶- ۱. باستانگرایی ناسیونالیستی شاهنشاهی.....
۱۲۷	۷- ۱. وابستگی به آمریکا.....
۱۲۹	۲. اوضاع اقتصادی ایران در سال‌های ۱۳۳۲ - ۱۳۵۷.....
۱۳۳	۳. بحران‌ها و آسیب‌های دولت پهلوی.....

فصل ششم - مخالفان دولت پهلوی

۱۳۹ - ۱۷۰

۱۴۱	۱. مارکسیست‌ها و چپ‌گرایان.....
۱۴۴	۱- ۱. حزب توده.....
۱۴۵	۲- ۱. سازمان چریک‌های فدائی خلق.....
۱۴۶	۳- ۱. سازمان مجاهدین خلق ایران.....
۱۴۸	۲. ملی‌گرایان مشروطه‌خواه.....
۱۵۰	۱- ۲. جبهه ملی دوم.....
۱۵۱	۲- ۲. نهضت آزادی.....
۱۵۲	۳. مخالفان مذهبی.....
۱۵۶	۱- ۳. دکتر علی شریعتی.....
۱۵۸	۲- ۳. آیت‌الله مرتضی مطهری.....
۱۵۹	۳- ۳. سازمان‌ها و احزاب مذهبی.....
۱۵۹	۱- ۳- ۳. جمعیت فدائیان اسلام.....
۱۶۱	۲- ۳- ۳. هیأت‌های مؤتلفه اسلامی.....
۱۶۲	۳- ۳- ۳. حزب ملل اسلامی.....
۱۶۲	۴- ۳- ۳. روحانیت.....
۱۶۵	۱- ۴- ۳- ۳. نفوذ اجتماعی.....
۱۶۶	۲- ۴- ۳- ۳. انسجام و سازماندهی.....
۱۶۷	۳- ۴- ۳- ۳. رهبری امام خمینی <small>علیه السلام</small>
۱۶۸	۴. تحلیل نظری پیروزی انقلاب اسلامی.....

فصل هفتم - زندگی و اندیشه امام خمینی علیه السلام

۱۷۱ - ۱۸۴

۱. زندگی و زمانه امام خمینی علیه السلام ۱۷۳
۲. اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام ۱۷۵
- ۱ - ۲. نفی سلطنت ۱۷۵
- ۲ - ۲. نقد مشروطیت ۱۷۶
- ۲ - ۳. نظریه حکومت اسلامی و ولایت فقیه ۱۷۸
۳. امام و رهبری سیاسی ۱۷۹
- ۱ - ۳. شیوه‌ها و استراتژی‌های مبارزه سیاسی ۱۸۰
- ۱ - ۱ - ۳. مردمی کردن مبارزه سیاسی ۱۸۰
- ۱ - ۲ - ۳. مذهبی کردن مبارزه ۱۸۰
- ۱ - ۳ - ۳. پرهیز از مشی مسلحانه ۱۸۱
- ۱ - ۳ - ۴. حفظ اتحاد و انسجام ۱۸۲
- ۲ - ۳. محبوبیت و نفوذ مردمی امام ۱۸۲

فصل هشتم - تحولات عصر جمهوری اسلامی

۱۸۵ - ۲۰۲

۱. تحولات و رخدادهای داخلی ۱۸۷
- ۱ - ۱. دوره انتقال قدرت و مشکلات تثبیت نظام سیاسی جدید ۱۸۷
- ۱ - ۱ - ۱. تشکیل دولت موقت ۱۸۹
- ۱ - ۱ - ۲. منازعات داخلی گروهها ۱۹۱
- ۱ - ۲ - ۱. سازمان چریک‌های فدایی خلق ۱۹۱
- ۲ - ۲ - ۱. پیکار ۱۹۳
- ۲ - ۳ - ۱. حزب توده ۱۹۳
- ۲ - ۱. دوره تثبیت نظام (۱۳۶۲ - ۱۳۶۸) ۱۹۶
- ۳ - ۱. دوره بازسازی اقتصادی (۱۳۶۸ - ۱۳۷۶) ۱۹۶
- ۴ - ۱. دوره توسعه سیاسی (۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴) ۱۹۸
۲. تحولات و رخدادهای خارجی ۱۹۸

فصل نهم - بازتاب انقلاب اسلامی ایران

۲۰۳ - ۲۱۶

۱. بازتاب انقلاب اسلامی بر نظریه‌های سیاسی ۲۰۵
۲. بازتاب انقلاب اسلامی بر مسائل راهبردی قدرت‌های بزرگ ۲۰۸
۳. انقلاب اسلامی و حرکت‌های انقلابی در جهان اسلام ۲۱۱

فصل دهم - نگاهی به کارنامه نظام جمهوری اسلامی

۲۱۷ - ۲۴۰

۱. مفهوم کارآمدی ۲۲۱
۲. مقایسه امکانات و شرایط اقتصادی کشور در دو دوره قبل و بعد از انقلاب ۲۲۲
۳. کارنامه جمهوری اسلامی بر اساس شاخص‌های توسعه یافتگی ۲۲۴
- ۱ - ۳. رشد علمی و آموزشی ۲۲۴
- ۲ - ۳. کشاورزی و دامداری ۲۲۶
- ۳ - ۳. وضعیت روستاها ۲۲۷
- ۴ - ۳. صنایع ۲۲۸
- ۵ - ۳. صنایع نظامی ۲۲۹
- ۶ - ۳. مبارزه با مواد مخدر ۲۲۹
- ۷ - ۳. فرهنگ و هنر ۲۳۰
- ۸ - ۳. بهداشت و سلامت ۲۳۰
- ۹ - ۳. خدمات رسانی ۲۳۱
- ۱ - ۹ - ۳. گاز شهری ۲۳۲
- ۲ - ۹ - ۳. آب سالم و بهداشتی ۲۳۲
۴. بررسی سه شبهه مطرح ۲۳۲
- ۱ - ۴. نرخ رشد جمعیت ۲۳۲
- ۲ - ۴. ارزش پول ملی ۲۳۳
- ۳ - ۴. بررسی افزایش قیمت‌ها و قدرت خرید مردم ۲۳۵
۵. عوامل دخیل در قضاوت منفی افراد نسبت به وضع موجود ۲۳۷
- سخن آخر ۲۳۸

فصل یازدهم - مقایسه انقلاب اسلامی با سایر انقلاب‌ها

۲۴۱ - ۲۵۲

۲۴۵	مقایسه شرایط چهارگانه در انقلاب‌ها
۲۴۵	۱. نارضایتی از وضع موجود
۲۴۶	۱ - ۱. حرکت‌ها و شورش‌های پیشین
۲۴۶	۲ - ۱. شورش‌ها، اعتصابات و درگیری‌های نهایی
۲۴۶	۳ - ۱. سقوط پایه‌های اقتدار و مشروعیت سیاسی
۲۴۷	۴ - ۱. گریز روشنفکران و نخبگان
۲۴۷	۵ - ۱. دیگر شاخص‌ها
۲۴۸	۲. گسترش ایدئولوژی‌های جدید جایگزین
۲۵۰	۳. گسترش روحیه انقلابی
۲۵۱	۴. نقش آفرینی رهبری و ساختارها

فصل دوازدهم - مسائل و چالش‌های بعد از انقلاب

۲۵۳ - ۲۹۰

۲۵۵	۱. ترمیدور یا حرکت دوری انقلاب‌ها
۲۶۱	۲. مردم‌سالاری دینی
۲۶۱	۱ - ۲. تعریف و زمینه‌های تاریخی - اجتماعی دموکراسی (مردم‌سالاری)
۲۶۳	۲ - ۲. مبانی فکری مردم‌سالاری (دموکراسی)
۲۶۴	۳ - ۲. دین و دموکراسی
۲۶۶	۳. رابطه ایران و آمریکا و مسئله فلسطین
۲۶۶	۱ - ۳. رابطه ایران و آمریکا: گذشته، حال و آینده
۲۶۹	۲ - ۳. مسئله فلسطین، نقطه اوج تعارض ایران با آمریکا
۲۷۱	۴. جهانی شدن
۲۷۱	۱ - ۴. تعریف جهانی شدن
۲۷۴	۲ - ۴. آثار و ویژگی‌های جهانی شدن
۲۷۶	۳ - ۴. جهانی شدن و جهان سوم
۲۷۷	۴ - ۴. جهانی شدن، تجددگرایی و پسا تجددگرایی

- ۲۷۹ ۵- ۴. جهانی‌شدن و دین اسلام
- ۲۸۱ ۶- ۴. جهانی‌شدن و جمهوری اسلامی ایران
- ۲۸۲ ۵. نظریه‌های پایان تاریخ و برخورد و گفتگوی تمدنها
- ۲۸۲ ۱- ۵. نظریه پایان تاریخ
- ۲۸۳ ۲- ۵. نظریه برخورد تمدنها
- ۲۸۷ ۳- ۵. ایده گفتگوی تمدنها

کتابنامه

۳۰۴ - ۳۹۱

- ۲۹۳ منابع فارسی
- ۳۰۳ منابع لاتین

مقدمه

درباره این ویراست

در باره این ویراست

خوشبختانه کتاب انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن از همان ابتدا با استقبال چشمگیر اساتید محترم و دانشجویان گرامی روبه‌رو شد. در مقابل، مجموعه نویسندگان در هر ویراست بر خود لازم دیدند با در نظر گرفتن انتقادات و پیشنهادات، گامی به جلو نهند و نقائص کتاب را رفع نمایند. اینک در ویراست چهارم با چند تغییر عمده روبه‌رو هستیم:

۱. کم‌کردن حجم مباحث تاریخی: در این کتاب سعی شده مباحث تحلیلی جانشین مباحث تاریخی و تکراری شود. علاوه بر آن، ریشه‌های انقلاب را به زمان‌های دور نبردیم، و با توجه به آنچه دانشجویان در دوران دبیرستان خوانده‌اند، مباحث قیام تنباکو و نهضت مشروطه را به اجمال بررسی کردیم.

۲. توجه به جنبه‌ها و ریشه‌های فرهنگی انقلاب اسلامی: یکی از انتقادات وارد شده به ویراست سوم آن بود که با پررنگ‌شدن صبغه تحلیل‌های سیاسی و اقتصادی، مسائل فرهنگی به حاشیه رانده شده‌اند. سعی نویسندگان کتاب آن بوده که ضمن توجه به مسائل و ریشه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انقلاب، مسائل فرهنگی نیز به حد شایسته مدنظر قرار گیرند.

۳. ادغام بحث نظریه‌های انقلاب و چارچوب نظری: در ویراست سوم، این دو بحث از هم جدا بودند و سنگین‌شدن مباحث مربوط به نظریه‌های انقلاب باعث می‌شد برخی اساتید از آن صرف نظر نمایند، یا در تفهیم مصادیق آن با مشکل مواجه شوند. در این ویراست نه تنها نظریه‌های انقلاب به شکل ساده‌تری بیان شده، بلکه با چارچوب نظری در فصل یکم پیوند خورده است. علاوه بر آن به تطبیق نظریه‌های انقلاب بر مورد انقلاب اسلامی به شکل خاص نیز اشاره شده است.

۴. اتخاذ چارچوبی نظری برای کتاب: استدلالی که برای عدم اتخاذ چارچوبی نظری در ویراست قبل ارائه کرده بودیم آن بود که اگر در «متن درسی» تحلیلی خاص به استاد و دانشجو تحمیل نشود، زمینه بحث و گفت‌وگو در این زمینه باز خواهد ماند. پس هرچند ممکن است نویسندگان کتاب در آثار دیگر خود متونی تحلیلی با چارچوب نظری داشته باشند، ولی بنا به مصلحت فوق در ویراست سوم از آن صرف نظر کردند. در ویراست چهارم ضمن اذعان به استدلال قبل، سعی بر آن بوده که چارچوبی کلی برای کتاب در نظر گرفته شود تا علاوه بر آزادی نظری دانشجو و استاد، مباحث کتاب همراه با تحلیل نظری ارائه شود. چارچوب ارائه شده به شکلی است که جای تحلیل‌های مختلف را بازمی‌گذارد.

۵. اضافه کردن مسائل پس از انقلاب: در این ویراست به شکل وسیع‌تر به مسائل عصر جمهوری اسلامی پرداخته‌ایم. فصل هشتم به تحولات داخلی و خارجی این دوره می‌پردازد، و در عین حال به ذکر حوادث به شکل توصیفی محدود نمی‌شود. فصل نهم در بردارنده بازتاب و تأثیرات انقلاب اسلامی بر جنبش‌های اسلامی جهان اسلام و حتی مباحث نظری است. فصل دهم، به بررسی و ارزیابی اجمالی کارنامه عملکرد نظام جمهوری اسلامی و کارگزاران آن می‌پردازد و فصل یازدهم انقلاب ایران را در ابعاد مختلف با دیگر انقلاب‌ها مقایسه می‌کند. فصل دوازدهم نیز برخی از مهم‌ترین چالشها و مسائل نظری مطرح را به بحث می‌گذارد. حرکت دوری انقلاب‌ها، مردم‌سالاری دینی، رابطه ایران و امریکا و مسئله فلسطین، جهانی‌شدن و در نهایت نظریه‌های پایان تاریخ، برخورد و گفتگوی تمدنها در این فصل مورد بحث قرار می‌گیرند.

توصیه نویسندگان به اساتید ارجمند آن است که با تبدیل درس از حالت تک‌گو (مونولوگ) به حالت گفتگو (دیالوگ) و واگذاری پژوهش‌ها و تحقیقات علمی به دانشجویان، زمینه بحث دو طرفه - به خصوص در فصول هشتم به بعد - را آماده سازند. مطالب کتاب، چه در مبانی نظری و چه در رخدادهای انقلاب اسلامی و مسائل عصر جمهوری، به شکلی طراحی شده‌است که امکان بحث و گفتگو از جانب استاد و دانشجو را باز می‌گذارد. در پایان امیدواریم همچنان از نظرات و پیشنهادهای سودمندتان بهره‌مند شویم.

فصل یکم

مفاهیم و مباحث نظری

شاید در میان پدیده‌های اجتماعی سیاسی، «انقلاب» پیچیده‌ترین پدیده‌ای باشد که توجه بسیاری از عالمان این رشته را به خود جلب کرده است. «انقلاب» همانند کلاف درهم تنیده‌ای است که پیدا کردن سرنخ آن، به‌منظور درک ماهیتش، نیازمند تاملات نظری در کلیت آن پدیده است؛ این همان وظیفه‌ای است که «تئوری‌های» مربوط به انقلاب عهده‌دار آنند. اینکه انقلاب‌ها چگونه شکل می‌گیرند و اساساً از چه علل و عواملی برمی‌خیزند و درنهایت، چه پیامدهایی دارند، مهم‌ترین پرسش‌هایی است که در این‌باره مطرح است. این پرسش‌ها که مهم‌ترین مسائل ما در بررسی انقلاب اسلامی می‌باشد دربرگیرنده مباحث متعددی است که در این فصل و فصول آینده به آنها پرداخته می‌شود. در فصل یکم پیش از همه، ضرورت دارد اجمالاً به بررسی مفهوم انقلاب و ویژگی‌های آن پرداخته شود.

۱. مفهوم انقلاب و ویژگی‌های آن

در این بحث ابتدا مفهوم انقلاب و ویژگی‌های آن و سپس تفاوت این مفهوم با مفاهیم مشابه را بررسی می‌کنیم.

۱-۱. مفهوم انقلاب

واژه Revolution در آغاز از جمله اصطلاحات علم اخترشناسی بوده که به معنای چرخش دورانی افلاک و بازگشت سیارگان به جای اول به‌کار می‌رفته است. امروزه این اصطلاح - که بیانگر دگرگونی شدید و ناگهانی است - در مورد مسائل گوناگونی مانند انقلاب صنعتی، انقلاب سیاسی، انقلاب

اجتماعی، انقلاب فکری و انقلاب سبز به کار می‌رود.^۱

انقلاب‌های معاصر، یعنی پیدایش عصری نو در تاریخ کشورها؛ عصری که می‌تواند ارزش‌های مطلوب تجربه‌شده پیشین را با مفاهیمی همچون آزادی، استقلال و مانند آن همراه سازد. در حالی که در گذشته و از جمله در یونان باستان انقلاب صرفاً به معنای «تغییر حکومت» بوده است. براساس پژوهشی علمی، در فاصله سال‌های ۶۰۰ ق. م. تا ۱۴۶ ق. م، ۸۴ انقلاب در یونان باستان به وقوع پیوسته و براساس پژوهشی دیگر، در فاصله ۵۰۹ ق. م. تا ۴۷۶ ق. م. نیز رم باستان شاهد ۱۷۰ انقلاب بوده است.^۲

در این کتاب، مقصود از انقلاب، انقلاب‌های اجتماعی یا بزرگ است. انقلاب اسلامی ایران - همچنان که برخی از نویسندگان مشهور گفته‌اند - در شمار انقلاب‌های اجتماعی یا بزرگ جای می‌گیرد؛^۳ زیرا از یکسو سبب تغییر در اساس و نوع حکومت گردید، و از سوی دیگر به تحول در ایدئولوژی غالب و رسمی کشور و خط‌مشی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در ابعاد داخلی و خارجی انجامید.

۲-۱. عوامل و ویژگی‌های انقلاب

در مورد انقلاب، تعریفی واحد وجود ندارد، اما وجود دو بُعد «عوامل» و «عناصر» (ویژگیها) در آن از هم قابل تفکیک است.^۴ با نگاهی دقیق به انقلاب‌های معاصر^۵ و تعریف‌های ارائه شده، می‌توان

۱. در باره معنای واژه انقلاب در گذشته و حال بنگرید به: هانا آرنت، انقلاب، ص ۳۶.

2. Pitirim Sorokin "Fluctuations of Internal Disturbances" in: Kelly and Brown (eds), *Struggles in the state*, p.128.

۳. در این زمینه ر.ک: حمید عنایت، «انقلاب در ایران سال ۱۹۷۹؛ مذهب به عنوان ایدئولوژی سیاسی»؛ عبدالوهاب فراتی، درآمدی بر انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۱۴۴ - ۱۴۷؛ اسکناچپول، «حکومت تحصیلدار و اسلام شیعی در انقلاب ایران»؛ عبدالوهاب فراتی، رهپایان‌های نظری بر انقلاب اسلامی، ص ۱۸۵ - ۱۸۶.

۴. توضیح اینکه عنصر یک شیء جزئی از آن است در حالی که عامل شیء به وجود آورنده آن می‌باشد و جزء آن محسوب نمی‌شود گرچه بعضاً به دلیل قرابت مفهومی، این دو مفهوم، مترادف فرض می‌شوند لکن مادر اینجا آن دو را از هم تفکیک می‌کنیم.

۵. برای نمونه می‌توان به این انقلاب‌ها اشاره نمود: انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)، انقلاب روسیه (فوریه و اکتبر ۱۹۱۷)، انقلاب‌های چین (۱۹۱۱، ۱۹۴۹)، انقلاب کوبا (۱۹۵۹)، انقلاب الجزایر (۱۹۶۲)، انقلاب‌های ویتنام (۱۹۵۴، ۱۹۷۵)، انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷/۱۹۷۹ ش) و انقلاب نیکاراگوئه (۱۹۷۹).

گفت که یک انقلاب کامل، دست کم دارای چهار عامل و سه عنصر (ویژگی) است که ذیلاً بدانها اشاره می‌شود:

الف) عوامل انقلاب

۱ - ۲ - ۱. نارضایتی عمیق از وضع موجود

نارضایتی عمیق، اولین عنصر مهم در وقوع هر انقلاب و از دیگر سو زمینه ظهور و گسترش سایر عوامل و شرایط وقوع آن است. برای دریافتن چگونگی ایجاد نارضایتی‌های انقلابی باید به بررسی تحولات اجتماعی سیاسی معاصر در جامعه نگریست تا زمینه‌ها و علل نارضایتی تدریجی مردم دانسته شود.

نکته مهم این است که ما هرگونه نارضایتی را نارضایتی انقلابی نمی‌گوییم. به سخنی دیگر، نارضایتی انقلابی گونه‌ای از نارضایتی است که اولاً در میان گروه قابل توجهی از نخبگان سیاسی و فکری و توده‌های مردمی ظهور کند و یک یا چند جنبه‌ی مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را دربرگیرد و ثانیاً به حدی ناامیدی از بهبود اوضاع رسیده باشد. ظهور این نارضایتی، باعث تغییر در کنش و رفتار افراد می‌گردد. با این همه، وقوع انقلاب نیازمند شرایط دیگری است و به صرف ظهور چنین نارضایتی، به وقوع نمی‌پیوندد. یعنی برای وقوع انقلاب به سایر شرایط نیز نیاز است. نارضایتی انقلابی وقتی توده‌ها را فرا می‌گیرد که خود را به شکل اعتراضات، اعتصابات، درگیری‌ها و اقدامات غیرقانونی - همراه با شعارهایی در طرد نظام حاکم - نشان دهد.

۲ - ۲ - ۱. ظهور و گسترش ایدئولوژی(های) جدید جایگزین

همچنانکه برینتون گفته است، هیچ انقلابی بدون گسترش اندیشه و ایدئولوژی جدید، شکل نمی‌گیرد.^۱ دانشنامه «بلکول» ایدئولوژی را الگوهای عقاید و اظهارات نمادینی معرفی می‌کند که جهان را تعریف، تفسیر و ارزیابی می‌کنند. هدف ایدئولوژی شکل دادن، بسیج، هدایت، سازماندهی و توجیه اشکال خاص، راهکارها و نحوه اعتراض به دیگران تلقی می‌شود. «دوتریسی» در سال ۱۷۹۶ برای نخستین بار این اصطلاح را برای مطالعه نظام‌مند، انتقادی و احساساتی خاستگاه‌های عقاید به کار برد.^۲

۱. کرین بریتون، کالبدشکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۴۵ - ۵۹.

2. David Miller (ed), *The Blackwell Encyclopedia of Thought*, U.K, Blackwell, 1987, p 235.

ایدئولوژی هر انقلابی، در چگونگی پیروزی انقلاب، نوع حکومت جایگزین و حتی مراحل و تحولات پس از پیروزی نقشی مؤثر دارد. برای مثال، انقلاب‌هایی که در آن، یک ایدئولوژی واحد و سازگار با ویژگی‌های فرهنگی آن جامعه گسترش یابد، زودتر فراگیر می‌شود و از این‌رو بسیج قوی‌تری از توده‌ها را در پی دارد. از سوی دیگر، این انقلاب‌ها سریع‌تر از دیگر انقلاب‌ها به پیروزی می‌رسند و پس از پیروزی نیز بی‌ثباتی‌های کمتری خواهند داشت. نمونه بارز این انقلاب‌ها، انقلاب اسلامی ایران است که به‌رغم روبه‌روبودن با رژیم مقتدر و مورد حمایت غرب، توانست در مدتی حدود سیزده ماه (از ۱۹ دی‌ماه ۱۳۵۶ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) به پیروزی دست یابد. در روسیه، به دلیل ضعف ناشی از فروپاشی حاکمیت دولت در اثر شکست در جنگ جهانی اول،^۱ انقلاب به سرعت به پیروزی رسید، اما به دلیل نبود یک ایدئولوژی واحد و عدم پیوند آن با تاریخ و فرهنگ روسیه، سرانجام با کشتارهای وسیع در زمان استالین^۲ مواجه شد و زمینه‌های فروپاشی نهایی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق را فراهم ساخت.

در میان انقلاب‌هایی که پس از پیروزی، بی‌ثباتی‌های بسیاری داشته‌اند، انقلاب فرانسه نمونه‌ای آشکار است. این انقلاب ابتدا حکومت فرانسه را به مشروطه سلطنتی تبدیل کرد و در پی آن، جمهوری‌خواهان میانه‌رو یا بورژوا به رهبری دانتون و پس از آن، جمهوری‌خواهان مساوات‌طلب پیرو افکار روسو به رهبری روبسپیر به سرعت انقلاب را در اختیار گرفتند. اندکی بعد حکومت «هیأت مدیره» و سپس ناپلئون بر اوضاع چیره شدند و پس از آن نوبت به بازگشت سلطنت رسید. فرانسه بار دیگر در سال‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ م. با انقلاب‌هایی مواجه شد. گرچه فلاسفه این دوران در توجه به عقل و نقد سنت اشتراکات متعددی داشتند با این همه، به گفته «هارولد لاسکی» نباید آنان را در

۱. برای آگاهی از نتایج شکست روسیه در جنگ جهانی اول بنگرید به: س. س. ولک و دیگران، تاریخ شوروی، ترجمه شهرام قهرمانی و بهزاد امین، ص ۲۱۵-۲۳۵؛ نیز:

Edward Crankshaw, *Russia and the Russians*, p. 106.

۲. به نظر هانا آرنست، «به ارقام تخمینی نه تا دوازده میلیون قربانیان نخستین برنامه پنج‌ساله (۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳) باید قربانیان تصفیه بزرگ - رقم تخمینی سه میلیون اعدامی و پنج تا نه میلیون بازداشتی و تبعیدی - را نیز افزود... اما چنین می‌نماید که همه این ارقام تخمینی، از رقم‌های واقعی کمتر بوده باشند. این ارقام، آن اعدام‌های توده‌گیر را دربر نمی‌گیرند که نا کشف یک گور دسته‌جمعی شامل هزاران جسد اعدام‌شده در سال‌های ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ از سوی نیروهای اشغالگر آلمانی در شهر وینتسپا برای همگان ناشناخته بود.» (هانا آرنست، *توتالیتاریسم*، ترجمه محسن ثلاثی، پاورقی ص ۱۳).

حکم افراد یک انجمن پنداشت که همه دارای عقایدی مشخص، دقیق و به هم پیوسته‌اند. بی‌نظمی و نوسانات در ایدئولوژی، مردم را دچار بی‌نظمی فکری می‌کند.

قرن هجدهم دوران بی‌نظمی و اغتشاش فکری بود؛ مردم احساس ناراضیتی می‌کردند، ولی به طور واضح و روشن نمی‌دانستند برای علاج، چه بایستی کرد. مردم می‌دانستند که آزادی می‌خواهند، ولی به روشنی نمی‌دانستند مقصود از تحصیل آزادی چیست و این آزادی را به کجا باید محدود کرد.^۱

۳ - ۲ - ۱. گسترش روحیه انقلابی

روحیه انقلابی پدیده‌ای روان‌شناختی و مرحله‌ای بالاتر از ناراضیتی از وضع موجود است و منظور از آن، به وجود آمدن اراده و حس پرخاشگری علیه نظم سیاسی حاکم است. با چنین روحیه و اراده‌ای است که فرد، اعتماد به نفس پیدا می‌کند و در مقابل راه‌حل‌های اصلاح‌گرایانه و نیز سیاست‌های سرکوبگرانه حکومت ایستادگی می‌کند. این روحیه نیز دست کم باید در میان گروهی از نخبگان و توده‌ها ظهور یابد. از این رو تا هنگامی که این پدیده روی نداده - هرچند شرایط دیگر محقق باشد - انقلابی به وقوع نمی‌پیوندد. قوت و اقتدار روحیه انقلابی نیز به عوامل مختلفی مانند ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی، نوع ایدئولوژی انقلابی، مجموعه ویژگی‌ها و اقدامات پیشین حکومت و... بستگی دارد. آیت‌الله شهید سیدمحمد باقر صدر در کتاب «سنت‌های تاریخ در قرآن» برای تبیین این مسئله، از واژه اراده، و آیت‌الله شهید مرتضی مطهری نیز در کتاب «پیرامون انقلاب اسلامی»^۲ از مفهوم حس پرخاشگری و روحیه طرد ظلم، بهره گرفته‌اند.

در زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران، محمدرضا شاه برای کوتاه آمدن انقلابیون به اقدامات متعدد رفرمیستی دست زد؛ مانند عوض کردن پیاپی نخست‌وزیر،^۳ بالا بردن حقوقها، آزادی بسیاری از

۱. هارولد جی لاسکی، سیر آزادی در اروپا، ص ۲۱۹.

۲. مطهری مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۲۳ - ۳۱.

۳. پس از آغاز انقلاب و اوج‌گیری آن، شاه سه بار در سال ۱۳۵۷ نخست‌وزیر را عوض کرد؛ ابتدا شریف‌امامی به جای جمشید آموزگار نشست، اما با اوج‌گیری انقلاب ارتشبد از هاری - در رأس یک کابینه نظامی - جای شریف‌امامی را گرفت و در نهایت وقتی از نظامیان نیز کاری ساخته نبود، شاپور بختیار به جای از هاری به نخست‌وزیری منصوب شد.

زندانیان سیاسی^۱ و حتی به زندان انداختن برخی از مهره‌های کلیدی رژیم پهلوی مانند هویدا و نصیری.^۲ از سوی دیگر، رژیم به دستور شاه هر روز دست به کشتار مردم می‌زد؛ کشتار ۱۷ شهریور ۱۳۵۷^۳ نمونه آشکاری از این اقدامات سرکوب‌گرانه بود. اما هیچ‌یک از این اقدامات، مانع از وقوع انقلاب نشد؛ زیرا روحیه انقلابی در جامعه گسترش یافته بود.

روحیه انقلابی به گونه‌ای آشکار در سایر انقلاب‌های معاصر نیز دیده می‌شود؛ در انقلاب سال ۱۹۴۹ چین، نیروهای مائو شمارشان از ارتش چین بیشتر نبود، اما به دلیل برخورداری از روحیه انقلابی قوی توانستند بر ارتش پنج میلیون نفری چیانکای چک پیروز شوند.^۴ در انقلاب الجزایر نیز - که علیه استعمارگران فرانسوی در جریان بود - از هر هشت نفر الجزایری یک نفر کشته شد، ولی با این حال، انقلاب به پیروزی انجامید.

۴ - ۲ - ۱. رهبری و نهادهای بسیج‌گر

در هر انقلابی، وجود رهبری که بتواند ناراضی‌هایی موجود در جامعه را فعال سازد و آنها را به سمت براندازی هدایت نماید ضرورت جدی دارد. بسیاری از شکاف‌های سیاسی، فکری، اجتماعی و... در جوامع مختلف وجود دارد که به دلیل فقدان چنین رهبرانی تبدیل به انقلاب یا پدیده مشابهی نمی‌شوند. از این‌رو، رهبری در جریان یک انقلاب واحد نقش‌های متعددی داراست از قبیل فعال‌سازی ناراضی‌ها از وضع موجود، برانگیختن روحیه انقلابی، بیان و گسترش اندیشه و ایدئولوژی جدید، تنظیم و برنامه‌ریزی راهبردهای حرکت انقلابی، بسیج کردن و به صحنه آوردن توده‌ها، ترسیم و برقراری نظام سیاسی جدید و نیز تلاش برای رسیدن به اهداف و شعارهای انقلابی پس از پیروزی.

۱. روزنامه کیهان، ۱۳۵۶/۲/۵، ۱۳۵۶/۵/۶، ۱۳۵۶/۶/۲۳.

۲. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷/۶/۲۵، ۱۳۵۷/۶/۲۲، ۱۳۵۷/۶/۲۳.

۳. به دنبال گسترش تظاهرات، از ساعت ۶ بامداد روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ به مدت شش ماه در شهرهای تهران، قم، تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز، آبادان، اهواز، قزوین، کازرون، جهرم و کرج مقررات حکومت نظامی اعلام شد. در همان صبح روز ۱۷ شهریور، تظاهرات مردم در میدان ژاله تهران (میدان شهدای فعلی) به گلوله بسته شد و بسیاری از مردم، شهید و یا مجروح شدند.

۴. برای آگاهی از چند و چون نیروهای مائو و چیانکای چک و چگونگی درگیری آنها بنگرید به: بهزاد شاهنده، انقلاب چین، ص ۲۱-۵۴.

انقلاب، گاه از سوی شخصی خاص رهبری می‌شود، مانند نقش امام خمینی علیه السلام در انقلاب ایران و فیدل کاسترو در انقلاب کوبا^۱ و گاه نیز رهبری انقلاب در شکل خاصی متمرکز می‌شود، مثل جبهه نجات ملی الجزایر در انقلاب ۱۹۶۲ این کشور. این جبهه که متشکل از رهبران احزاب و گروه‌های سیاسی مختلف بود دربرگیرنده افراد مختلفی از جمله، احمدبن بلا، هواری بومدین، شاذلی بن‌جدید، آیت احمد، بن خذه، بوذیاف و پاره‌ای از رهبران روحانی بود. البته در این‌گونه نقش برخی از افراد نسبت به دیگران بیشتر است مانند نقش احمدبن بلا در جبهه مذکور. و بالاخره اینکه رهبری در برخی از انقلاب‌ها به صورت مشترک در اختیار یک شخصیت و یک تشکل خاص قرار می‌گیرد، مانند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه که از سوی لنین و حزب بلشویک، رهبری می‌شد.^۲

همچنین در بعضی از انقلاب‌ها که مراحل مختلف و حتی متعارضی را پشت سر نهاده‌اند، ممکن است در هر مرحله فرد خاصی، رهبری آن را بر عهده داشته باشد. برای مثال، در میان رهبران انقلاب فرانسه نام سه نفر، یعنی میرابو، دانتون و روبسپیر بیش از دیگران به چشم می‌خورد.

در بررسی نقش رهبری در انقلاب‌ها باید استراتژی‌ها و تاکتیک‌های رهبری در پیشبرد حرکت انقلاب، مورد تأکید قرار گیرد. برای نمونه در انقلاب روسیه، لنین شعارهای خود را براساس وضعیت موجود کشور و خواست‌های عمومی برگزیده بود؛ مانند صلح، زمین و نان.^۳ در چین، مائو براساس

۱. برای آگاهی از نقش کاسترو و روشهای او در انقلاب کوبا بنگرید به: منوچهر کمالی طه، مسائل نیمکره غربی، کوبا، کاسترو، انقلاب، ص ۷۷-۱۰۰؛ نیز برای دانستن نقش امام خمینی علیه السلام در انقلاب اسلامی ایران ز.ک: منوچهر محمدی، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، ص ۹۳-۱۰۴ و انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه، ص ۱۵۹-۱۷۰.

۲. در حالی که مارکس و انگلس - که لنین خود را پیرو آنها می‌خواند - بیشتر بر جنبش کارگری تأکید می‌کردند و شعار افتتاحیه بین‌الملل (۱۸۶۴) نیز با این جمله آغاز می‌شد که «رهایی کارگران به دست خود کارگران خواهد بود» (آندره پیتز، مارکس و مارکسیزم، ترجمه شجاع‌الدین ضیائیان، ص ۱۱۸). لنین بر نقش حزب تأکید می‌ورزید. حزب مورد اشاره لنین سازمانی کوچک و شامل افرادی بود که حرفه آنها فعالیت انقلابی و رهبری آن در دست روشنفکران بود. بعضی معتقدند تأکید لنین بر چنین حزبی ناشی از تأثیر افکار تخاجف (نماینده سنت ژاکوبین نارودنیکوی روسیه) بر او بوده است. (هانا آرت، توتالیتریسم (سلطه‌گرایی)، ص ۸۰-۸۲).

۳. لنین آن‌گونه که منابع و ملاقات‌کنندگان او نوشته‌اند، فردی باهوش، دارای پشتکار، بسیار خودداری و بدون وابستگی به قیود وجدانی، تأثیربرانگیز و دارای قدرت هیپنوتیزمی بود. (میخائیل کوریاکف، تاریخ گویای دوران انقلاب اکتبر شوروی، ترجمه فتح‌الله دیده‌بان، ص ۷۹-۸۲) او حتی می‌توانست فکر و اراده

شرایط موجود یک رشته اصول با عنوان استراتژی جنگ انقلابی - مانند محاصره شهرها از طریق روستاها - را برگزید. در ایران نیز امام خمینی علیه السلام بر نقش مرجعیت عامه برای وقوع انقلاب تأکید داشت و از سوی انقلابیون را نیز از درگیری با ارتش برحذر می‌داشت.

ب) عناصر (ویژگی‌های) انقلاب

۵-۲-۱. شرکت توده‌ها (مردمی بودن)

انقلاب یک پدیده کاملاً توده‌ای است یعنی وقوع آن بر نقش و حرکت مستقیم توده‌ها متکی است. انقلاب در میان مردم و به‌وسیله آنها شروع و به فرجام می‌رسد و در نهایت، نظام سیاسی حاکم را تغییر می‌دهد؛ به همین دلیل، حرکت انقلابی، حرکتی از پایین به بالاست. انقلاب، در مقابل تحولات اساسی از بالا به پایین است که توسط خود هیات حاکم صورت می‌گیرد. برای مثال، گرچه میخائیل گورباچف «پرسترویکا» و «گلاسنوست» را - که به‌عنوان تحولاتی از سال ۱۹۸۵ به بعد در اتحاد جماهیر شوروی صورت گرفت و در نهایت به فروپاشی این کشور انجامید - یک «انقلاب از بالا» می‌خواند، لکن از آنجا که این حرکت از سوی حزب کمونیست حاکم صورت پذیرفت، حرکتی رفرمیستی و اصلاح‌گراانه بود، و نمی‌توان آن را انقلاب نامید.

اینکه می‌گوییم وقوع انقلاب، متکی بر نقش مستقیم توده‌هاست، بدین معنا نیست که همه یا بیشتر توده‌ها در انقلاب شرکت دارند؛ بلکه به این معناست که دست کم، گروهی قابل توجه از توده‌ها در انقلاب مشارکت نمایند و دیگران نیز عملاً به مخالفت با آن نپردازند و با سکوت خود به آن رضایت دهند.

بنابراین میزان شرکت توده‌ها در انقلاب‌ها متفاوت است؛ در انقلاب اسلامی ایران تقریباً همه توده‌ها شرکت داشتند، اما در انقلاب روسیه (فوریه و سپس اکتبر ۱۹۱۷) شمار توده‌های شرکت‌کننده زیاد نبود و تنها بخشی از کارگران و سربازان را شامل می‌شد و دهقانان که بیشتر جمعیت را تشکیل

۵- خود را نیز به دوستان انقلابی‌اش تحمیل کند. وی نامتقابل به تجملات و شوخ طبع نیز بود. (برتراند راسل، *تئوری و عمل بلشویسم*، ترجمه احمد صبا، ص ۳۱-۳۴؛ نیز: ایمانوئل کازاکه و یچ، *لنین در مخفی‌گاه*، ترجمه ناصر مؤذن، ص ۱۴-۲۲). او در زمانی که مردم از جنگ خسته شده و دهقانان خواستار زمین بودند و جنگ تأثیرات نامطلوبی روی عرضه مواد غذایی گذارده بود شعار صلح، زمین و نان را سر می‌داد. همچنین برای آگاهی از روشهای تبلیغی لنین بنگرید به: میشل دو سن پیر، *تراژدی رومانوف‌ها*، ص ۵۸۵؛ نیز: لنین، *مجموعه آثار*، ترجمه محمدپورهر مزان، ص ۴۷۵-۴۷۹.

می‌دادند، عموماً با سکوت خود به تحولات رضایت دادند.^۱ در انقلاب سال ۱۹۴۹ چین نیز تعداد توده‌های شرکت‌کننده نسبت به دیگران، رقم کمی بود.

در پاسخ به این سؤال که «چرا در برخی انقلاب‌ها به‌رغم کم‌بودن شمار انقلابیون، انقلاب به پیروزی رسیده است؟»، باید گفت، هرگاه رژیم سیاسی، دچار فروپاشی شده باشد، شمار کم انقلابیون شنیز قادر به پیروزی بر رژیم حاکم‌اند. برای نمونه، وضعیت روسیه در سال‌های ۱۹۱۶ - ۱۹۱۷ چنین بوده است: پایه مذهبی حکومت بر اثر اقدامات کشیش‌های لابی‌بالی و نیز شهرت ضداخلاقی راسپوتین، پایه اقتصادی حکومت در اثر اقتصاد جنگ‌زده و عدم تکافوی تولیدات مصرفی و غذایی، و پایه نظامی آن بر اثر طولانی‌شدن جنگ و در نهایت، شکست در آن، شمار بسیار کشته‌ها و مجروحان و ورود اندیشه‌های انقلابی به درون ارتشیان، دچار ضعف و فروپاشی گردیده بود. از این‌رو، حکومت در فوریه سال ۱۹۱۷ جای خود را به یک دولت موقت داد، اما سرانجام تداوم حضور روسیه در جنگ جهانی اول، ادامه مشکلات اقتصادی و نظامی و نیز حضور بلشویک‌های پرشور در اکتبر ۱۹۱۷، به عمر این دولت نیز پایان بخشید.

۶-۲-۱. وجود عنصر خشونت^۲

تصور انقلاب بدون حضور خشونت در آن، غیر ممکن است چرا که همه انقلاب‌ها با خشونت همراه بوده‌اند؛ از این‌رو انقلاب بدون خشونت وجود ندارد. منظور از خشونت، مجموعه اقدامات غیرقانونی

۱. منابع مارکسیستی به نقش بسیار مؤثر دهقانان در تحولاتی که منجر به روی‌کار آمدن بلشویک‌ها شد، تأکید کرده‌اند، اما توجه به برخی نوشته‌های آنان پذیرش این مطلب را دشوار می‌سازد. به نوشته ملگونوف - برخلاف گفته لنین - علیه حکومت موقت «هیچ اغتشاش بوگاچفنی تمام روسیه» از سوی دهقانان صورت نگرفته است؛ بنگرید به:

S. P. Melgunov, *The Bolshevik Seizure of Power*, pp. 198-203.

۲. تأکید بر وجود عنصر خشونت در انقلاب‌ها در آثار بسیاری از نظریه‌پردازان انقلاب دیده می‌شود؛ از جمله در آثار چالمرز جانسون (دیدگاه کارکردگرا - ساختاری) و سامونتل هانتینگتون (نظریه توسعه نامتوازن)

پیتریم سوروکی‌ن در بررسی خود از تاریخ اغتشاشات و انقلاب‌های اروپایی به این نتیجه رسیده است که بیش از ۷۰٪ از این اغتشاشات و انقلاب‌ها با خشونت و خونریزی بسیار همراه بوده است. برای آگاهی بیشتر ر. ک: چالمرز جانسون، *تحول انقلابی*، ترجمه حمید الباسی، ص ۱۷ - ۳۰؛ سامونتل هانتینگتون، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۳۵۸؛ نیز:

see: Kelly. George & Brown, Clifford (eds), *Struggles in the State*, pp. 125-147.

انقلابیون مانند اعتصابات و تظاهرات، ترور، زدو خورد با گاردهای حکومتی، شکستن شیشه و... از یک سو، و اقدامات حکومت در سرکوبی انقلابیون از سوی دیگر است.

میزان خشونت در هر انقلاب، بسته به ویژگی‌های فرهنگی مردم، نوع نیروهای مسلح، نوع رژیم و شرایط خاص داخلی و بین‌المللی، متفاوت است. در انقلاب‌هایی که در آنها مردم با بیگانگان درگیر می‌شوند، معمولاً شمار کشته‌ها بالاست. برای مثال، در انقلاب الجزایر (۱۹۶۲) که فرانسویان بی‌رحمانه مردم را مورد هجوم قرار می‌دادند، حدود یک میلیون نفر از مردم - یعنی از هر هشت نفر یک نفر - کشته شدند، و یا در جریان انقلاب ویتنام (۱۹۷۵) در ویتنام شمالی و جنوبی و کامبوج و لائوس، ارتش آمریکا صدها هزار نفر را کشت.^۱

در پاره‌ای از انقلاب‌ها شمار تلفات نسبت به جمعیت تقریباً در حدی متوسط بوده است. مثلاً در انقلاب ۱۹۵۹ کوبا، حدود ۲۰ هزار نفر جان خود را از دست دادند، و یا در انقلاب ۱۹۷۹ نیکاراگوئه، حدود ۲ درصد جمعیت این کشور کشته شدند. انقلاب اسلامی ایران نیز از این جمله است؛ مجموع شهدای این انقلاب - تا سال‌های اولیه پس از پیروزی - کمتر از صد هزار نفر برآورد می‌شود. بعضی انقلاب‌ها نیز ابتدا با خشونت اندکی همراه بوده، اما پس از مدتی این خشونت، بیشتر شده است. برای مثال، در مراحل اولیه انقلاب فرانسه شمار تلفات چندان نبود؛ چنان‌که بیشترین کشته‌ها مربوط به فتح دژ باستیل بود که در جریان آن ۲۰۰ نفر به قتل رسیدند، اما در مراحل بعد به تعداد کشته‌ها افزوده شد؛ به‌ویژه در نبرد انقلابیون با ضدانقلابیها و حامیان خارجی آنها و سپس در دوره روسپی. انقلاب روسیه نیز در مرحله فوریه ۱۹۱۷ تقریباً با خونریزی اندکی پایان یافت،^۲ هرچند در زمان استالین میلیون‌ها نفر کشته شدند.

۷-۲-۱. تغییر ساختارهای اجتماعی - سیاسی جامعه

همانگونه که قبلاً اشاره کردیم معمولاً انقلاب را به انقلاب سیاسی و اجتماعی تقسیم می‌کنند. در انقلاب سیاسی، بیشتر، نوع نظام سیاسی تغییر می‌کند. در این انقلاب‌ها هدف انقلابیون، گاه تنها

۱. در جریان مداخله نظامی آمریکا در ویتنام، از ویتنام شمالی ۴۰۰ هزار نفر و از ویتنام جنوبی ۹۰۰ هزار نفر، و از امریکاییان نیز حدود ۵۱ هزار نفر کشته شدند.

۲. اگر شورش‌های خشونت‌آمیز بالتیک (۲۷ فوریه - ۴ مارس) را - که به بهای قتل تعدادی از افسران تمام شد - مستثنا کنیم، انقلاب، بدون خونریزی زیاد جریان یافته بود. (فرانسوا گزایوه کوکن، انقلاب روسیه، ترجمه عباس آگاهی، ص ۵۳-۵۴).

تغییر حاکمان است و گاه تغییر میزان قدرت نهادها یا مقامات در حکومت می‌باشد، اما در انقلاب‌های اجتماعی افزون بر تغییر حکومت، در ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه نیز تغییراتی اساسی روی می‌دهد. گفتنی است حتی در انقلاب سیاسی نیز میزانی از تغییرات در ساختارهای یادشده رخ می‌دهد.

بنابراین در انقلاب‌های اجتماعی، انقلاب با پیروزی بر حکومت پایان نمی‌یابد، بلکه در این اوضاع دغدغه انقلابیون اجرای آرمان‌های انقلابی خویش است. اجرای این آرمانها و تغییرات، نیاز به امکانات مختلف و شرایط مساعد داخلی و بین‌المللی دارد و از همین رو رسیدن به اهداف انقلابی به زمانی نسبتاً طولانی نیازمند است.

آنچه با پیروزی انقلاب روی می‌دهد، ایجاد تغییرات سیاسی داخلی، تغییر در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی و اعلام استقلال از قدرت‌های خارجی مسلط است. افزون بر این، اموال حامیان رژیم پیشین یا سرمایه‌های وابسته به قدرت مسلط خارجی نیز مصادره می‌شود و از دیگر سو جلوه‌های فرهنگ رسمی رژیم پیشین نیز طرد می‌گردد.

سخن آخر اینکه تقریباً همه کشورهای که پیش‌تر، انقلاب یا انقلاب‌های بزرگی را پشت سر نهاده‌اند، وضعیت رو به توسعه و پیشرفت خود را مرهون آن انقلاب می‌دانند. بسیاری از مردم فرانسه، روسیه، امریکا و چین انقلاب‌های خود را می‌ستایند و آن را نردبان ترقی خود می‌دانند.^۱ انقلاب‌ها غالباً سبب استقلال از سلطه بیگانگان، بسیج امکانات در راستای توسعه و نیز مشارکت توده‌ها در صحنه‌های مختلف شده‌اند.

۳-۱. تفاوت انقلاب با دیگر پدیده‌ها

تفاوت انقلاب با پدیده‌هایی مانند اصلاح (رفرم)، نهضت، کودتا، شورش و جنگ داخلی را نیز باید

۱. برای مثال، میخائیل گورباچف - بانی اصلاحات سیاسی و اقتصادی در اتحاد شوروی - از انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه تمجید نموده و گفته است: «پروستاریکا یک انقلاب است و بدون تردید یک تسریع‌کننده بسیار مؤثر در تکامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه شوروی است که با دگرگونی‌ها - برای هدف استقرار دولتی با کیفیتی تازه - همراه است... رویه فعلی... ادامه مستقیم دستاوردهایی است که حزب لنینیست در روزهای اکتبر سال ۱۹۱۷ بدان دست یافت و نه تنها ادامه، بلکه همچنین به این مفهوم نیست که پروستاریکا را با انقلاب اکتبر هم‌سطح بشناسیم؛ آن انقلاب، رویدادی بود که در تاریخ هزارساله ما نقطه عطفی را نشانه‌گذاری کرد و تأثیر آن در تکامل بشر بی‌بدیل است.» (میخائیل گورباچف، دومین انقلاب روسیه پروستاریکا، ترجمه عبدالرحمن صدریه، ص ۶۳).

با توجه به ویژگی‌های پیش‌گفته بیان کرد، به‌گونه‌ای که اگر یک حرکت همه‌ویژگی‌ها را دارا باشد انقلاب و در صورتی که یک یا تعدادی از آنها را نداشته باشد یکی از پدیده‌ها و مفاهیم مرتبط با آن خواهد بود:

۱. اصلاح (رفرم): به تغییرات تدریجی و جزئی که از سوی حاکمان (زامانداران) به صورت قانونی و مسالمت‌آمیز انجام‌پذیرد گفته می‌شود. در میان واژه‌های مورد بحث، اصلاح با مفهوم انقلاب تفاوتی آشکارتر دارد؛ بدین بیان که اصلاحات برخلاف انقلاب از سوی رژیم سیاسی حاکم تحقق می‌یابد و از سویی دیگر اموری مانند بسیج توده‌ای، تغییر رژیم سیاسی و خشونت در آن راه ندارد.

۲. نهضت (جنبش): حرکتی معمولاً درازمدت است که ممکن است انقلاب فقط بخشی از آن به شمار آید؛ مانند نهضت اسلامی ایران که دست کم، پیشینه آن به اوایل دهه ۱۳۴۰ می‌رسد. نهضت ممکن است به شکل تلاش‌های فکری و فرهنگی آغاز شده، سپس در اثر گسترش افکار جدید، رنگ سیاسی و انقلابی به خود گیرد و یا حتی به انقلاب منجر گردد.

۳. کودتا: اقدام سریع گروهی از نظامیان علیه یک رژیم سیاسی است که به دنبال انتقال و جابجایی قدرت از طریق خشونت نظامی می‌باشد. کودتا از مشارکت مردمی و دیگر ویژگی‌های انقلاب بی‌بهره است. نتایج عملی کودتاها یکسان نیست: زمانی تنها به تغییرات سیاسی و جابه‌جا شدن دولتمردان می‌انجامد و گاه نیز سبب تغییرات عمیق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌گردد. اگرچه معمولاً مردم در کودتاها نقشی ندارند، با این همه برخی از کودتاها نظامی پس از شورشها و اعتصابات مردمی روی داده‌اند؛ مانند کودتای «افسران آزاد» به رهبری جمال عبدالناصر که در سال ۱۹۵۲ م. علیه رژیم سلطنتی ملک فاروق از خاندان محمدعلی در مصر تحقق یافت و به استقرار جمهوری، خروج نیروهای انگلیسی، اصلاحات ارضی و ... انجامید. ناگفته نماند که به این‌گونه کودتاها، «کودتای انقلابی» نیز گفته می‌شود.

۴. شورش: این واژه همانند «طنیان»، «اغتشاش» و «قیام»^۱ حرکتی مقطعی یا واکنشی با ماهیت و دامنه‌های متفاوت است که گاه مقدمه حرکتی انقلابی است و در بسیاری از مواقع نیز از همراهی مردم، ایدئولوژی جدید و برنامه‌های برای تغییر نهادهای سیاسی و اجتماعی برخوردار نیست.

۱. در مورد معنای این واژه، توافقی همگانی وجود ندارد، اما به نظر می‌رسد که بتوان شورش‌های بزرگ‌تر را قیام خواند.

بسیاری از شورشها در مدتی کوتاه سرکوب می‌شود و فرومی‌نشیند. قیام تنباکو در ۱۲۶۹ و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از جمله قیامها و شورشهای معروف ایران به شمار می‌رود.

۵. جنگ داخلی: مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت میان طرفهای درگیر در یک کشور - که هر یک قسمتی از کشور را در اشغال دارند - جنگ داخلی نام دارد که به سبب طغیان بخشی از قدرت علیه بخش دیگر و یا درخواست تجزیه ارضی، خودمختاری و استقلال، از سوی گروهی از ساکنان کشور صورت می‌گیرد. جنگ مسلحانه میان گروههای معارض خواستار قدرت نیز نوعی دیگر از جنگ داخلی است. گاه فرق نهادن میان انقلاب و جنگ داخلی چنان دشوار می‌شود که حتی هر دو نام بر قامت یک حرکت نیز راست می‌آید. بویژه زمانی که مردم به سود یکی از دو طرف نزاع دخالت کنند و نبرد را به پایان برسانند. جنگ داخلی لبنان (۱۹۹۱ - ۱۹۷۵)، و نیز درگیریهای افغانستان در شمار جنگهای داخلی دوران معاصر است.

۲. تحلیل نظری انقلاب اسلامی

تاکنون در باره ویژگیهای انقلاب و نحوه تمایز آن از سایر پدیدههای مشابه سخن گفتیم اما تبیین و تحلیل این پدیده، نیازمند طرح مباحث نظری نیز هست که در این جا به طور اجمال این بحث را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱-۲. رویکردهای موجود در تحلیل انقلاب اسلامی

نگاهی دقیق به آثار و منابعی که تاکنون درباره انقلاب اسلامی ایران نگاشته شده، نشان می‌دهد که این آثار بر یک یا تعدادی از عوامل و یا بر همه عوامل فرهنگی، جامعه‌شناختی، اقتصادی، روان‌شناختی و سیاسی در وقوع انقلاب اسلامی تأکید کرده‌اند.^۱ تاکنون تلاشهای زیادی در خصوص

۱. البته در مورد انقلاب اسلامی تعداد دیگری از نوشته‌ها نیز وجود دارد که پشتوانه نظری ندارند و به آنها رویکردهای غیرعلمی یا روزنامه‌نگارانه می‌گویند؛ از جمله خاطرات اشخاص کلیدی رژیم پهلوی و مأموران سیاسی خارجی مقیم تهران که بر چارچوب نظری خاصی متکی نیستند، بلکه بیشتر به جمع‌آوری وقایع و حوادث انقلاب مبادرت کرده‌اند. فریدون هویدا - برادر نخست‌وزیر شاه - در کتاب سقوط شاه؛ عباس قره‌باغی در کتاب اعترافات ژنرال؛ پرویز راجی در کتاب خدمتگزار تخت طاووس؛ ویلیام سولیوان - آخرین سفیر آمریکا در تهران - در کتاب مأموریت در ایران در شمار تحلیل‌های روزنامه‌نگارانه‌اند. در گروه تحلیل‌های غیرعلمی، نظریه توطئه نیز وجود دارد که وابستگان رژیم و برخی مارکسیست‌ها آن را مطرح کرده‌اند؛ بدین صورت که آنان، انقلاب را توطئه قدرت‌های خارجی مانند آمریکا و انگلیس دانسته‌اند. این‌گونه تحلیل‌ها متکی بر اسناد معتبر نیست و حتی با اسناد و مدارک

شناخت رهیافت‌های مختلف در تحلیل انقلاب اسلامی صورت گرفته که در ذیل به یکی از این دسته‌بندیها اشاره می‌کنیم:

تأکید بر عوامل اقتصادی و اجتماعی	تأکید بر عوامل روان‌شناختی	تأکید بر عوامل سیاسی	تأکید بر عوامل فرهنگی	رهیافت چند علیتی به انقلاب
مثالها: ۱. رابرت لونی در کتاب ریشه‌های اقتصادی انقلاب ایران؛	مثالها: ۱. ماروین زونیس در کتاب شکست شاهانه؛	مثالها: ۱. ایرواند آبراهامیان در مقاله «علل ساختاری انقلاب ایران» که بر مبنای نظریه انقلاب هانتینگتون نوشته شده است؛	مثالها: ۱. علی دوانی در کتاب نهضت روحانیون ایران؛	مثالها: ۱. مایکل فیشر در کتاب ایران از اختلاف مذهبی تا انقلاب؛
۲. تدا اسکاپل در مقاله «دولت تحصیلدار و اسلام شیعی در انقلاب ایران»؛	۲. افرادی که براساس روش روان‌شناسی اجتماعی جیمز دیویس تحلیل می‌کنند	۲. کسانی که براساس نظریه بسیج منابع چارلز تیلی مطلب نوشته‌اند؛ مانند میثاق پارسا در کتاب ریشه‌های	۲. حامد الگار در کتاب ریشه‌های انقلاب اسلامی؛	۲. نبکی کدی در کتاب ریشه‌های انقلاب ایران؛
۳. همایون کاتوزیان در کتاب اقتصاد سیاسی ایران؛	۳. نویسندگانی که بر مبنای نظریه محرومیت نسبی تد رابرت‌گر مطالبی نوشته‌اند؛ مانند	اجتماعی انقلاب و جرالدر گرین در مقاله «ضد بسیج به‌عنوان یک روش انقلابی».	۳. آصف حسین در کتاب ایران اسلامی؛ انقلاب و ضد آن؛	۳. فرد هالیدی در مقاله «انقلاب ایران: توسعه ناموزون و مردم‌گرایی مذهبی»؛
۴. افرادی که براساس نظریه‌های مارکسیستی و نظریه نظام جهانی والرشتابین مطلب می‌نویسند.	فرخ مشیری در کتاب دولت و انقلاب اجتماعی در ایران.		۴. گیلو کیل در کتاب انتقام خداوند؛	۴. جان فوران در کتاب مقاومت شکننده.

موجود نیز معایر است. اصولاً نمی‌توان یک انقلاب بزرگ را با فرضیه‌های غیرعلمی تحلیل کرد؛ آن هم انقلابی که ریشه در اعماق تاریخ کشور دارد و از همراهی اکثر نزدیک به تمام ملت برخوردار بوده، و همچنین موجب تحولات عمده‌ای در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی گردیده و از سویی بیش از همه، منافع قدرت‌های بزرگ را تهدید کرده است.

بر اساس این دسته‌بندی، در آثاری که بر اهمیت عوامل اجتماعی - اقتصادی تأکید می‌شود، نقش اقتصاد سیاسی یا ساختار اجتماعی - مانند نهادها و قشریندیهای اجتماعی - مورد تأکید بیشتر قرار می‌گیرد. در تحلیل‌های روان‌شناختی، بر نقش فرآیندهای ذهنی و روانی و نیز توضیح رفتار انقلابیون و رژیمها تأکید می‌شود. تحلیل‌های سیاسی نیز بیشتر بر مواردی مانند عدم مشارکت سیاسی اصرار می‌ورزند. از سویی آثار مربوط به رهیافت فرهنگی بر عوامل فرهنگی - ارزشی و رهبری انقلاب پای می‌فشارند، و سرانجام در رهیافت چندعلتی، به عوامل مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اشاره شده و بر یک علت خاص - به‌عنوان عامل تبیین انقلاب - کمتر تأکید می‌شود.^۱

۲-۲. چند دیدگاه و نظریه مطرح پیرامون انقلاب و انقلاب اسلامی ایران

بعد از توجه به رهیافت‌های مختلفی که در تحلیل انقلاب اسلامی وجود دارد، می‌توان برخی از دیدگاهها و نظریه‌های انقلاب را بر مصداق انقلاب اسلامی ایران مورد تطبیق قرار داد. در واقع این‌گونه مباحث نظری، مقدمه‌ای در راستای ترسیم چارچوبی نظری برای این کتاب و تحلیل انقلاب اسلامی است.

۱- ۲-۲. تدا اسکاچیل

کتاب تدا اسکاچیل^۲ با نام «دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی» در سال ۱۹۷۹ به طبع رسید. وی در این کتاب با ردّ ارادی بودن وقوع انقلاب، تفسیر انقلاب را تنها مبتنی بر عوامل ساختاری و از پیش تعیین‌شده می‌داند و حتی نقش انقلابیون در گسترش ایدئولوژی خود و موفقیتشان در این زمینه

۱. حمیرا مشیرزاده، «دیدگاه‌های مختلف در تبیین انقلاب اسلامی ایران»، حدیث انقلاب، ص ۱۴۹ - ۲۱۱. دسته‌بندی ذکر شده در راستای تلاش برای اشراف کلی بر نوشته‌هایی که در باره انقلاب اسلامی به رشته تحریر درآمده، سودمند به نظر می‌رسد. با این همه، برای تکمیل آن دقت بیشتری در ذکر مثالها و آوردن رهیافت‌های دو و سه عاملی لازم است. برای مثال، تدا اسکاچیل در مقاله یادشده بر عوامل اقتصادی (نوسازی پرشتاب) و عوامل فرهنگی تأکید دارد. جیمز دیویس نیز در وهله اول به عوامل اقتصادی - اجتماعی و سپس به عامل روان‌شناسی جمعی توجه کرده است. آبراهامیان به عوامل مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، و در نهایت نیکی کدی نیز اساساً بر عوامل اجتماعی - اقتصادی توجه کرده‌اند.

را انکار می‌کرد. وی بر این اعتقاد بود که «انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند، بلکه به‌وجود می‌آیند.»^۱ وی در مقاله‌ای که در سال ۱۹۸۲ با عنوان «دولت تحصیلدار^۲ و اسلام شیعی در انقلاب ایران»^۳ ارائه کرد، با توجه به آشکار بودن نقش اراده، آگاهی، رهبری و اندیشه در انقلاب اسلامی، نظریهٔ قلبی خود در تحلیل انقلاب اسلامی را نارسا دانست و افزود: «اگر در دنیا تنها یک انقلاب، آگاهانه ساخته شده باشد، آن انقلاب، انقلاب ایران است.»

از نگاه وی هنگامی که در اثر نوسازی شدید - یعنی اصلاحات ارضی، مهاجرت گسترده به شهرها، توسعهٔ نظام آموزش و پرورش جدید، موضع‌گیری منفی شاه نسبت به بازار، مانند مداخله در تجارت و کنترل بازار و نیز کنار نهادن روحانیون از فعالیت‌های مربوط به تعلیم و تربیت، قضاوت و مانند آن - یأس و از خودبیگانگی اجتماعی پدید آمد و حکومت آسیب‌پذیر شد، مجموعه‌ای از عناصر فرهنگی ریشه‌دار در تاریخ اسلام شیعی و نیز اسطورهٔ بنیادین تشیع یعنی حضرت امام حسین علیه السلام، مراسم مذهبی، شبکهٔ مساجد، و روحانیت به‌گونه‌ای هشیارانه انقلاب اسلامی را به‌وجود آوردند.

البته او در اینجا به اقدامات ضدفرهنگی و ضدمذهبی رژیم پهلوی و وابستگی‌اش به بلوک غرب - به‌ویژه آمریکا - و رابطهٔ دوستانهٔ آن با اسرائیل و موضوعاتی که همواره مورد حملهٔ گروه‌های مذهبی قرار می‌گرفت، اشاره نکرده است از سوی دیگر، در این مقاله نیز هنوز نوعی جبرگرایی دیده می‌شود؛ بدان‌گونه که حتی اصالتی برای اندیشه، تفکر، اراده و رهبری در نظر گرفته نشده است. پرواضح است که علت ناراضی‌های عمومی از اقدامات رژیم شاه این بود که اساساً آنها این اقدامات یا روند و نتایجشان را با اندیشه‌های بنیادین موجود در ذهن خود، یعنی اصول و اعتقادات اسلامی بیگانه می‌یافتند، نه اینکه وقتی رژیم شاه در اثر نوسازی شدید تضعیف شد، آنان این بیگانگی را حس نموده باشند.

۱. برای مطالعهٔ نظریهٔ اسکاچپل بنگرید به: مصطفی ملکوتیان، سیری در نظریه‌های انقلاب، ص ۱۴۳-۱۴۸؛ نیز:

Theda Skocpol, *States & Social Revolutions*, different Pages.

۲. دولت تحصیلدار (Rentier State) به معنی دولتی است که درآمد مستمری مانند درآمد ناشی از نفت دارد و به جای اینکه عمدتاً متکی بر اخذ مالیات از مردم و در نتیجه پاسخگو باشد، خود تأمین‌کننده معیشت مردم است.

۳. برای مطالعهٔ بیشتر بنگرید به: عبدالوهاب فراتی، رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، ص ۱۸۵-۲۱۶.

۲-۲-۲. ماروین زونیس

ماروین زونیس^۱ در کتاب شکست شاهانه^۲ با توجه به محور بودن شخص شاه در حکومت و نقش تعیین‌کننده تصمیمات فردی او، به بررسی روان‌شناسی شخصیت شاه پرداخته است. به نظر وی محمدرضا به دلیل نحوه تربیت دوران کودکی و نوجوانی‌اش - که در محیطی زنانه پرورش یافت و سپس در کنار پدری مستبد قرار گرفت - فردی مردد و فاقد اعتماد به نفس بار آمده بود؛ از همین رو نتوانست در جریان انقلاب، ایستادگی کرده، آن را سرکوب نماید. البته به نظر زونیس، تا زمانی که در عواملی که، قدرت روانی لازم را به محمدرضا تجویز می‌کردند، خللی وارد نمی‌شد، مشکلی پیش نمی‌آمد. اما در زمان وقوع انقلاب اسلامی، همه آن عوامل از دست رفته بودند. این عوامل عبارت بودند از:

۱. ارنست پرون؛ وی دوست دوران کودکی شاه و فرزند باغبان دبیرستان روزه در سوئیس بود که همراه شاه به ایران آمد. آن دو، پیوندی بسیار صمیمی داشتند؛ چنان‌که او همواره یکی از مشاوران نزدیک شاه بود و شاه مأموریت‌های خصوصی و یا مهم را به او واگذار می‌کرد. برخی پرون را جاسوس انگلیس می‌پنداشتند. وی بیش از بیست سال در تهران با محمدرضا شاه بود و سرانجام شایعات درباره فساد اخلاقی آن دو باعث شد که از ایران برود. گفتنی است که وی قبل از وقوع انقلاب اسلامی درگذشت.

۲. اسدالله علم؛ وی دوست مادام‌العمر شاه بود و محمدرضا به هیچ کس به اندازه او اعتماد نداشت. او که مردی سرسخت و مصمم بود، همواره به شاه جرئت می‌داد و در جریان سرکوب قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مهم‌ترین خدمت خود را به شاه کرد. وی در جریان ۱۵ خرداد، نخست‌وزیری را ترک و تمام روز را در ستاد عملیات شهربانی سپری کرد و با شروع تظاهرات، مستقیماً دستور تیراندازی به مردم را صادر نمود.^۳ سرانجام علم به بیماری سرطان مبتلا شد و دو ماه قبل از انقلاب درگذشت.

۳. اشرف خواهر دولوی شاه؛ عاملی دیگر برای تعادل روانی او بود. رضاشاه به اشرف می‌گفت از تو می‌خواهم که همواره در کنار محمدرضا باشی. او که ملقب به پلنگ سیاه بود، یکی از بازیگران

1. Marvin Zonis

۲. بنگرید به: ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر.

۳. مظفر شاهدهی، مردی برای تمام فصول، اسدالله علم و سلطنت محمدرضا پهلوی، ص ۴۴۴.

اصلی صحنه سیاسی ایران به شمار می‌رفت و حتی حامیان خود را نیز در مقامهای کلیدی قرار می‌داد. زمانی که انقلاب آغاز شد، شاه به دلیل بیزاری شدید مردم از اشرف، او را وادار کرد به سازمان ملل برود. از این‌رو، وی از این منبع نیز محروم گشت.

۴. اعتماد شاه به حمایت الهی؛^۱ این اعتماد برای حفظ قاطعیت وی لازم بود، اما این عامل نیز با مشخص شدن بیماری سرطان وی از بین رفت. پزشکان از سال ۱۳۵۳ او را از بیماری‌اش آگاه کرده بودند، ولی به وی می‌گفتند که بیماری والدنستروم دارد که نوعی سرطان خفیف شبکه لنفاوی است. وی که بیماری خود را رازی شخصی می‌دانست، بعدها همه چیز را فهمید؛ اما حتی همسرش فرح نیز تا سال ۱۳۵۶ از بیماری او آگاه نبود. بیماری شاه در سال ۱۳۵۷ تشدید شد، از این‌رو پزشکان برای او قرصهای قوی‌تری تجویز کردند که از قدرت تصمیم‌گیری وی می‌کاست.

۵. تصور شاه از پشتیبانی جدی امریکا؛ این عامل که در دوره رؤسای جمهور پیشین باعث اعتماد به نفس او می‌شد، با روی کار آمدن جیمی کارتر و سیاست حقوق بشر وی دستخوش تزلزل شد. البته کارتر در آغاز سال ۱۹۸۷ و ۹ روز پیش از تظاهرات ۱۹ دی ۱۳۵۶ در کنار شاه، ایران را جزیره ثبات، و وی را دوست نزدیک خویش خوانده، رضایت خود را از او ابراز داشت. هرچند کارتر در پیگیری مسئله حقوق بشر جدی نبود اما طرح آن بشدت اقدامات شاه را تحت‌الشعاع قرار داد و او را نسبت به حمایت‌های امریکا از خود دلسرد نمود.

بدین ترتیب، به نظر زونیس عواملی که شاه از آنها نیروی روانی می‌گرفت، یکایک از میان رفتند و او را با ویژگی‌های اصلی شخصیتش رها ساختند؛ ویژگیهایی که برخاسته از ناتوانی و سستی اراده او بود و نمی‌گذاشت به اقدامی قاطع دست یازد.

گرچه زونیس در تحلیل وقوع انقلاب اسلامی، روان‌کاوی شخصیت محمدرضا شاه را محور تحلیل خود قرار می‌دهد، با این همه، ارائه یک تحلیل کامل‌تر، نیازمند توجه به رفتار مخالفین شاه و نوع اقداماتی که حکومت از خود بروز می‌داد می‌باشد؛ چرا که بوده‌اند جوامعی که به‌رغم وجود زمامدارانی همچون محمدرضا شاه دستخوش انقلاب نشده‌اند.

۱. ماروین زونیس بر این باور است که محمدرضا شاه به ادعای حمایت الهی از وی اعتقاد داشت؛ در حالی که اگر به اقدامات ضد مذهبی شاه مانند کشف حجاب، کاپیتولاسیون توجه می‌کرد، چنین قضاوتی نداشت.

۳-۲-۲. نظریه جیمز دیویس و منحنی جی (J)^۱

جیمز دیویس پس از اشاره به نظرهای متفاوت آلکسی دو توکویل (نقش بهبودی شرایط در وقوع انقلاب) و مارکس (نقش تنزل شرایط در وقوع انقلاب)، این پرسش را پیش رو می‌گذارد که «آیا انقلاب‌ها به هنگام رونق و رشد اقتصادی - اجتماعی روی می‌دهند، یا زمانی که رکود و تنزل اقتصادی - اجتماعی باشد؟»

و سپس چنین پاسخ می‌دهد که احتمال وقوع انقلاب‌ها زمانی است که پس از مدتی طولانی از رشد عینی اقتصادی و اجتماعی، یک دوره کوتاه مدت عقب‌گرد سریع پیش‌آید. به سخنی دیگر، رشد طولانی باعث افزایش انتظارات می‌گردد و در پی آن، رکود کوتاه مدت سبب ایجاد فاصله تحمل‌ناپذیر بین انتظارات و دریافتها و در نتیجه وقوع انقلاب می‌شود.

البته باید توجه داشت که میان دو مفهوم توسعه (Development) و رشد (Growth) در علم اقتصاد تفاوت معنایی ظریفی وجود دارد بدین صورت که «توسعه» به پیشرفت کیفی و زیرساختی و افزایش تولید ملی یک کشور اطلاق می‌شود در حالی که «رشد» به پیشرفت کمی و رفاهی جامعه که عموماً در اثر افزایش درآمد سرانه ملی حاصل می‌شود مربوط می‌گردد. آنچه از میان این دو مفهوم و پدیده دارای اهمیت اصلی و نهایی است همانا توسعه می‌باشد و نه رشد؛ زیرا توسعه در درازمدت استقلال و خودکفایی اقتصادی را به همراه می‌آورد اما رشد ضرورتاً اینچنین نیست.

به نظر جیمز دیویس، ثبات و بی‌ثباتی سیاسی، در نهایت، بستگی به وضعیت فکری جامعه دارد. درحقیقت وجود نارضایتی است که انقلاب را می‌سازد، نه شرایط ملموس همچون عرضه کافی یا ناکافی غذا و یا برابری و آزادی. مردم راضی یا بی‌اعتنا - که از نظر مالی، موقعیت یا قدرت فقیرند - می‌توانند از نظر سیاسی سکوت کنند و در مقابل، مخالفان ایشان سر به شورش بردارند. به همین‌گونه و با احتمالی قوی‌تر، فقیران نارضی می‌توانند اغتشاش کنند و در مقابل، ثروتمندان راضی با انقلاب، مخالفت نمایند. در واقع باید بین مردم نارضی محروم^۲ که از نظر میزان رفاه و موقعیت

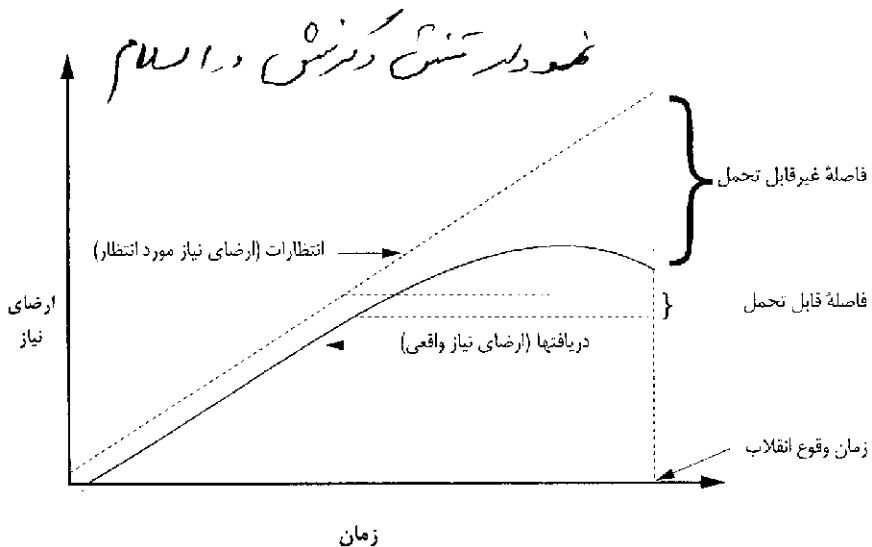
۱. این نظریه به دلیل ترسیم نموداری به شکل L در وقوع انقلاب، به منحنی L مشهور شده است. در این زمینه ر.ک: مصطفی ملکوتیان، سیری در نظریه‌های انقلاب، ص ۱۵۸ - ۱۹۶ نیز:

James C. Davies, "Toward a Theory of Revolution" in: Kelly & Brown, *op.cit.* PP 150 - 167.

۲. واژه محروم در اینجا به معنای فقیر نیست، بلکه محروم کسی است که پیش‌تر در دوره رشد اجتماعی - اقتصادی دستاوردهایی داشته، اما در دوره رکود سریع در این زمینه با مشکل مواجه شده است.

عینی متفاوت‌اند، پیوندی برقرار شود.

دوره طولانی رشد اقتصادی + دوره‌ای کوتاه از رکود سریع ← انقلاب



جیمز دیویس سپس کوشیده است تا انقلاب‌های امریکا، فرانسه، روسیه و مصر را با منحنی J

تطبیق دهد.

طبق نظریه دیویس، اگر جامعه‌ای برای مدتی نسبتاً طولانی وضعیت اقتصادی بهتری داشته باشد و سپس، کسب آنها با رکودی سریع مواجه شود، دچار اغتشاش خواهد شد. چنین امری ممکن است گاه باعث شورش یا انقلاب شود (که البته در این صورت نیز نمی‌توان نقش سایر عوامل را نادیده گرفت)، اما از آنجاکه جوامع از نظر روحیه عمومی، ویژگی‌های فرهنگی، سابقه تاریخی و مانند آن با یکدیگر متفاوت‌اند، از این‌روی ممکن است مسیرهای متفاوتی در جریان وقوع دیده شود.

کسانی که با تطبیق انقلاب ایران با منحنی J موافق‌اند، معتقدند روند شبه مدرنیسمی که در ایران از سال‌ها پیش از انقلاب آغاز شده بود، نقطه شروع افزایش انتظارات در ایران است که بعدها افزایش بهای نفت نیز باعث افزایش درآمد سرانه و در نتیجه افزایش میزان برخورداری‌های عمومی شد. اما در سال‌های آخر به ناگاه به دلایلی همچون زمستان معتدل در اروپا و در نتیجه کاهش بهای نفت، کشور دچار رکود شده و از این‌روی فاصله‌ای تحمل‌ناپذیر میان سطح امکانات و انتظارات مردم

به وجود آمد و در نتیجه انقلاب روی داد. این تفسیر می‌تواند در روشنگری برخی زمینه‌های وقوع انقلاب اسلامی مورد استفاده قرار گیرد؛ اما باید دانست که در این تفسیر، ماهیت مذهبی انقلاب ایران مورد توجه قرار نگرفته است. این نظریه در زمینه روند تحولات سیاسی و فرهنگی پیش از انقلاب حرفی برای گفتن ندارد و این روند آشکارا با آنچه در این نظریه گفته شده، منطبق نیست. در زمینه تحولات اقتصادی نیز نمی‌توان ادعا کرد که ارزان‌شدن اندک بهای نفت در سال‌های پایانی توانسته باشد یک فاصله غیر قابل تحمل ایجاد کند.

۴ - ۲ - ۲. نظریه چالمرز جانسون

جانسون با بهره‌گیری از نوشته‌های تالکوت پارسنز و سایر جامعه‌شناسان کارکردگرا و نیز با اضافات و تغییراتی، در دو کتاب خود، انقلاب و سیستم اجتماعی^۱ و تحول انقلابی،^۲ باب ویژه‌ای در بحث انقلاب گشوده است.^۳ این دیدگاه در مقابل نظریه مارکسیستی انقلاب قرار دارد؛ نظریه‌ای که تضاد را عنصر اساسی جامعه می‌داندست و تغییر و تحولات تاریخی را دارای جنبه‌ای خشونت‌آمیز قلمداد می‌نمود. نظریه‌های مارکسیستی بر تحلیل طبقاتی و تأکید بر نقش مسلط عامل اقتصاد مبتنی هستند. مارکس زیربنای اقتصاد و روبنا را روابط تولید و مسائل حقوقی، سیاسی و اخلاقی قلمداد می‌کرد. نظریه کارکردگرایی، جامعه را ماهیتاً مبتنی بر رضایت - و نه تضاد - می‌داند و بر آن است که تغییر و تحول امری است طبیعی و لزوماً انقلابی و خشونت‌آمیز نیست. از این رو، انقلاب تنها یکی از شکل‌های تغییر اجتماعی است.

بر پایه این دیدگاه، یکی از ویژگی‌های اساسی نظام اجتماعی، وجود ساختار ارزشی خاصی است که اعضای جامعه بر آن متفق‌اند. ساختار ارزشی جامعه، نوع خاصی از عمل متقابل بین افراد مختلف و نیز موجودیت گروه‌ها و طبقات اجتماعی را از نظر اخلاقی پذیرفتنی می‌سازد. در واقع ارزشها الگوهای پیدایش انتظارات مشترک و معیار هدایت و تنظیم رفتارند. همچنین ارزشها تعیین‌کننده

1. Revolution and the Social System

2. Revolutionary Change

۳. چالمرز جانسون، تحول انقلابی؛ مصطفی ملکوتیان، سیری در نظریه‌های انقلاب، ص ۱۱۱ - ۱۲۹؛ نیز:

see: Chalmers Johnson, *Revolution & the Social System*, different Pages.

چالمرز جانسون، تحول انقلابی، صفحات مختلف.

وقایع اجتماعی و از سویی معیاری برای تعیین واکنش مناسب در برابر آنها به‌شمار می‌آیند. ارزشها برای سامان‌دادن به نظام تقسیم کار اجتماعی ضروری‌اند؛ زیرا با بهره‌گیری از آنها دیگر نیازی به استفاده از زور برای انتصاب هر فرد به وظیفه‌ای تعیین‌شده نیست. مهم‌ترین کارکرد نظام ارزشی، مشروعیت‌بخشی به بهره‌گیری از قدرت (مقننه، مجریه، قضایه و نیروی قهریه) است. براساس این دیدگاه، انقلاب در اثر سه عامل متوالی به وقوع می‌پیوندد:

عدم تعادل (رکود قدرت) + ناسازگاری نخبگان حکومتی + عوامل شتاب‌زا ← انقلاب

الف) از بین رفتن تعادل (رکود قدرت): انقلاب در صحنه نظام اجتماعی نامتعادل روی می‌دهد. از این‌رو، تا زمانی که ارزش‌های یک جامعه یا واقعیت‌های محیطی آن سازگار باشند، نظام، حالت تعادلی خود را حفظ می‌کند. منابعی که تعادل را بر هم می‌زنند، یا ارزش‌تغییری‌اند یا محیط‌تغییری، و هر کدام از اینها نیز یا داخلی‌اند و یا خارجی. منابع ارزش‌تغییری خارجی مانند وقوع انقلاب در کشور همسایه یا رسانه‌های خارجی، و منابع ارزش‌تغییری داخلی مانند عقاید جدید، و منابع محیط‌تغییری خارجی مانند ورود دانش پزشکی به کشورهای عقب‌مانده - که باعث افزایش بی‌رویه جمعیت و در نتیجه تحمیل فشارهای محیطی می‌شود - و منابع محیط‌تغییری داخلی مانند مهاجرت‌های داخلی وسیع. وقتی این منابع بر یک نظام اجتماعی تأثیر نهند، برحسب مورد، یکی از این دو اتفاق روی می‌دهد: یا به‌رغم فشارهای جدید، هماهنگی و تطابق عناصر مختلف برای حفظ تعادل ادامه می‌یابد، و یا آنکه تعادل نظام از دست می‌رود.

ب) ناسازگاری نخبگان حکومتی: وقتی نظام اجتماعی از تعادل خارج شد، نحوه رفتار رهبران سیاسی اهمیت می‌یابد. این رفتار طیفی از انعطاف‌پذیری و اصلاحات تدریجی تا انعطاف‌ناپذیری کامل نخبگان حکومتی را دربرمی‌گیرد؛ اما انعطاف‌ناپذیری به معنای تحقق شرط دوم، برای وقوع انقلاب است.

ج) عوامل شتاب‌زا: این عوامل با گسستن استحکام نیروهای نظامی و تأثیر بر انضباط، فرماندهی و وفاداری نظامیان، باعث تزلزل آنها می‌شوند و این پندار را در میان مخالفان ایجاد می‌کنند که شانس پیروزی بر نیروهای مسلح را به دست آورده‌اند.

در ایران عدم تعادلی که به‌عنوان عاملی انقلابی در نظر گرفته شود، از اواخر سال ۱۳۵۶ در میان قشرهای مختلف اجتماعی دیده می‌شود؛ شعارهای مردم، اعتصابات عمومی، و تظاهرات، همگی

حاکمی از وجود این عدم تعادل بوده است.

در باره انعطاف‌پذیری نخبگان حکومتی، باید گفت این امر - برخلاف نظر جانسون - بسته به شرایط موجود، گاه ثبات و گاه تشدید بی‌ثباتی و پیشرفت روند انقلاب را در پی دارد. اینکه اصلاحات بتواند موجب ثبات گردد، به عوامل مختلفی بستگی دارد؛ مانند نوع عقاید عمومی و فرهنگ عامه، جایگاه حکومت در بین مردم و سابقه تاریخی آن و نیز تجربیات مردم در ارتباط با رژیم سیاسی. به طور کلی، اگر در میان مردم کشوری روحیه انقلابی پدیدار گردد، به گونه‌ای که به یک ایدئولوژی انقلابی و اصیل پیوند خورده باشد، بسیار محتمل است که انجام اصلاحات - در برقراری ثبات - با شکست مواجه شود. جانسون با ذکر این نکته که تعادل با انعطاف‌پذیری بازمی‌گردد، موضوع را بسی ساده انگاشته است. وی حتی به این مطلب اشاره نکرده که انعطاف‌پذیری باید به‌موقع باشد.

در ایران طی سال ۱۳۵۷، رژیم شاه انعطاف‌هایی از خود نشان داد؛ مانند تغییر نخست‌وزیران، آزادی شماری از زندانیان سیاسی، آزادی‌های کنترل‌شده مطبوعات، بحث‌های مجلس شورا، بازگرداندن تاریخ به هجری شمسی، بازداشت تعدادی از مقامات مانند هویدا و نصیری، سخنرانی شاه مبنی بر اینکه صدای انقلاب ملت ایران را شنیده است، فرار شاه به خارج از کشور و...، اما هیچ‌یک نه تنها اثر نبخشید، بلکه بر شدت انقلاب نیز افزود.

در باره نقش عوامل شتاب‌زا نیز باید گفت، رژیم شاه به‌ویژه پس از فرمان امام خمینی علیه السلام مبنی بر فرار نظامیان و پیوستن آنها به مردم، دچار گسیختگی نیروهای نظامی و فرار رده‌های مختلف آن گردید.^۱

۱. در ایران طی سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ شرط سوم (عوامل شتاب‌زا) وجود داشت، اما به این دلیل که شرط دوم وقوع انقلاب (ناسازگاری نخبگان حکومتی) وجود نداشت، براساس دیدگاه جانسون باید تعادل به جامعه بازمی‌گشت، اما چنین نشد و حتی هر روز بر شدت انقلاب افزوده گشت.

نظریه جانسون از جنبه‌های دیگری نیز نقدپذیر است. مثلاً برخی بر نظریه عمومی جامعه‌شناختی کارکردگرایی او و اینکه وی در باره انقلاب از اصطلاحات مربوط به پدیده‌های فیزیکی - مانند سیستم، ساخت و سوء کارکرد - بهره گرفته و به دنیای واقعی توجه نداشته است، انتقادهایی وارد کرده‌اند. همچنین جانسون برای خصوصیات فردی مانند روش تبلیغی ماهرانه و زیرکی و هوشیاری رهبری انقلاب - که می‌تواند در موقعیت‌های خاص مؤثر افتد - نقش چندانی قائل نشده است.

برای آگاهی از برخی ارزیابی‌هایی که نویسندگان در باره نظریه عمومی جامعه‌شناختی کارکردگرایی به عمل آورده‌اند، ر.ک: جی. ایچ. آبراهام، *خاستگاه‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه احمد کریمی، ص ۱۲۸؛ تی. بی. باتومور، *جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن منصور و حسن حسینی کلجاهی ص ۵۲-۵۳.

۵-۲-۲. میشل فوکو^۱

میشل فوکو،^۲ فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه‌پرداز پسامدرنیسم^۳ در جریان انقلاب اسلامی ایران به تهران و قم مسافرت کرده و از نزدیک شاهد وقوع انقلاب بوده است. ناگفته نماند که وی مقالات متعددی در این باره منتشر کرده است. فوکو درخصوص ریشه‌یابی علل وقوع انقلاب اسلامی ایران معتقد است که این انقلاب نمی‌تواند با انگیزه‌های اقتصادی و مادی صورت گرفته باشد؛ زیرا جهان، شاهد شورش و قیام همهٔ مردم بر علیه قدرتی می‌باشد که مشکلات اقتصادی آن درحدی بزرگ نبوده که در نتیجهٔ آن، میلیون‌ها ایرانی به خیابان‌ها بریزند و قیام کنند. از این‌روی، ریشهٔ این انقلاب را باید در جایی دیگر جستجو کرد.

از دیدگاه فوکو، زبان، شکل و محتوای مذهبی انقلاب اسلامی ایران امری عارضی، اتفاقی و تصادفی نیست، بلکه در حقیقت، این رهبری مذهبی بود که با تکیه بر موضع مقاوم و انتقادی سابقه‌دار در مکتب تشیع در برابر قدرت‌های سیاسی حاکم و نیز نفوذ عمیق در دل ایرانیان توانست آنان را این‌گونه به قیام وادارد؛ آن هم علیه رژیم‌هایی که بی‌شک یکی از مجهزترین ارتش‌های دنیا را در اختیار داشت و از حمایت مستقیم آمریکا و دیگر قدرت‌ها برخوردار بود. او درخصوص نقش برجسته رهبری انقلاب می‌گوید:

شخصیت آیت‌الله خمینی پهلو به افسانه می‌زند. هیچ رئیس دولتی و هیچ رهبر سیاسی‌ای - حتی به پشتیبانی همه رسانه‌های کشورش - نمی‌تواند ادعا کند که مردمش با او پیوندی چنین شخصی و چنین نیرومند دارند.^۴

۱. دربارهٔ فوکو و انقلاب اسلامی ر.ک: پژوهشنامهٔ متین، ش ۱، ص ۲۰۹-۲۲۴؛ علی ذو‌علم (گردآورنده)، جرعه جاری، ص ۸۷-۱۰۲؛ میشل فوکو، ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟، ترجمهٔ حسین معصومی همدانی.

2. Michel Foucault

۳. مهم‌ترین محورهای فکری پسامدرنیسم (post - modernism) عبارت است از: نفی خردمداری مدرنیستی، نفی واقع‌نمایی علوم، نسبییت اخلاقی و اجتماعی، زندگی در شهرهای کوچک، رد رژیم خودکامه حقوق بشر. معیارهای زیبایی‌شناسانه، توجه به حواشی و جهان‌سوم، مخالفت با حل شدن خردده‌فرهنگها در فرهنگ مسلط و نیز تأکید بر نهضت سبزها. برای آگاهی از تفاوت‌های بین پسامدرنیسم و مدرنیسم بنگرید به: سیدصادق حقیقت (و سیدعلی میرموسوی)، مبانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب، ص ۳۸۸-۳۹۷.

۴. میشل فوکو، ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟، ص ۶۴.

به نظر فوکو، روح انقلاب اسلامی در این حقیقت نهفته است که ایرانی‌ها از خلال انقلاب خود درصدد ایجاد تحول و تغییر در خویش بودند. در واقع هدف اصلی آنها ایجاد تحولی بنیادین در وجود فردی و در حیات سیاسی و اجتماعی و در نحوه تفکر و شیوه نگرش خویش بود. ایرانیان خواهان این بودند که تجربه و نحوه زیستن خود را دگرگون سازند و برای این منظور، بیش از هر چیز، خود را هدف قرار داده بودند. آنان راه اصلاح را در اسلام یافتند؛ اسلامی که برای آنان هم دوی درد فردی و هم درمان بیماری‌ها و نواقص اجتماعی بود.

فوکو برای درک انقلاب اسلامی مستقیماً به سراغ مردم انقلابی در خیابانها رفته است. به نظر وی از نگاه این مردم، حکومت اسلامی از یک سو حرکتی برای ارائه نقشی دائمی و تعریف‌شده به ساختارهای سنتی جامعه اسلامی، و از سوی دیگر راهی برای ورود ابعاد معنوی به زندگی سیاسی بود. مفهوم معنویت‌گرایی سیاسی، بن‌مایه تحلیل فوکو از انقلاب اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب فوکو انقلاب اسلامی ایران را انقلابی فرامردن خوانده است.

۲-۳ تحلیل نظری انقلاب‌ها و انقلاب اسلامی

در این قسمت ابتدا به چارچوبی کلی درخصوص چرایی و چگونگی وقوع انقلاب‌ها می‌پردازیم و سپس همین الگو را بر انقلاب اسلامی تطبیق می‌کنیم.

۱ - ۳ - ۲. چارچوبی نظری درباره چرایی و چگونگی وقوع انقلاب‌ها

پدیده انقلاب - به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین پدیده‌های اجتماعی - سیاسی - از دیرباز مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته؛ آن‌سان که درباره چرایی و چگونگی وقوع آن نیز دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است. هدف هر چارچوب نظری انقلاب آن است که پژوهشگر یا خواننده را قادر سازد تا پدیده انقلاب را به‌گونه‌ای بهتر دریابد. اما، نتایج هر یک از این دیدگاهها متفاوت بوده است. مهم‌ترین دلایل این امر از یک سو، به ماهیت پدیده‌های اجتماعی و پیچیدگی آنها که در نیازهای معنوی و مادی انسان ریشه دارد، و از دیگر سو به عدم امکان آزمایش ارادی یافته‌های علمی در علوم اجتماعی بازمی‌گردد.

بدین ترتیب، مجموعه‌ای از دیدگاههای متفاوت درباره پدیده انقلاب به‌وجود آمده است که حتی

برخی از آنها با یکدیگر کاملاً تناقض دارند. برای مثال، نظریه‌ای بهتر شدن وضعیت اقتصادی را سبب انقلاب می‌داند؛ نظریه‌ای دیگر بدتر شدن این وضعیت را، و نظریه سوم، رکود سریع و کوتاه‌مدت پس از بهبود طولانی مدت را سبب انقلاب خوانده است.^۱ به هر روی، بیشتر نظریه‌های انقلاب در پی تبیین چرایی و چگونگی وقوع انقلاب بوده‌اند و در این میان، تنها برخی از آنها به پیامدهای این پدیده پرداخته‌اند.^۲

در این کتاب، مراد از «چرایی وقوع انقلاب»، علل کلی پدیدآورنده این واقعه اجتماعی است و منظور از «چگونگی وقوع انقلاب اسلامی»، مسیر تحولاتی است که این علل کلی را پدید آورده و سرانجام انقلاب را به پیروزی می‌رساند. به سخنی دیگر، انقلاب برآیند حوادث و دگرگونی‌های متنوع و متقاطع تاریخی یک کشور است که مجموعه‌ای از تحولات و شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در وقوع آن دخالت دارند. البته در هر انقلابی ممکن است با توجه به ماهیت و نوع رژیم سیاسی و ماهیت انقلاب، یک یا پاره‌ای از تحولات و شرایط، نقشی اساسی داشته باشد. به‌طور کلی آنچه در پایان، وقوع انقلاب را گریزناپذیر می‌سازد، عللی معدود است که در سایه تأثیر و تأثر تحولات و شرایط یادشده پدید می‌آیند و سپس گسترش می‌یابند. علل کلی با بحث «چرایی»، و تحولات و شرایط با بحث «چگونگی» وقوع انقلاب ارتباط دارد.

چنان‌که گفته شد، مهم‌ترین علل کلی - که در هر انقلابی دیده می‌شود - عبارت است از: نارضایتی عمیق از وضع موجود، ظهور و گسترش ایدئولوژی جدید، گسترش روحیه انقلابی و نقش آفرینی رهبری و نهادهای بسیج‌گر. آنچه پس از این چهار شرط، آینده رژیم و انقلابیون را مشخص می‌کند، توان عمومی دو طرف است. این توان از طریق عناصر مادی و محسوس قدرت - یعنی تعداد همراهان، توان اقتصادی، نیروی نظامی، حمایت خارجی و مانند آن - و نیز عناصر غیرمادی و نامحسوس قدرت - یعنی عواملی همانند قدرت مدیریتی، ویژگی‌ها و توان رهبر، ایدئولوژی حاکم بر

۱. برای مطالعه نظریه‌های مختلف در مورد انقلاب ر.ک: مصطفی ملکوتیان، سیری در نظریه‌های انقلاب، صفحات مختلف.

۲. برای مثال، کرین بریتون در کتاب کالبد شکافی چهار انقلاب (Anatomy of Revolution) در زمینه پیامدهای انقلاب‌های انگلیس، امریکا، فرانسه و روسیه یکنواختی‌هایی را ذکر کرده است. ندا اسکاچپل در کتاب دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی (States and Social Revolutions) نیز مطالبی درخصوص دولت‌های پس از انقلاب دارد.

اذهان، استراتژی و قابلیت‌های هر طرف - تعیین می‌گردد. بنابراین برتری توان عمومی یک طرف، در پایان، سبب پیروزی آن خواهد شد.

۲- ۳- ۲. چرایی و چگونگی وقوع انقلاب اسلامی ایران

چارچوب نظری که درباره چرایی و چگونگی وقوع انقلاب گفته شد، با هر انقلابی از جمله انقلاب اسلامی ایران تطبیق‌پذیر است. بر این اساس، علل چهارگانه مذکور در بحث چرایی وقوع انقلاب، به گونه‌ای روشن در انقلاب اسلامی ایران دیده می‌شود که بدانها می‌پردازیم:

۱. نارضایتی عمیق از شرایط حاکم: نارضایتی از سلطنت محمدرضا شاه بویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که موجی از خفقان سیاسی سراسر کشور را فراگرفت، - موجب سرکوبی مخالفین سیاسی شد. این نارضایتی که تنها در میان پاره‌ای از نخبگان روحانی و روشنفکر نمود داشت، در سال‌های پایانی حکومت پهلوی گسترش یافت و در آستانه وقوع انقلاب در بین همه اقشار جامعه فراگیر شد.

برخلاف همه یا بیشتر انقلاب‌های معاصر - که تنها گروه‌های خاصی در آنها شرکت داشتند - در ایران بیشتر قریب به اتفاق جمعیت کشور از رژیم پهلوی تنفر داشتند. با توجه به این واقعیت که ناخشنودی مردم با جنبه‌های فکری و عقیدتی آمیخته گردید، می‌توان گفت نارضایتی در ایران از دیگر انقلاب‌های معاصر، شدیدتر و عمیق‌تر بود.

نکته قابل توجه در ظهور و گسترش نارضایتی، ضعف و ناکارآمدی ساختارهای سیاسی اقتصادی و فرهنگی و در نتیجه از دست رفتن مشروعیت حکومت و بیگانه‌شدن گروه‌ها و طبقات اجتماعی از حکومت می‌باشد. در صفحات آینده، این ساختارها و ضعف آنها به صورت مشروح مورد توجه قرار خواهد گرفت. نارضایتی زمینه پذیرش و گسترش ایدئولوژی جدید و توجه به رهبری انقلابی و گسترش روحیه انقلابی را فراهم می‌سازد.

۲. پذیرش و گسترش ایدئولوژی اسلامی: تعالیم اسلامی به‌عنوان اندیشه و آرمان جدید - که در سال‌های پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نمودی بارز یافت - به تدریج توانست ایدئولوژی‌های رقیب، یعنی مارکسیسم و ناسیونالیسم را به حاشیه برده و در سطح گسترده‌ای بین نخبگان سیاسی و توده‌های مردم نفوذ کند. این گسترش در زمان وقوع انقلاب اسلامی از طریق شعارهای انقلابیون در

بیان آرمان جدید مانند «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و در کنار آن بی‌توجهی همگانی به شعارهای گروه‌های غیراسلامی - به‌رغم تبلیغات گسترده آنها - قابل مشاهده بود.

از سوی دیگر، جمعیت پذیرنده آرمان‌های انقلاب اسلامی نیز برخلاف سایر انقلاب‌های معاصر، جمعیتی بسیار بود؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت جز بخشی از روشنفکران - که با عقاید مارکسیستی یا لیبرالی در انقلاب شرکت داشتند - عموم مردم تابع آرمان‌های اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی علیه السلام بودند. افزون بر این، اصالت فرهنگی ایدئولوژی انقلاب ایران نیز از تفاوت‌های عمده انقلاب اسلامی با دیگر انقلاب‌های معاصر است.

۳. گسترش روحیه انقلابی. در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی تنها شمار اندکی از روحیه انقلابی برخوردار بودند. در سال ۱۳۵۶ و به‌ویژه از زمان برگزاری مراسم چهلم شهدای ۱۹ دی قم در تبریز، این روحیه آرام‌آرام فراگیر شد و گروه‌های مختلف مردم را وارد صحنه انقلاب کرد.

به هنگام وقوع انقلاب اسلامی روحیه انقلابی همگانی و عمیقی مشاهده می‌شد. بی‌توجهی انقلابیون به اقدامات رفرمیستی رژیم شاه (مانند تغییر نخست‌وزیران، آزادی زندانیان سیاسی و آزادی‌های کنترل‌شده مطبوعات) و نیز بی‌اعتنایی آنان به اقدامات سرکوبگرانه حکومت (از جمله برقراری حکومت نظامی و کشتار ۱۷ شهریور ۱۳۵۷) از سویی، و ظهور گسترده احساس شهادت‌طلبی و فداکاری در راه آرمان انقلاب از دیگر سو، بیانگر وجود این روحیه در میان مردم بود.

۴. نقش آفرینی رهبری و نهادهای بسیج‌گر: در وقوع انقلاب اسلامی، وجود رهبری مقتدر و دانا همراه با نهادهای بسیج‌گری مانند نهاد روحانیت، شبکه مساجد و انجمن‌های اسلامی انکارناپذیر است. رهبری هوشمند، قاطع و بالامنزاع امام خمینی علیه السلام، اعتماد خاص مردم به وی و نیز پیوند دینی و تاریخی روحانیت و مردم، روند انقلاب را سرعت بخشید؛ بدین‌گونه که باعث برانگیختن ناراضیاتی از وضع موجود، گسترش آرمان‌های انقلاب اسلامی، ایجاد و گسترش روحیه انقلابی، بسیج عمومی و نیز بنیادگذاری سامان سیاسی جدید شد. شعارهایی مانند «نهضت ما حسینی است، رهبر ما خمینی است»، «حزب فقط حزب‌الله، رهبر فقط روح‌الله»، «تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست» گویای پذیرش همگانی رهبری امام خمینی علیه السلام در انقلاب اسلامی و اهمیت این عامل است.

فصل دوم

زمینه تاریخی قیام تنباکو و مشروطه

بررسی اجمالی زمینه‌ها و بسترهای تاریخی انقلاب اسلامی، به‌گونه‌ای بازگشت به تاریخ معاصر ایران را در پی خواهد داشت. این زمینه‌ها که به‌طور مشخص به دو قیام مهم این دوره یعنی قیام تنباکو و نهضت مشروطه و پیامدهای آنها باز می‌گردند، موضوع فصل دوم را به خود اختصاص می‌دهد.

۱. اوضاع ایران در قرن ۱۹ میلادی (۱۳ هجری)

ایران در آغاز قرن نوزدهم میلادی کشوری بود با حدود شش تا هشت میلیون نفر جمعیت که از این تعداد ۶۰٪ را دهقانان و روستاییان، ۱۰٪ را شهرنشینان و ۳۰٪ جمعیت را ایلات و عشایر کوچنده تشکیل می‌دادند. به دلیل شرایط جغرافیایی فاصله نسبتاً زیادی بین واحدهای جمعیتی وجود داشت و نبود شبکه‌های حمل و نقل و جاده‌های مناسب ارتباط میان این واحدهای پراکنده را مشکل می‌کرد. به همین دلیل تعامل اجتماعی و اقتصادی در این دوره با مشکلات زیادی روبرو است. اقتصاد ایران در این دوره به دلیل ناامنی‌های سیاسی بعد از سقوط صفویه و نبود شبکه حمل و نقل مناسب در وضعیت مناسبی قرار ندارد. روستاها در این دوره خودکفا هستند به این معنا که معمولاً همه محصولات مورد نیاز خود را خود تولید می‌کردند و عملاً مازاد چندانی برای انباشت و سرمایه‌گذاری باقی نمی‌ماند.

از ویژگی‌های جامعه ایران در قرن نوزدهم وجود اختلافات فرقه‌ای، قومی، گروهی بود که پراکندگی جامعه را تشدید می‌کرد. پراکندگی و تشتت، شکل‌گیری آگاهی ملی را مانع می‌شد و مقاومت

اجتماعی در برابر دولت خودکامه را ناممکن می‌ساخت. قاجارها از اختلافات اجتماعی برای تداوم حکومت خود نهایت استفاده را می‌بردند و حتی در تشدید آن می‌کوشیدند.^۱ در این میان آنچه ایرانیان را به هم پیوند می‌داد، دین اسلام و فرهنگ دیرپای ایرانی بود. در واقع مذهب مهم‌ترین عامل انسجام ملی به شمار می‌آمد و در تداوم وحدت جامعه ایرانی نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌کرد. قاجارها که در این زمان تاج و تخت ایران را در اختیار داشتند از قبایل کوچ‌نشینانی بودند که پس از پیروزی در نبردهای خونین و طولانی، پس از مرگ کریمخان زند بر ایران مسلط شدند.^۲ دولت قاجاری همانند دولت‌های پیش از خود بر استبداد و خشونت استوار بود. در این دولت هیچ نظام قانونی‌ای وجود نداشت و هیچ چیز، وی را محدود نمی‌کرد. شاه تنها قدرت برتر و صاحب اختیار جان و مال مردم محسوب می‌شد و فرمانها و اراده‌های دلخواهانه او تنها قوانین حاکم بر جامعه به حساب می‌آمد.

استبداد قاجاری، بر شخص شاه متکی بود و رشد و انحطاط دولت نیز تا حد زیادی به تصمیمات شاه و شخصیت وی بستگی داشت. شاه تصمیم‌گیرنده اصلی و داور نهایی تلقی می‌شد و سرنوشت حکومت و جامعه را در اختیار داشت. صدراعظم و سایر مسئولان سیاسی در واقع نوکران شاه محسوب می‌شدند و هر زمان شاه از وجود آنان احساس خطری می‌کرد، در قربانی‌کردنشان لحظه‌ای درنگ نمی‌نمود. نهاد دربار که بر تصمیم‌گیری‌های شاه تأثیر می‌گذاشت، محیطی آکنده از فساد و چاپلوسی بود و طبیعی است که چنین محیط فاسدی، شخصیت‌های بزرگی چون قائم‌مقام و امیرکبیر را برتابد و آنان را از صحنه سیاست کنار زند. در این میان، حکام ولایات نیز شاهان کوچکی بودند که در قلمرو خود از همان اختیارات شاه برخوردار بودند. از همین روی، مردم نه در ساخت قدرت حقیقی داشتند و نه از جایگاهی برخوردار بودند. تنها وظیفه مردم اطاعت از دولت و پرداخت به موقع مالیات بود. در آن اوضاع کوچک‌ترین اعتراض با خشونت سرکوب می‌گردید. بنابراین عدم اعتراض نه به دلیل رضایت از حکومت، بلکه به دلیل ترس از خشونت حکومت بود. بدین ترتیب رابطه حکومت و مردم اغلب رابطه‌ای مبتنی بر ترس و زور بود. هر چند که شاهان کوشش می‌کردند با توسل به مذهب و اندیشه‌های سنتی ایرانی که سلطنت را ارج می‌نهاد اطاعت مردم را به دست آورند.

۱. ایرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ص ۵۴.

۲. علی اصغر شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، ص ۳۲.

به تدریج عوامل متعددی این روابط قدرت را متزلزل کرد: قاجارها در قرن نوزدهم روز بروز ضعیف‌تر می‌شدند و شکست‌های متوالی از دولت‌های روس و انگلیس نیز علاوه بر اینکه سرزمین‌های وسیعی را از ایران جدا کرد اقتدار و اعتبار سلطنت قاجاری را نیز تا حد زیادی از بین برد. نفوذ بیگانگان به خصوص در نیمه دوم این قرن که شاه و دربار را بازچه سیاست‌های خود قرار داده بودند، خشم علما و توده‌های مذهبی را برمی‌انگیخت. از سوی دیگر، ناتوانی و بی‌لیاقتی شخصی شاهان و ماهیت ظالمانه حکومت بحران‌های پیاپی اقتصادی و سیاسی را در پی داشت و بدین ترتیب در اواخر قرن نوزدهم بخش عظیمی از جامعه از قاجارها متنفر بودند. در واقع هرچه ضعف و عقب‌ماندگی ایران و ناتوانی و بی‌لیاقتی شاهان بیشتر نمایان می‌شد، قاجارها منفورتر می‌شدند.

در این دوره در چند نوبت تلاشهایی توسط افرادی همچون امیرکبیر برای اصلاح و نوسازی حکومت انجام گرفت، اما هر بار به این دلیل که این اقدامات منافع طبقه حاکم و به خصوص شخص شاه و نهاد سلطنت را در معرض خطر قرار می‌داد، متوقف می‌شد و سیاستمداران متعهد جای خود را به درباریان متملق و چاپلوسی می‌دادند که به قول ناصرالدین شاه فرق کلم‌بیچ و بروکسل را نمی‌دانستند.^۱ شکست این روند که به ماهیت استبدادی دولت قاجاری و فساد طبقه حاکم بازمی‌گشت، قاجارها را در موقعیت بدتری قرار داد: بحران اقتصادی و قحطی‌های مقطعی بیشتر شد، نفوذ خارجی افزایش یافت و هم‌زمان ظلم و ستم فزاینده حکام نیز مردم را به ستوه آورد.

از سوی دیگر، مشروعیت قاجارها به لحاظ نظری نیز متزلزل بود: قاجارها هیچ‌گاه نتوانستند مانند صفویان مشروعیتی مذهبی به دست آورند. علما نیز قاجارها را با صفویه یکسان نمی‌دیدند و بارها مشروعیت آنان را به طرق مختلف زیر سؤال می‌بردند.^۲ درگیری‌های متوالی دربار و روحانیت در این قرن بنیانهای مذهبی مشروعیت قاجارها را بیش از پیش متزلزل می‌کرد. همچنین اندیشه سنتی سلطنت که شاهان را ظلّ الله می‌دانست و آنان را واجب‌الاطاعة قلمداد می‌کرد، با مخالفت علما و با ورود اندیشه‌های جدید رنگ می‌باخت.

به هر روی، دربار قاجاری در طول قرن نوزدهم به سرعت رو به زوال بود و آنچه در این اوضاع

۱. نیرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ص ۹۵.

۲. در این مورد ر. ک. حامد انگار، *دین و دولت در ایران*، ترجمه ابوالقاسم سری.

آنان را از سقوط نجات می‌داد، رقابت روس و انگلیس و شرایط نظام بین‌الملل از یکسو و پراکندگی و تشتت نیروهای اجتماعی - سیاسی از دیگر سو بود که قاجارها را از گزند رقیبی قدرتمند - در طول قرن نوزدهم - آسوده نگاه می‌داشت. دربار نیز که به این نکته واقف بود، به جای کوشش برای حل مشکل عقب‌ماندگی می‌کوشید گروهها و نیروهای موجود را با هم درگیر کند تا اختلافات آنها بیشتر شود و بدین ترتیب از شکل‌گیری جریان قدرتمند مخالف جلوگیری کند. این سیاست گرچه مدتی بر عمر سلطنت قاجارها افزود، از سقوط آنها جلوگیری نکرد.

۲. قیام تنباکو (۱۲۷۰ ش.)

یکی از سیاست‌های دولت قاجار، اعطای امتیازات مختلف به دولتها و اتباع بیگانه بود که براساس آن، افراد و یا دولت‌های خارجی در ازای مبلغ ناچیزی حق امتیاز بخشی از منابع ایران را برای سالیان متمادی در اختیار می‌گرفتند. هدف از اعطای امتیازات، تأمین بودجه و جذب سرمایه‌گذاری خارجی بود. امتیاز رویترا از مهم‌ترین امتیازاتی بود که در دوره ناصرالدین شاه واگذار شده بود. کرزون این قرارداد را تسلیم کامل همه منابع یک دولت به خارجی‌ها می‌داند که مانند آن هرگز به گمان کسی نیز نرسیده است.^۱ این قرارداد با مخالفت گسترده علما به خصوص ملاعلی کنی^۲ - که آن را مقدمه‌ای برای تسلط بیگانگان و مستعمره شدن ایران می‌دانستند - لغو گردید، اما با این همه، سیاست اعطای امتیازات ادامه یافت.

امتیاز مهم دیگری که به انگلیس داده شد و سرانجام به قیام مردم ایران انجامید، امتیاز انحصار توتون و تنباکو بود که بر اساس آن امتیاز انحصار خرید و فروش توتون و تنباکوی ایران به شرکت انگلیسی رژی واگذار می‌شد. مفاد این امتیاز مخفی بود، اما پس از چند ماه روزنامه‌ها خبر آن را منتشر کرده، به نقد آن پرداختند. توتون و تنباکو در این زمان بخش مهمی از محصولات کشاورزی و تجارت ایران را به خود اختصاص داده بود و منبع درآمد بسیاری از کشاورزان و تجار به شمار می‌رفت و از سویی قشر وسیعی از مردم نیز آن را مصرف می‌کردند. از این‌رو، این امتیاز برخلاف سایر امتیازات به طور مستقیم زندگی بسیاری از مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد و از همین‌رو اعتراض علیه

۱. لرد کرزون، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، ج ۱، ص ۶۲۲.

۲. ک. ابراهیم تیسوری، عصر بی‌خبری، ص ۱۲۳؛ نیز: حامد الگار، پیشین، ص ۲۷۱.

آن دامنه‌دار و وسیع بود. ابعاد نارضایتی با آشکارشدن میزان درآمد شرکت گسترش یافت. گفتنی است که سود سالانه شرکت را تا ۵۰۰ هزار لیره برآورد می‌کردند.^۱

پس از واگذاری این امتیاز، ابتدا در تهران عده‌ای از تجار در حرم حضرت عبدالعظیم به بست نشستند. تاجران حاضر بودند چند برابر مبلغ حق امتیاز را بدهند تا امتیاز لغو شود. با بی‌توجهی دولت، اعتراضات بالا گرفت. تا اینکه نخستین فریاد بلند اعتراض عمومی، به رهبری سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری - از علمای برجسته شیراز - برخاست.^۲ در پی آن دربار حکم تبعید او را صادر کرد و اعتراضات را نیز با خشونت سرکوب نمود. چندی بعد شورش، اصفهان را نیز فراگرفت. به تدریج روح بیگانه‌ستیزی علما با نارضایتی‌های مردم درهم آمیخت و شورش وسیعی را پدید آورد. در این اثنا، تلاش ناصرالدین شاه برای سرکوب اعتراضات نیز نتیجه‌ای نداشت. در نهایت میرزای شیرازی، مرجع بزرگ عصر - که در سامراء اقامت داشت - فتوای تحریم مصرف توتون و تنباکو را صادر کرد. این فتوا هیجان عمومی بی‌نظیری علیه حکومت به وجود آورد که دامنه آن حتی به حرمسرا و دربار شاه نیز کشیده شد.^۳ شاه نیز به ناچار به لغو امتیاز تن درداد و بدین ترتیب برای اولین بار دولت قاجار در مقابل مردم عقب‌نشینی کرد.

قیام تنباکو پیامدهای مهمی برجای گذاشت. این قیام اولین مقاومت همگانی مردم علیه استعمار خارجی و سلطنت قاجاری بود که از یک‌سو نمایانگر قدرت مردم در مقابل حاکمان خودکامه محسوب می‌شد و از سوی دیگر از ظهور سیاسی روحانیت به عنوان رهبر جنبش‌های اجتماعی خبر می‌داد. پس از آن مردم دریافتند که پیروزی بر سلطنت قاجاری و بیگانگان امکان‌پذیر است. قیام تنباکو از دمیده‌شدن روحی جدید در کالبد مردم خبر می‌داد. تا این زمان مردم به سکوت عادت داشتند، اما به نظر می‌رسید دیگر عصر سکوت به سرآمده است.

پایه‌های سست مشروعیات سلطنت قاجاری بعد از این قیام بیش از پیش به لرزه درآمد. مقاومت در برابر فتاوی مراجع و فروش منابع ملی به بیگانگان سلطنت را بی‌اعتبار کرد و در مقابل، مقاومت و مخالفت علما اقتدار سیاسی آنان را افزایش داد.

۱. تیموری، پیشین، ص ۳۳.

۲. حسن کربلایی، تاریخ دخانیه، ص ۷۱.

۳. همان، ص ۱۱۷؛ نیز: نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی؛ ص ۱۱۴.

روحانیت از این زمان رهبری نهضت‌ها و مقاومت‌های مردمی را به دست گرفت، اما این قیام - به لحاظ سیاسی - در حد مبارزه با امتیاز تنباکو و کمپانی رژی پایان یافت و هرگز در مورد سایر امتیازات تکرار نشد. از دیگر سوی، سران نهضت نیز نکوشیدند از این قیام و قدرت خود برای اصلاح دربار معرور و بی‌کفایت قاجاری استفاده کنند. از این رو، جنبه ضداستعماری برجسته شد و بُعد داخلی و عامل اصلی، یعنی انحطاط ساختار سیاسی نیز فراموش گشت. ناصرالدین شاه بعد از بحران تنباکو محدودیت‌های بیشتری ایجاد کرد؛ دارالفنون محدود شد؛ تأسیس مدارس جدید ممنوع گردید و از مسافرت مردم به اروپا نیز ممانعت به عمل آمد، اما این سیاست‌ها هرگز نتوانست روند رو به رشد نارضایتی‌ها را متوقف کند.

۳. اصلاح نظام سیاسی: قیام مشروطیت

۱-۳. شکل‌گیری قیام

پس از قیام تنباکو روند رو به رشد نارضایتی‌ها ادامه داشت. ضعف دولت، اعطای امتیاز به بیگانگان و عقد قراردادهای استعماری، ظلم و ستم حکام و نیز رشد و آگاهی سیاسی مردم بر اعتراضات دامن می‌زد. در این میان، بحران اقتصادی نیز دولت قاجاری را ناتوان‌تر از پیش کرده بود. قراردادهای استعماری و کاهش تعرفه‌های کالاهای خارجی، بازار ایران را در اختیار تجار خارجی قرار داده و صنایع داخلی را به ورشکستگی کشانده بود. از همین رو، بازرگانان و صنعتگران داخلی از دولت ناراضی بودند. سایر طبقات و قشرهای جامعه نیز هریک به دلیلی از قاجارها ناراضی بودند: کشاورزان به دلیل فقری که آن را ناشی از بی‌کفایتی دولت و ظلم مالکان می‌دانستند؛ روحانیون به سبب نفوذ روزافزون بیگانگان و ضعف و تسلیم دولت مسلمان قاجاری در برابر دولت‌های خارجی، و در نهایت روشنفکران به دلیل استبداد و شیوه سنتی حکومت.

این نارضایتی‌ها بعد از قتل ناصرالدین شاه (۱۲۷۵) اوج گرفت: پس از مرگ شاه شورشها و ناآرامی‌هایی در سراسر کشور - به بهانه‌های مختلف - شروع شد که بر آشفتگی اوضاع سیاسی و نارضایتی مردم دلالت داشت. ضعف و بیماری مظفرالدین شاه نیز به مخالفان جرئت می‌داد و بر ناتوانی دولت می‌افزود. شاه جدید که همواره بیمار و رنجور می‌نمود، توان حل مشکلات کشور را نداشت و از این رو عملاً دولت در اختیار درباریان و اشراف قاجاری قرار گرفته بود. تغییر بی‌درپی

صدراعظمها نیز نشان از ضعف آزاده شاه و عمق مشکلات کشور داشت. در این میان شاه به جای آنکه به اوضاع آشفته کشور بیندیشد، به دنبال سفر به اروپا و معالجه خود بود و به همین منظور با گرفتن چند وام مشکلات اقتصادی دولت را افزایش داد و دربار ضعیف و فاسد قاچاری را به ورطه نابودی کشاند. در حالی که شاه پی در پی به اروپا می‌رفت اعتراضات به بهانه‌های مختلف روزبه‌روز گسترش می‌یافت.^۱

با شروع صدارت عین‌الدوله مخالفتها اوج گرفت. وی با رفتار مستبدانه‌اش آتش نهفته اعتراضات را شعله‌ور می‌ساخت. در این اوضاع، آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله طباطبایی - دو مجتهد بزرگ تهران - علیه دولت استبدادی متحد شدند و رهبری اعتراضات را در دست گرفتند. مردم با اجتماع در باغ میکده در خیابان گمرک کمیته ۹ نفره مرکب از آیت‌الله بهبهانی، آیت‌الله طباطبایی، آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و ملک‌المتکلمین و دولت‌آبادی را انتخاب کردند، تا هدایت مخالفان را به دست گیرند. تنبیه چند بازرگان محترم به دستور علاءالدوله حاکم تهران بهانه‌ای به دست مخالفین داد تا اعتراضات خود را علنی سازند. همچنین در پی عمل زشت نوز بلژیکی و عامل روسها در اهانت به روحانیت این اعتراضات به مهاجرت علما از جمله بهبهانی و طباطبایی و شیخ فضل‌الله نوری به حرم حضرت عبدالعظیم - به مدت یک ماه - منجر شد.^۲ انتقاد آشکار علما از ظلم و ستم حکام و فقر عمومی مردم، دولت را در وضعیت دشواری قرار داد. سرانجام اصرار مردم برای بازگشت محترمانه علما به تهران عین‌الدوله را به پذیرش خواسته‌های علما - که از جمله تأسیس عدالتخانه بود - وادار ساخت. عدالتخانه مجلسی بود که در آن جمعی از بزرگان باید براساس شرع به مشکلات مردم رسیدگی می‌کردند، در واقع وظیفه عدالتخانه تنظیم نظام قضایی و جلوگیری از ظلم و ستم حکام بود. امپس از بازگشت علما هیچ اقدامی برای عملی ساختن تقاضاها صورت نگرفت، عین‌الدوله دست از رفتار مستبدانه‌اش بر نمی‌داشت و به دنبال آن بود تا با بازداشت و تنبیه معترضین اعتراضات را سرکوب نماید. در پی تلاش سربازان برای دستگیری یکی از وعاض انقلابی که با اعتراض مردم روبه‌رو شده بود، یکی از طلاب کشته شد و مردم در اعتراضات بعدی شرکت، و عده‌ای از مردم به خاک و خون کشیده شدند.^۳ پس از آن علما در اعتراض به این حادثه به قم کوچیدند و

۱. اک. اس. لمبتون، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، ص ۳۶۸.

۲. جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، ص ۱۱۳ - ۱۱۴.

۳. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۴۸۷.

عده‌ای از مردم و روشنفکران نیز به سفارت انگلستان پناه بردند. این تحصن که یک ماه به طول انجامید، تأثیر زیادی بر قیام مردم ایران بر جای گذاشت. در این سفارت، مردم با مفهوم مشروطه و مفاهیم مربوط به آن آشنا شدند و در واقع از همین جا بود که خواست مشروطه مورد نظر مردم و آزادیخواهان قرار گرفت^۱ و تقاضای عدالتخانه به مجلس شورا تغییر یافت. سرانجام شاه به‌ناچار فرمان مشروطه را صادر کرد (مرداد ۱۲۸۵) و عین‌الدوله برکنار و مشیرالدوله به جای وی منصوب گردید. پس از آن، انتخابات مجلس در تهران برگزار و قانون اساسی مشروطه با اقتباس از قانون بلژیک و فرانسه تدوین گردید و اندکی قبل از مرگ شاه به امضای وی رسید. (دی‌ماه ۱۲۸۵)

بعد از مرگ مظفردالدین شاه، محمدعلی میرزا فرزند وی به سلطنت رسید. وی از همان ابتدا به مشروطه و مشروطه‌خواهان روی خوش نشان نداد. مخالفت‌های شاه جدید باعث شد که آتش زهفته مشروطه شعله‌ور گردد. تا این زمان همه جناح‌های سیاسی جبهه‌ای واحد تشکیل می‌دادند، اما از این زمان به بعد حوادثی روی داد که زمینه‌ساز درگیری‌های بعدی شد. مشروطه تا این زمان ماهیتی مبهم داشت. نفی وضع موجود و ضدیت با ظلم وجه مشترک همه جناح‌ها و گروه‌ها بود، اما به تدریج که جناح‌های مختلف ماهیت و اهداف خود را بروز می‌دادند، اختلافات، تشدید شده و به جنگ و خشونت می‌انجامید. در تهران عده‌ای از علما به رهبری شیخ فضل‌الله با تجمع در حرم حضرت عبدالعظیم با اعتراض به مشروطه‌خواهان غرب‌گرا که خواهان حذف اسلام بودند و تندروی می‌کردند خواستار مشروطه مشروعه شدند و با انتشار لوایحی دلایل خود را در نفی مشروطه و قانون اساسی موجود بیان کردند. آنچه در این میان خشم بسیاری از نیروهای مذهبی را برمی‌انگیخت، اعتراضها، انتقادات و حتی توهین‌های بعضی از روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها به روحانیت و مقدسات مذهبی بود. ناتوانی مشروطه‌خواهان در حل اختلافات داخلی خود و نبود انسجام و مواضع مشخص، و تندروی عناصر وابسته و نفوذ انگلستان که سرانجام با تحریک همین عوامل تندرو به ترور اتابک و شاه انجامید دربار و مخالفان را در موضع برتری قرار داد. سرانجام شاه در دوم تیرماه ۱۲۸۷ - دستور حمله به مجلس را صادر کرد و مجلس در جنگی کوتاه به تصرف قزاقها درآمد. پس از آن عده‌ای از نمایندگان بازداشت شدند و عده‌ای دیگر فرار کردند و برخی نیز به سفارتخانه‌های خارجی پناهنده شدند.

۱. حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، ص ۵۶۰.

مشروطه ظاهراً از بین رفته بود و در شهرها نیز واکنش چندانی به چشم نمی‌خورد. و به همین دلیل شاه سرمست از پیروزی به ولایات اطلاع داد که چون مشروطه، مخالف دین مبین بود، آن را برانداختیم،^۱ اما علمای نجف که رکن اصلی مشروطیت بودند، فتوایی منتشر کردند مبنی بر اینکه مخالفت با مشروطه به منزله محاربه با امام‌زمان است.^۲ شاه که با بهت و حیرت به این فتوا می‌نگریست، به مراجع نجف تلگرافی فرستاد و کار خود را توجیه شرعی کرد، ولی مراجع در پاسخ وی را سرزنش کردند. از سوی دیگر، در تبریز نیز مجاهدان بنامی چون ستارخان و باقرخان به‌پاخاسته، بر دفاع از مشروطیت تأکید کردند. در این زمان، مجاهدان تبریزی و مراجع نجف دو رکن اصلی دفاع از مشروطه بودند و در واقع پایداری اینان بود که به دوران استبداد صغیر پایان داد. فتاوی علمای در دفاع از مشروطه و نفی استبداد بسیار صریح بود؛ بدان‌گونه که پای هر شیعه معتقد را در مخالفت با مشروطه سست می‌کرد. اگر این فتواها منتشر نمی‌شد، کمتر کسی به یاری مشروطه می‌پرداخت، به خصوص اینکه مخالفان مشروطه بر تعارض آن با دین اصرار می‌ورزیدند.

سرانجام مشروطه‌خواهان تهران را فتح کردند. فاتحان تهران مجاهدان سرسخت تبریزی نبودند؛ در رأس فاتحان تهران خوانین و اشرافی چون سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری حضور داشتند که در اوضاع جدید به دفاع از مشروطیت پرداخته و به صف مجاهدان پیوسته بودند. بسیاری از اشراف، حکام و مستبدان سابق پس از اوج‌گیری جنبش مشروطه لباس مشروطه‌خواهی بر تن کرده و در برخی موارد هدایت جنبش را در اختیار گرفتند. پس از فتح تهران فاتحان کمیته‌ای تشکیل دادند و شاه را خلع کرده، فرزند سیزده ساله‌اش را به جای وی منصوب نمودند (تیرماه ۱۲۸۸). پس از مدتی مجلس دوم تشکیل شد. اختلافات و تنشهای داخلی مشروطه‌خواهان هم‌زمان با شکل‌گیری مجلس شدت یافت و مبارزات سیاسی مسالمت‌آمیز به تدریج به خشونت کشیده شد. آیت‌الله بهبهانی - از رهبران بزرگ مشروطه و حزب اعتدالیون مجلس دوم - به دست دموکراتهای تندرو ترور شد و ستارخان - مجاهد بزرگ مشروطه - نیز در درگیری با مأموران دولت جدید زخم برداشت و منزوی گردید و مجاهدان تبریزی با خشونت، خلع سلاح شدند.^۳

۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴، ص ۸۶۲.

۲. همان، ص ۷۲۱.

۳. اسماعیل امیر خیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، فصل ۲۴.

مشروطه در این زمان شبیه به پیکری بی‌روح بود. تشدید اختلافات، نبود روحیه مصالحه و همکاری، تندرستی‌ها و خشونت‌ورزی‌ها و نیز فرهنگ استبدادی نخبگان، این نظام ظاهراً مدرن را فرسوده می‌کرد و از دیگر سوی، دخالت قدرت‌های خارجی نیز آخرین رمقها را از آن می‌گرفت. هنوز عمر مجلس دوم به پایان نرسیده بود که دولت روسیه در پی استخدام شوستر مستشار مالی امریکایی و اصرار وی به مصادره اموال یکی از طرفداران شاه مخلوع که از دوستان روسها محسوب می‌شد، به دولت ایران اولتیماتوم داد. مجلس قاطعانه تهدید روسها را رد کرد. اما دولت به دستور نایب‌السلطنه پس از انحلال مجلس، اولتیماتوم را پذیرفت. (آبان ۱۲۹۰).^۱ روسها به‌رغم این پذیرش شمال ایران را به اشغال خود درآوردند و مقاومت‌های مردمی را با خشونت سرکوب کردند. آیت‌الله آخوند خراسانی در پی جنایات روسها برای جهاد با آنان به طرف ایران حرکت کرد ولی در میانه راه به طور مشکوکی درگذشت. با مرگ آخوند نظام نوپای مشروطه یکی از مهمترین مدافعان خود را از دست داد. آخوند زمانی از دنیا رفت که مشروطه نیازمند حمایت‌های بی‌دریغ او بود.

در این زمان، جنوب ایران نیز عملاً در اختیار انگلیسی‌ها قرار داشت. در واقع روس و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷ - که در بحبوحه قیام مشروطه به امضا رسیده بود - ایران را بین خود تقسیم کرده بودند، از این‌رو شمال و جنوب ایران را منطقه نفوذ خود می‌دانستند و دولت مرکزی عملاً در نواحی تحت نفوذ این قدرتها اقتداری نداشت. وقوع جنگ جهانی اول (۱۲۹۳) بر شدت مشکلات و بحران‌های ایران افزود؛ چه آنکه ایران به میدان جنگ نیروهای متخاصم تبدیل شده بود. در سال‌های جنگ اول جهانی علاوه بر ناامنی و تلفات ناشی از جنگ، قحطی‌ها و بیماری‌های فراگیر، بسیاری را به کام مرگ فرستاد.

بنابراین وضعیت عمومی ایران پس از مشروطه به هیچ وجه مطلوب نبود. مشروطه هیچ‌گاه - آن‌چنان که عده‌ای می‌پنداشتند - به بهبود وضعیت عمومی منجر نشد. هرج و مرج چنان ایران را فراگرفت که همه مردم آرزوی وضعیت پیش از انقلاب و یا ظهور دولتی قدرتمند را داشتند. در واقع مشروطه امیدها و آرزوهای طرفدارانش را هیچ‌گاه برآورده نساخت.

هرج و مرج و ناامنی از مهم‌ترین مشکلات اصلی جامعه ایران پس از مشروطه بوده است. این

۱. همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ترجمه علیرضا طیب، ص ۸۷.

مشکل عمدتاً از نبود یک دولت قدرتمند مرکزی ناشی می‌شد. مشروطه هرچند در نابودی استبداد قاجاری موفق بود، اما نتوانست دولت قدرتمندی جایگزین آن نماید و خلا ناشی از سقوط دولت را پر کند.

۲-۳. روحانیت و قیام مشروطیت

نفوذ اجتماعی روحانیت شیعه در ایران به دوره صفویه بازمی‌گردد. از این زمان با گسترش مذهب شیعی، روحانیت به‌عنوان عالی‌ترین نهاد مردمی و تنها نهاد قدرتمند غیر دولتی مطرح شد.^۱ روحانیت با توجه به نفوذ اجتماعی گسترده تنها قدرتی بود که می‌توانست در مقابل حکام و دولتمردان مقاومت کند.^۲ علما در دوره طولانی استبداد تنها پناهگاه مردم در برابر ظلم و ستم حاکمان به شمار می‌رفتند.^۳ محبوبیت مردمی روحانیت مهم‌ترین منبع قدرت سیاسی آنان بود. برخلاف حکومت - که مردم با چهره خشن و مالیات‌گیر آن آشنا بودند - روحانیون همواره با مردم مرتبط بودند و بسیاری از مشکلات مردم را رفع می‌کردند.

از سوی دیگر، تمرکز مرجعیت در دوره شیخ انصاری قدرت سازمانی و انسجام نهاد روحانیت را افزایش داد و زمینه فعالیت گسترده سیاسی رافراهم کرد. در فقدان احزاب و سازمان‌های سیاسی روحانیت به‌عنوان تنها نیروی منسجم سیاسی عمل می‌کرد و با تکیه بر نفوذ اجتماعی و محبوبیت مردمی از امکان بسیج مردم نیز برخوردار بود. از نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه گسترش نفوذ بیگانگان و اعطای امتیازات علما را نسبت به رژیم سیاسی ناراضی کرد. علما نگران تسلط کفار و نیز رواج فرهنگ غربی و اندیشه‌های الحادی بودند. ضعف و فساد دستگاه قاجاری نیز که ایران را هر روز به سوی انحطاط بیشتر سوق می‌داد، در افزایش ناراضی علما از دربار قاجاری نقش داشت. همچنانکه قبلاً اشاره شد میرزای شیرازی در جریان تنباکو با یک فتوا اقتدار روحانیت را به دربار نشان داد و شاه را وادار به عقب‌نشینی کرد. اما اوج ظهور سیاسی روحانیت در قیام مشروطه است. در واقع روحانیت مهم‌ترین قدرتی بود که از مشروطه حمایت کرد و رهبری آن را در اختیار گرفت

۱. ر. ک: حامد انگار، دین و دولت در ایران، فصل اول.

۲. ا. ک. اس. لمبتون، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، ص ۳۶۲.

۳. سرحان مالکوم، تاریخ کامل ایران، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، ص ۷۲۸. (تهران دنیای کتاب ۱۳۸۰).

آن‌سان که می‌توان گفت پیروزی مشروطه بدون حمایت و رهبری روحانیت ممکن نمی‌نمود. اصولاً در فضای مذهبی آن روز ایران هیچ اندیشه و فعالیت سیاسی بدون حمایت علما به نتیجه نمی‌رسید. مبنای حمایت علما از مشروطه، مبارزه با ظلم و تقویت دولت و جامعه ایران به عنوان تنها دولت شیعی بود. علما مشروطه را در چارچوب شریعت می‌خواستند و محدودیت سلطنت را از دین استنباط می‌کردند. بنابراین مشروطه مورد نظر آنان با مشروطه سکولار غربی فاصله بسیار داشت و به همین دلیل علما معتقد بودند که کارکرد قانونگذاری باید به مسایلی محدود شود که در شریعت برای آنها حکمی وجود ندارد. بعد از استقرار مشروطه، بعضی از علما با مشاهده کجروی‌ها و تندروی‌هایی که در اعمال و نوشته‌های مشروطه‌خواهان مشاهده می‌شد به مبارزه با مشروطه برخاستند و بدین ترتیب نهاد روحانیت عملاً به دو دسته موافق و مخالف مشروطه تقسیم شد. علمای مخالف مشروطه آن را باعث تشمت و پراکندگی جامعه، رشد عقاید انحرافی و کفرآمیز، تضعیف ارزش‌های مذهبی و حتی تزلزل اقتدار سیاسی می‌دانستند، اما در مقابل، علمای موافق، این نظام را باعث تقویت دین و دولت تلقی کرده، اشتباهات و انحرافات موجود را قابل‌رفع می‌دانستند.^۱

در جناح طرفداران مشروطه، آیت‌الله میرزای نائینی از مشهورترین علما به شمار می‌آمد. وی که از حمایت آیات و مراجع بزرگ نجف (آخوند خراسانی، مازندرانی، میرزا خلیل تهرانی) برخوردار بود، کتاب تنبیه الامه و تنزیه الملة^۲ را در حمایت از مشروطه نوشت. این کتاب استوارترین متن نظری در دفاع از مشروعیت دینی نظام مشروطه و همچنین یکی از آثار ماندگار اندیشه سیاسی شیعه محسوب می‌شود. وی در این کتاب می‌کوشد تا مفاهیم مدرن سیاسی و مبانی نظری مشروطیت را با استناد به سنتها و متون مذهبی توجیه نماید. به نظر نائینی مبانی نظام مشروطه در اسلام وجود داشته، ولی در اثر جهالت و انحطاط مسلمانان مهجور مانده است. از نظر وی اصل محدودیت قدرت و سلطنت از ضروریات دین است. او برای توجیه پارلمان، قانونگذاری و رأی اکثریت، به سنت شورا در اسلام اشاره می‌کند و همچنین برای دفاع از برابری و آزادی، با ذکر شواهدی از سنن و متون اسلامی آنها را از اصول مسلم دینی برمی‌شمارد. وی آزادی را آزادی از عبودیت پادشاهان و قدرتمندان خودسر

۱. غلامحسین زرگری‌نژاد، رسایل مشروطیت، صص ۱۳-۱۰۰. (تهران، کویر: ۱۳۷۴)

۲. این کتاب با توضیحات سید محمود طالقانی، از سوی شرکت سهامی انتشار به چاپ رسید.

می‌داند و نه آزادی از احکام دینی و عبودیت الهی. وی همچنین برابری را به مساوات و برابری تمام افراد و حاکمان در جمیع حقوق و احکام در پیشگاه قانون معنا می‌کند. نائینی بر این باور است که مشروعیت قوانین مجلس شورای ملی با حضور عده‌ای از مجتهدان آگاه به سیاست در میان نمایندگان، تأمین خواهد شد.

از سوی مقابل، شیخ فضل‌الله نوری مهمترین منتقد مشروطه در میان علما تلقی می‌گردد. شیخ که از حمایت آیت‌الله سیدکاظم یزدی - از مراجع بزرگ نجف - برخوردار بود از علمای بزرگ تهران و از رهبران جنبش تنباکو و قیام مشروطه است. وی در ابتدای جنبش به هواداری از آن پرداخت، و در صدر رهبران آن در فعالیت‌ها شرکت داشت اما به تدریج با آشکار شدن ماهیت و مبانی نظام مشروطه و رفتارها و گفتارهای برخی از مشروطه‌خواهان غربرده، به صف مخالفان پیوست.^۱ وی ابتدا خواهان تطبیق قوانین مشروطه با اسلام شد و با پافشاری او اصل دوم متمم قانون اساسی مبنی بر «نظارت پنج نفر از مجتهدان برجسته بر قوانین مجلس» به تصویب رسید، اما اختلاف او با مشروطه‌خواهان پایان نیافت. در واقع شیخ با استناد به افکار و رفتار روشنفکران مشروطه‌خواه مشروطه را مقدمه بی‌دینی تلقی می‌کرد و تندروی‌هایی که در این زمان روی می‌داد او را بر این عقیده استوار می‌کرد. در واقع آنچه شیخ فضل‌الله را از مشروطه و مشروطه‌خواهان دور می‌کرد، نگرانی او از حاکمیت بی‌دینی و بی‌دینان بود که شیخ طلیعه آن را در گفته‌ها و نوشته‌ها و اعمال برخی از مشروطه‌خواهان مشاهده می‌کرد و به همین دلیل مصرانه در مخالفت با مشروطه کوشش کرد. بعد از فتح تهران مشروطه‌خواهان شیخ را - که از پناهنده شدن به سفارتخانه‌های خارجی خودداری کرده بود -^۲ دستگیر کردند و سپس به اتهام حمایت از استبداد به دار آویختند. این در حالی بود که مستبدان واقعی همچنان در مقام خود ابقا می‌شدند و یا به صف دولتمردان جدید می‌پیوستند و برای شاه مخلوع مقرری کلان در نظر گرفته شده بود. به هر روی، اعدام شیخ فضل‌الله و پس از آن ترور آیت‌الله بهبهانی ضربه سنگینی به روحانیت وارد ساخت و آنان را از مشروطه و مشروطه‌خواهان دلسرد کرد.

۱. در این مورد ر. ک: محمد ترکمان، مجموعه رسائل، اعلامیه‌ها و لوايح شيخ شهيد فضل‌الله نوری.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۸۸.

۳-۳. روشنفکران و قیام مشروطیت

جریان روشنفکری در ایران از ابتدای قرن نوزده و با آغاز ارتباطات گسترده با غرب شکل گرفت و به خصوص در دوره ناصری گسترش یافت و از زمان مشروطه نیز به طور جدی وارد صحنه سیاست ایران شد. تحلیل روشنفکری ایران در هر دوره تاریخی به بررسی جداگانه‌ای نیاز دارد. از این رو به اختصار به تحلیلی از جریان روشنفکری ایران در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم می‌پردازیم:

اولین ایرانیان فرنگ‌دیده، با حسرت و حیرت به غرب می‌نگریستند و در مقابل پیشرفت‌های شگرف تمدن غربی انگشت حیرت به دندان گزیدند. اینان که نتوانستند شناخت دقیق و بنیادینی از مبانی نظری توسعه و رشد تمدن غربی داشته باشند، به سرعت مجذوب تمدن غربی شده و ضمن تقلید از ظواهر فرهنگ غربی، اغلب جذب سازمان‌های فراماسونری شده، یا در دستگاه دولت ایران در خدمت اهداف و منافع دولت‌های بیگانه به خصوص انگلیس قرار می‌گرفتند. میرزا صالح شیرازی و میرزا ابوالحسن‌خان ایلچی دو نمونه بارز این گروه به شمار می‌آیند. در عصر ناصری شمار تحصیل‌کرده‌های فرنگ‌دیده و روشنفکران آشنا به غرب افزایش یافت و آثار زیادی از آنان در جامعه منتشر گردید. روشنفکران از این زمان به بعد به‌عنوان یک قشر مهم اجتماعی در جامعه ایران نام و آوازه یافتند و به تدریج به فعالیت‌های سیاسی دست زدند.

مهمترین اقدام روشنفکران در این دوره گسترش مفاهیم و اندیشه‌های غربی در جامعه ایران است. روشنفکرانی چون ملک‌م‌خان، آخوندزاده، طالبوف و سپهسالار در رشد آگاهی سیاسی مردم ایران و آشنایی جامعه با اندیشه‌های جدید تأثیر زیادی بر جای گذاشتند. با این همه، جریان روشنفکری در این دوره از ضعفها و مشکلات زیادی رنج می‌برد.

از ضعف‌های عمده روشنفکران این دوره برخورد غیرنقادانه با فرهنگ و تمدن غربی و سپس تقلید از آن است. آنها بدون توجه به مبانی فکری و اجتماعی مدرنیسم و تمدن غرب، مفاهیم و اندیشه‌های مدرن را در ایران مطرح می‌کردند و انتظار داشتند که جامعه ایران با استفاده از الگوی غرب در کوتاه‌ترین زمان به توسعه دست یابد. درحالی‌که جامعه ایران و غرب تفاوت‌های بنیادینی با هم داشتند و هرگونه راه حلی برای مشکلات ایران باید علاوه بر تفکر عمیق در مبانی مدرنیسم و فرهنگ غربی، با شناخت عالمانه فرهنگ و سنت‌های ایرانی صورت می‌گرفت.

ضعف دیگر جریان روشنفکری در این دوره، بی‌اعتنایی به سنتها و و روح مذهبی جامعه ایرانی است که یکی از عوامل اصلی بی‌اعتنایی مردم به این جریان به شمار می‌آید. در این زمان جامعه ایران کاملاً مذهبی بود، از این‌رو هر جریان فکری و سیاسی بدون در نظر گرفتن این ویژگی محکوم به شکست بود. طرح شعارها و مباحث ضددینی و توهین به مقدسات مردم از سوی برخی از روشنفکران، بسیاری از علما و توده‌های مذهبی را نسبت به جریان روشنفکری بدبین کرد. مهم‌ترین انتقاد شیخ فضل‌الله نوری از مشروطه‌خواهان این بود که آنان اندیشه‌های الحادی و بی‌دینی، و توهین به مقدسات را ترویج می‌کردند.

ضعف دیگر روشنفکران این عصر اعتماد بیش از اندازه به دولت‌های غربی و نادیده گرفتن رویه استعماری تمدن غرب بود. این اعتماد که در واگذاری امتیازات کلان در قبال دریافتی اندک و نیز تکیه بر نیروهای خارجی در سیاست‌ها و توسل به آنان در مواقع حساس - در تاریخ معاصر ایران - نمود یافته است، ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر منافع ملی ایران وارد ساخت. نبود پایگاه مردمی نیز یکی دیگر از ضعف‌های جریان روشنفکری در این دوره محسوب می‌شود. از یک‌سو اعتقاد آنان به ارزشهایی که مردم بدان قائل نبودند، و از سوی دیگر محصور بودنشان در محافل و مجالس خاص و عدم ارتباط بیوسته با مردم، در محبوب نبودن اینان مؤثر بود. آثار و نوشته‌های روشنفکران نیز به علت بی‌سوادی بیشتر مردم، خوانندگان چندانی نداشت. به هر روی، نبود محبوبیت مردمی، روشنفکران را از هرگونه اقدام مستقل سیاسی باز می‌داشت و آنان را به اتحاد با دو نیروی سیاسی دیگر، یعنی دربار یا روحانیت سوق می‌داد.

۳-۴. ناکامی مشروطه

بنا بر آنچه گفته شد، قیام مشروطه به سرانجام نرسید و در نهایت قدرت را به مستبدان دیروز واگذار کرد و خود در گوشه‌ای خزید. عوامل شکست مشروطه را می‌توان این‌گونه بررسی کرد:

۱ - ۴ - ۳. عوامل درونی

۱. ابهام در ایدئولوژی مشروطیت و نبود مباحث نظری کافی در مورد ساخت سیاسی مشروطه و مفاهیمی چون آزادی، برابری، تفکیک قوا و قانون از ضعف‌های اساسی قیام مشروطه است. قیام

مشروطه از پیش اندیشیده نشده بود، بلکه در روند حوادث از سوی عده‌ای از نخبگان - که از موج ناراضیاتی عمومی سود جسته بودند - مطرح شد و از همین روی، جامعه ایران با آن انس و آشنایی کافی نداشت. کتاب میرزای نائینی که مهم‌ترین متن سیاسی در دفاع از مشروطه است، پس از قیام و در دوران استبداد صغیر منتشر شد. در دوره قیام تنها شمار اندکی واقعاً مشروطه‌خواه بودند و مفهوم مشروطه و لوازم آن را درک می‌کردند؛ حال آنکه توده‌ها آگاهی چندانی از مشروطیت نداشتند و ناراضیاتی از وضع موجود و فتاوای مذهبی، آنان را به میدان مبارزه سیاسی کشانده بود. در بیانی دیگر، مشروطه خواست عده‌ای از نخبگان بود که می‌پنداشتند با آوردن مشروطیت می‌توان ساختار سیاسی موجود را اصلاح کرد و مشکلات جامعه را حل نمود، اما این نخبگان نتوانستند - و یا فرصت آن را نداشتند - که لزوم مشروطیت، قانون و آزادی را برای جامعه آن روز ایران توجیه کنند. به دیگر سخن، مشروطیت اندیشه و طرحی غربی بود که برخی از نخبگان روشنفکر برای توسعه ایران بدان امید بسته بودند، بی‌آنکه در چگونگی بومی کردن آن به‌گونه‌ای جدی بیندیشند. از همین رو، اندیشه مشروطیت از ابتدا دچار تناقضاتی بود که به تدریج در عرصه عملی نمودار شد و موجبات ناکامی آن را فراهم آورد.

۲. ماهیت کاملاً متفاوت نیروهای مشروطه‌خواه از دیگر عوامل داخلی شکست مشروطه بود. قیام مشروطه، قیامی نبود که بر خواست و اندیشه یک طبقه یا نیروی اجتماعی خاصی استوار باشد. گروهها و نیروهای اجتماعی متعدد هر یک با اهداف خاص از مشروطه حمایت می‌کردند. نفوذ و حضور عناصر وابسته به دولت‌های خارجی و حذف رهبران مستقل و مردمی به اختلافات دامن زده و به نفع استبداد و استعمار پیش برد. عنوان مشروطه نیز در ابتدا اندیشه و خواسته‌ای مبهم بود که هر کس آن را به رأی و دلخواه خود تفسیر می‌کرد، اما بعد از پیروزی مسلماً همه این اهداف و خواسته‌های کاملاً متفاوت نمی‌توانست به اجرا درآید. از این رو، درگیری‌ها و اختلافات برای به کرسی نشاندن رأی خود و حذف رقیبان آغاز شد. نبود فرهنگ گفتگو و تسامح سیاسی به دلیل حاکمیت طولانی استبداد در ایران، باعث می‌شد این اختلافات به جای آنکه با بحث و مناظره خاتمه پذیرد، به درگیری‌های فیزیکی، رواج تهمت و افترا و درنهایت ترور و خشونت بینجامد. در واقع جناحهای مختلف حامی مشروطه هر کدام خواسته‌ها و اهداف خاصی داشتند و در این میان تنها نقطه اشتراک

آنان در نفی وضع موجود بود. این اختلافات وسیع در کنار نبود فرهنگ گفتگو و مدارا، ائتلاف مشروطه‌خواهان را شکننده کرد؛ آن‌گونه که با کوچک‌ترین ضربه‌ای از هم می‌پاشید.

۳. نفوذ عناصر مستبد و وابسته و نیز غریب‌دگی افراطی برخی از روشنفکران و بی‌اعتنایی آنان به مقدسات مذهبی و تندروی‌ها و کجروی‌های آنان نیز از عوامل مهم ناکامی مشروطه است. افراط و تندروی برخی از عناصر مشروطه‌خواه به دشمنی‌ها و کدورت‌ها دامن می‌زد و مردم را از مشروطه بیگانه می‌ساخت. عملکرد افراطی برخی روزنامه‌ها و انجمن‌های مشروطه‌خواه که تعداد آنان به سرعت افزایش یافته بود از عوامل اصلی ظهور استبداد صغیر و هرج و مرج و آشفتگی‌های بعد از پیروزی مشروطه‌خواهان است.^۱

۴. ناکامی در ایجاد یک دولت مرکزی کارآمد از دیگر عوامل شکست مشروطه تلقی می‌شود. نظریه مشروطه عمدتاً در جهت نفی استبداد و دولت مستبد قرار داشت اما در جایگزینی دولت مستبد تامل چندانی صورت نگرفته بود. در عمل نیز مشروطه قدرت دولت مرکزی را از بین برد و اختلافات سیاسی و اجتماعی را تشدید کرد، بی‌آنکه ساختار سیاسی قدرتمندی ایجاد کند و خلا قدرت پیش آمده ناشی از سقوط استبداد را پر نماید. خلا قدرت و ضعف دولت مرکزی از عوامل اصلی ظهور هرج و مرج و ناامنی در ایران پس از مشروطه است.

۲- ۴- ۳. عوامل بیرونی

در ناکامی قیام مشروطه نقش عوامل خارجی بسیار برجسته است. اتحاد روس و انگلیس در برابر خطر روزافزون آلمان و در پی آن قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران، بزرگ‌ترین ضربه را به نظام نوپای مشروطه وارد کرد. دولت روسیه در جریان استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس دخالت داشت. لیاخوف فرمانده روسی قزاقها جز به امر دولت متبوعش نمی‌توانست به چنین کاری دست زند. حضور نظامی روسها در شمال و اشغال چند شهر بزرگ و سرکوب آزادیخواهان آخرین امیدهای

۱. ن.ک: حسین آبادیان، بحران مشروطیت در ایران، (تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۳)

مشروطه‌خواهان را بر باد داد. حضور انگلیسی‌ها در جنوب کشور نیز آشفتگی اوضاع را بیشتر می‌کرد. در واقع با ورود روسیه از شمال و انگلیس از جنوب، تنها نامی از دولت مشروطه ایران برجای مانده بود. دخالت‌های بی‌حد و حصر روسها و انگلیسی‌ها نظام نوپای مشروطه را با مشکلات زیادی روبرو کرد. گرچه نباید فراموش کرد که بسیاری از دولتمردان وقت شیفته همین اشغالگران بودند.

با آغاز جنگ اول جهانی شمار نیروهای بیگانه به سرعت افزایش یافت و ایران به‌رغم اعلام بیطرفی به صحنه کارزار دولت‌های متخاصم تبدیل شد. میراث جنگ جهانی اول برای ایران، قحطی، گرسنگی، بیماری و سرانجام مرگ و میر بسیاری از مردم و فقر و پریشانی عمومی بود. در این اوضاع کمتر کسی می‌توانست در اندیشه حفظ دستاوردهای قیام مشروطه باشد. این در حالی بود که حتی بسیاری از مردم مشروطه را عامل اصلی این گرفتاری‌ها می‌دانستند. در واقع دولت مشروطه در طول این سال‌ها نتوانست مشکلات مردم را سامان دهد و حداقل بخشی از وعده‌های مشروطه‌خواهان را عملی سازد. به همین دلیل در نظر مردم ناکارآمد می‌نمود و این ناکارآمدی دولت صرف‌نظر از اینکه آن را ناشی از عوامل خارجی یا داخلی بدانیم، یکی از عوامل فروکش کردن شور مشروطه‌خواهی در میان مردم است.

فصل سوم

دولت استبدادی شبه مدرن
و به قدرت رسیدن رضاخان

ناکامی مشروطه و ناامنی و آشوب ایجاد شده توسط انگلیسی‌ها و خوانین، مشکلات پس از آن، و اندیشه‌های باستان‌گرایی برخی روشنفکران، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن دولت استبدادی شبه مدرن در ایران شد. آشفتگی و هرج و مرج پس از مشروطه زمینه‌های ذهنی و روانی ظهور رضاخان و بازگشت استبداد را فراهم نمود.

۱. از کودتا تا سلطنت (۱۲۹۹ - ۱۳۰۴)

همان‌گونه که اشاره شد، در خلال جنگ جهانی اول ایران به اشغال نیروهای درگیر درآمد و به میدان جنگ مبدل شد. قدرت دولت مرکزی عملاً به تهران محدود می‌شد و در سایر نقاط هرج و مرج و ناامنی گسترش یافته بود. علاوه بر این تاخت و تاز نیروهای درگیر و غارت مواد غذایی به بروز قحطی، گرسنگی و مرگ بسیاری از مردم منجر شد. بنابراین ایران پس از جنگ چونان خرابه‌ای بود که در هر گوشه آن خودمختاری محلی و قبیله‌ای و ناامنی موج می‌زد. در این اوضاع بود که جنبش‌های مردمی و اصلاح‌طلبانه و ضداستعماری ظهور کردند.

نهضت جنگل مهم‌ترین این جنبشها بود که در رأس آن میرزا کوچک‌خان قرار داشت. میرزا که از مبارزین پرشور مشروطه محسوب می‌شد، در واکنش به فساد حاکم بر کشور و نفوذ بیگانه در سال‌های پرآشوب پس از جنگ اول جهانی، قیام مسلحانه‌ای را در جنگل‌های گیلان سازمان داد. جنگلی‌ها موفق شدند رشت را تصرف کنند، اما حضور نیروهای کمونیست به اختلافات داخلی دامن زد و نهضت را با شکست مواجه کرد. بعد از به قدرت رسیدن رضاخان جنگلی‌ها از قوای دولتی

شکست خوردند و کوچک‌خان نیز در جنگل‌های شمال گرفتار برف و بوران شد و فوت کرد. در تبریز نیز شیخ محمد خیابانی - از روحانیون مشروطه‌خواه - برای ریشه کنی هرج و مرج و نابسامانی در آذربایجان قیام کرد.^۱ این قیام چندان به درازا نکشید و با کشته‌شدن خیابانی پایان یافت (۱۲۹۹). در جنوب کشور نیز تنگستانی‌ها با حمایت علمای فارس علیه نفوذ انگلستان قیام کردند و به جنگ با نیروهای انگلیسی پرداختند. این نهضت‌ها که همگی در اعتراض به وضعیت آن زمان رخ دادند، به دلیل پراکندگی و محدودیت نتوانستند به نابسامانی‌ها پایان دهند و حتی گاه خود نیز در ایجاد جو ناامنی مؤثر بودند.

در این اوضاع، انقلاب اکتبر روسیه با سرنگونی تزارها ایران را از گزند همسایه شمالی آسوده کرد. روس‌های انقلابی تمام امتیازات تزارها در ایران را لغو کردند و محبوبیتی در میان ایرانیان به دست آوردند. اما دولتمردان بریتانیا که در طول جنگ اول جهانی به ارزش نفت ایران پی‌برده بودند، راهی برای تضمین بلندمدت آن جستجو می‌کردند. ادامه فقر و ناامنی، منافع درازمدت آنان را به خطر می‌انداخت و خطر سقوط ایران در دام تبلیغات انقلابیون روسیه به همراه داشت. بنابراین در این اوضاع، دولت بریتانیا به دنبال تثبیت وضعیت اقتصادی و سیاسی ایران بود. در این راستا ابتدا مستقیماً با قرارداد ۱۹۱۹ و وثوق‌الدوله وارد عمل شد. محتوای این قرارداد ظاهراً پرداخت وام و استفاده از مستشاران انگلیسی برای سازماندهی ارتش و مدیریت دستگاه اداری ایران بود، اما تصور عمومی این بود که قرارداد مقدمه‌ای برای مستعمره‌شدن ایران است و در صورت تحقق استقلال ایران راتهدید خواهد کرد.

در فضای بیگانه‌ستیزی پس از جنگ جهانی اول، این قرارداد با واکنش بسیار تند ایرانیان روبه‌رو شد.^۲ تلاش انگلیسی‌ها برای روی کار آوردن دولتی که بتواند قرارداد ۱۹۱۹ را تصویب کند، ناموفق ماند. در این بین، مخالفت دولت‌های خارجی نیز مشکلات تصویب قرارداد را افزایش داد. پس از اینکه تلاش برای تصویب قرارداد ۱۹۱۹ به جایی نرسید، انگلیسی‌ها در جستجوی راه‌های دیگری برای تثبیت وضعیت سیاسی - اقتصادی ایران بودند. سرانجام رضاخان میرپنج - از افسران قزاق - با کمک آبرونساید فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران به فرماندهی قزاقها - که در این زمان تنها نیروی

۱. کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن انشار، ص ۲۵۱.

۲. در این مورد ر.ک: همایون کاتوزیان، تضاد دولت و ملت، ترجمه علیرضا طیب، ص ۳۷۸-۳۱۵.

نظامی منظم در ایران بودند - انتخاب شد و به پیشنهاد آبرونساید به همراه سیدضیاءالدین طباطبایی برای تشکیل دولتی قدرتمند به سوی تهران رهسپار گردید^۱ و بدین ترتیب کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ متولد شد.^۲ در تهران مقاومت چندان در مقابل قزاقها صورت نگرفت و شاه فوراً سیدضیاء را به نخست‌وزیری انتخاب کرد و رضاخان نیز با عنوان سردار سپه وزات جنگ را در اختیار گرفت. در این اوضاع ناامنی و آشفتگی، شخصیت نظامی و قلدر رضاخان توجه بسیاری را به خود جلب می‌کرد. به همین دلیل وی در مدتی کوتاه نفوذ زیادی به دست آورد. این امر در تاریخ ایران تاژگی نداشت و معمولاً پس از سقوط استبداد و در دوره‌های هرج و مرج و ناامنی گسترده، چنین شخصیت‌هایی محبوبیت می‌یافتند. وی در این دوره با در اختیار گرفتن بخش عظیمی از بودجه کشور، ارتش گسترده و منظمی را سازماندهی کرد که در طول حیات سیاسی‌اش مهم‌ترین پایگاه قدرت او به شمار می‌آمد. با استفاده از این ارتش، جنبش‌های محلی، شورش‌های قبیله‌ای و ناامنی‌های منطقه‌ای سرکوب شد و رضاخان با ایجاد امنیت محبوبیت زیادی به دست آورد. اما رضاخان به فرماندهی ارتش و وزارت جنگ قانع نبود و از همان ابتدا کوشید تا با استفاده از بازی‌های سیاسی و ائتلاف‌های مقطعی حمایت برخی از جناح‌های سیاسی موجود را به دست آورد و سرانجام پس از دو سال، از فرماندهی نظامی به نخست‌وزیری ارتقا یافت (۱۳۰۲). در طی دو سالی که وی نخست‌وزیر ایران بود، کشمکش و نزاع بین نیروهای سیاسی بر سر قدرت برتر به اوج خود رسید.

در مجلس چهارم، فراکسیون تجدد که از روشنفکران تحصیل‌کرده غرب تشکیل می‌شد، عمده‌ترین گروه طرفدار رضاخان بود و سرانجام رضاخان به کمک اینان به سلطنت رسید. داور، تیمورتاش، تدین، تقی‌زاده و فروغی از اعضا و طرفداران مهم این حزب به شمار می‌رفتند. جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش منظم و بوروکراسی کارآمد، پایان دادن به امتیازات اقتصادی، صنعتی کردن کشور، تغییر زندگی عشایر از کوچ‌نشینی به کشاورزی و نیز گسترش ملی‌گرایی و زبان فارسی

۱. در این مورد در ک: خاطرات سر آبرونساید، ص ۲۰۳ - ۲۴۰، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی تهران اطلاعات ۱۳۷۰؛ آبرونساید، خاطرات سری آبرونساید مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی تهران رسا ۱۳۷۳.

۲. در این مورد در ک: نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۲۸۶؛ جواد شیخ‌الاسلامی، قتل اتابک، ص ۲۸۶؛ همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ترجمه علیرضا طیب،

بخشی از خواسته‌های اصلی این گروه را تشکیل می‌دادند. برای تحقق این اهداف آنان از نوعی تجدد آمرانه یا دیکتاتوری انقلابی حمایت می‌کردند، و می‌پنداشتند چنین دولتی ایران را به سرعت به توسعه می‌رساند. رضاخان توانست خود را به عنوان شخصیت مطلوبی که می‌تواند خواسته‌های آنان را برآورده سازد معرفی کند و لذا آنان به سرعت به او نزدیک شدند. اینها رضاخان را ناجی ایران و پایان‌دهنده تمام مشکلات و خاصه عقب‌ماندگی می‌دانستند. حزب تجدد با حمایت از سلطنت رضاخان روح استبداد را به تن بیمار سلطنت ایران بازگرداند و همه ثمرات انقلاب مشروطه را بر باد داد. این گروه در مجلس چهارم در اقلیت بود، اما رضاخان با کمک نظامیان و دخالت در انتخابات، اکثریت مجلس پنجم را در اختیار آنها قرار داد.

گروه دیگری که در مقابل اینها قرار داشتند، بازماندگان جریان مشروطه‌خواهی و مخالفان اصلی استبداد بودند. مهم‌ترین نماینده اینها آیت‌الله سیدحسن مدرس، روحانی آزاده‌ای بود که جز بیانی جذاب، طنزآمیز و برنده اِزبازی در اختیار نداشت^۱ وی همچنین از جمله علمای طراز ی بود که از سوی مراجع نجف جهت تطبیق مصوبات مجلس شورای ملی با احکام شرع تعیین شده بود. با دخالت نظامیان، مشروطه‌خواهان در مجلس پنجم اکثریت را از دست دادند و به اقلیتی کوچک تبدیل شدند، اما با این حال سرسختانه به مخالفت خود با رضاخان ادامه می‌دادند. در واقع آنها تنها گروهی بودند که به خوبی دریافتند سلطنت رضاخان به ظهور مجدد استبداد و از بین رفتن کامل مشروطه منجر خواهد شد. افزون بر این دو گروه، چند گروه سیاسی چپ‌گرا نیز وجود داشتند که عمدتاً از رضاخان حمایت می‌کردند.

رضاخان برای رسیدن به قدرت به غیر از ائتلاف با نیروهای سیاسی و استفاده از ارتش و نظامیان، با نمایش‌های مذهبی خود توانست توجه مردم را نیز به خود جلب کند. بدین ترتیب وی در سال ۱۳۰۴ شخصیتی بود با پشتوانه قوی نظامی و مقبولیت نسبی مردمی که از حمایت بسیاری از شخصیتها و گروههای سیاسی نیز برخوردار بود. در این شرایط، طرح تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی در مجلس مطرح شد و مخالفت اقلیت کوچک مشروطه‌خواه سودی نبخشید و طرح با اکثریت بالایی تصویب گردید. چندی بعد مجلس مؤسسان که با کمک ارتش رضاخان انتخاب شده بود،

۱. همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، ص ۱۲۹.

قانون اساسی را به نفع سلطنت رضاخان تغییر داد و رضاخان، رضاشاه شد.

قاجارها آن قدر منفور بودند که هیچ کس برای رقتن آنها تأسف نخورد و در این اوضاع کمتر کسی می‌توانست ظهور استبداد منسجم و سازمان‌یافته‌ای را پیش‌بینی کند که آفات آن بسیار بیشتر از بقای قاجارها آن هم با شاه ضعیف و دموکرات‌منشی چون احمدشاه بود. باید توجه داشت که تغییر سلطنت در مقطعی انجام گرفت که احمدشاه کاملاً رفتار یک شاه مشروطه را داشت و امنیت نیز برقرار شده بود و جناحهای سیاسی آزادانه در مجلس به بحث می‌پرداختند، بدین ترتیب ظاهراً بهترین شرایط برای احیای مشروطه فراهم بود و مسلماً اگر زیاده‌خواهی و ساده‌اندیشی بعضی از روشنفکران و سیاستمداران نبود، نظام مشروطه پس از سال‌ها کشمکش برقرار می‌شد و ایران دوباره به دام استبداد نمی‌افتاد. به هر حال رضاخان در اردیبهشت ۱۳۰۵ رسماً به عنوان شاه ایران تاجگذاری کرد.

به لحاظ اقتصادی در دوره رضاشاه، ایران تحولات وسیعی را پشت سر گذاشت. بخش عظیمی از درآمد کشور به مصرف ارتش و هزینه‌های نظامی می‌رسید که حدود یک‌سوم بودجه را دربر می‌گرفت. اما وضعیت کشاورزی - که بیشتر مردم بدان وابسته بودند تغییر چندانی نکرد و کشاورزان همچنان با فقر و تنگدستی روبرو بودند. از دیگر سوی، صنعت دامداری کشور نیز با اسکان اجباری ایلات و عشایر رو به نابودی رفت و عشایر اسکان یافته که منبع درآمد خود را از دست داده بودند، به یکی از فقیرترین قشرها تبدیل شدند.^۱ بنابراین گرچه در مجموع اقتصاد ایران در این دوره رشد داشت، اما این رشد عمدتاً به نفع شخص رضاشاه و اقلیت وفادارش و در مرحله بعد طبقات شهری صورت گرفت. رضاشاه که در ابتدای ورود به تهران سرباز فقیری بیش نبود، در پایان سلطنت ثروتمندترین فرد ایران به شمار می‌آمد. وی با در اختیار گرفتن زمین‌های مرغوب کشاورزی به بزرگ‌ترین زمیندار ایران نیز تبدیل شد. در مجموع بیش از ده درصد از بهترین زمین‌های کشاورزی کشور را رضاخان در طول سلطنت خود به زور مصادره کرده و به مالکیت خود درآورد.^۲ بنابراین عموم مردم از رشد اقتصادی بهره چندانی نبردند.

۱. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶، ص ۹۵.

۲. همان، ج ۶، ص ۱۹-۸۰ و همایون کاتوزیان، پیشین، ص ۴۲۵.

۲. اقدامات سیاسی و فرهنگی دولت رضا شاه

اینک پس از توضیحاتی در زمینه چگونگی به قدرت رسیدن رضاخان و اقدامات اقتصادی، امنیتی و ارتباطی در این دوره، به اقدامات سیاسی و فرهنگی دولت رضا شاه اشاره می‌کنیم.

۱- ۲. استبداد و خشونت

رضاشاه در ابتدا روحیه خشن و استبدادی خود را بروز نمی‌داد و به همین دلیل به جز تعداد اندکی از سیاستمداران برجسته کسی به ماهیت واقعی او پی نبرده بود. رضاشاه پس از کسب قدرت مدتی با رجال قدیمی و ملی همکاری کرد و حتی حسن مستوفی مشروطه‌خواه را به نخست‌وزیری انتخاب نمود. اما بعد از کمتر از دو سال با آوردن مخبرالسلطنه - که شخصیت ضعیفی بود - عزم خود را برای تقویت بنیه استبدادی رژیمش جزم کرد. تقویت بیش از اندازه ارتش، کنترل مجلس و از بین بردن نهادها و شخصیت‌های مستقل از جمله مهمترین اقدامات استبدادی رضاخان بودند.

از اولین سیاست‌هایی که رضاشاه از ابتدای حضور در عرصه سیاسی ایران در پیش گرفت تقویت ارتش بود. در تمام سال‌های حکومت وی حدود یک‌سوم بودجه دولت برای این منظور هزینه می‌شد. ایجاد ارتش نوین و تقویت آن به خصوص در اوایل امر ضروری می‌نمود و به توسعه نظم و امنیت و گسترش اقتدار دولت مرکزی کمک کرد اما در سال‌های بعد نیز رضاخان همچنان بر طبل نظامی‌گری می‌کوفت و با صرف هزینه‌های کلان ارتش را به عنوان ابزاری قدرتمند علیه مخالفین به کار می‌گرفت. بنابراین هدف از تقویت ارتش، تثبیت اقتدار دولت مرکزی، سرکوب مخالفت‌های داخلی به خصوص ایالات و عشایر و همچنین نظارت بر انتخابات و کمک به اجرای سیاست‌های مطلوب شخص رضاخان بود. در واقع ارتش ابزار سرکوب مخالفین و بسط قدرت شاه محسوب می‌شد.

از سوی دیگر رضاشاه با تقلب در انتخابات عملاً مجلس را به نهادی تشریفاتی تبدیل کرد؛ نهادی که تنها به درد امضای اوامر ملوکانه می‌خورد. در هر انتخابات، رضاخان فهرست نمایندگان مورد نظر خود را تهیه می‌کرد و در نهایت همین افراد انتخاب می‌شدند. طبیعی است که این نمایندگان هیچ‌گاه جرئت مخالفت با شاه را نداشتند. تقلب در انتخابات بی‌محایا صورت می‌گرفت؛ به گونه‌ای که در انتخابات مجلس هفتم آیت‌الله مدرس نماینده مشهور و محبوب تهران حتی یک رأی هم نیاورد و

فریاد او که «آن رأی که من به خودم داده‌ام، کجا رفته است»، آبروی انتخابات را برد.^۱

همچنین رضاشاه تمام احزاب، نهادها و مطبوعات مستقل را از بین برد. مطبوعات موجود جز تمجید از شاه کار دیگری بلد نبودند. هر گونه انتقاد و مخالفتی به سرعت سرکوب می‌شد و هیچ‌کس جرات انتقاد و مخالفت با شاه را نداشت بسیاری از مخالفان و حتی کسانی که احساس می‌شد به وجود آنها نیازی نیست، گرفتار خشم رضاخان شدند و یا در زندان‌های رژیم مخفیانه به قتل رسیدند و یا اگر بخت یارشان بود، تبعید و یا خانه نشین و متزوی شدند. عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار پر قدرت شاه، نصرت الدوله فیروز وزیر مالیه و سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ که از یاران قدرتمند رضاخان محسوب می‌شدند و نقش اصلی را در به قدرت رسیدن او ایفا کرده بودند بدون این که اقدامی علیه رضاخان انجام دهند و یا مخالفتی با او اظهار کنند به قتل رسیدند. علی اکبر داور وزیر عدلیه و موسس نظام قضایی و حقوقی دولت پهلوی نیز از ترس دچار شدن به سرنوشت یارانش خودکشی کرد. ظاهراً رضاخان چون دیگر نیازی به اینان احساس نمی‌کرد و وجود چنین مردان قدرتمندی را بیش از این لازم نمی‌دید به قتل آنان اقدام نمود. فروغی که از متفکرین و طراحان دولت پهلوی محسوب می‌شد نیز به جرم وساطت برای جلوگیری از اعدام اسدی نایب التولیه آستان قدس رضوی از مقام نخست وزیری عزل و به خانه‌نشینی محکوم شد.

مدرس نیز که در همان ابتدای امر دستگیر و به خوف تبعید شده بود، پس از سال‌ها تبعید به شهادت رسید (۱۳۱۶) و بدین ترتیب ظلم و استبداد خشن که با انقلاب مشروطه تضعیف شده بود، در چهره‌های دیگر بیش از پیش ادامه یافت.

سرکوبی ایلات و عشایر و سعی در اسکان اجباری آنها نیز یکی دیگر از سیاست‌های استبدادی رضاشاه بود. رضا شاه نه به سبب مخالفت سیاسی، بلکه تنها به این دلیل که کوچ‌نشینی را نشانه عقب‌ماندگی می‌دانست و استقلال عشایر را نمی‌پسندید، با خشونت تمام سعی در اسکان و خلع سلاح عشایر داشت. تعدادی از افراد ایلات در نتیجه این سیاست‌ها کشته شدند و بسیاری از آنها نیز در مناطق نامناسب اسکان داده شده و به فقر و بدبختی دچار گشتند.

به طور کلی دولت رضاخان سرسختانه به نابودی گروه‌ها و نهادها و شخصیت‌های مستقل از حکومت همت گماشت و به هیچ اندیشه و نهاد مستقلی اجازه ظهور نداد. دولتمردان را به افرادی

۱. علی مدرس، مرد روزگاران، ص ۳۱۸.

مطیع و متملق تبدیل کرد که تنها هنر آنها اطاعت محض بود و همین امر دولت او را از مردان کارآمد محروم کرد و موجب تصمیمات نابخردانه‌ای شد که زمینه سقوط او را فراهم آورد.

۲-۲. ستیز با مذهب و نهادهای مذهبی

همان‌گونه که در بحث مشروطه اشاره شد، از ویژگی‌های بارز جامعه ایران نفوذ مذهب در تمام لایه‌های اجتماعی است و این مسئله توجه به مذهب را در هر حرکت اصلاح‌گرانه ضروری می‌سازد. در دوره قاجاریه، شور مذهبی از عوامل اصلی پیروزی جنبش‌های ضداستعماری و ضداستبدادی بود و نهضت مشروطه نیز با تکیه بر نهاد مذهب و روحانیت به پیروزی رسید. پس از مشروطه اغلب روحانیون به خصوص مراجع از سیاست کناره گرفتند. در اوایل ظهور رضاخان، آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری حوزه علمیه قم را تأسیس کرد (۱۳۰۱) و بدین‌سان تحولی بزرگ در حوزه‌های علمیه به وجود آمد، اما با این همه، آیت‌الله حائری از ورود به سیاست پرهیز می‌کرد و اغلب بزرگان حوزه نیز در این خصوص از ایشان پیروی می‌کردند، از این‌رو، در طول دوره رضاخان هیچ اقدام سازمان یافته و گسترده ضددولتی از سوی روحانیت صورت نگرفت. حتی به دلیل نمایش‌های مذهبی رضاخان پیش از سلطنت و حتی در اوایل سلطنت، برخی از علما و روحانیون از وی حمایت کردند.^۱ اما به تدریج که ماهیت ضد مذهبی دولت رضاشاه آشکار شد و دولت وی با تمام قدرت به جنگ با مذهب و نهادهای مذهبی پرداخت از او روی برگرداندند.

رضاشاه با حمله به مذهب، دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد: اول نابودی تشیع و مراسم مذهبی محرم و عاشورا؛ و دوم نابودی هرگونه نهاد اجتماعی و مجرای همبستگی و ارتباط عمومی مستقل از دولت.^۲ در جامعه ایران مذهب و روحانیت به عنوان یک نهاد مستقل غیر دولتی عامل مهمی در مهار استبداد دولتی محسوب می‌شد و رضاخان نمی‌توانست چنین نهاد قدرتمندی را بیرون از دولت تحمل کند. از این‌رو، به مبارزه با مذهب روی آورد. قانون منع حجاب که به وحشیانه‌ترین وضع به اجرا درآمد مهمترین اقدام ضد مذهبی رضاخان تلقی می‌شود. خشونت در اجرای این قانون به گونه‌ای

۱. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۹۳.

۲. همایون کاتوزیان، پیشین، ص ۱۷۴.

بود که در روستاها و شهرها مأموران به زور چادر و روسری از سر زنان برمی داشتند. بسیاری از زنان متدین تا سقوط رضاخان از ترس مأموران دولت از خانه های خود بیرون نیامدند. همه این اقدامات به بهانه آزادی زنان صورت می گرفت. درحالی که مردان در این جامعه خود ملعبه بی قانونی های دولتمردان بودند و مأموران دولتی از هرگونه ستم و تجاوز دریغ نمی ورزیدند و کوچک ترین اعتراض و مخالفت نیز با خشونت تمام سرکوب می شد.

اعتراض مردم مشهد به مسئله کشف حجاب با شدت تمام سرکوب گردید و صدها نفر در مسجد گوهرشاد به خاک و خون کشیده شدند تا رژیم، قاطعیت و خشونت خود را در مقابله با مذهب تثبیت کند.^۱ سیاست های ضد مذهبی رژیم عامل اصلی تنفر مردم و روحانیون از رضاشاه به شمار می رفت. در واقع مقابله با مذهب بزرگترین اشتباه دولت پهلوی محسوب می شود. رضاخان در اوایل سلطنت توانسته بود حمایت برخی از قشرهای مذهبی جامعه را به دست آورد^۲ اما سیاست های ضد مذهبی دولت او در ادامه کار بخش عظیمی از جامعه را که تعلقات مذهبی داشتند، از دولت بیگانه ساخت.

۳-۲. باستانگرایی ناسیونالیستی و سیاست یکپارچه سازی قومی و فرهنگی

رضاشاه قصد داشت ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی را جایگزین مذهب سنتی ایرانی نماید و مشروعیت رژیم خود را بر آن استوار سازد. این ایدئولوژی که در شعار «خدا، شاه، میهن» نمود می یافت، دو ویژگی بارز داشت:

ویژگی اول اینکه با بزرگنمایی تاریخ ایران باستان و قوم آریایی، از یکسو سعی می شد تمدن اسلامی و تمام دوران حیات اسلامی ایران ناپدید گرفته شود و حتی مورد تحقیر قرار گیرد،^۳ و از سوی دیگر کوشش می شد بر جنبه هایی از فرهنگ باستانی ایران تأکید شود که با نیازهای سلطنت پهلوی مناسبت داشت. در این راستا، رکن اصلی فرهنگ ایرانی ستایش از سلطنت، و شاه دوستی و حتی شاه پرستی تلقی می شد. به بیان دیگر، هویت و ملیت ایرانی با شاه گره می خورد و شاه دوستی

۱. ر.ک: مرتضی جعفری، واقعه کشف حجاب، و جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۵.

۲. در این مورد بنگرید به: حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، ص ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۷ و ج ۳، ص ۳۷.

۳. ر.ک: ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، ص ۱۸۰.

معیار ایرانی بودن تلقی می‌گردید. شدت تبلیغات در این مورد به اندازه‌ای بود که برخی از رجال ایرانی در خاطرات خود نوشته‌اند، رضاشاه طالب ایمان به خود به جای ایمان به خداست.^۱

ویژگی دوم اینکه با تحقیر آداب و رسوم، زبان و درنهایت هویت و موجودیت اقوام مختلف ایرانی، نوعی سیاست یکپارچه‌سازی قومی - فرهنگی در پیش گرفته شد. باستانگرایی ناسیونالیستی رضاخانی دو ویژگی اساسی جامعه ایران را نادیده می‌گرفت: اول اینکه اسلام بخش جدایی‌ناپذیر تاریخ و هویت مردم ایران است، و بخش مهمی از افتخارات و عظمت ایران مربوط به تمدن اسلامی است و دانشمندان مشهور ایران همگی در این تمدن رشد یافته و مردم ایران نیز عمدتاً وفادار به مذهب و ارزش‌های مذهبی اند. از این‌رو نمی‌توان به‌سادگی تاریخ و هویت اسلامی جامعه ایران را با تکیه بر گذشته‌ای مبهم فراموش کرد؛ دوم اینکه ایران سرزمینی است با اقوام مختلف که هر یک از زبان و گویش و سنت‌های خاص خود برخوردارند، از این‌رو بر این سرزمین هیچ قومیت و زبان واحدی را نمی‌توان تحمیل کرد. در واقع هرگونه تلاشی برای یکسان‌سازی اقوام و هویتها به تفرقه بیشتر می‌انجامد. به طور کلی رضاخان قادر به فهم و تحلیل علل و زمینه‌های رشد ناسیونالیسم در غرب نبود و حتی هدف اصلی آن را که ایجاد وحدت ملی است، نادیده گرفت. به هر حال ناسیونالیسم رضاشاه نه تنها باعث وحدت ملی و انسجام دولت و ملت نشد، بلکه به تنفر مردم از دولت دامن زد و بحران مشروعیت رژیم را تشدید نمود.

۳. سقوط رضا شاه

دولت انگلیس در مقابل نفوذ روزافزون انقلاب سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی، به تشویق دولت‌های غربی از جمله آلمان در ایران پرداختند تا سدی در راه نفوذ دولت شوروی در ایران شوند لذا آلمانی‌ها با تشویق و موافقت انگلیس بیشتر در نواحی جنوب در حوزه‌های محدودی به فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی پرداختند. اما با درگیری جنگ جهانی دوم که روند جنگ برخلاف میل انگلیسی‌ها پیش رفت ناگزیر برای مهار آلمان با شوروی متحد و جبهه متفقین را تشکیل دادند. برای پیش‌گیری از محاصره شوروی و ایجاد فاصله بین سپاه جنوب و شمال جبهه متفقین که آلمان

۱. مخبر السلطنه، هدایت خاطرات و خطرات، ص ۳۹۷.

با زیرکی با طراحی تسخیر غرب و شمال ایران و ترکیه در صدد تحقق آن بود، از سقوط شوروی و پیروزی آلمان ممانعت به عمل آوردند. با آنکه ایران از ابتدای جنگ اعلام بیطرفی کرده بود اما متفقین دنبال بهانه بودند. در چهارم و بیست و هشتم تیر ۱۳۳۰ ه.ش متفقین از دولت ایران خواستند که چهار پنجم آلمانی‌ها را از ایران اخراج کند ولی دولت ایران خود را بیطرف می‌دانست و آلمانی‌ها هم اعلام کردند که به زودی از طرف قفقاز وارد ایران می‌شوند شاید این تبلیغ باعث باور و ترس حکومت بود. ناچاراً متفقین باید قبل از رسیدن آلمان به قفقاز به آن منطقه می‌رسیدند و چاره‌ای جز اشغال ایران نبود اما اشغال ایران - چنانچه بعداً هم تأیید شد - موجب سستی پایه حکومت و سقوط آن و در نتیجه شورش اقوام و مخالفان می‌شد، از این رو انگلیسی‌ها باید به صورتی با حفظ ثبات ایران که برای آنها در آن روز مهم بود به تغییر و جابجایی شاه می‌اندیشدند تا هم از آشوبها و شورش جلوگیری کنند و هم به مردم بگویند ما شاه را به دلیل حمایت از آلمان عزل کرده و وارد ایران شدیم و هم شاه جدید قول مساعد به پیگیری تخلفات و ظلم‌های رضا شاه داد که در عمل اجرا نشد ولی جلوی آشوب را گرفت. لذا رضاشاه را به دلیل ترس از انفجار خشم مردم در اثر سست‌شدن حکومت، عزل کردند.

فصل چهارم

سلطنت محمدرضا پهلوی

در این فصل به تحلیل مهم‌ترین وقایع دوران محمدرضا از اشغال ایران توسط متفقین تا آشکارشدن علائم پیروزی انقلاب اسلامی خواهیم پرداخت.

۱. اشغال ایران و پیامدهای آن

متفقین پس از اشغال ایران و تبعید رضاخان، فرزندش محمدرضا را بر اریکه سلطنت نشانند. فروپاشی استبداد رضاخان، نیروها، جناحها و احزاب سیاسی را که مدت‌ها در فشار و خفقان بودند، به یکباره آزاد کرد و چارو و جنجال‌های سیاسی رونق گرفت.

به لحاظ سیاسی، ویژگی اصلی سال‌های دهه ۱۳۲۰ پراکندگی قدرت در میان مجلس، دولت، احزاب، سفارتخانه‌های خارجی و دربار بود. دربار که مراکز اصلی قدرت خود را از دست داده بود، با چند تن از رجال قدیمی و شاه جوان و نهادهای متزلزلش، در صحنه سیاسی ایران برای حفظ خود دست و پا می‌زد. آنچه دربار را در این سال‌ها قدرتمند می‌ساخت، اختلاف و پراکندگی شدید نیروهای سیاسی موجود بود؛ نیروهایی که هیچ‌گاه نتوانستند در مقابل دربار به ائتلافی پایدار دست یابند. در مقابل، مجلس که از کنترل دربار خارج شده بود در این سال‌ها قدرت زیادی به دست آورد و نقش زیادی در سیاستگذاری‌ها ایفا کرد. در واقع با سقوط رضاخان، امکان حضور جناح‌های مختلف در مجلس فراهم شد، اما نمایندگان به دلیل اختلافات و وابستگی بسیاری از آنان به قدرت‌های خارجی نمی‌توانستند جبهه واحدی در مقابل دربار ایجاد کنند و مانع قدرت یافتن مجدد آن شوند.

کابینه‌ها نیز بسیار متزلزل و بی‌ثبات بودند و دولتمردان پی در پی تغییر می‌کردند؛ چنان‌که به‌جز

دولت قوام بقیه کمتر از یک سال دوام آوردند. دولت قوام نیز در نتیجه اختلافات داخلی مجلس سقوط کرد و زمینه را برای ظهور قدرتمند دربار در عرصه سیاست فراهم نمود. ترور ساختگی ناموفق شاه توسط رزم‌آرا در بهمن‌ماه ۱۳۲۷ فرصت خوبی برای بازسازی موقعیت دربار ایجاد کرد. این ترور که آن رابه حزب توده و آیت‌الله کاشانی نسبت دادند بهانه‌ای شد برای سرکوب مخالفان، تعطیلی روزنامه‌های مستقل و همچنین انحلال حزب توده. شاه در سال بعد با تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی برای گرفتن حق انحلال مجلس، قدرت خود را به جناح‌های موجود نمایاند. در این اوضاع، دربار ظاهراً قدرت خود را مستحکم کرده بود، اما مسئله نفت اوضاع را تغییر داد.

نفت از مسائل جنجال‌برانگیز دهه ۱۳۳۰ محسوب می‌شود. ابتدا در مجلس چهاردهم امتیاز نفت شمال به آمریکا و بعد شوروی مطرح شد و طرح سیاست موازنه منفی مطرح گردید زمانی که موضوع قرارداد تجدید نظر ۱۳۱۲ مطرح شد، تقی‌زاده - وزیر دارایی دولت رضاشاه در زمان انعقاد قرارداد - عنوان کرد که مجبور به امضای قرارداد بوده است.^۱ این امر اعتراضات زیادی رابه دنبال داشت و اعتبار قرارداد ۱۳۱۲ را که طی آن با افزودن سی سال به مدت قرارداد داری اندکی حق‌السهم ایران را افزایش داده بودند، زیر سوال برد

طرح ملی شدن نفت برای اولین بار با پیشنهاد رحیمیان نماینده قوچان در مجلس چهاردهم مطرح که حتی مصدق هم از آن حمایت نکرد و در مجلس پانزدهم لایحه گس - گلشائیان به منظور پیش‌گیری از ملی شدن صنعت نفت ارائه شد که در روزهای پایانی عمر مجلس پانزدهم بود. و چهار نماینده - حسین ملکی، بقایی، ابوالحسن حائری‌زاده و عبدالقدیر آزاد - با ترفند و تدبیر هوشمندانه در مقابل آن ایستادند و نگذاشتند در دستور کار مجلس قرار گیرد. این چهار نفر بعداً از مؤسسان جبهه ملی و از نمایندگان فعال مجلس شانزدهم در مسئله نفت بودند و در دوره بعد در صف مخالفان سرسخت مصدق و جبهه ملی قرار گرفتند. اما اشتغالات اساسی دولت و مجلس و ملاحظات سیاسی مدتی طرح مسئله نفت را مسکوت گذاشت. تا اینکه در سال‌های پایانی دهه ۲۰ نفت به مسئله اصلی سیاست ایران تبدیل شد. افزایش میزان درآمد شرکت نفت و اینکه این شرکت کمتر از ۱۵٪ سود خالص خود را به ایران پرداخته و تنها میزان مالیات پرداختی به دولت انگلیس چند برابر مبلغ

۱. ابوالفضل لسانی، طلای سیاه یا بلای ایران، ص ۱۳۷.

پرداخت شده به ایران است به هیجان عمومی علیه شرکت نفت انگلیس و ایران دامن زد.^۱ شرکت به‌رغم چند برابر شدن قیمت نفت از زمان قرارداد ۱۳۱۲، میزان پرداختی خود به ایران را تغییر نداده بود. این در حالی بود که شرکت‌های آمریکایی قراردادهای به مراتب بهتری نسبت به قرارداد داری و قرارداد بعد از آن با کشورهای همسایه منعقد کرده بودند. با این حال انگلیسی‌ها درخصوص حق امتیاز، تنها با افزایش اندک موافق بودند، بر همین اساس قراردادی الحاقی نیز پیشنهاد کردند که موفق به تصویب آن نشدند.^۲

۲. نهضت ملی‌شدن صنعت نفت (۱۳۲۹ - ۱۳۳۲)

در حالی که دولت بریتانیا بر تصویب قرارداد الحاقی نفت (گس - گلشائیان) که فقط سهم ایران از درآمد نفت را افزایش می‌داد پافشاری می‌کرد و بسیاری از دولتمردان ایرانی نیز مایل به امضای آن بودند، مخالفت اقلیت کوچکی از نمایندگان در مجلس پانزدهم مجلس و مهم‌تر از همه مخالفت جناح‌های مذهبی به رهبری آیت‌الله کاشانی - که از حمایت وسیع توده‌ای برخوردار بود - مانع از تصویب آن شد. در این اوضاع، انتخابات مجلس شانزدهم برگزار گردید و دولت به‌گونه‌ای گسترده در آن دخالت کرد و نمایندگان حامی دربار را به مجلس فرستاد. این امر اعتراضات بسیاری را برانگیخت. از جمله عده‌ای از سیاستمداران مشهور به رهبری مصدق، در اعتراض به تقلب در انتخابات در کاخ شاه متحصن شدند. این تحصن مقدمه‌ای بود برای تشکیل جبهه ملی که در ملی‌شدن صنعت نفت ایفای نقش نمود. از نوزده نفر متحصنان در دربار که از مؤسسان جبهه ملی بودند تعداد زیادی از آنان وابستگی و ارتباط نزدیکی با انگلستان داشتند و برخی از آنها همانند احمد ملکی، عباس خلیلی، ابوالحسن عمیدی نوری، ارسلان خلعتبری، و حتی دکتر حسین فاطمی (که او هم ابتدا به انگلستان وابسته بود و با سیدضیاء طباطبایی همکاری داشت اما بعدها از آنها کناره گرفت)^۳ وابستگی‌هایی به

۱. الول ساتن، نفت ایران، ترجمه رضا رئیس طوسی ص ۹۹؛ نیز: مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۴۱۹.

۲. ر.ک: همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت در ایران، ترجمه احمد تدین، ص ۱۳۹.

۳. ر.ک: نورالدین کیانوری، خاطرات، ص ۲۱۱ - ۲۱۲. و بیژن حمزه، طرح جامعه‌شناسی و مبنای استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران، (تاریخ سی ساله) ص ۵۹.

انگلستان داشتند. ترور هژیر (وزیر دربار) که عامل اصلی تقلب محسوب می‌شد، به دست فداییان اسلام، دربار را به عقب‌نشینی واداشت و انتخابات فقط در تهران تجدید شد که در نتیجه آن دکتر محمد مصدق و چند تن از سران جبهه ملی به مجلس راه یافتند. جبهه ملی از احزاب و گروهها و شخصیت‌های مختلف با گرایش‌های بسیار متفاوت تشکیل می‌شد. در این جبهه لیبرالها، سوسیالیستها و گروههای مذهبی، ائتلاف ناهمگونی را شکل داده بودند.

اتحاد این گروهها با خاستگاههای متفاوت طبقاتی و فکری، و وابستگی برخی از آنان به دولت انگلستان تنها در مقابله با شرکت نفت انگلیس و ایران و نیز قدرت گرفتن مجدد شاه امکان پذیر شده بود که همین امر شکنندگی آن را نیز نشان می‌داد. گفتنی است مهم‌ترین اهداف اعلام شده جبهه ملی حمایت از ملی شدن نفت، ایجاد حکومت ملی از طریق آزادی انتخابات و افکار بود.^۱

در بیانیه تشکیل جبهه ملی چهار خواسته مطرح شد که هر چهار خواسته سیاسی است^۲ و در اساسنامه جبهه در ماده ۳ هدف جبهه، ایجاد حکومت ملی به وسیله تأمین آزادی و انتخابات و آزادی افکار بیان شد. از سوی دیگر، در حالی که نبرد قدرت بین طرفداران و مخالفان ملی شدن نفت ادامه داشت، رزم‌آرا به نخست‌وزیری رسید. جبهه ملی از آن به کودتا یاد کرد و یأس همه جا حاکم شد تنها آیت‌الله کاشانی به کمک فدائیان اسلام پایدار ایستاد. مخالفت رزم‌آرا با ملی شدن نفت به تنفر عمومی از او دامن زد. در این زمان موج احساسات و هیجان عمومی علیه شرکت نفت به حدی رسیده بود که مردم براساس رهبری کاشانی جز به ملی شدن کامل نفت رضایت نمی‌دادند. رزم‌آرا در اسفند ۱۳۲۹ به دست فداییان اسلام به قتل رسید تا مهم‌ترین مانع تصویب طرح ملی شدن نفت برداشته شود. آقای کاشانی از قتل او حمایت کرد. قتل رزم‌آرا شادی عمومی و هراس مخالفان ملی شدن نفت را در پی داشت و نتیجه آن تصویب سریع طرح ملی شدن نفت در مجلس بود. بعد از رزم‌آرا، حسین علا به نخست‌وزیری رسید، اما بحرانه‌ها و آشفتگی‌ها باعث شد که در کمتر از دو ماه استعفا کند. در جنجال انتخاب نخست‌وزیر که در مجلس و دربار جریان داشت، مصدق به پیشنهاد جمال امامی - مخالف اصلی خود - در میان ناباوری همگان نخست‌وزیری را پذیرفت.^۳ مصدق در انتخاب کابینه خود روح

۱. ایرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، ص ۳۱۵.

۲. مدنی، پیشین، ج ۱، ص ۴۷.

۳. ر.ک: محمد مصدق، *خاطرات و تألمات دکتر مصدق*، ص ۱۷۷ - ۱۸۱.

محافظه‌کارانه و اشرافی خود را نشان داد. اغلب وزیران دولت او از شخصیت‌های شناخته‌شده و نه چندان خوشنام سیاست ایران بودند که برای اجرای اهداف نهضت ملی مناسب نمی‌نمودند.^۱ این امر بعضی از طرفداران مصدق را نگران کرد. در این اوضاع، انگلیسی‌ها که به هیچ روی حاضر نبودند از یول بادآورده نفت ایران چشم ببوشند، به شدت واکنش نشان دادند؛ آنها ایران را تهدید به حمله نظامی کردند ولی با تهدید به صدور فتوای جهاد از طرف آیت‌الله کاشانی و مخالفت امریکا این اقدام صورت نگرفت.^۲ طرح دعای حقوقی در شورای امنیت و دادگاه لاهه و نیز تحریم اقتصادی راههای دیگری بود که انگلیسها در مقابله با ملی‌شدن نفت در پیش گرفتند.

از سوی دیگر دولت امریکا که مصدق و دولتمردانش به آن امید بسیار داشتند، در این میان ظاهراً نقش یک میانجی را ایفا می‌نمود و گرچه به مصدق امیدهایی می‌داد، به هیچ رو خواهان پیروزی او نبود. در واقع هدف امریکا این بود که از نفت ایران امتیازی به دست آورد و نفوذ خود را در ایران گسترش دهد. ولی از این سو هرگز راضی نمی‌شد دوست و متحد دیرین خود یعنی انگلستان را در مقابل دکتر مصدق، شکست خورده ببیند.^۳ در تمام دوره نهضت ملی، امریکا تحریم نفتی ایران را کاملاً رعایت کرد و حتی از خرید نفت ایران از سوی کشورهای دیگر جلوگیری نمود.

چند ماه پس از شروع نخست‌وزیری دکتر مصدق، مذاکراتی بین ایران و انگلیس با میانجی‌گری امریکا آغاز شد که با اصرار انگلستان مبنی بر کنترل مدیریت صنعت نفت و دریافت بخش عظیمی از منافع حاصل از تولید و فروش نفت و سرسختی ایرانی‌ها، راه به جایی نبرد.^۴ مصدق در شورای امنیت و دادگاه لاهه - در به رسمیت نشناختن این دادگاه برای رسیدگی به دعای حقوقی انگلیس علیه ایران - پیروزی بزرگی به دست آورد، اما تحریم نفتی و ناتوانی دولت در فروش حتی یک قطره نفت - در شرایطی که بخش عظیمی از درآمدهای دولت از نفت تأمین می‌شد - زیان اقتصادی بسیاری بر دولت مصدق وارد کرد. در پی آن، تلاش دولت برای دریافت وام از امریکا و انتشار اوراق قرضه ملی

۱. جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲. همان، ص ۹۶.

۳. در مورد روابط ایران و امریکا در دوران مصدق بنگرید به: جیمز بیل، عقاب و شیر، ترجمه مهوش غلامی، ص ۱۲-۱۴۳؛ نیز: محمد مصدق، نفت ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، ص ۴۱۶-۴۷۳.

۴. مصطفی علم، نفت، قدرت و اصول، ترجمه غلامحسین صالحیار، ص ۳۱۳-۳۲۴.

برای جبران کسر بودجه نیز موفقیت‌آمیز نبود. بنابراین پس از آنکه امید به حل مسئله نفت در کوتاه‌مدت از بین رفت، طرح اقتصاد بدون نفت در دستور کار دولت قرار گرفت. بر اساس این طرح، دولت با محدودیت واردات، کاهش قیمت ریال، افزایش صادرات، کاهش هزینه‌ها، افزایش مالیات و حتی چاپ اسکناس بدون پشتوانه درصد درآمد تا کاهش درآمدهای خود را جبران کند^۱ هرچند دولت در اجرای این سیاستها تا حدی موفق بود، اما نتوانست کاهش درآمد نفت را جبران کند و به همین دلیل تورم و مشکلات اقتصادی افزایش یافت.

در اوایل سال ۱۳۳۱ انتخابات مجلس هفدهم برگزار شد. اما مصدق که با ورود نمایندگان مخالف خود روبه‌رو شده بود انتخابات را نیمه‌تمام رها کرد.^۲ نمایندگان انتخاب شده برای انتخاب سیدحسین امامی به ریاست مجلس کوشیدند، اما به هر حال با حمایت گسترده آیت‌الله کاشانی و نمایندگان طرفدار دولت، مصدق موفق شد در اوایل تیرماه همان سال مجدداً رأی اعتماد بگیرد، ولی پس از آنکه بر سر در اختیار گرفتن وزارت جنگ با شاه اختلاف پیدا کرد، استعفا نمود و قوام - سیاستمدار کهنه‌کار و قدرتمند - در ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ به نخست‌وزیری منصوب شد. چنین پنداشته می‌شد در این اوضاع، تنها قوام می‌تواند مصدق را از میدان به‌در کند. این اقدام با اعتراض شدید آیت‌الله کاشانی و نیز واکنش نمایندگان طرفدار مصدق روبه‌رو شد. آیت‌الله کاشانی با اتخاذ موضع تند و صریح به مخالفت برخواست و به قوام ۴۸ ساعت فرصت داد تا کناره‌گیری کند. در روز ۳۰ تیر در بیشتر شهرهای ایران به‌خواست آیت‌الله کاشانی و احزاب طرفدار دکتر مصدق، مردم به خیابانها ریختند و به نفع مصدق تظاهرات کردند که با دخالت ارتش به خاک و خون کشیده شد. سرانجام شاه که موقعیت خود را در خطر می‌دید به ناچار مصدق را دوباره به عنوان نخست‌وزیر به مجلس معرفی کرد.

این پیروزی با اعلام رأی دادگاه لاهه مبنی بر عدم صلاحیت خود در رسیدگی به شکایت دولت انگلستان علیه ایران به نفع ایران همراه شد و شادمانی مردم را دو چندان کرد. مصدق که موفق شده بود به کمک آیت‌الله کاشانی شاه و مخالفانش را از میدان بیرون کند، مغرور از این پیروزی کابینه جدید خود را معرفی کرد. حضور شخصیت‌های بدنام در بین وزیران به خصوص سرلشکر وثوق - که از مسببین کشتار ۳۰ تیر بود - اعتراضات بسیاری را برانگیخت، اما مصدق به آنها وقعی ننهاد و این

۱. همایون کاتوزیان، اقتصاد بدون نفت، ص ۳۲۳-۳۶۳ و ۴۱۹.

۲. در این مورد ر.ک: همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت در ایران، ص ۲۲۶.

آغاز اختلافی بود که در نهایت مصدق را به سقوط کشاند. مصدق همچنین با بازنشسته کردن و اخراج افسران ارتش، مخالفان خود را افزایش داد. خودداری از مجازات عاملان کشتار ۳۰ تیر و تعقیب احمد قوام - پسرخاله دکتر مصدق - که بر اساس مصوبه مجلس باید تحت پی‌گرد قانونی قرار می‌گرفت نیز از دیگر عواملی بود که موجب رنجش بعضی از اطرافیان مصدق و رهبران نهضت شد. اختلاف مصدق با دربار نیز در طول دوره دوم افزایش یافت و همین امر عزم دربار را برای حذف مصدق از صحنه سیاست جزم‌تر کرد. از سوی دیگر، آزادی عمل حزب توده و فعالیت‌های گسترده این حزب که از ۳۰ تیر در شمار حامیان مصدق درآمده بود، مخالفت جناح‌های مذهبی و برخی گروه‌های ملی مثل پان ایرانیست‌ها را برمی‌انگیخت. به این ترتیب در آغاز سال ۳۲ دیگر خبری از آن ائتلاف و همدلی سابق در ارکان نهضت ملی نبود. دکتر مصدق برخلاف قانون اساسی ۶ ماه اختیار تام از مجلس گرفت و در صدد تمديد آن بود که باعث اختلاف با برخی رهبران جبهه ملی و کاشانی با مصدق گردید. آیت‌الله کاشانی علناً با برخی سیاست‌های دولت نظیر اعتماد بیش از حد به آمریکا و تعلل در تعقیب افراد مقصر در کشتار مردم و رفتار خلاف قانون اساسی مخالفت می‌کرد و بسیاری دیگر از همراهان مصدق نیز هر یک به دلیلی از او کناره گرفتند. در این شرایط مصدق در اقدامی عجولانه با برگزاری رفراندومی که بسیاری آن را به تمسخر گرفتند چون فقط در شهرها و با تفکیک صندوق مخالفان از موافقان برگزار شد. مجلس را منحل کرد و به مخالفان خود فرصت داد تا در غیبت این نهاد قانونی زمینه‌های سرنگونی او را فراهم آورند.

در این اوضاع که ائتلاف نیروهای ملی گسسته بود، انگلستان و آمریکا پس از روی کار آمدن آیزنهاور، بر سر حذف مصدق به توافق رسیدند و برای براندازی وی کودتایی را سازماندهی کردند. کودتای اول در روز ۲۵ مرداد شکست خورد و سرهنگ نصیری، عامل اجرای کودتا، دستگیر شد و شاه که هراسان شده بود، از ایران فرار کرد. عده‌ای از مردم پس از آن به خیابانها ریختند و به نفع مصدق و علیه شاه و سلطنت شعار دادند و حتی مجسمه‌های شاه را پایین آوردند. در این میان، حزب توده میدان‌دار تظاهرات شده بود و همین امر حساسیت توده‌ها و نیروهای مذهبی را برانگیخت. اعتراضات و تظاهرات همراه با شعارهای تند علیه شاه ادامه یافت، مصدق که ظاهراً از پیروزی خود مطمئن شده بود، از ارتش خواست اوضاع را آرام کند. و بدین ترتیب تهران عملاً در اختیار ارتش قرار گرفت.

دکتر مصدق بعد از این واقعه با بی‌اعتنایی به کودتا و بی‌توجهی به هشدار آیت‌الله کاشانی و برخی گروه‌ها و شخصیت‌ها همه زمینه‌ها را برای مقابله با کودتا از دست داد. سه روز بعد یعنی در ۲۸ مرداد چند گردان از ارتش با هدایت امریکایی‌ها موفق شدند دولت مصدق را سرنگون کرده، به نهضت ملی پایان دهند. سقوط مصدق اعتراض مردمی چندانی به همراه نداشت و دولت کودتایی ارتشید زاهدی به سرعت پذیرفته شد. در واقع مردم هرچند به زاهدی و کابینه‌اش علاقه‌ای نداشتند اما از فشارهای اقتصادی و اختلافات جناح‌های سیاسی به تنگ آمده بودند و لذا در مقابل کودتا صبر و سکوت پیشه کردند. و همچنین جریان لنینیستی که آمریکا و انگلیس با بکارگیری شعبان جعفری به راه انداخته بودند به اندازه کافی رهبران نهضت را بی‌اعتبار ساخته بود.

۳. سال‌های پس از کودتا

ارتشید زاهدی پس از نخست‌وزیری، درصدد حل مسئله نفت برآمد و پس از یکسال مذاکره، قرارداد کنسرسیوم به تصویب رسید. بنا بر قرارداد جدید، منافع حاصل از فروش نفت به صورت مساوی تقسیم می‌شد و تمام تصمیمات مهم مانند تعیین سقف تولید یا قیمت فروش نیز در دست کنسرسیوم قرار می‌گرفت. این کنسرسیوم متشکل از هشت شرکت نفتی امریکایی و اروپایی بود.

شاه در سال ۱۳۳۴ با برکناری ارتشید زاهدی به بهانه بیماری، تمایل خود را به در دست گرفتن کامل قدرت نشان داد. وی ابتدا حسین علا و چندی بعد اقبال را - که همواره خود را "غلام خان‌زاد اعلی‌حضرت" می‌نامید - به نخست‌وزیری منصوب کرد. بازسازی و تقویت ارتش، ایجاد ساواک و نیز سرکوبی مخالفان مهم‌ترین اقدامات رژیم در دهه ۱۳۳۰ محسوب می‌شود. بنیان‌های دیکتاتوری محمد رضاشاه از همین سال‌ها پی‌ریزی شد. سرکوبی مخالفان بلافاصله بعد از کودتا آغاز گردید. مصدق و برخی از سران جبهه ملی به زندان و تبعید محکوم شدند. دکتر فاطمی وزیر خارجه مصدق اعدام شد. بیشتر اعضای حزب توده نیز دستگیر و شمار زیادی از رهبران و اعضای اصلی آن اعدام شدند و بقیه نیز به شوروی و اروپای شرقی فرار کردند. همچنین فدائیان اسلام (نواب صفوی و سه تن از یارانش) بعد از ترور ناموفق علا اعدام گردیدند و آیت‌الله کاشانی نیز دستگیر شد و مدتی در زندان گذراند ولی دخالت مراجع مانع از اعدام وی گردید.

وضعیت اقتصادی به‌رغم کمک‌های خارجی و همچنین درآمد نفت به خصوص در سال‌های

پایانی این دهه، رو به وخامت گذاشت. فساد حاکم بر نظام سیاسی عامل اصلی ناکارآمدی دولت و مشکلات اقتصادی موجود بود. به‌طور کلی به‌رغم رشد سریع درآمدهای دولت، اقتصاد ایران رشد چندانی نداشت و حتی کمک‌های خارجی نیز به مصارف واقعی خود نمی‌رسیدند. در این اوضاع که رژیم به لحاظ اقتصادی دچار بحران بود، در آمریکا کندی به ریاست‌جمهوری برگزیده شد. وی خطامشی جدیدی را در سیاست خارجی آمریکا مطرح کرد که مهم‌ترین هدف آن حمایت از اصلاحات لیبرالی در کشورهای طرفدار غرب بود تا بدین طریق مانع از ظهور نهضت‌های آزادی‌بخش شود و از پیوستن این کشورها به بلوک شرق جلوگیری نماید. دفاع کندی از اصلاحات، شاه را نگران کرد.^۱ در این احوال انتخابات مجلس بیستم برگزار گردید، اما دخالت گسترده دولت اعتراضات مردمی را برانگیخت. سرانجام شاه انتخابات را مردود دانست و از نمایندگان خواست تا استعفا کنند. دکتر منوچهر اقبال نیز که متهم به دخالت در انتخابات بود، استعفا کرد تا شریف امامی به نخست‌وزیری انتخاب شود.

انتخابات دوره بیستم در بهمن‌ماه ۳۹ تجدید شد و طبق روال پیشین، نمایندگان مخالف نتوانستند به مجلس راه یابند و به همین دلیل این بار نیز اعتراضاتی به‌خصوص از سوی دانشجویان صورت گرفت. شریف امامی در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ استعفا کرد تا علی امینی، شخصیت مطلوب امریکایی‌ها، به نخست‌وزیری برسد. در این اوضاع، فضای سیاسی کشور تا حدی گشوده شد و جبهه ملی برای اولین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد با بازسازی خود به فعالیت پرداخت. شاه نیز با انحلال مجلس سنا و شورای ملی راه را برای اصلاحات امینی هموار کرد. مهم‌ترین اقدام امینی تهیه و تصویب لایحه مشهور اصلاحات ارضی در هیأت دولت بود که البته موفق به اجرای آن نشد.

مخالفت جبهه ملی با امینی، و موفقیت شاه در جلب نظر امریکاییان زمینه‌های ناکامی و سقوط وی را فراهم آوردند. شاه با سفر به آمریکا حمایت دولتمردان این کشور را به دست آورد و تعهد کرد اصلاحات مورد نظر آنان را انجام دهد. امریکایی‌ها نیز که دولت امینی را سخت در بحران و بدون پایگاه اجتماعی می‌دیدند، موافقت ضمنی خود را ابراز داشتند. شاه پس از امینی، اسدالله علم - از وفادارترین خدمت‌گزاران دربار پهلوی - را برای نخست‌وزیری برگزید، اما چون گذشته عملاً خود زمام امور سیاسی کشور را در دست گرفت. شاه پس از این در سیاست خارجی کوشید تا ضمن جلب

۱. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۲۷۵.

حمایت امریکا با شوروی نیز روابط دوستانه‌ای برقرار کند تا هم مخالفان چپ‌گرای داخلی را خلع سلاح نماید و هم از موقعیت بین‌المللی مستحکمی برخوردار گردد. شاه در بعد داخلی نیز سیاستی دو رویه در پیش گرفت که یک روی آن سرکوب شدید مخالفان بود و روی دیگرش اصلاحاتی که بعدها به انقلاب سفید مشهور شد و در واقع همان اصلاحات مورد نظر امریکایی‌ها بود و کندی حامی اصلی آن محسوب می‌شد. تصور این بود که این اصلاحات علاوه بر جلب حمایت امریکا، از وقوع یک انقلاب کمونیستی پیش‌گیری و زیرساخت‌های تحولات اقتصادی و توسعه ایران را فراهم می‌کند و به افزایش مشروعیت و گسترش پایگاه اجتماعی رژیم کمک خواهد کرد، اما حوادث به گونه‌ای دیگر رقم خورد.

۴. قیام امام خمینی علیه السلام

دولت علم در مهرماه ۱۳۴۱ لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را مطرح کرد. در این لایحه واژه اسلام از شرایط انتخاب‌شوندگان و انتخاب‌کنندگان حذف شده بود و منتخبان نیز به جای اینکه مراسم تحلیف را با سوگند به قرآن به جای آورند، از این پس با سوگند به کتاب آسمانی این کار را انجام می‌دادند. تصویب این لایحه در آن اوضاع حاکی از آن بود که رژیم شاه تحلیل درستی از برخوردهای احتمالی مراجع دینی با اینگونه اقدامات نداشت. تصور دولتمردان پهلوی آن بود که بعد از رحلت آیت‌الله بروجردی حوزه از انسجام لازم برای مخالفت با سیاست‌های دولت برخوردار نیست و مخالفت احتمالی آنان تأثیرگذار نخواهد بود. همچنین آنها علاقمند بودند با انتقال مرجعیت به نجف حوزه قم را تحت الشعاع مرجعیت نجف قرار دهند و اهمیت آن را تضعیف کنند. تصویب این لایحه در واقع نشان از بی‌اعتنایی کامل به روحانیت بود پس از طرح لایحه، علمای بزرگ قم به دعوت امام خمینی گردهم آمدند و مخالفت خود را با آن اعلام داشته، خواستار لغو آن شدند،^۱ اما شاه با بی‌اعتنایی، تغییر در لایحه را ناچیز و بی‌اهمیت خواند. پس از آن، مراجع بار دیگر بر مخالفت خود با لایحه تأکید کردند. امام تصویب لایحه مذکور را مخالف شرع مقدس و میانی صریح قانون اساسی دانست و ضمن هشدار به دولتمردان در مورد رعایت قوانین اسلام، تأکید کرد که علما و مؤمنان در امور مخالف شریعت ساکت نخواهند ماند. امام می‌فرمود: ما با رأی زنان مخالف نیستیم، با

۱. سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۴۵.

سوءاستفاده از آنها مخالفیم. سرانجام دولت علم ناچار شد لغو لایحه را رسماً اعلام کند. جریان تصویب و سپس لغو این لایحه، اولین رویارویی جدی شاه و علما بود. روحانیون این لایحه را مقدمه‌ای برای سیاست‌های ضددینی دولت و زمینه‌ساز حضور غیرمسلمانان و به‌خصوص بهائیان در ساختار قدرت تلقی می‌کردند. آنان در این لایحه، طلیعه ظهور یک دولت غرب‌گرای ضد مذهبی را می‌دیدند.^۱

پس از ناکامی دولت شاه شخصاً برنامه انقلاب سفید را مطرح کرد. این برنامه که به انقلاب شاه و ملت نیز مشهور بود، شامل شش اصل می‌شد که البته بعدها اصول دیگری نیز به آن اضافه گردید. این اصول عبارت بود از اصلاحات ارضی که از دوره امینی آغاز شده بود و هدف آن ظاهراً تقسیم زمین‌های کشاورزی بین کشاورزان و خلع ید از مالکان بزرگ بود، ملی کردن جنگلها، اصلاح قانون انتخابات و اعطای حق رأی و وکالت مجلس به زنان، عرضه سهام انحصارات دولتی به مردم برای تأمین منابع مالی اصلاحات ارضی، سهیم‌شدن کارگران در سود کارخانه‌ها و فروش سهام به آنان و سرانجام ایجاد سپاه دانش از طریق فرستادن دیپلمه‌های وظیفه برای مبارزه با بی‌سوادی از جمله اصول دیگر این برنامه بودند. این اصول در واقع ادامه اصلاحات مورد نظر امریکایی‌ها بود که دولت امینی قصد اجرای آن‌ها را به منظور تغییر ساختار مالکیت در ایران داشت و شاه نیز برای خلع سلاح مخالفان، همین‌ها را با تبلیغات بسیار و عباراتی زیبا و در قالبی جدید مطرح کرد. هدف شاه جلب حمایت امریکا، خلع سلاح مخالفان داخلی و کوشش برای مشروعیت‌بخشی به رژیم بود. در واقع شاه با این ترفند تمام شعارهای مخالفان را از آنها می‌گرفت. اینها اصولی بودند که جریان چپ و برخی مخالفان در تبلیغات خود بر آنها تأکید می‌کردند و به همین دلیل پس از طرح انقلاب سفید این دسته از مخالفان تا مدت‌ها سردرگم ماندند. اما علمای قم که خاطره لایحه انجمنها را از یاد نبرده بودند، در ورای این اصول، وابستگی دولت به امریکا و ادامه سیاست‌های ضد مذهبی را می‌دیدند، از این‌رو با آن به مخالفت برخاستند. در این زمان گفتگوهایی بین نماینده شاه و علمای قم صورت گرفت که به نتیجه نرسید. شاه در ملاقات با نماینده علما تأکید کرد که بقای سلطنتش به اجرای این اصول بستگی دارد و به‌طور ضمنی به خواست امریکا برای اجرای این اصول اشاره کرد. به‌رغم مخالفت علما، شاه این اصول را به فرزندوم گذاشت. در پی آن، امام خمینی نیز این انتخابات را تحریم کرد.

۱. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، ص ۳-۵.

شاه برای متقاعد کردن علما به قم آمد ولی امام خروج مردم از منزل و استقبال از شاه را تحریم نمود. شاه بدون هیچ استقبالی وارد قم شد. او که از سردی استقبال و نحوه برخورد علما بسیار آزرده و خشمگین بود، در سخنرانی خود روحانیت را مورد حمله قرار داد و بی‌هیچ دستاوردی به تهران بازگشت.^۱ فرزندوم سرانجام در ۶ بهمن ۱۳۴۱ برگزار گردید و در پایان اعلام شد که بیش از نودونه درصد مردم به طرح انقلاب سفید رأی مثبت داده‌اند!^۲ حامیان خارجی شاه با تبریک به او، این فرزندوم را موفقیتی بزرگ برای دولت پهلوی قلمداد کردند. شاه نیز که موفقیت خود را باور کرده بود، در سخنان خود علما و روحانیت را مورد حمله قرار داد و آنان را تهدید کرد.

در روز دوم فروردین سال ۱۳۴۲ که مصادف با شهادت امام صادق علیه السلام بود، مأموران رژیم به مدرسه فیضیه حمله بردند و به ضرب و شتم طلاب و مردم حاضر در مراسم سوگواری پرداختند که در جریان آن شماری از طلاب کشته و یا زخمی شدند. حمله به فیضیه آخرین حلقه ارتباط و علاقه روحانیت و دربار را قطع کرد؛ آن‌گونه که برای روحانیت و خاصه شخصیت انقلابی آن، یعنی امام خمینی جایی برای عمل مسالمت‌آمیز باقی نماند. بعد از حادثه فیضیه، امام در سخنرانی‌ها و پیامهای خود به مقابله آشکار با دستگاه فاسد پهلوی پرداخت و شخص شاه را مورد حمله قرار داد.

۵. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

خرداد سال ۴۲ که با ایام محرم مصادف شده بود، اوج رویارویی رژیم و روحانیت بود. ساواک به وعاظ اخطار کرده بود که علیه شاه و اسرائیل حرفی نزنند و به مردم نگویند که اسلام در خطر است. امام در ۱۳ خرداد که مصادف با روز عاشورا بود، حمله رژیم به فیضیه را به واقعه کربلا تشبیه کرد و آن را به تحریک اسرائیل دانست و رژیم را نیز دست‌نشانده اسرائیل خواند. و به شدت به شاه حمله کرد. دو روز پس از این سخنرانی، در سحرگاه ۱۵ خرداد امام دستگیر و به تهران منتقل شد. به دنبال بازداشت امام، رژیم با اعتراضات گسترده‌ای در قم، تهران، ورامین، مشهد و شیراز روبه‌رو شد که با شعارهایی بر ضد شاه و حمایت از امام همراه بود. شاه دستور سرکوب معترضان را صادر کرد که در پی

۱. سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۲. ایرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، ص ۵۲۲.

آن ارتش به خیابانها ریخت و به روی مردم آتش گشود و پس از چند روز آرامش برقرار شد.^۱ چند ماه بعد با اعتراضات گسترده علما رژیم مجبور شد امام را آزاد کند، اما روزنامه‌ها شایع کردند که توافقی بین امام و دولت صورت گرفته است مبنی بر اینکه علما دیگر در امور سیاسی دخالت نکنند، ولی امام ضمن تکذیب این خبر بر ادامه مبارزه تأکید کرد.

قیام ۱۵ خرداد تأثیرات مهمی برجای گذاشت. اولین پیامد این قیام آن بود که مخالفان را به کلی از دولت پهلوی ناامید کرد. اگر کسانی تا این زمان به اصلاح رژیم امیدوار بودند، از آن پس اصلاحات را جز در فروپاشی رژیم نمی‌دیدند. بنابراین اغلب مخالفت‌های مسالمت‌آمیز و قانونمندی که تا آن هنگام صورت می‌گرفت، پایان یافت و مقابله با رژیم و حذف آن هدف اصلی مخالفان شد. تا این زمان، مخالفان، کمتر علیه شاه و در انتقاد از نظام سلطنتی سخن می‌گفتند، اما از این پس اغلب بر تغییراتی بنیادین و لزوم حذف شاه تأکید داشتند. از سوی دیگر، این سرکوب، مخالفان جوان و پرشور رژیم را از شیوه‌های سنتی مبارزه نومید کرد و به مبارزه مسلحانه تشویق نمود. در واقع مشی مسلحانه عملاً بعد از ۱۵ خرداد مطرح شد و مقبولیت یافت. پیامد دیگر قیام ۱۵ خرداد انتقال رهبری مبارزه سیاسی به روحانیت و خاصه شخص امام خمینی بود. روحانیت پیش از این نیز رهبری جنبش‌های مردمی را در دست گرفته بود، اما هیچ‌گاه تا این حد مستقل از سایر نیروهای سیاسی عمل نکرده بود. معمولاً علمای بزرگ در اتحاد با گروه‌هایی از روشنفکران و سایر نیروهای اجتماعی، جنبش‌های مردمی را رهبری می‌کردند، اما از این زمان به بعد روحانیت خود مستقل از سایر جریان‌های سیاسی، رهبری مبارزات را برعهده گرفت.

هم‌چنین این قیام بقایای مشروعیت رژیم را از بین برد و پایگاه اجتماعی آن را بیش از پیش متزلزل کرد. روحانیت خاصه مراجع بزرگ از نفوذ گسترده و عمیقی در میان توده‌های مردم برخوردار بودند؛ آن‌سان که شاه در مقابله با روحانیت به کلی پایگاه خود را در میان مردم از دست داد. حضور روحانیت در میان مردم، مبارزه با رژیم را رنگی مذهبی بخشید، تا جایی که مردم شاه را به یزید و امام خمینی را به امام حسین علیه السلام تشبیه می‌کردند. بدین‌سان، ادبیات انقلاب به ادبیاتی مذهبی تبدیل شد که توده‌ها را به سرعت جذب می‌کرد و پایگاه مردمی مبارزه را گسترش می‌داد. بنابراین شاه در مقابله با روحانیت، تنها دشمنی توده‌های مذهبی را برانگیخت و بس.

۱. غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ص ۲۳۶.

۶. تشدید وابستگی و استبداد (۱۳۴۳ - ۱۳۵۵)

در سال ۱۳۴۳ دولت امریکا ادامه حضور مستشاران فنی خود را مشروط به معافیت آنان از محاکمه در دادگاههای ایران کرد. شاه نیز این درخواست را پذیرفت و به نخست‌وزیرش، حسنعلی منصور، دستور داد تا در این مورد لایحه‌ای تقدیم مجلس کند. لایحه مذکور به‌رغم مخالفت برخی از نمایندگان، با فشار زیاد دولت تصویب شد. تصویب این لایحه مخفیانه صورت گرفت، اما سرانجام فاش شد و موجی از مخالفت عمومی را برانگیخت. این لایحه غرور ملی و احساسات ایرانیان را جریحه‌دار می‌ساخت و یادآور عهدنامه ترکمانچای و قراردادهای پس از آن بود. پس از تصویب لایحه کابیتولاسیون، امام خمینی در سخنرانی تاریخی خود، شاه را مورد حمله قرار داد و دولت و مجلس را فاسد و دست‌نشاندهٔ امریکا و اسرائیل، و دشمن اسلام و مردم ایران خواند.^۱

چند روز پس از این سخنرانی، رژیم در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ امام خمینی را دستگیر، و به ترکیه تبعید کرد. این اقدام با مخالفت مراجع و علمای وقت روبرو شد. سه ماه پس از تصویب این لایحه و تبعید امام، منصور نخست‌وزیر شاه به‌دست محمد بخارایی - جوانی متدین از اعضای هیأت‌های مؤتلفه اسلامی - به قتل رسید. پس از آن، بخارایی و یارانش دستگیر و اعدام شدند و به جای منصور، امیرعباس هویدا - سیاستمداری که مطیع شاه بود - به نخست‌وزیری رسید.

سال ۱۳۴۳ آغاز دوره استبدادی خشن در دوره پهلوی است. شاه تمام مخالفان خود را در این سال سرکوب کرد. امام خمینی که پرشورترین مخالف شاه بود، به ترکیه تبعید شده و مخالفان مذهبی نیز پس از سرکوب گسترده ۱۵ خرداد و دستگیری‌های بعد از آن با احتیاط بیشتری عمل می‌کردند. این در حالی بود که جبهه ملی نیز در نتیجهٔ اختلاف داخلی و بازداشت بعضی از سران آن فروپاشید. بنابراین مخالفان سرسخت شاه در زندان یا تبعید بودند و دیگران نیز به سبب کنترل شدید ساواک امکان فعالیت نداشتند. بدین ترتیب ایران پس از دوره‌ای چهارساله پر از تنش و بحران، در سکوتی مطلق، آرام گرفت؛ سکوتی که شاه و بسیاری دیگر را فریفت. شاه این آرامش را نشانه رضایت مردم و مشروعیت خود تلقی می‌کرد و از حمایت مردم با اطمینان سخن می‌گفت. در این سال‌ها هرگونه حرکت مستقل با سرکوب روبرو می‌گردید و اجازه تشکیل هیچ نهاد، حزب و گروه سیاسی مستقلی

۱. همان، ص ۳۰۵؛ سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۷۱۶.

داده نشد. بدین ترتیب امکان فعالیت آزاد سیاسی از بین رفت و سایه یک دیکتاتوری سلطنتی بر عرصه سیاست کشور مستولی گردید. در این شرایط شاه با اطمینان کامل به پیگیری برنامه‌های بلندپروازانه‌اش پرداخت و روزبه‌روز بر غرور و خودبینی‌اش افزود. و توجهی به روند رو به رشد تنفر مردمی از او و رژیمش نداشت. در واقع رژیم می‌پنداشت چون هیچ کس جرئت ندارد آشکارا مخالفت کند، از این رو هیچ مخالفتی نیز وجود ندارد. اما زمانی که فضای جامعه اندکی گشوده شد و مخالفان فرصتی مناسب یافتند، سیلی بنیانکن به راه افتاد که هیچ نیرویی را توان مقابله با آن نبود.

به هر حال در این سال‌ها شاه از یک‌سو با خشونت بسیار مخالفان را سرکوب می‌کرد، و از سوی دیگر برنامه‌های خود را پی می‌گرفت. شاه در این دوران در اوج قدرت، مغرورانه از تمدن بزرگ سخن می‌گفت و در پیش چشمان مردمی که بیشتر آنها در فقر و محرومیت به سر می‌بردند جشن‌های باشکوه و پرهزینه برگزار می‌کرد تا قدرت خود را به رؤسای کشورهای خارجی بنمایاند، غافل از اینکه هر روز بر تنفر مردم از او و رژیمش افزوده می‌شد و پایه‌های قدرتش به تدریج فرومی‌ریخت. شاه در این سال‌ها بیش از آنکه به مردم خود بیندیشد، به اعتبار خود در عرصه بین‌المللی و در نزد رؤسای کشورهای خارجی می‌اندیشید، او تنها از طرح‌های بزرگ اقتصادی و نظامی سخن می‌گفت و مردم را - که هدف این طرحها بودند - به کلی فراموش کرده بود. به هر روی، غفلت از مردم و جریاناتی که در متن جامعه می‌گذشت، مهم‌ترین اشتباه رژیم در این سال‌ها بود. غرور و توهم سردمداران دولت پهلوی پس از بالا رفتن قیمت‌های نفت در سال ۱۳۵۲، افزایش یافت چه آنکه سرمایه بادآورده نفت آنان را به آینده حکومتشان مطمئن‌تر می‌کرد. با توجه به درآمدهای جدید، برنامه‌های اقتصادی به سرعت تغییر کرد و به جای آن طرح‌های عظیمی به اجرا درآمد که بعدها به دلیل مشکلات اقتصادی اغلب نیمه‌تمام رها شدند، و هزینه‌های میلیاردی در بخش نظامی برای خرید تسلیحات در نظر گرفته شد.

به لحاظ سیاسی، مهم‌ترین کاری که رژیم در این سال‌ها انجام داد، تشکیل حزب رستاخیز بود. شاه قبلاً از نظام‌های تک‌حزبی انتقاد کرده و آن را ویژه نظام‌های فاشیستی دانسته بود، اما در اواخر سال ۱۳۵۳ با چرخشی سریع تصمیم گرفت حزب فراگیر رستاخیز را تشکیل دهد. بدین ترتیب دو حزب دولتی موجود که ظاهری دموکراتیک به نظام پهلوی داده بودند، منحل گشت و حزب رستاخیز

ایجاد شد. ظاهراً شاه که در این سال‌ها از دموکراسی و تمدن غربی انتقاد می‌کرد، تصمیم گرفته بود ظواهر دموکراتیک نظام خود را نیز کنار بگذارد. به هر حال این حزب از ابتدای تأسیس با عدم استقبال عمومی روبرو گردید. شاه در ابتدا تهدید کرد که همه باید به عضویت حزب درآیند و هر کس که از این کار سربیزی کند، خائن است و می‌تواند کشور را ترک کند و به هر جا که می‌خواهد، برود.^۱ عضویت اجباری در حزب و توهین به مخالفان، نشان از این داشت که گویا هیچ چیز در این دولت تغییر نخواهد کرد. به هر روی، حزب رستاخیز نتوانست حلقه واسطی میان دولت و ملت باشد و شکاف فزاینده بین این دو را پر نماید. در واقع عضویت در حزب فقط وسیله‌ای بود برای ورود به بازی‌های سیاسی و بهره‌برداری از مزایا و امتیازات خاصی که فقط به طرفداران رژیم اعطا می‌شد.

۷. آغاز مخالفت‌های علنی

رژیم شاه در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب با بحران مشروعیت روبرو شده بود. در سال ۱۳۵۵ رژیم پهلوی در اوج اقتدار خود به سر می‌برد؛ مخالفان مسلح سرکوب شده بودند و بیشتر اعضای اصلی گروه‌های چریکی به قتل رسیده، یا در زندان به سر می‌بردند. مبارزه مسلحانه عملاً شکست خورده بود و سایر مخالفان نیز امکان فعالیت چندانی نداشتند. اقتصاد کشور به برکت درآمدهای نفتی رشد سریعی را نشان می‌داد و ایران با ثبات و آرام به نظر می‌رسید، از این رو هیچ کس شروع بحران در سال بعد را تصور نمی‌کرد.

در همین سال در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، کارتر با شعار حمایت از حقوق بشر و دموکراسی به قدرت رسید. دولت ایران در این سال‌ها بارها به نقض حقوق بشر متهم شده بود و حتی طبق گزارش کمیسیون حقوق بشر در سال ۵۴ هیچ کشوری در این زمینه به پای ایران نمی‌رسید.^۲ شکنجه‌ها و اعدام‌های ساواک در خارج از کشور سر و صدای زیادی به راه انداخته و اعتبار رژیم را خدشه‌دار کرده بود. در سال‌های ۵۴ و ۵۵ مطبوعات و رسانه‌های غربی بارها رژیم شاه را به دلیل نقض حقوق بشر مورد انتقاد قرار دادند. شاه در مقابل موج جدید انتقادات به سرعت واکنش

۱. سخنرانی شاه در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳.

۲. جیمز بیل، عقاب و شیر، ج ۲، ص ۳۰۱.

نشان داد و اعلام کرد که حقوق بشر را اولین بار کورش به جهانیان عرضه داشته است. براساس نظریه توطئه^۱ او گفت آنچه باعث حملات غرب به ایران شده، در واقع موضوع نقش ایران در افزایش قیمت نفت و نیز حسادت غربی‌ها به پیشرفت ایران است.^۲ در پی سخنان شاه موجی از مباحث مربوط به حقوق بشر در مطبوعات و رسانه‌های دولتی به راه افتاد. شاه و دولتمردانش در پس این هیاهو تصمیم گرفتند فضای سیاسی را اندکی بگشایند تا خود را از سیل اتهامات جهانی مبرا سازند و از دیگر سو دل دولتمردان جدید کاخ سفید را در راستای حفظ منافع ایالات متحده نیز به دست آورند.

سیاست فضای باز سیاسی در اوج اقتدار رژیم پهلوی آغاز شد. دولت شاه در این زمان به قدری مستحکم می‌نمود که به نظر می‌رسید این سیاست به تداوم و ثبات آن خدشه‌ای وارد نمی‌کند. امریکایی‌ها نیز هرگز گمان نمی‌کردند که باز شدن اندک فضای سیاسی در ایران رژیم را دستخوش بحران سازد، هرچند آنها هیچ‌گاه رژیم را برای در پیش گرفتن این سیاست ترغیب نکردند. در واقع شعارهای تبلیغاتی کارتر هرگز به تحقق نیبوست و حتی فروش جنگ‌افزارها به ایران نیز بیش از پیش ادامه یافت.^۳ شاه تا آخرین ماههای حکومتش از حمایت امریکا برخوردار بود. بنابراین عملاً در سیاست امریکا نسبت به ایران تغییری پیش‌نیامد، از این رو نمی‌توان سیاست فضای باز را به فشار دولت امریکا مربوط دانست؛ گرچه همواره برخی از روشنفکران و گاه سیاستمداران واقع‌بین آمریکایی شاه را به اجرای روشهای دموکراتیک تشویق می‌کردند و معتقد بودند رژیم پهلوی تنها در این صورت تداوم خواهد یافت.

به‌طورکلی عوامل متعددی باعث آغاز سیاست فضای باز در سال ۱۳۵۵ شد: از یک‌سو شاه می‌دانست که سیاست سرکوب را نمی‌توان تا به آخر ادامه داد، خاصه که او با آگاهی از بیماری خود درصدد بود تا زمینه را برای انتقال آرام قدرت به فرزندش فراهم آورد؛ از سوی دیگر، تبلیغات جهانی علیه شاه اوج گرفته بود و شاه که به موقعیت بین‌المللی خود بسیار اهمیت می‌داد می‌کوشید تا رژیم خود را از اتهامات مربوط به حقوق بشر مبرا سازد.

1. conspiracy theory.

۲. صادق زیباکلام، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، ص ۱۹۷.

۳. جیمز بیل، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۶.

باید توجه داشت که در این زمان شاه به استحکام دولت خود بسیار مطمئن بود و اینگونه وانمود می‌کرد که بیشتر مردم ایران طرفدار او هستند و حتی در فضایی دموکراتیک او را انتخاب می‌کنند. به هر حال شاه یا برای فرار از اتهامات مربوط به حقوق بشر - که اعتبار او را در جهان خدشه‌دار کرده بود - یا برای هماهنگی با سیاست‌های رئیس‌جمهور جدید امریکا و یا برای تقویت ساختار سیاسی دولت خود کوشید تا به تدریج از سیاست سرکوب و خشونت بکاهد.

در پی این سیاست، از اواخر سال ۱۳۵۵ وضع زندانها بهبود یافت و از شدت شکنجه زندانیان کاسته شد. قانون دادرسی نیز اصلاح گردید و در نحوه آن تغییرات چشمگیری داده شد.^۱ شاه ضمن اعتراف به شکنجه کردن زندانیان در گذشته، اعلام کرد که دیگر شکنجه‌ای در کار نخواهد بود. از اوایل سال ۵۶ مسئولان رژیم و مطبوعات مباحثی در ستایش آزادی و نقد مطرح کردند و شاه نیز تحقیق یک «دموکراسی واقعی» را به مردم ایران نوید داد.

از دیگر سوی، در هیأت دولت نیز تغییراتی داده شد: امیرعباس هویدا که سیزده سال نخست‌وزیر شاه بود، کنار رفت و جمشید آموزگار به جای او انتخاب شد. انتخاب آموزگار برای رسیدن به دو هدف عمده صورت گرفت: اول سروسامان دادن به اوضاع اقتصادی که دچار رکود و تورم بود، و دوم ادامه سیاست فضای باز، آموزگار سیاست ریاضت اقتصادی را در پیش گرفت تا جلوی ریخت‌وپاشهای موجود را بگیرد و برخی از طرحهای پرهزینه را رها کرد تا از روند روبه‌رشد تورم جلوگیری کند، اما در زمینه سیاسی همچنان تمام سیاستها و تصمیمات، به شخص شاه ختم می‌شد و او خود بر روند سیاست‌گذاری‌ها نظارت داشت. در این زمان با اینکه شاه و مسئولان رژیم از آزادی و دموکراسی ایرانی و مزیت‌های آن نسبت به دموکراسی غربی سخن می‌گفتند، هیچ سازوکار قانونی برای مشارکت سیاسی یا بیان مسالمت‌آمیز مخالفتها و خواسته‌های سیاسی ایجاد نشد. در طول سالیان گذشته، رژیم تمام نهادهای مستقل و آزاد را از بین برده بود و در واقع هیچ حلقه ارتباطی بین دولت و مردم وجود نداشت. در این مقطع نیز هرچند از دموکراسی و آزادی زیاد سخن گفته می‌شد، اما هیچ سازوکار مناسبی برای پیشبرد آن ایجاد نگردید. درحالی‌که دموکراسی بدون نهادهای مستقل و شیوه‌های بیان مسالمت‌آمیز خواسته‌ها و انتقادات و همچنین بدون انتخابات آزاد بی‌معناست.

از سوی دیگر، در طی سال‌های ۱۳۴۲ - ۱۳۵۶ فاصله دولت و ملت به قدری زیاد شده بود که اگر هم رژیم واقعاً می‌خواست به اصلاحات دموکراتیک تن دهد، مردم آن را باور نمی‌کردند. در واقع جدایی به قدری بود که اصلاحات، تنها در حذف و جایگزینی رژیم معنا می‌یافت. به همین دلیل با گشایش اندک فضای سیاسی به سرعت لبه تیز انتقادات متوجه شخص شاه گردید. رژیم هنوز با ثبات و مستحکم به نظر می‌رسید؛ به گونه‌ای که کارتر در دی‌ماه ۵۶ در دیدار از تهران ایران را جزیره ثبات خواند،^۱ غافل از اینکه بزودی طوفان انقلاب، ایران را دربر خواهد گرفت.

۸. طوفان انقلاب، آغاز فروپاشی نظام سیاسی

درگذشت مشکوک حاج‌آقا مصطفی فرزند امام خمینی در نجف اشرف که مردم آن را به ساواک نسبت دادند نقطه عطفی در روند انقلاب محسوب می‌شود برپایی مراسم باشکوه یادبود در شهرهای مختلف با حضور قشرهای مختلف مردم رژیم را نگران کرد. انتشار مقاله توهین‌آمیزی که در این زمان به نگارش درآمد برای تخریب شخصیت امام و در واکنش به این جریان صورت گرفت. این مقاله که به دستور شاه در ۱۷ دی‌ماه ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید آتش نهفته انقلاب را شعله‌ور ساخت و خشم مردم را برانگیخت و در واقع طوفان انقلاب با این مقاله آغاز شد. از همان فردای انتشار مقاله، اعتراضات سراسری و پی‌درپی علیه رژیم آغاز گردید. در شهر قم تظاهرات و اعتراضات طلاب و مردم در روز ۱۹ دی به خون کشیده شد. مقاله اطلاعات و سرکوب مردم قم در ۱۹ دی‌ماه اعلان جنگ آشکار رژیم به روحانیت تلقی شد و مراجع بزرگ را به میدان مبارزه با رژیم کشاند. انتشار این مقاله را می‌توان بزرگ‌ترین اشتباه رژیم در این زمان دانست چرا که خشم روحانیت و توده‌های مذهبی را برانگیخت. در چهل‌م شهدای قم، مردم تبریز دست به اعتراض گسترده‌ای زدند؛ آن‌گونه که شهر را از کنترل دولت خارج کردند. اما ارتش برای سرکوب مردم وارد عمل شد و شماری از مردم را به شهادت رساند. استفاده از ارتش برای سرکوب قیام ۲۹ بهمن تبریز یکی دیگر از اشتباهات فاحش رژیم بود که فاصله دولت و ملت را افزایش داد و بر عمق تنفر مردم از شاه و رژیمش افزود. در دهم فروردین ۵۷ به مناسبت چهل‌م شهدای تبریز، در یزد و برخی از شهرهای

۱. غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج‌ساله ایران، ج ۲، ص ۵۸.

ایران تظاهرات صدررژیم برگزار شد. شاه که شخصاً فرماندهی پلیس ضدشورش را برعهده گرفته بود، دستور سرکوب قیام را صادر کرد و سرانجام با دخالت نیروهای نظامی و کشته و زخمی شدن تعدادی از مردم، این مرحله از اعتراضات پایان یافت.

آنچه در سه قیام متوالی ۱۹ دی، ۲۹ بهمن و دهم فروردین درخور توجه است، حضور روحانیت و توده‌های مذهبی و نیز استفاده از شعارها و مفاهیم دینی یا به سخنی دقیق‌تر محتوای دینی این قیامهاست. این قیامها که کاملاً محتوایی مذهبی داشتند از سوی روحانیان رهبری می‌شدند، و پیامها و اعلامیه‌های امام و مراجع بزرگ الهام‌بخش آنها بودند. در این زمان - همچون قیام مشروطه - مفاهیم مذهبی به کمک مبارزه سیاسی آمد و بدین‌گونه، مبارزه با رژیم به مبارزه حق علیه باطل بدل گردید و همین مسئله مهمترین وجه تمایز انقلاب اسلامی نسبت به سایر انقلاب‌ها و جنبش‌های سیاسی است. گفتنی است محتوای مذهبی این قیامها را می‌توان از مضمون شعارها، پیامها و سخنرانی‌ها دریافت.

از سویی دیگر، این قیامها از شکست سیاست فضای باز شاه خبر می‌داد؛ زیرا دولت نتوانست اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم را تحمل کند و به همین دلیل مخالفان را به گلوله بست. علل شکست سیاست فضای باز را می‌توان چنین برشمرد: از یک‌سو نظارت‌های نظامی و سرکوب شدید، تمام سازمانها و نهادهای مستقل را از بین برده بود و بدین ترتیب مجاری قانونی ابراز مخالفت وجود نداشت؛ از دوم سو پانزده سال خفقان، فاصله دولت و ملت را آن‌چنان گسترده کرده بود که مردم جز به حذف رژیم رضایت نمی‌دادند، و از سوم سو نیز شاه و سردمداران دولتش در اجرای این سیاست چندان جدی نبودند. آنها گاه به مخالفان اجازه اظهارنظر می‌دادند و هرگاه احساس می‌کردند لبه تیز انتقادات اصل رژیم و شخص شاه را نشانه رفته است، مخالفان را با خشونت سرکوب می‌کردند. ویژگی‌های شخصیتی محمدرضا شاه نیز یکی از موانع اصلی سیاست فضای باز بود؛ او همواره خود را بر حق می‌دانست و هیچ‌گاه حاضر به پذیرش انتقاد نبود. وی همچنین در فرایند اصلاحات هرگز از موضع سلطنت مطلقه خود عقب ننشست و همواره خود را حاکم مطلق ایران می‌دانست. از دید وی اصلاحات فقط باید شامل زیردستان می‌شد، اما این در حالی بود که مردم خود او را مسبب همه مشکلات می‌دانستند. مسلماً اگر شاه واقعا به اصلاحات علاقمند بود باید خود کنار می‌کشید و زمام امور را به مردم می‌سپرد.

به هر حال اعتراضات بعد از دهم فروردین نیز ادامه یافت، اگرچه از شدت آن کاسته شده بود. در اواخر خرداد اعتصابات پراکنده‌ای صورت گرفت. در ماه مرداد ابتدا مشهد دستخوش ناآرامی شد که در نتیجه آن عده‌ای از مردم به شهادت رسیدند. سپس در اصفهان تظاهرات و اعتراضات ضد رژیم به دخالت نیروهای نظامی و کشته و مجروح شدن عده زیادی از مردم منجر شد. در پی آن، در ۲۸ مرداد حادثه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان موجی از اعتراضات سراسری علیه رژیم را دامن زد. در این حادثه که مردم آن را به ساواک نسبت دادند، حدود چهارصد نفر جان باختند. این در حالی بود که در اواخر مرداد شاه در سخنرانی خود بر ادامه سیاست فضای باز و حرکت به سوی دموکراسی تأکید کرد و به مردم قول داد که دموکراسی ایجاد کند.

در اوایل شهریور، آموزگار از نخست‌وزیری کناره گرفت و جعفر شریف امامی به جای او منصوب شد. انتخاب شریف امامی به منظور سازش با مخالفان مذهبی صورت گرفت، اما وی شخصیتی بدنام، مشهور به فساد و وابسته به فراماسونری بود. برای بدنامی او در نزد مردم همین بس که او ریاست بنیاد پهلوی را سال‌ها بر عهده داشت. شریف امامی تقویم شاهنشاهی را لغو کرد و با طرح شعارهای مذهبی و طرفداری از آزادی درصدد جلب توجه مردم برآمد. در پی آن، کازینوها و مراکز فساد تعطیل شد و دولت اعلام کرد که از آزادی مطبوعات و فعالیت‌های سیاسی حمایت می‌کند.^۱ بدین ترتیب روزنامه‌ها که تاکنون تحت کنترل شدید بودند، به چاپ مقالات انتقادی علیه دولت و افشای فساد پرداختند. در این مقطع روزنامه‌ها عملاً به یکی از کانون‌های مخالفت با دولت تبدیل شدند. البته این رویکرد به دنبال ایجاد نقطه انحرافی در مبارزات بود تا مبارزات علیه شاه و رژیم به مبارزات علیه اطرافیان وی و دولت تبدیل گردد. حتی درباریان و برخی نمایندگان هم به این ترفند روی آوردند.

در روز سیزدهم شهریور در حالی که هنوز بیش از ده روز از انتخاب شریف امامی نمی‌گذشت، تظاهرات عظیمی در تهران به مناسبت عید فطر برگزار گردید. در این راهپیمایی عظیم که در نظم و آرامشی کامل برگزار گردید، برای اولین بار در سطحی گسترده شعارهایی بر ضد رژیم و شخص شاه مطرح شد. امام خمینی نیز در پیام خود به مناسبت عید فطر بر ادامه مبارزه تا سرنگونی رژیم تأکید کرد. این راهپیمایی در شانزدهم شهریور نیز تکرار شد. وسعت این تظاهرات نه تنها شاه و

دولتمردانش، بلکه تمام ناظران داخلی و خارجی را متعجب کرد؛^۱ زیرا آنها تصور چنین مخالفت عظیمی را نداشتند. این تظاهرات رژیم را هراسان کرد. بنابراین از آنجا که فردای آن روز نیز قرار بود راهپیمایی دیگری برگزار شود، جلسه هیأت دولت با حضور شاه در شب هفدهم شهریور تشکیل شد. در این جلسه تصمیم بر این شد که با اعلام حکومت نظامی، مانع از ادامه تظاهرات شوند. ارتشبد اویسی، یکی از خشن‌ترین ژنرال‌های شاه نیز برای اجرای این امر به فرمانداری نظامی تهران منصوب گشت و هم‌زمان در تهران و چند شهر بزرگ، دستور حکومت نظامی صادر شد. صبح روز جمعه هفدهم شهریور مردم بی‌خبر از تصمیمات شب گذشته هیأت دولت، و در حالی که نیروهای نظامی با تانکها و زره‌پوشهای خود خیابانها را پر کرده بودند، به سوی میدان ژاله حرکت کردند. در این میدان نظامیان به روی مردم آتش گشودند و تعداد زیادی را به خاک و خون کشیدند. بدین ترتیب جمعه سیاه، خونین‌ترین روز انقلاب پدید آمد.

واقعه هفده شهریور از نقاط عطف انقلاب اسلامی است. تا این زمان هنوز گروهها و افرادی بودند که از قانون‌اساسی و اصل سلطنت دفاع می‌کردند، اما این کشتار راهی برای بقای شاه و سلطنت بر جای نهد. اغلب کسانی که بر مبارزه در چارچوب قانون‌اساسی تأکید می‌کردند، از شیوه خود دست شستند و به صف مخالفان رژیم و اصل سلطنت پیوستند. به سخن دیگر، شاه با این کشتار، تمام مخالفان میانه‌رو خود را به دشمن تبدیل کرد. بنابراین مهم‌ترین قربانی جمعه سیاه شاه و اصل رژیم سلطنتی بود. همچنین این کشتار امکان موفقیت هرگونه اصلاحات در درون نظام سیاسی پهلوی را از بین برد و در واقع نقطه پایانی بود بر سیاست فضای باز سیاسی.

تظاهرات ۱۶ و ۱۷ شهریور رهبری قاطعانه امام را تثبیت کرد و محبوبیت گسترده ایشان را آشکار ساخت. در واقع مردم با پیام امام به خیابانها می‌ریختند و خواسته‌های او را فریاد می‌کردند. هدایت این راهپیمایی‌ها نیز عمدتاً برعهده شاگردان امام بود. از فردای هفده شهریور یک سلسله اعتصابات گسترده آغاز شد؛ ابتدا کارگران صنعت نفت جنوب اعتصاب کردند و در نتیجه صادرات نفت ایران به کلی قطع شد و رژیم از درآمد نفت محروم گردید. اعتصاب به تدریج سایر بخش‌های جامعه را دربرگرفت و رژیم را بیش از پیش ناتوان کرد. دولت در مقابل اعتصابات عملاً ناتوان بود؛ زیرا ارتش

۱. ویلیام سولیزان، خاطرات دو سفیر، ترجمه محمود طلوعی، ص ۱۴۸.

نمی‌توانست کارگران و کارمندان را به زور از خانه‌ها بیرون بکشد و به اعتصاب پایان دهد. در واقع پس از هفده شهریور شمارش معکوس برای سرنگونی رژیم آغاز شده بود. نارضایتی و مخالفت به حدی گسترش یافت که سردمداران رژیم و از جمله شخص شاه را نسبت به بقای آن نومید می‌کرد. شاه در این اوضاع بسیار متزلزل و آشفته بود و اغلب کسانی که در این دوره با او دیدار می‌کردند، به روحیه ضعیف و عدم‌اعتماد به نفس او پی‌می‌بردند. برخی این تزلزل را ناشی از بیماری شاه و تأثیر داروهای مصرفی دانسته‌اند؛ پاره‌ای دیگر او را ذاتاً شخصیتی متزلزل و ضعیف قلمداد کرده‌اند و عده‌ای نیز تزلزل شاه را به رفتار دولتمردان امریکا در این زمان نسبت داده‌اند. دولتمردان امریکا - که شاه در این مقطع به هدایت و راهتمایی آنها نیازمند بود در مورد بحران ایران دچار تردید و دو دستی بودند و همین امر تزلزل شاه را بیشتر می‌کرد. ظاهراً شاه انتظار داشت امریکایی‌ها مسئولیت سرکوب مخالفان را برعهده گیرند که البته این کار در فضای رقابت ابرقدرتها و جنگ سرد ممکن نبود. به هر حال دولتمردان امریکا همواره شاه را از حمایت خود مطمئن می‌ساختند؛ چنان‌که حتی پس از هفده شهریور کارتر با شاه تماس گرفت و بر حمایت امریکا از اقدامات او تأکید کرد، اما اینها توانست روحیه ازدست‌رفته شاه را بازگرداند. در واقع تردید و تزلزل شاه ناشی از ناتوانی وی در شناخت بحران بود. او که همواره به جامعه از منظری شاهانه نگریده بود، نمی‌توانست علل خشم عمومی علیه خود را درک کند، از این‌رو به جای اعتراف به اشتباهات خود می‌کوشید تا دیگران را مقصر جلوه دهد؛ تا جایی که به‌رغم پیغامها و تأکیدات دولتمردان امریکا در حمایت از او و دولتش، می‌پنداشت امریکا و غرب قصد سرنگونی‌اش را دارند، به همین روی گاه می‌پرسید چه کرده است که آنها با او دشمن شده‌اند.^۱

همان‌گونه که اشاره شد پس از هفده شهریور، مخالفتها همچنان رو به گسترش بود و شیوه‌های مبارزه نیز تغییر می‌کرد؛ گاه مردم با فریادهای الله اکبر شبانه مخالفت خود را ابراز می‌کردند و گاه با تظاهرات پراکنده و اجتماعات کوچک با نیروهای امنیتی درگیر می‌شدند. و گاه با اعتصاب‌های فراگیر اعتراض خود را نشان می‌دادند. روز سیزدهم آبان‌ماه تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران به خاک و خون کشیده شد. تلویزیون نیز که اکثر کارکنان آن با مردم همراه شده بودند، تصاویر تیراندازی به

سوی دانشجویان را پخش کرد. فردای آن روز اعتراضات وسیعی صورت گرفت و بسیاری از ساختمان‌های دولتی تهران به آتش کشیده شد. از این‌رو، شاه برای خروج از بحران و پیش‌رو بودن محرم که تجلی اوج احساسات مذهبی مردم بود به دولت نظامی متوسل شد. در پی آن، ارتشبد از هاری - یکی از فرماندهان نسبتاً گمنام ارتش - به نخست‌وزیری رسید. از هاری قاطعیت و درایت لازم را برای مقابله با بحران و نجات شاه نداشت، از همین رو شکست دولت نظامی از همان ابتدا پیش‌بینی می‌شد. از سوی دیگر، هم‌زمان با اعلام دولت نظامی، شاه در یک نطق تلویزیونی به ضعفها و کاستی‌های نظام خود اعتراف کرد و این جمله معروف خود را گفت که «من هم صدای انقلاب شما را شنیدم.» این نطق که با لحنی بسیار ملتمسانه ایراد شد، اعتبار دولت نظامی را کاملاً خدشه‌دار کرد و از دیگر سو تزلزل شاه را نیز بازنمایاند. امام خمینی نیز در پاسخ به سخنان شاه قاطعانه خواستار ادامه مبارزه تا سرنگونی رژیم پهلوی و ایجاد جمهوری اسلامی شد.

دولت نظامی کار خود را با دستگیری عده‌ای از مقامات بلندپایه رژیم آغاز کرد: هویدا نخست‌وزیر پیشین، ارتشبد نصیری رئیس ساواک، نیک‌پی شهردار تهران و برخی دیگر از وابستگان رژیم دستگیر شدند تا مبارزه با فساد که از شعارهای دولت از هاری بود، تحقق یابد. البته در این میان هیچ کدام از نزدیکان شاه که متهمان اصلی فساد بودند، دستگیر نشدند. در هر حال دولت از هاری از این ترفند نیز طرفی نیست، جز اینکه طرفداران رژیم را متزلزل کرد، پندار عمومی این بود که شاه برای حفظ خود یارانش را قربانی می‌کند، به همین دلیل بسیاری از شخصیت‌های وفادار به نظام پهلوی در این دوره ایران را ترک کردند.

به هر روی، دولت از هاری نتوانست جلوی اعتراضات و اعتصابات گسترده را بگیرد و به مضحکه انقلابیون تبدیل شد. به تدریج نیروهای نظامی نیز از درگیری با مردم خودداری می‌کردند و هر روز بر تعداد کسانی که بنا به فرمان امام خمینی پادگان‌ها را ترک می‌کردند افزوده می‌شد. در این زمان شیوه مبارزه به گونه‌ای بود که امکان استفاده از ارتش برای سرکوبی وجود نداشت. ارتش اصولاً برای جنگ و مقابله با دشمن مسلح آموزش می‌بیند و در بلندمدت توان مقابله با مردم بی‌دفاع را ندارد. به همین دلیل سربازان و بسیاری از فرماندهان آنها پس از چند ماه حضور در خیابان‌ها و مقابله با مردم، روحیه خود را از دست داده بودند؛ زیرا افزون بر اینکه اغلب نیروهای ارتش، مذهبی بودند، روحیه آتش

گشودن به روی مردم بی‌دفاع را نداشتند. یکی از شگردهای امام در رهبری انقلاب این بود که در طول مبارزه هرگونه برخورد مسلحانه با رژیم را نفی می‌کرد و برخلاف گروه‌های افراطی هیچ‌گاه در صدد جنگ مسلحانه با رژیم برنیامد؛ امام همواره در پیام‌های خود با احترام از نظامیان یاد می‌کرد و از آنان می‌خواست برای حفظ عزت و افتخار خود به مردم بپیوندند. روی سخن امام در مبارزه، با رژیم پهلوی و شخص شاه بود و نه ارتش، و این خود در جذب نظامیان تأثیر داشت. به هر حال در این روزها روحیه نظامیان روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شد و فرار و نافرمانی آنان افزایش می‌یافت؛ تا آنجا که گاه سربازان به جای مردم به روی فرماندهان خود آتش می‌گشودند. بنابراین ارتش که آخرین و مهم‌ترین پایگاه رژیم بود، به تدریج فرومی‌ریخت.

از اوایل آذرماه به مناسبت آغاز ماه محرم، درگیری‌ها در تهران وسعت یافت؛ در شب اول محرم تعدادی از مردم در برخورد با نیروهای امنیتی به شهادت رسیدند. از همان شب مردم با فریاد الله‌اکبر در پشت‌بامها اعتراض خود را نشان دادند. درگیری‌ها همچنان ادامه یافت، نیاز به اجازه دولت نبود و کسی هم منتظر آن نبود و هیچ نیروی نظامی در ایران هم در این روز به خود اجازه نمی‌داد. به خاطر فرهنگ شیعی - بر روی مردم شلیک کند. تظاهرات روز عاشورا که در ۲۰ آذر برگزار شد، بزرگ‌ترین راهپیمایی از ابتدای انقلاب بود که هدایت آن را روحانیان و شاگردان امام برعهده داشتند. این تظاهرات عظیم آخرین امیدهای طرفداران رژیم را از بین برد و حتی دوستان امریکایی شاه به این نتیجه رسیدند که بقای او دیگر امکان‌پذیر نیست. بعضی از مقامات امریکایی کوشیدند تا با نیروهای انقلابی ارتباط برقرار کنند، اما بسیار دیر شده بود؛ چراکه سال‌ها حمایت آمریکا از رژیم شاه مردم را نسبت به این ایشان بدبین کرده بود. به هر حال دولتمردان امریکا که از بقای دولت شاه ناامید شده بودند، به دنبال جایگزینی مناسب برآمدند. از این‌رو، در اواسط دی‌ماه سران چهار کشور امریکا، فرانسه، آلمان و بریتانیا در جزیره گوادلوپ گردآمدند و به این نتیجه رسیدند که امیدی به بقای نظام سلطنتی در ایران نیست، و خروج شاه می‌تواند از شدت بحران بکاهد.^۱ شاه خود از اوایل دی‌ماه در صدد بود تا ایران را ترک کند و در غیاب خود امور را به شورای سلطنت و یک دولت غیرنظامی مورد اعتماد بسپارد؛ طرحی که ظاهراً پیشنهاد امریکایی‌ها بود. در همین زمان در حالی که شاه در

جستجوی فردی مناسب برای نخست‌وزیری بوده امام دستور تشکیل شورای انقلاب را صادر کرد.^۱ این شورا عملاً از این پس هدایت انقلاب را برعهده گرفت. همچنین به دستور امام هیأتی به خوزستان فرستاده شد تا کارکنان شرکت نفت را به تولید نفت، به اندازه نیاز داخل ترغیب کنند؛ زیرا اعتصاب باعث شده بود که مردم در تأمین مواد سوختی مورد نیاز خود دچار مشکل شوند. در واقع پس از تشکیل شورای انقلاب، این طرفداران امام بودند که هدایت امور را در دست داشتند. از سوی دیگر، شاه پس از رایزنی‌های بسیار بختیار را به نخست‌وزیری برگزید. او تنها کسی بود که از میان مخالفان ملی‌گرا حاضر به پذیرش این سمت و همکاری با نظام سلطنتی شده بود. بختیار از اعضای جبهه ملی بود و چون اغلب اعضای این جبهه به اصل سلطنت و قانون‌اساسی وفادار بودند، شاه بر این گمان بود که دست‌کم سلطنت خود را حفظ خواهد کرد، اما اعضای جبهه ملی به سرعت بختیار را از این جبهه اخراج کردند. البته حدود یک ماه پیش از این، دکتر سنجابی، رهبر جبهه ملی در پاریس، پس از ملاقات اولش با امام بقای سلطنت پهلوی را مردود شمرده بود.^۲ امام، شرط پذیرش آقای سنجابی رهبر جبهه ملی را در ملاقات بعدی اعلام صریح مواضع در مورد سلطنت و شاه دانستند زیرا دکتر سنجابی در مصاحبه‌ای که قبل از سفر به پاریس در تهران انجام داده بود اعلام کرده بود که «از نظر او مسئله عمده و اساسی، دموکراسی و آزادی است نه رژیم سلطنتی یا جمهوری...»^۳

به هر روی، بختیار نتوانست حمایت مردم را به دست آورد و عملاً با پذیرش همکاری با شاه از سوی مردم طرد شد. در بیست‌وششم دی‌ماه ۱۳۵۷ شاه از ایران خارج شد و موجی از شادی و سرور را برای مردم به ارمغان آورد. در اواخر دی‌ماه امام اعلام کرد که به‌زودی به ایران بازمی‌گردد. از این‌رو، بختیار فرودگاهها را بست، اما سرانجام در مقابل خواست مردم تسلیم شد و اجازه ورود هواپیمای حامل امام صادر گردید. در دوازدهم بهمن امام خمینی در میان بزرگ‌ترین استقبال تاریخ به ایران بازگشت. امام در سخنرانی تاریخی خود در بهشت زهرا دولت بختیار را غیرقانونی خواند و بر ایجاد دولتی جدید تأکید کرد. امام سه روز بعد مهندس بازرگان را به پیشنهاد شورای انقلاب به‌عنوان

۱. اعضای اولیه این شورا عبارت بودند از: آیت‌الله مطهری، دکتر بهشتی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی،

آیت‌الله موسوی اردبیلی و دکتر باهنر که به تدریج بر تعداد آنان افزوده شد.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۵۸.

۳. نجاتی همان، ج ۲، ص ۱۱۸-۱۵۹.

نخست‌وزیر موقت ایران برگزید. از این زمان عملاً دو دولت در ایران وجود داشت: یکی دولت بختیار که تنها ظاهری از آن مانده بود، و دیگری دولت بازرگان که از حمایت وسیع مردمی برخوردار بود. تشکیل دولت انقلابی با استقبال گسترده مردمی روبه‌رو شد و راهپیمایی‌های عظیمی در سراسر کشور به حمایت از دولت منتخب امام برگزار گردید.

در روز ۱۹ بهمن جمعی از پرسنل نیروی هوایی در مقابل امام رژه رفتند. سپس تصویری از این مراسم در روزنامه‌ها منتشر شد که خشم آخرین طرفداران رژیم پهلوی را برانگیخت. در روز جمعه ۲۰ بهمن بین همافران نیروی هوایی و افراد گارد شاهنشاهی درگیری به‌وجود آمد. همافران از نیروهای انقلابی درخواست کمک کردند، از این‌رو مردم به سرعت به کمک همافران شتافتند. درگیری با دخالت بقایای نظامیان وفادار به رژیم پهلوی به سطح شهر کشیده شد. در پی آن، پادگانها و کلابتری‌ها مورد حمله قرار گرفت و یکی پس از دیگری به تصرف مردم درآمد. بختیار نیز دستور حکومت نظامی را صادر کرد، اما امام دستور داد مردم به حکومت نظامی اعتنا نکرده، به خیابانها بریزند. بدین ترتیب حکومت نظامی نه‌تنها بی‌اثر شد، بلکه با ورود مردم به خیابانها طومار دولت بختیار و رژیم پهلوی درهم پیچید. فرماندهان ارتش در نشست صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن بی‌طرفی ارتش را اعلام کردند. بعدازظهر همین روز با تصرف مراکز دولتی و تسلیم‌شدن پادگانها و مراکز نظامی و در نهایت کنترل رادیو و تلویزیون از سوی انقلابیون، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

فصل پنجم

تحلیلی بر ساختار دولت پهلوی دوم

در این فصل ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رژیم شاه را با توجه به چارچوب معرفی شده، در آغاز کتاب (نارضایتی، ایدئولوژی، روحیه انقلابی و رهبری با توجه به ناکارآمدی ساختارهای سیاسی و اجتماعی) بررسی خواهیم کرد.

۱. ساختار سیاسی دولت پهلوی پس از کودتا

همچنان‌که در چارچوب نظری درباره انقلاب گفته شد، ضعفها و مشکلات ساختار سیاسی و ماهیت آن نقش زیادی در شکل‌گیری انقلاب و گسترش نارضایتی عمومی دارد. ساختارهای کارآمد و منعطف قادر به حل بحرانها و پاسخگویی به خواسته‌های مردم به شمار می‌روند و در این صورت نیازی به انقلاب برای رسیدن به اهداف نیست. اما ساختارهای ضعیف، نامنعطف و استبدادی با ناتوانی در جذب و پاسخگویی به تقاضاهای اجتماعی مخالفان را به انقلاب و شورش سوق می‌دهند. ماهیت ساختار سیاسی همچنین در نوع و شکل مخالفتها تأثیر می‌گذارد. ساختارهای دموکراتیک مخالفتها را قانونمند و مسالمت‌آمیز سامان می‌دهند و ساختارهای استبدادی مخالفتها را خشن و انقلابی می‌سازند. در این قسمت ابتدا پایه‌ها و بنیان‌های نظام پهلوی را تحلیل می‌کنیم و از این منظر آسیب‌های آن را برمی‌شماریم و سپس به ارزیابی نیروهای مخالف آن می‌پردازیم:

۱-۱. شاه و دربار

نظام سیاسی پهلوی، چونان نظام‌های سلطنتی قبل از خود، نظامی کاملاً فردی و بر محور شخص شاه استوار بود؛ بدان‌سان که هیچ نهاد یا فرد دیگری نمی‌توانست بدون نظر شاه کاری انجام دهد. در

واقع این میل، اراده و شخصیت فردی شاهان ایرانی بود که خطمشی سیاسی کشور را مشخص می‌کرد. این ساختار سیاسی خودمحمور، در طول تاریخ آسیب‌های زیادی به ایران وارد کرده است. رشد، زوال و انحطاط سلسله‌ها و دوره‌های تاریخی در واقع تابع اقتدار، هوش و زیرکی شاهان بوده است. برای مثال، اگر فردی چون شاه اسماعیل یا شاه عباس در رأس هرم سیاسی قرار می‌گرفت، با تکیه بر استعداد فردی خود می‌توانست تحولات مثبتی را ایجاد کند، اما اگر پادشاهی ضعیف و بی‌اراده به قدرت می‌رسید، کشور و نظام سیاسی رو به انحطاط می‌رفت و از هر سو در معرض هجوم و فروپاشی قرار می‌گرفت.

امپراتوری صفویه که زمانی یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های نظامی زمان بود، به دلیل بی‌تدبیری و بی‌لیاقتی آخرین شاهانش به جایی رسید که در مقابل سپاه کوچک اشرف افغان تسلیم گردید. فردمحموری افراطی و نبود نهادینگی از مشکلات دیرین ساختار سیاسی ایران بوده است، اما در انقلاب مشروطه کوشیده شد تا به جای فرد و شخص شاه، نهادهای سیاسی مدرنی چون مجلس و کابینه، هدایت ساختار سیاسی ایران را در دست گیرند. در واقع انقلاب مشروطه کوششی بود برای اصلاح ساختار سیاسی و کاهش نقش شاه در فرایندهای کلان سیاست‌گذاری. ساختار مشروطه برای مدتی کوتاه دوام آورد و مجلس نیز به کانون اصلی جدال‌های سیاسی و تصمیم‌گیری‌های مهم تبدیل شد. اما با آغاز سلطنت رضاخان، سیاست کشور به همان روال پیشین بازگشت. رضاخان خود همه‌کاره کشور بود؛ تا آن حد که او ابتدا نمایندگان مجلس را انتخاب می‌کرد و سپس به وزارت کشور دستور می‌داد که از صندوق‌های رأی نام آنان را بیرون آورد. درحقیقت وزرا و نخست‌وزیر بدون اجازه رضاخان هیچ هویتی نداشتند.

روند فردمحموری در دولت محمدرضایپهلوی به طور مشخص بعد از کودتای ۲۸ مرداد آغاز شد. دولتمردان متملق بعد از کودتا به تعریف و تمجید از شاه پرداختند؛ علم، شاه را به سایه خدا و مأمور انجام خواسته‌های او تشبیه می‌کرد و خود را چاکر و نوکر محمدرضا می‌دانست؛ اقبال خود را غلام خانه‌زاد اعلی‌حضرت لقب داد؛ آموزگار ثروت و قدرت کشور را ناشی از نبوغ شخص شاه تلقی می‌کرد، و مطبوعات نیز در ترویج و تبلیغ "شخصیت استثنایی شاه و نبوغ منحصر به فردش" قلم می‌زدند. پس از آن، لقب آریامهر برای شاه برگزیده شد تا در کنار القاب دیگری چون اعلی‌حضرت همایونی و بزرگ ارتش‌داران و شاهنشاہ آریامهر... عظمت شاه را بنمایانند. شاه که علاقه عجیبی به تملق

داشت، همهٔ این بزرگ‌نمایی‌ها را باور می‌کرد، تا اینکه به تدریج به خودبزرگ‌بینی و توهم دچار شد. او که خود را برخوردار از نبوغ می‌دانست، حتی مدعی شد که رسالتی الهی برای نجات کشور بر دوش دارد و هیچ کس به اندازه او به خداوند نزدیک نیست. او همچنین ادعا کرد که مورد عنایت الهی است^۱ شاه چنان نبوغ خود را باور داشت که بارها در تلویزیون‌های مشهور دنیا ظاهر می‌شد و در مورد همه چیز - از ذخایر نفتی تا پرورش کودکان - جهانیان را پند و اندرز می‌داد. او از تکنولوژی‌های نظامی، اقتصاد، انرژی و علوم هسته‌ای سخن می‌گفت و آمریکا و انگلیس - و به‌طور کلی غربیان - را موعظه می‌کرد و اخلاق آنان را نکوهش می‌نمود. او انتظار داشت مردم همه سخنانش را باور کنند و او را نه تنها به‌عنوان رئیس کشور، بلکه در مقام مرشد، معلم و مربی معنوی بپذیرند.

شاه پس از کودتا به تدریج علما و سپس تمام شخصیت‌هایی را که استقلالی نسبی از خود نشان می‌دادند، حذف کرد و بدین ترتیب اطرافیان و کارگزاران شاه به افرادی نوکرمآب و چاکر صفت تبدیل شدند. در واقع تمام مسئولان و دولتمردان جز اجرای نیات و اوامر ملوکانه! هدفی نداشتند و هر کس می‌کوشید تا خواسته‌های شاه را به بهترین گونه انجام دهد. هویدا نخست‌وزیر شاه می‌گفت، او چیزی بیش از یک منشی مخصوص نیست. خلعتبری وزیر خارجه شاه می‌گفت، او فقط پیام‌آور است و در تمام موارد مهم و غالباً امور کم‌اهمیت، این شخص اعلی‌حضرت است که تصمیم می‌گیرد.^۲ شاه در تصمیم‌گیری‌های مهم معمولاً با کسی مشورت نمی‌کرد و اگر هم فردی در مواردی مورد مشورت قرار می‌گرفت، باید نظر شاه را تأیید می‌کرد؛ حتی سفیران کشورهای بزرگ نیز جرئت نداشتند از او انتقاد کنند. به همین دلیل، هیچ کس او را از نفرت رو به رشد مردم از نظام سلطنتی و شخص وی آگاه نکرد. بدین ترتیب به تدریج نظام سلطنتی و تمام ساختار سیاسی کشور به شخص شاه متکی شد.^۳ این روند تا آنجا پیش رفت که شاه حتی به‌گونه‌ای سخن می‌گفت که گویا دولت ملک اوست. او بارها این کلمات را تکرار می‌کرد: نفت من، ارتش من، پول من و درآمدهای من. به‌رحال چنان شاه و دولت یکی شده بودند، که ضعف و سستی شاه ضعف دولت و اعتراض علیه شاه، اعتراض علیه کل نظام سیاسی تلقی می‌گردید.

۱. محمد رضا پهلوی، ماموریت برای وطنم، ص ۸۶-۹۰.

۲. جان دی استمپل، درون انقلاب ایران، ترجمهٔ منوچهر شجاعی، ص ۳۶.

۳. علیرضا ازغندی، تحولات سیاسی اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۴۰.

اما این شخصیت به ظاهر مقتدر، به لحاظ روحی متزلزل و نامطمئن بود و حتی در مراحل حساس حیات سیاسی خود قادر به تصمیم‌گیری نبود. وی در ۲۵ مرداد، زمانی که خبر شکست کودتای نصیری را شنید، به سرعت با هواپیمای اختصاصی خود از رامسر به عراق فرار کرد و درحالی که مسئولان به دنبالش بودند، خبر ورود او را به بغداد و سپس به ایتالیا دریافت کردند. در اواخر عمر رژیم، زمانی که شاه از مشکلات آگاه شد، ناتوانی، تردید و تزلزل وی بیش از پیش آشکار گشت. کسانی که در آن ماهها او را می‌دیدند، در چهره او ناامیدی و ترس را مشاهده می‌کردند. شاه در آن روزها می‌کوشید دیگران را باعث اعتراض وسیع مردمی بداند. او گاه شوروی، گاه غرب و امریکا - به دلیل گران شدن نفت - و گاه انگلستان و رادیو بی‌بی‌سی و حتی کارگزاران وفادار خود را مقصر جلوه می‌داد، اما هیچ‌گاه نخواست اشتباهات خود را بپذیرد و سپس آنها را جبران کند. تزلزل و ناامیدی او به همه ارکان نظام سرایت کرد؛ آن‌گونه که سردمداران دولت پهلوی نیز در روزهای آخر عملاً درمانده و ناتوان بودند، از همین روی هیچ تصمیم واحدی در مقابل جریان انقلاب اتخاذ نگردید. ساختار سیاسی پهلوی به گونه‌ای بنا شده بود که با ضعف و فتور شاه رو به انحطاط می‌رفت و با نابودی او به کلی نابود می‌شد. زمانی که این شخصیت پوشالی در ۲۶ دی‌ماه ۱۳۵۷ از ایران خارج شد، عمر نظام پهلوی نیز به سرآمد.

۲-۱. ارتش

محمدرضا همچون پدرش به ارتش به‌عنوان مهم‌ترین رکن قدرت خود می‌نگریست. وی بر این پایه، و در چارچوب دکترین جدید آمریکا عملاً حدود یک‌سوم بودجه کشور را به نیروهای نظامی و خرید تسلیحات اختصاص داد.^۱ شاه به خرید آخرین تجهیزات مدرن و گران‌قیمت علاقه عجیبی داشت. از آنجا که نگهداری و تعمیر این تجهیزات در ایران میسر نبود، هزاران مستشار امریکایی برای این منظور به ایران آمدند. بدین ترتیب از یک‌سو هزینه‌های دولت افزایش یافت، و از سوی دیگر موجبات نارضایتی مردم فراهم شد.

شاه در حالی این بودجه عظیم را صرف تقویت بنیه نظامی کشور می‌کرد که در این زمان کشور با

۱. جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، ص ۴۶۵.

هیچ تهدید امنیتی روبرو نبود. دولت ایران با تمام کشورهای منطقه به توافق رسیده بود؛ با شوروی و بلوک شرق رابطه‌ای گرم و صمیمانه داشت و از حمایت امریکا و غرب نیز برخوردار بود. بنابراین تقویت نیروهای نظامی نمی‌توانست برای مقابله با تهدید خارجی باشد.

به نظر می‌رسد تمایل شاه به تقویت ارتش ریشه در دکترین دوستونی نیکسون - که در آن ایران، ستون نظامی و عربستان ستون اقتصادی ژاندارمی امریکا در منطقه را تشکیل می‌دادند - و ویژگی‌های شخصیتی وی داشته باشد. شاه به لحاظ روانشناختی شخصیتی متزلزل و سرشار از عدم اعتماد به نفس داشت^۱ از این‌رو می‌کوشید تا ضعف‌های روانی و روحی خود را در پناه ارتشی قدرتمند فراموش کند. از سوی دیگر، نظام‌هایی که از پایگاه اجتماعی و مقبولیت مردمی برخوردار نیستند معمولاً می‌کوشند تا با تکیه بر ارتش و نیروهای نظامی ضعف مشروعیت خود را جبران کنند. در این دوره نیز ارتش چنین نقشی ایفا می‌کرد و تکیه‌گاهی بود که هرگاه نظام دچار بحران می‌شد به آن پناه می‌بردند. بنابراین ارتش ضامن حفظ نظام و جانشین حمایت مردمی است که در مواقع ضروری مخالفان داخلی را سرکوب کرده، نظام را از خطر سقوط نجات می‌دهد. در واقع در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و خرداد ۱۳۴۲ این ارتش بود که سلطنت پهلوی را نجات داد و مخالفان را سرکوب کرد. مهم‌ترین ضعف ارتش بزرگ و مدرن دولت پهلوی وابستگی آن به شخص محمدرضا شاه بود. تمام فرماندهان ارتش مستقیماً زیر نظر شاه انتخاب می‌شدند و او خود تمام دستورهای مهم و گاه جزئی را صادر می‌کرد و فرماندهان نیز مجری اوامر او بودند.^۲ از این‌رو، در نبود شاه و یا بیماری و تزلزل وی ارتش عملاً فرومی‌پاشید؛ همچنان که در اواخر رژیم زمانی که شاه متزلزل و ناتوان نشان می‌داد، ارتش نیز ناتوان و در مانده شد، آن سان که عملاً با خروج شاه از ایران ارتش نیز عملاً فروپاشید. از سویی دیگر براساس دکترین امریکا در دهه ۵۰ دولت ایران به عنوان ژاندارم منطقه‌ای حافظ منافع و امنیت امریکا در منطقه بود از این‌رو نیازمند ارتشی مجهز و مدرن برای انجام مأموریت تعیین شده همانند مقابله چریک‌های آزادی‌بخش خلق در عمان بود.

به هر حال تجربه نظام پهلوی ثابت کرد که نیروهای نظامی نمی‌تواند دوام بلندمدت نظام سیاسی را تضمین کند و بحران مشروعیت نظام سیاسی را نمی‌توان با تکیه بر نیروهای نظامی

۱. ماروین زونیس، شکست شاهانه، ص ۱۸۱.

۲. فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین، ص ۷۶.

برطرف کرد. همچنین به کارگیری نیروی نظامی علیه مردم - با اینکه هدف اصلی آن مقابله با دشمن خارجی است - تنفر از شاه و دولتش را افزایش داد و خرید تجهیزات مدرن و گران قیمت با وجود فقر و گرسنگی مردم نیز کینه‌ها را عمیق‌تر کرد.

۳-۱. ساواک

این سازمان در سال‌های میانی دهه ۳۰ با کمک سازمان جاسوسی آمریکا (سیا)، انگلیس و اسرائیل (موساد) تأسیس شد. شاه از همان ابتدا تیمور بختیار را که به خشونت مشهور بود، به ریاست آن منصوب کرد. از این‌رو، ساواک از همان ابتدا به سازمانی مخوف تبدیل شد که با شکنجه، اعدام و ترور مخالفان دولت پهلوی را مرعوب می‌کرد. نام ساواک در سال‌های دهه ۴۰ و ۵۰ لرزه بر اندام مخالفان می‌انداخت. این سازمان در برخورد با گروه‌های سازمان‌یافته بسیار موفق بود؛ به گونه‌ای که اغلب احزاب و سازمانها در همان ابتدای راه، کشف و منهدم می‌شدند. ساواک تقریباً تمامی گروه‌های چریکی را درهم کوبید، از این‌رو این گروه‌ها نتوانستند آسیب چندانی به دولت پهلوی وارد سازند. حوزه نفوذ ساواک محدود به مخالفان مسلح نبود. مأموران ساواک در ادارات، روزنامه‌ها، ارتش و حتی در محافل خصوصی حضور داشتند و اوضاع را کنترل می‌کردند.^۱ ساواک چنان رعبی در دلها افکنده بود که مردم حتی در محافل خصوصی نیز جرئت اظهار مخالفت با شاه را نداشتند.

این سازمان در دهه ۴۰ و ۵۰ موفق شد با سرکوب گروه‌های مخالف و دستگیری‌های گسترده، نوعی سکوت ترس‌آلود را بر جامعه حاکم سازد و مخالفتها را خاموش نماید. اما در سال‌های پایانی، افشای شکنجه‌ها و شیوه‌های وحشیانه ساواک نظام پهلوی را بی‌اعتبار کرد و حتی اعتراض محافل حقوق بشر را نیز برانگیخت. ساواک با گسترش اعتراضات و تظاهرات خیابانی و مخالفت‌های غیرسازمانی، رفته‌رفته توان خود را از دست داد. به هر روی، ساواک گرچه توانست برای مدتی کوتاه با ایجاد ترسی عمومی عمر رژیم را افزایش دهد، هرگز موجبات بقای نظام را فراهم نیاورد. در واقع این ترس، به کینه‌ها و تنفر عمومی از شاه و سلطنت افزود و سرانجام طومار نظام سلطنتی را درهم پیچید.

۴-۱. احزاب وابسته

محمدرضا شاه در دهه ۳۰ ظاهراً بر طبق الگوی نظام سیاسی امریکا دو حزب ملیون و مردم را تأسیس کرد تا رژیم پهلوی به ظاهر دموکراتیک شود. در رأس حزب ملیون منوچهر اقبال، و در رأس حزب مردم اسدالله علم، از نزدیک‌ترین دوستان و یاران صمیمی شاه قرار داشتند. تأسیس این احزاب - بنا به اساس نامه آنها - به پیروی از منویات و افکار محمدرضا شاه صورت گرفته بود.^۱ از این‌رو، از ابتدا آشکار بود که این احزاب نمی‌توانند سیاست مستقلی در پیش گیرند. تقلب حزب ملیون در انتخابات مجلس بیستم این حزب را بی‌اعتبار کرد؛ به‌گونه‌ای که چندی بعد حزب ایران نوین جایگزین این حزب شد. امیرعباس هویدا و حسنعلی منصور از اعضای اصلی حزب جدید محسوب می‌شدند. سرانجام شاه در سال ۱۳۵۴ تصمیم گرفت این دو حزب را در حزبی واحد که رستاخیز نامیده شد، ادغام کند. اهداف این حزب عبارت بود از:

۱. جلب رضایت مردم با مشارکت کنترل‌شده و محدود در حزب، و ایجاد امکان حداقلی فعالیت‌های سیاسی بدون اینکه به تغییرات عمده‌ای بینجامد؛

۲. سازماندهی و بسیج سیاسی توده‌های متوسط و پائین جامعه با اعطای امتیازات حزبی؛

۳. اعمال کنترل اجتماعی و برخورد با هرگونه فعالیت سیاسی خارج از حزب؛

۴. کوشش برای آموزش سیاسی مردم در راستای منافع و آرمان‌های سلطنت پهلوی.

به‌واقع هدف حزب، تبدیل نظام پهلوی به دولت فراگیر حزبی بود تا بین دولت و مردم نوعی پیوند ایجاد کند و نظام را از نبود مشروعیت مردمی رهایی بخشد. در اساس نامه حزب اعلام شده بود که حزب مهم‌ترین جنبه‌های سوسیالیسم و سرمایه‌داری را درهم می‌آمیزد و میان حکومت و مردم پیوندی متقابل برقرار، و «شاه» را برای به پایان رساندن انقلاب سفید و نیز گشودن دروازه‌های تمدن بزرگ به سوی ایران یاری خواهد کرد. به نظر بنیانگذاران حزب، شاهنشاه رهبر سیاسی و معنوی جامعه محسوب می‌شد.

شاه که می‌خواست به‌سرعت همه مردم را به‌زور به عضویت این حزب درآورد، بارها کسانی را که به حزب نمی‌پیوستند، تهدید و یا تحقیر کرد، او می‌گفت کسانی که به حزب نمی‌پیوندند، خائن‌اند؛

۱. محمود لالوی، حزب مردم، (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱)، ص ۲۶۵.

از این رو یا باید به زندان بروند و یا ایران را ترک کنند. بدین ترتیب عضویت در حزب عملاً برای مردم اجباری شد.^۱ در واقع حزب واسطه‌ای بود برای استفاده از امکانات و امتیازات دولتی و یا به سخن دیگر، استفاده از هرگونه خدمات دولتی منوط به عضویت افراد در حزب بود.

اما هرگز به حزب اجازه داده نشد که جدا از دولت و مستقل از آن گسترش یابد. دولت، حزب را پیوسته کنترل می‌کرد، دبیر کل حزب از سوی شاه انتخاب می‌شد و معمولاً شخص نخست‌وزیر این سمت را برعهده داشت. اغلب رهبران حزب با ساواک در ارتباط بودند و همین امر به بدبینی عمومی نسبت به حزب دامن می‌زد. به هر حال این حزب به‌رغم صرف هزینه‌ها و امکانات بسیار، موفقیتی به‌دست نیاورد. ناکامی این حزب و احزاب مشابه ریشه در ساختار استبدادی دولت پهلوی داشت؛ ساختاری که هیچ نیرو و نهاد مستقلی را بر نمی‌تابید و همه را مطیع محض خود می‌خواست. اصولاً حزب سیاسی زمانی می‌تواند کارویژه‌های خود را به خوبی انجام دهد که مستقل از دولت و با تکیه بر پایگاه مردمی و طبقاتی خود توسعه یابد، اما احزاب مذکور بدون پایگاه اجتماعی و ملزم به اطاعت محض از شاه بودند. اعضای این احزاب نه برای فعالیت سالم سیاسی، بلکه برای بهره‌گیری از امتیازات کلان و سوءاستفاده به عضویت آنها درمی‌آمدند.

عامل دیگر در ناکامی این احزاب عدم مشروعیت شخص محمدرضا شاه و سلطنت پهلوی است. در واقع وقتی رهبران احزاب به شاه‌دوستی و پیروی از افکار و نیات ملوکانه افتخار می‌کردند، به تنفر مردم از خود دامن می‌زدند و از همین رو بود که مردم هیچ‌گاه از این احزاب استقبال نکردند.

۵-۱. نقش نفت در اقتصاد سیاسی

از اوایل قرن بیستم نفت یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بوده است. از یک‌سو اهمیت نفت حساسیت قدرت‌های بین‌المللی را نسبت به ایران افزایش داد که به استثمار و دخالت‌های بیجای آنان در امور داخلی انجامید و واکنشهایی چون نهضت ملی را برانگیخت، و از سوی دیگر درآمد نفت تأثیری شگرف بر تحولات و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران بر جای نهاد.

۱. سخنرانی شاه در ۱۳۵۳/۱۲/۱۱، ر.ک: اطلاعات ۱۳۵۳/۱۲/۱۲.

در دوران رضاشاه نقش نفت در درآمد دولت هنوز اهمیتی اساسی نیافته بود، اما با این حال انگلستان برای تثبیت امتیازات خود رضاشاه را وادار ساخت تا با یک جنجال تبلیغاتی برای کسب و جبهه و پیش‌گیری از حساسیت نخبگان دینی و سیاسی برای کسب درآمد بیشتر، قرارداد داری را لغو، و قرارداد ۱۳۱۲ را امضا کرد که به موجب آن در کنار افزایش سی سال به مدت قرارداد داری، و افزایش اندک سهم ایران از درآمد نفت. سلطه انگلستان بر صنعت نفت تثبیت و طولانی گردد. سقوط رضاشاه مسائل پشت پرده نفت را آشکار کرد. منافع عظیم دولت انگلیس در کنار بهره اندک دولت ایران و دخالت آشکار شرکت نفت در سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشور و دهها امتیاز دیگر، خشم مردم و سیاستمداران ملی و علمای دینی را برانگیخت که در نتیجه، نهضت ملی شدن نفت را در پی آورد. در طی دوران نهضت ملی به دلیل مخالفت سرسختانه انگلیسی‌ها و همراهی دولت‌های غربی، فروش نفت ایران کاملاً متوقف شد و دولت به ناچار استراتژی اقتصاد بدون نفت را در پیش گرفت. که توفیقی نداشت و نتوانست کاهش درآمد نفت را جبران کند اما در صورت تداوم این برنامه شالوده‌های یک اقتصاد قدرتمند بدون تکیه بر درآمد نفت پی‌ریزی می‌شد.

نفت مهم‌ترین مسئله دهه بیست در ایران به‌شمار می‌رفت بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نفت ایران به کنسرسیومی از شرکت‌های آمریکایی و انگلیسی و چند شرکت اروپایی واگذار شد که در پی آن درآمد دولت از محل فروش نفت افزایش یافت؛ تا جایی که به تدریج نفت به مهم‌ترین منبع تأمین بودجه دولتی تبدیل شد و به ظهور دولتی متکی بر درآمد نفت انجامید. نفت در سال‌های ۴۲ - ۵۷ نقش مهمی را در تجدید بنای استبداد و ظهور دیکتاتوری نظامی محمد رضاشاه ایفا کرد. پاره‌ای از نویسندگان با توجه به همین امر، دولت پهلوی را در این سال‌ها استبداد نفتی و یا دولت تحصیلدار (رانتیر) تلقی کرده‌اند.^۱ چنین تحلیلی، بر اندیشه‌ای خاص از رابطه دولت و نیروهای اجتماعی استوار است که براساس آن هرچه استقلال سیاسی و اقتصادی دولتها از طبقات و نیروهای اجتماعی بیشتر باشد، امکان استبدادی شدن آنها بیشتر است. به سخن دیگر، میزان استقلال دولت از جامعه و نیروهای اجتماعی، در تعیین گرایش دولتها به استبداد اهمیت ویژه‌ای دارد. بر این بنیاد، اگر دولتها به

۱. در این مورد ر. ک: محمد رحیم عبیوضی، تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم، فصل دوم.

لحاظ اقتصادی و سیاسی وابسته به جامعه باشند، نمی‌توانند در مقابل آن مستبدانه عمل کنند. بنابراین دولتی که به مالیاتها و حمایت مردم نیازمند است، قادر نیست در مقابل آنان شیوه‌ای خشونت‌بار و سرکوب‌گرانه در پیش گیرد. از این منظر، یکی از عوامل اصلی استبداد در ایران جنبه فراطبقاتی و فراجتماعی دولتها و از دیگر سو ناوابستگی آنها از نظر مالی و سیاسی به جامعه مدنی و نیروهای اجتماعی است.

آنچه در این میان درخور توجه است، بررسی نقش نفت در استقلال دولت از جامعه و تجدید حیات استبدادی است که به خصوص در سال‌های ۱۳۴۲ - ۱۳۵۷ به اوج خود رسیده بود. در این سال‌ها درآمد نفت به سرعت افزایش یافت و دولت را به کلی از مالیات و سایر منابع بی‌نیاز کرد. از سویی هرچه بر میزان درآمد نفت افزوده می‌شد، غرور و خودبزرگ‌بینی حاکمان، به خصوص شخص شاه و به همراه آن استقلال عمل دولت و شدت استبداد نیز افزایش می‌یافت.

باید توجه داشت که تولید و صدور نفت نیازمند به سرمایه‌گذاری کلان و نیروی کار زیاد نیست، از این رو درآمد نفت درآمدی است که تقریباً آسان به دست می‌آید و مهم‌تر اینکه کل مراحل تولید و صادرات در اختیار دولت قرار دارد و درآمد آن نیز مستقیماً به دولت می‌رسد. به عبارت دیگر، دولت‌های نفتی بدون اینکه به برنامه‌ریزی‌های دقیق و بلندمدت و سرمایه‌گذاری‌های کلان نیازی داشته باشند، درآمد نسبتاً هنگفتی به دست می‌آورند؛ درآمدی که چون مالیات، مستقیماً از مردم دریافت نمی‌شود، دولتها خود را در مقابل آن چندان پاسخگو نمی‌بینند. شاید از همین روست که دولت‌های نفتی نتوانسته‌اند از درآمدهای خود برای ایجاد اقتصادی سالم بهره‌گیرند و عملاً بخش عمده‌ای از این درآمدها به هدر می‌رود.^۱

تأثیر نفت در دولت پهلوی از جهات گوناگون قابل بررسی است. به لحاظ مشروعیت، دولت پهلوی بخش عمده‌ای از مشروعیت داخلی و خارجی خود را مرهون درآمد نفت بود. نظام پهلوی در این سال‌ها نه تنها از نظر اقتصادی و سیاسی به مردم وابسته نبود، بلکه در واقع این مردم و نیروهای اجتماعی بودند که به حمایت‌ها و سرمایه‌های دولت نیاز داشتند. همچنین دولت با تکیه بر درآمد

۱. در این مورد ر. ک: همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ص ۲۸۷ - ۳۰۰.

نفت هزینه‌های کلان تبلیغاتی خود و نیز بودجه احزاب دولتی وابسته را تأمین می‌کرد. در نبود درآمدهای بادآورده نفتی نمی‌توان تصور کرد که هزینه جشن‌های بزرگ و مراسم تشریفاتی و پرزرق و برق شاهنشاهی چگونه تأمین می‌شد. در بعد خارجی نیز ایران یکی از کشورهای تعیین‌کننده قیمت نفت در جهان به شمار می‌رفت، از این رو بخش عمده‌ای از اعتبار بین‌المللی دولت پهلوی ناشی از درآمد نفت بود.

همچنین درآمد نفت، بودجه ارتش، ساواک و هزینه‌های نظامی سرسام‌آور رژیم را تأمین می‌کرد. خرید میلیاردها دلار تجهیزات پیشرفته و گران‌قیمت نظامی و نیز اداره ارتش بزرگ، بدون درآمدهای نفتی ممکن نبود. به هر حال درآمد نفت سبب شده بود که ناکارآمدی واقعی نظام پهلوی و ضعفها و آسیب‌های آن پنهان بماند و آن دولت را به‌ظاهر کارآمد و قدرتمند نشان دهد و دوام آن را برای مدتی تضمین نماید. طرح اصلاحات روستو که از سال ۱۳۳۰ در ایران به منظور تغییر ساختار مالکیت به اجرا درآمد و براساس برنامه‌های توسعه سوم، چهارم و پنجم تدوین و به اجرا گذارده شد تغییرات اساسی را به دنبال داشت این برنامه به دلیل تغییر استراتژی آمریکا در قبال کشورهای توسعه نیافته در دهه ۵۰ نیمه‌تمام به کنار نهاده شد که ایجاد زمینه کسب درآمد بالای نفتی از سوی این کشورها نیز از زمینه‌های این تغییر بوده است.

باید توجه داشت که نمی‌توان همه آسیبها و معضلات نظام پهلوی و ماهیت استبدادی آن را تنها به مسئله نفت نسبت داد. ریشه‌های استبداد در ایران عمیق‌تر از آن است که بتوان آن را فقط ناشی از تکیه دولت بر درآمد نفت دانست اما به هر حال در این دوره درآمدهای بادآورده نفت در ایجاد غروری کاذب برای سردمداران رژیم پهلوی و جدا کردن آنها از جامعه و نیروهای اجتماعی تأثیر زیادی بر جای گذاشتند.

یکی از آسیب‌های تکیه بر درآمد نفت تأثیر نوسانات قیمت نفت بر اقتصاد و سیاست کشورهای نفتی است. دولت پهلوی نیز با اتکا به درآمد نفت، خود را تابع نوسانات قیمت این کالا در بازار جهانی قرار داد و به این ترتیب موقعیت خود را متزلزل نمود. هر بحرانی که در قیمت نفت روی می‌داد، موجب بحران و بی‌ثباتی در حکومت پهلوی می‌شد؛ چنان‌که در سال ۱۳۵۵ با کاهش قیمت و تقاضای جهانی نفت معضلات و مسائل دولت پهلوی نیز افزایش یافت.

۶-۱. باستانگرایی ناسیونالیستی شاهنشاهی

محمدرضا شاه نیز چون پدرش ناسیونالیسم شاهنشاهی را به‌عنوان ایدئولوژی مشروعیت‌بخش نظام خود برگزیده بود. یکی از ویژگی‌های این ایدئولوژی تأکید بر تاریخ و فرهنگ باستانی ایران به‌خصوص دوره هخامنشی و بی‌اعتنایی به فرهنگ و تاریخ اسلامی ایران بود که همین امر موجب بی‌اعتنایی مردم به این ایدئولوژی و بیگانگی بیشتر دولت و ملت گردید. در واقع ناسیونالیسم شاهنشاهی با واقعیت‌های جامعه ایران سازگار نبود و نمی‌توانست پیوند مستحکمی میان دولت و ملت ایجاد کند. در این ایدئولوژی دو نکته بارز وجود داشت: اول تأکیدی که بر سلطنت و شخص شاه - به‌عنوان موجودی مقدس - می‌شد، و دوم تحقیر ارزشها و نهادهای مذهبی جامعه. دولت پهلوی می‌کوشید تا براساس این دو ویژگی، فرهنگ باستانی ایران را بازسازی کند. در این ایدئولوژی، شاه تنها حافظ بقا و دوام دولت، تکیه‌گاه قلبی مردم و سابه خدا تلقی می‌گردید.^۱

اوج ظهور این ناسیونالیسم را می‌توان در جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران مشاهده کرد. این جشنها در نهایت تشریفات و ابتذال، پوشش گسترده خبری جهانی و با حضور بسیاری از سران کشورهای جهان و با صرف صدها میلیون دلار هزینه، در زمانی برگزار می‌شد که قحطی و گرسنگی بخشهایی از کشور را فراگرفته بود و در بسیاری از مناطق، مردم از تأمین احتیاجات اولیه خود ناتوان بودند.

آخرین بروز رسمی ایدئولوژی شاهنشاهی تغییر تقویم ایران از هجری شمسی به شاهنشاهی بود. در اواخر سال ۱۳۵۴ اعلام شد که از سال بعد تقویم شاهنشاهی جایگزین تقویم موجود خواهد شد. تقویم جدید براساس تاریخ فرضی دو هزار و پانصد سال سلطنت در ایران و با احتساب سال‌های سلطنت محمدرضا شاه ساخته شده بود. بنابراین سال ۱۳۵۵ سال ۲۵۳۵ اعلام شد، اما مردم هیچ‌گاه از آن استقبال نکردند و عملاً آن را به تمسخر گرفتند؛ تا آنجا که پس از کمتر از دو سال شاه مجبور شد این تقویم ساختگی را کنار بگذارد. در هر حال ایدئولوژی شاهنشاهی نه‌تنها نتوانست خلأ مشروعیت نظام پهلوی را پر کند، بلکه بر بحران مشروعیت افزود و از دیگر سو بیگانگی مردم و دولت را نیز عمیق‌تر ساخت.

۱. ر.ک: علیرضا ازغندی، تحولات سیاسی اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۶۴.

۷-۱. وابستگی به امریکا

یکی دیگر از پایه‌های رژیم پهلوی وابستگی به امریکا بود. محمدرضا شاه که در شهریور ۱۳۲۰ به لطف کشورهای اشغالگر به خصوص انگلستان به قدرت رسیده بود، از همان سال‌های آغازین سلطنت درصدد جلب حمایت امریکا برآمد، اما دولتمردان امریکا چندان تمایلی به دخالت در امور داخلی ایران نداشتند؛ زیرا عمده توجه آنها به ژاپن و اروپای غربی بود و ایران حوزه سنتی نفوذ بریتانیا تلقی می‌گردید. در اواخر دهه ۲۰ با آغاز جنگ سرد بین شوروی و امریکا و با توجه به موقعیت استراتژیک ایران در همسایگی شوروی و منطقه خاورمیانه، به تدریج ایران به یکی از کانون‌های اصلی سیاست خارجی امریکا تبدیل شد. در جنبش ملی‌شدن نفت، امریکا ابتدا موضعی بی‌طرفانه و حتی گاه جانبدارانه داشت، اما سرانجام به مخالفت با دولت ملی پرداخت. امریکا اصولاً با ملی‌شدن نفت ایران و استقلال عملی این کشور در تولید و فروش نفت موافق نبود؛ زیرا تحقق این امر می‌توانست الگویی برای سایر کشورهای جهان‌سوم فراهم آورده، منافع شرکت‌های نفتی امریکایی را به خطر اندازد. ترس امریکا از نفوذ شوروی عامل دیگری بود که این کشور را به مخالفت با مصدق سوق داد، تا اینکه سرانجام امریکا با دخالت مستقیم و طراحی کودتای ۲۸ مرداد، مصدق و دولت ملی را برانداخت و شاه را که از ترس فراری شده بود، به قدرت بازگرداند. پس از کودتا افزون بر اینکه شرکت‌های نفتی امریکایی در قرارداد کنسرسیوم ۴۰٪ از سهم تولید نفت ایران را به دست آوردند، دولت ایران نیز در حوزه نفوذ امریکا قرار گرفت.

در تمامی سال‌های پس از کودتا تا انقلاب اسلامی، امریکایی‌ها برای تقویت دولت پهلوی از هیچ کمکی فروگذار نکردند. کمک‌های امریکا از همان ماه‌های اول حکومت زاهدی به ایران سرازیر شد. آنها شاه را در ایجاد ساواک و تقویت ارتش و شهربانی یاری دادند. در سال ۱۳۳۷ طبق پیمان دوجانبه‌ای که بین ایران و امریکا به امضا رسید، امریکا دفاع از ایران را در مقابل تجاوز کشورهای سوسیالیستی برعهده گرفت. با پیوستن ایران به پیمان سنتو، دولت ایران عملاً به جرگه کشورهای بلوک غرب پیوست. انتخاب امینی طبق خواست آنها و برای اصلاح ساختار سیاسی کشور صورت گرفت، اما اصلاحات براساس دکترین جدید امریکا در مورد کشورهای اقماری بود با ناکامی امینی و تعهد شاه برای انجام اصلاحات مورد نظر امریکایی‌ها، امینی برکنار شد و شاه زان پس با حمایت امریکا قدرت مطلق را در دست گرفت و افراد مطیع خود را به مناصب حساس سیاسی گمارد.

طی سال‌های ۱۳۴۲ - ۱۳۵۷ رابطه شاه و دولتمردان آمریکا در بهترین حد ممکن بود. شاه به اتکای حمایت آمریکا دیکتاتوری سلطنتی خود را بنا نهاد و برنامه‌های بلندپروازانه‌اش را به اجرا درآورد. در اواخر دهه ۱۳۴۰ با روی کار آمدن نیکسون در آمریکا، شاه به ژاندارمی منطقه خلیج فارس برگزیده شد و مسئولیت یافت منافع آمریکا را در این منطقه تضمین کند. از این پس سیل تسلیحات نظامی آمریکا به ایران با پول نفت ایران سرازیر شد و هزاران مستشار نظامی آمریکایی به ایران آمدند تا ارتش ایران را در انجام تعهدات جدیدش یاری دهند. ایران در این سال‌ها مهم‌ترین مشتری سلاحهای آمریکایی بود؛ تا جایی که بیش از نصف صادرات اسلحه آمریکا را دریافت می‌کرد و از این طریق میلیاردها دلار از سرمایه‌های ایران نصیب آمریکا می‌شد.

در طی سال‌های ۱۳۴۲ - ۱۳۵۷ شاه به اتکای حمایت آمریکا و درآمدهای نفت، دولت خودکامهای را به‌وجود آورد که کاملاً مستقل از جامعه و طبقات اجتماعی بود و به حمایت خارجی بیش از مردم خود چشم امید داشت. بی‌تردید اگر آمریکایی‌ها از شاه حمایت نمی‌کردند، پرونده پادشاهی وی در همان سال‌های نهضت ملی بسته می‌شد و یا به‌عنوان پادشاهی ضعیف به حیات سیاسی خود ادامه می‌داد. شاه در سال‌های حکومت خود به خواست و حمایت دولتمردان آمریکا بیش از مردم خود چشم دوخته بود. رابطه شاه و دولت آمریکا فراتر از رابطه دو دولت دوست بود. شاه در پیوند با دولتمردان آمریکا اعتماد به نفس لازم را به‌دست می‌آورد و سلطنت خود را در پیوند با این کشور، تضمین شده می‌دید. او می‌گفت تا هنگامی که آمریکایی‌ها از وی حمایت کنند، می‌تواند هرچه بخواهد بگوید و هر کاری که بخواهد، انجام دهد، از این‌رو چنین دولتی را نمی‌توان سرنگون کرد.^۱ شاه حتی رهنمودها و خط‌مشی‌های کلی حکومت را نیز از آمریکا می‌گرفت و از همین رو همواره در بحرانیها چشم به تصمیم دولتمردان آمریکا داشت. به هر حال شاه نقش یک متحد کاملاً وفادار به آمریکا را ایفا می‌کرد؛ آن‌سان که از دیدگاه مردم، او از عوامل وابسته به آمریکا محسوب می‌شد. تمام بخش‌های آگاه سیاسی در ایران، شاه را از ابزارهای سیاسی آمریکا می‌دانستند و این در حالی بود که او هرگز نکوشید به‌گونه‌ای حرکت کند تا از این اتهام برکنار ماند. وابستگی شاه به آمریکا از عوامل اصلی تنفر مردم از دولت او بود. خواست استقلال که از شعارهای عمده مردم در انقلاب بود، در واکنش به وابستگی دولت پهلوی مطرح می‌شد.

۱. ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، ص ۳۵۹.

در واپسین سال‌های عمر رژیم پهلوی حوادثی روی داد که ضعف‌های این رژیم وابسته را بیش از پیش آشکار کرد: پیروزی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری شاه را نسبت به ادامه حمایت امریکا نگران کرد. کارتر در تبلیغات خود از حقوق بشر و محدود کردن فروش تسلیحات و حمایت نکردن از رژیم‌های دیکتاتوری سخن گفته بود و شاه احساس می‌کرد که روی سخن رئیس‌جمهور جدید با اوست. ظاهراً شاه سیاست فضای باز را برای خوشنودی سیاستمداران جدید امریکا آغاز کرد، اما پس از اینکه متوجه شد امریکا همچنان به حمایت از او ادامه می‌دهد، آن را کنار گذاشت.^۱ در اوج بحران و انقلاب در ایران، تردید و تزلزل امریکا در حمایت صریح از شاه او را بیش از پیش ناامید کرد و اعتماد به نفس وی را از بین برد و در مواجهه با بحران او را ناتوان ساخت. شاه می‌پنداشت غرب و امریکا دیگر او را نمی‌خواهند، از این رو هر کوششی را برای حفظ قدرت خود بی‌فایده می‌دانست. به هر روی، وابستگی به امریکا حمایت روانی و بین‌المللی لازم را برای شاه و دولتمردانش پدید آورد، اما آنان را در نزد مردم بی‌اعتبار ساخت و مشروعیت مردمی رژیم را از بین برد. به یقین اگر دولت پهلوی می‌کوشید تا به جای جلب حمایت امریکا پشتیبانی مردم خود را به دست آورد، استحکام بیشتری می‌یافت.

۲. اوضاع اقتصادی ایران در سال‌های ۱۳۳۲ - ۱۳۵۷

پس از کودتای ۲۸ مرداد، برداشته شدن تحریم خرید نفت ایران از سوی شرکت‌های امریکایی و انگلیسی - که خرید نفت در جهان را در انحصار خود داشتند - و استرداد ۱۱ تن طلای مورد مطالبه ایران از سوی شوروی، اقتصاد ایران را از رکود خارج کرد. در سال ۱۳۳۴ برنامه هفت‌ساله دوم که در سازمان برنامه و بودجه، و با مشاوره متخصصان خارجی تدوین شده بود، به اجرا درآمد. و این در حالی بود که نفت منبع اصلی درآمد و سرمایه‌گذاری کشور به شمار می‌آمد. اما در حالی که بیشتر مردم در بخش کشاورزی شاغل بودند، به این بخش چندان توجهی نشد. از دیگر سوی، فساد مدیران و افزایش بی‌رویه واردات، بخش عظیمی از سرمایه‌های موجود را هدر می‌داد، به گونه‌ای که میزان کل هزینه‌های واقعی برنامه دوم از میزان کمک‌های خارجی کمتر بود؛ گویی اصلاً درآمد نفت در کار

۱. ر. ک: جیمز بیل، عقاب و شیر، ترجمه مهوش غلامی، ج ۱، ص ۳۶۶.

نبوده است.^۱ فساد و سوءمدیریت، آفت اصلی اقتصاد ایران در این دوره بود که در نهایت در اواخر دهه ۳۰ موجبات بحران را فراهم آورد. علت اصلی تن دادن به امینی اجرای دکترین روستو در جلوگیری از انقلاب کمونیستی بود که می‌بایست اصلاحاتی انجام می‌گرفت - که در ذیل به توضیح آن خواهیم پرداخت - از همین روی، شاه به‌ناچار به حکومت امینی تن داد تا شاید اصلاحات او بتواند این اوضاع را بهبود بخشد.

برنامه‌ها و اصلاحاتی که در این دوره در ایران آغاز شد با خواست و هدایت آمریکائی‌ها صورت می‌گرفت. در این زمان به دلیل جنگ سرد و رقابت شدید بین شرق و غرب دولت آمریکا می‌کوشید تا از بیوستن کشورهای جهان سوم به بلوک شرق جلوگیری کند. از آنجا که فقر و مشکلات اقتصادی عامل اصلی گرایش جهان سوم به سوسیالیسم تلقی می‌شد بنابراین این کشورها باید از فقر رها می‌شدند تا به دام تبلیغات بلوک شرق نیفتند. در ایران نیز همین سیاست دنبال شد به خصوص که موقعیت استراتژیک ایران بسیار حیاتی بود و آمریکا هرگز نمی‌خواست ایران را در زمره کشورهای بلوک شرق ببیند. به لحاظ نظری سیاست‌های توسعه در این دوره تحت تأثیر اندیشه‌های روستو نظریه‌پرداز توسعه و سیاستمدار آمریکایی قرار داشت. وی معتقد بود برای رسیدن به توسعه باید ساختار سنتی جامعه را دگرگون کرد. در ایران به این نتیجه رسیدند که ساختار شیوه تولید و مالکیت کشاورزی روستایی ایران باید متحول شود به همین دلیل، هدف اصلی اصلاحات ارضی تغییر شیوه مالکیت سنتی بود.^۲ درهم شکستن ساختارهای سنتی جامعه ایران بدون توجه به پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن از ویژگی‌های برنامه‌های توسعه این دوره بود.

به هر حال در دوره امینی اصلاحات ارضی به منظور تغییر ساختار مالکیت و احیاناً جلب رضایت کشاورزان آغاز شد، اما در عمل چندان موفقیتی در پی نداشت. این برنامه نتوانست از بی‌عدالتی‌ها و ازدیاد فاصله طبقاتی در روستاها جلوگیری کند و حتی موجب رکود بخش کشاورزی نیز شد. از سال ۱۳۴۲ با تبلیغات پرهیاهوی رژیم، سلسله برنامه‌های پنج‌ساله اقتصادی آغاز شد. در سال ۱۳۵۲

۱. همایون کاتوزیان، *اقتصاد سیاسی ایران*، ص ۲۵۱.

۲. در این مورد بنگرید به حسین عظیمی و عباس زارع، *آخرین انقلاب ترن*، انتشارات معارف ۱۳۷۹،

قیمت‌های جهانی نفت به چهار برابر افزایش یافت و این امر سرمایه‌های عظیم را در اختیار ایران قرار داد. به طوری که در این سال‌ها درآمد سالیانه دولت از نفت به حدود بیست میلیارد دلار می‌رسید. از این‌رو برنامه پنجم با اهدافی بسیار بلندپروازانه و با پیش‌بینی رشدی ۲۵٪ تدوین شد. افزایش سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی، رشد مصرف دولتی و خصوصی برای بالا بردن سطح زندگی، افزایش هزینه‌های نظامی، سرمایه‌گذاری در خارج از کشور به صورت خرید سهام شرکتها و نیز ایجاد طرحهای عظیمی چون نیروگاههای هسته‌ای، از برنامه‌های دولت در این سال‌ها بود. در این زمان شاه، مغرورانه رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ را در آینده‌ای نزدیک نوید می‌داد. واردات نیز به شدت افزایش یافته بود؛ به گونه‌ای که هزاران کامیون و کشتی در بندر و گمرکات ورودی کشور منتظر تخلیه بار یا ورود به داخل کشور بودند. اما از سال ۱۳۵۴ با کاهش قیمت نفت، اقتصاد ایران با بحران روبه‌رو گردید. دولت برای تأمین بودجه برنامه‌ها و طرحهای اقتصادی که براساس قیمت‌های سال ۱۳۵۲ تنظیم شده بود، دچار مشکلات زیادی شد. در واقع وابسته شدن اقتصاد ایران به درآمد نفت، آن را تابع نوسانات شدید قیمت نفت کرده بود هر بحران در قیمت‌های جهانی نفت، اقتصاد و دولت ایران را با بحران روبه‌رو می‌کرد.

تورم و افزایش قیمتها از تبعات بحران اقتصادی بود. دولت برای مهار تورم، سیاستهایی اتخاذ کرد؛ از جمله مبارزه با گران‌فروشی در دستور کار قرار گرفت، اما این امر نارضایتی بخش‌های متوسط بازار را برانگیخت. بسیاری از کسبه خرد و تجار، از اقدامات دولت - که آن را پوششی برای فساد موجود می‌دانستند - ناراضی شدند. رشد بی‌رویه قیمت مسکن، اجاره‌بها و زمین نیز که از پیامدهای تمرکز توسعه در شهرها و مهاجرت بی‌رویه بود، موجبات نارضایتی بخشهایی از جامعه را فراهم آورد. اما این در حالی بود که دولتمردان پهلوی همچنان امیدوار بودند که به دروازه‌های تمدن بزرگ برسند. در سال ۱۳۵۷ شاه کتاب به سوی تمدن بزرگ را در سطح وسیعی منتشر کرد، غافل از آنکه در سطح جامعه طوفانی بنیان‌افکن در حال حرکت بود.

بحران اقتصاد ایران و وابستگی آن به غرب در طول سال‌های ۱۳۴۲ - ۱۳۵۷ پیامدهای مهمی داشت و سقوط نظام پهلوی را تسریع کرد. از این‌رو، باید ویژگی‌ها و مشکلات این رشد^۱ را تحلیل

۱. برای آشنایی بیشتر با مفهوم «رشد» به توضیحات ارائه شده در فصل یکم در شرح نظریه «جیمز دیویس» مراجعه فرمایید.

کرد. اولین مشکل، اولویت دادن به رشد و نادیده گرفتن توزیع بود که به گسترش نابرابری دامن زد. تنها بخش‌هایی از جامعه از رشد اقتصادی بهره‌مند شدند و بیشتر جامعه تنها نظاره‌گر صعود رؤیایی ثروتمندان بودند. همچنین در طول این سال‌ها بی‌توجهی دولت به روستا و روستائینی و تمرکز سرمایه‌گذاری در برخی از شهرها دامنه فقر در مناطق روستایی و شهری کم جمعیت را گسترش داده بود.

و این امر مهاجرت روستاییان به شهر و ایجاد حلبی‌آبادها در کنار شهرها را در پی داشت. افزون بر این، در شهرها نیز فاصله طبقاتی زیادی به چشم می‌خورد. معمولاً در اغلب شهرهای بزرگ، مناطق شهری به شمال ثروتمندترین و جنوب فقیرترین تقسیم می‌شدند.

مسئله دیگری که در ایجاد نارضایتی تأثیر داشت، فساد گسترده در میان مدیران و مسئولان برجسته رژیم بود. فساد که از رأس هرم سیاسی کشور آغاز می‌شد و تمام سطوح مدیریت را فرا می‌گرفت، فضایی از بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به رژیم ایجاد کرد. فساد یکی از عواملی بود که باعث می‌شد هزینه‌های طرح‌های اقتصادی بسیار فراتر از برآورد اولیه تمام شود. عامل اصلی گسترش فساد، خاندان پهلوی و وابستگان به دربار بودند و لذا مبارزه با فساد عملاً امکان‌پذیر نبود و همواره در حد شعار باقی می‌ماند.

مسئله بعد اینکه به‌رغم سرمایه‌گذاری در صنعت، بازده این بخش بسیار ناچیز بود؛ آن‌گونه که بخش صنعتی در آخرین سال‌های عمر نظام پهلوی هرگز نتوانست بیش از $\frac{1}{5}$ ارزش کل صادرات غیرنفتی کشور را به خود اختصاص دهد. شایان ذکر است که صادرات غیرنفتی کشور دو درصد کل صادرات را تشکیل می‌داد.^۱ بنابراین صنعت نتوانست جایگزینی مناسب برای درآمد نفت باشد و اقتصاد ایران را از تک‌محصولی بودن برهاند. بخشی از این مسئله ناشی از ماهیت صنایع وارداتی و وابسته بود و بخشی دیگر به سوءمدیریت و نبود نیروی کار ماهر و مدیریت علمی و کارآمد بازمی‌گشت.

استفاده از صنایع سرمایه‌بر نیز یکی دیگر از مسائل و مشکلات اقتصاد ایران در این دوره به شمار می‌رفت. معمولاً در آن دوران، آخرین و گران‌ترین تکنولوژی‌ها بدون در نظر گرفتن اوضاع

۱. همایون کاتوزیان، پیشین، ص ۳۰۲.

جامعه و اقتصاد ایران وارد می‌شد، اما به دلیل نبود نیروی کار ماهر اغلب، بازده درخور توجهی نداشت. این صنایع در ایجاد اشتغال نیز نقش چندانی نداشتند. دولت برای استفاده از این صنایع به‌رغم گسترش بیکاری در داخل کشور مجبور به پذیرش کارگران و متخصصان خارجی می‌شد که این امر هم هزینه‌های زیادی دربرداشت و هم به لحاظ فرهنگی نارضایتی اجتماعی را دامن می‌زد. اما از منظر جامعه‌شناختی، مهم‌ترین اشکال سیاست‌های اقتصادی در دوره محمدرضا شاه، به تأکید صرف بر رشد اقتصادی و نادیده گرفتن سایر بخشها و به‌خصوص ساختار سیاسی بازمی‌گردد. رشد و توسعه مطلوب، رشد و توسعه‌ای است که جامعیت داشته و همه ساختارها و بخش‌های مختلف جامعه را دربرگیرد. آنچه زمینه‌ساز سقوط نظام پهلوی شد، شکاف ساختاری عمیقی بود که میان ساختار اقتصادی و سیاسی جامعه به‌وجود آمد. با وجود رشد نسبی اقتصاد در طول سال‌های اجرای برنامه‌های اقتصادی، سیاست و ساخت سیاسی هم‌چنان توسعه‌نیافته و سنتی باقی مانده بود. چنان‌که برخی از اندیشمندان سیاسی اشاره کرده‌اند، توسعه اقتصادی زمانی تداوم خواهد داشت که توسعه ساخت سیاسی را نیز در پی داشته باشد، اما این در حالی بود که ساخت سیاسی دولت پهلوی در طول این سال‌ها نه‌تنها هیچ پیشرفتی نکرده بود، بلکه چهره‌ای استبدادی‌تر و ارتجاعی‌تر از پیش یافته بود. نظام پهلوی انعطاف لازم را برای توسعه سیاسی از خود نشان نمی‌داد. بنابراین ماهیت استبدادی دولت پهلوی مانع اصلی توسعه همه‌جانبه و پایدار در جامعه ایران محسوب می‌شد.

۳. بحرانها و آسیب‌های دولت پهلوی

همان‌گونه که اشاره شد، دولت پهلوی بر بنیادهای سست و لرزانی استوار بود که هیچ‌کدام نمی‌توانستند ثبات و بقای بلند مدت رژیم را تضمین کنند، از این‌رو طبیعی بود که این دولت همواره گرفتار بحران‌های متعدد سیاسی و اجتماعی باشد.

۱. مهم‌ترین بحران دولت پهلوی، بحران مشروعیت بود. به‌طور کلی مشروعیت هر نظام سیاسی به رضایت مردم از دولت، پذیرش آزادانه حکمرانی حاکمان و نیز اعتقاد آنها به حقانیت ساختار سیاسی بستگی دارد. به این معنا، دولت پهلوی مشروعیت سیاسی نداشت؛ چه آنکه هیچ‌گاه نتوانست رضایت مردم را جلب کند و خود را محبوب قلب‌های ایرانیان سازد. در واقع اغلب ایرانیان در

طول دوره پهلوی نسبت به دولتمردان و شخص شاه بی‌اعتماد بودند.

از دیگر سوی، مشروعیت هر نظام سیاسی به میزان نفوذ ایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش آن نیز بستگی دارد. هر نظام سیاسی بر باورها و اعتقادات خاصی استوار است؛ به‌گونه‌ای که هر اندازه میزان نفوذ و مقبولیت این باورها در میان مردم بیشتر باشد، مشروعیت نظام نیز فزونی می‌یابد، و هرگاه باورهای بنیادینی که مبنای مشروعیت رژیم محسوب می‌شوند اهمیت و نفوذ خود را از دست بدهند، از مشروعیت رژیم کاسته خواهد شد. نظام پادشاهی در ایران بر اندیشه دیرین سلطنت استوار بود؛ در قرن نوزدهم سلطنت پشتوانه نظری خود را در مواجهه با اندیشه‌های مدرن از دست داد. به بیان دیگر، با ورود اندیشه‌های سیاسی جدید، باورهای سنتی ایرانیان به سلطنت و نظام پادشاهی متزلزل شد. قیام مشروعیت به دلیل ساخت شدیداً استبدادی سلطنت و نظام سیاسی در ایران و از سوی فرهنگ استبدادزده حاکمان، به جایی نرسید. مشروطه روح استبدادی سلطنت در ایران را در قالب نهادهای مدرن حفظ کرد و رژیم پهلوی نیز کوشید تا همواره نهادهای مدرن را در سطح ظاهری ساختار سیاسی حفظ کند ولی از تقویت آنها جلوگیری نماید. هم‌زمان روند مذهب‌زدایی که از دوره رضاخان آغاز شد، اندک مشروعیت مذهبی را که در مقاطع بحرانی تاریخ به کمک نظام سلطنتی می‌آمد، از بین برد. پهلوی‌ها در یک جامعه کاملاً مذهبی به چنگ مذهب و روحانیت رفتند و بدین‌گونه موجبات تنفر عمومی را از خود فراهم آوردند. رشد فساد و ابتذال در میان دولتمردان و در سطح جامعه و نیز سیاست‌های غیرمذهبی رژیم، افراد مذهبی را از این رژیم کاملاً بیگانه کرد. فرهنگ، باورها و شیوه زندگی بسیاری از دولتمردان پهلوی با فرهنگ مذهبی و سنتی جامعه ایرانی در تعارض بود؛ چنان‌که مردم میان خود و حاکمان هیچ همسانی و نزدیکی احساس نمی‌کردند و همین امر به جدایی میان دولت و ملت دامن می‌زد. دولت پهلوی برای حل بحران مشروعیت خود کوشید تا از یک‌سو ناسیونالیسم شاهنشاهی را به‌عنوان ایدئولوژی مشروعیت‌بخش خود مطرح کند، و از سوی دیگر با ایجاد رفاه کاذب مبتنی بر درآمد نفت سکوت و رضایت مردم را جلب نماید. اما ناسیونالیسم به‌گونه‌ای که مطرح شد، هیچ‌گاه نتوانست به مقبولیت مردمی رژیم کمک کند و حتی با توجه به جنبه غیرمذهبی و گاه آشکارا ضداسلامی آن، بر شدت بحران مشروعیت رژیم نیز افزود. از سوی دیگر، سیاست رفاه‌بخش نیز رژیم را با مشکلات جدیدی روبه‌رو کرد. هم‌زمان با رشد

اقتصادی، تغییرات اجتماعی شگرفی روی داد که رژیم توان مهار آنها را نداشت: رشد نابرابری‌ها و فاصله طبقاتی بر نارضایتی مردم می‌افزود و از سوی دیگر شهرنشینی و رشد طبقه متوسط تحصیل‌کرده به رشد آگاهی‌های سیاسی و بیدایش نیروهای سیاسی جدید انجامید و تقاضا برای مشارکت سیاسی را بالا برد و رژیم که توان جذب نیروهای جدید را نداشت، با انفجار مشارکت مردمی در انقلاب روبه‌رو شد و از بین رفت.

به طور کلی دولت‌های پایدار از متن جامعه برمی‌خیزند و ارتباط مستحکم آنها با جامعه ثبات و بقای آنان را تضمین می‌کند. در حالی که سیاست‌های دولت پهلوی از بدو تأسیس بدان‌گونه بود که هر روز فاصله مردم و دولت را بیشتر می‌کرد و رژیم نیز زمانی در اندیشهٔ جبران افتاد که فاصله‌ها به تنفر انجامیده بود و دیگر امکان بازگشت به سختی ممکن می‌نمود. در این اوضاع حتی کوششهایی که برای ترمیم فاصله دولت و ملت انجام می‌گرفت، با توجه به بدبینی عمیق مردم به نظام سیاسی نتیجه‌ای به‌عکس می‌داد. مردم، هر اقدام دولت را منفی ارزیابی می‌کردند. بنابراین حتی اگر حاکمان واقعاً در پی جبران گذشته برمی‌آمدند و می‌خواستند با مردم پیوند یابند و به خواسته‌های عمومی تن دهند، با توجه به بی‌اعتمادی عمیق مردم موفق نمی‌شدند.

۲. مشکل دیگر دولت پهلوی، بحران مشارکت سیاسی بود. این رژیم، فاقد سازوکارهای مؤثر قانونی و نهادی برای جذب تقاضاهای مشارکت سیاسی بود. به طور کلی نظام سیاسی در ایران تا پیش از مشروطه هیچ مجربایی برای مشارکت مردمی نداشت؛ چه دولت بر فراز جامعه قرار داشت و مردم تنها رعیتی بودند مجبور به اطاعت. از اواخر قرن نوزدهم تقاضای مشارکت سیاسی و ایقای نقش در ساختار قدرت افزایش یافت؛ بدین‌سان قشرهایی از مردم به‌خصوص روشنفکران و روحانیون به‌تدریج نقش بیشتری در سیاست ایفا کردند و درنهایت انقلاب مشروطه را به‌وجود آوردند. در واقع این انقلاب حاصل مشارکت سیاسی گروهی از نخبگان اجتماعی بود که خواهان مشارکت سیاسی بیشتری بودند. از اهداف انقلاب مشروطه، قانونمندی شرکت مردم در فرایندهای سیاسی و یا به عبارت دیگر مردمی کردن سیاست در ایران بود. بدین منظور در قانون اساسی مشروطه، ایجاد نهادهای قانونی چون مجلس و انتخابات - که از ارکان اصلی مشارکت سیاسی‌اند - در نظر گرفته شد، اما تاریخ به‌گونه‌ای رقم خورد که مردم به‌ندرت در دوران پهلوی توانستند خواسته‌های

خود را به صورت مسالمت‌آمیز بیان کنند و یا نمایندگان خود را آزادانه انتخاب نمایند. در طول دوره پهلوی هیچ‌گاه انتخابات کاملاً آزاد برگزار نشد؛ چراکه همواره دولت در انتخابات دخالت می‌کرد و نمایندگان مورد نظر خود را به مجلس می‌فرستاد. هرگاه به دلیل ضعف دولت و یا عدم دخالت آن انتخابات، نسبتاً آزاد برگزار می‌شد، مجالس قدرتمندی - مانند مجلس چهاردهم و شانزدهم - شکل می‌گرفت. به هر روی، در انتخابات معمولاً نمایندگانی انتخاب می‌شدند که دولت می‌خواست؛ نمایندگانی که اغلب در مجلس مطیع شاه و دولت بودند و جرأت ابراز مخالفت نداشتند. بنابراین دولت پهلوی دو رکن اساسی مشارکت سیاسی، یعنی انتخابات و مجلس را عملاً از بین برد.

احزاب و نهادهای مستقل نیز از مهم‌ترین ابزارهای مشارکت سیاسی‌اند که به عنوان واسطه دولت و ملت عمل می‌کنند؛ بدین معنا که تقاضاها و خواسته‌های مردم را به دولتمردان، و از سوی قوانین و مصوبات و سیاست‌های دولتی را به مردم منتقل می‌کنند و از این طریق دولتها همواره در جریان تقاضاهای مردم قرار می‌گیرند و قوانین حکومتی نیز به‌سهولت در سطح جامعه مورد پذیرش واقع می‌شوند. این نهادها با توجه به نیاز به رأی مردم، استقلال از دولت و رقابت آزاد، معمولاً مانع گسترش فساد و ناکارآمدی در سطح دولت و ساختار سیاسی می‌شوند و از دیگر سو مشارکت مردم در سیاست را به‌گونه‌ای مسالمت‌آمیز و قانونمند سازمان می‌دهند. این در حالی است که دولت پهلوی تمام احزاب و نهادهای مستقل را از بین برد و اجازه نداد هیچ نهاد مستقلی خارج از دولت ایجاد شود. بدین ترتیب این رژیم حلقه‌های پیوند خود و جامعه را از هم گسست و راههای قانونی مشارکت مردم در سیاست را مسدود کرد. باید توجه داشت گروهها و انجمنهایی که نام حزب را در این دوران یدک می‌کشیدند، جملگی وابسته به دولت بودند و تنها خواسته‌های دولت و شخص شاه را به مردم منتقل می‌کردند. در واقع آنها هیچ نقشی در انتقال خواسته‌های جامعه به دولت ایفا نمی‌نمودند؛ چه آنکه اصولاً اجازه چنین نقشی به آنها داده نمی‌شد.

رژیم پهلوی با سرکوب احزاب مستقل هم واسطه‌های ارتباط با مردم را از بین برد و هم امکان بیان مسالمت‌آمیز تقاضاها و خواسته‌ها را محدود کرد. بنابراین این رژیم فاقد نهادهای واسطه‌ای بود که بتوانند تقاضاهای مردم را کشف و منتقل کنند و همچنین خواسته‌های مشارکت سیاسی را سامان دهند. در نبود احزاب و نهادهای مستقل، خواست مشارکت سیاسی به‌گونه‌ای خودجوش و توده‌ای

بروز کرد و ناگهان دولت پهلوی را با شورش عمومی مردم مواجه ساخت.

دولت پهلوی در مقاطعی کوشش کرد بحران مشارکت را برطرف سازد. ایجاد "حزب فراگیر رستاخیز" از جمله اقدامات دولت در این راستا بود. اما همانگونه که اشاره شد این حزب، حزبی کاملاً دولتی و تصنعی بود و در راستای ترویج اطاعت از شاه و تمجید از برنامه‌های او فعالیت می‌کرد. فرمان عضویت اجباری همه ایرانیان در حزب نشان از میزان اندک حمایت مردمی از آن داشت و از ساختگی بودن آن حکایت می‌کرد چرا که حزبی که بر پایگاه اجتماعی محکمی استوار باشد نیازی به اجبار مردم به عضویت در آن نیست. سیاست آزادسازی نیز کوششی دیگر در این راستا بود. اما این سیاست به دلیل شروع دیر هنگام خود و نبود سازوکارهای قانونی و نهادی لازم برای آن و به سبب اشتباهات دولتمردان پهلوی و شخص شاه - که نمی‌توانست خود را برکنار از قدرت مطلق ببیند - شکست خورد.

۳. مشکل دیگر رژیم نبود مطبوعات مستقل بود. مطبوعات آینه تمام‌نمای جامعه‌اند، مشکلات و مسایل اجتماعی را بیان می‌کنند و آسیبها و بیماری‌های نظام سیاسی را نیز گوشزد می‌نمایند. در نبود مطبوعات مستقل، دولتمردان از جریان‌ات اجتماعی غافل می‌مانند و آسیبها و نارسایی‌های برنامه‌های خود را در نمی‌یابند. در واقع رژیم پهلوی با نابودی مطبوعات مستقل، خود را از حضور چشمان تیزبین و نقاد متفکرین و تحلیلگران مطبوعاتی محروم کرد. مطبوعات این دوره همواره به ستایش از شاه و تمجید از برنامه‌هایش می‌پرداختند و جرأت انتقاد نداشتند. اینها با تملقها و ستایشهای خود، جنون خودبزرگ‌بینی شاه را رشد دادند و او را اسیر توهم قدرت ساختند و راه سقوطش را هموار کردند.

۴. دیگر نکته آنکه، دولت پهلوی بیش از حد به شخص شاه وابسته بود و همین امر رژیم را در بحرانها ناتوان می‌کرد. در واقع قوت و ضعف نظام سیاسی به شخص شاه بستگی داشت. از ارتش که مهم‌ترین پایگاه رژیم تلقی می‌شد تا سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و سیاست خارجی و همه تصمیم‌گیری‌های کلان در اختیار شخص شاه قرار داشت به عبارت دیگر همه چیز به شخص محمد رضا شاه ختم می‌شد. به این ترتیب با توجه به شخصی بودن قدرت، روحیات و ویژگی‌های محمدرضا شاه تأثیر زیادی در فراز و فرود رژیم بر جای می‌گذاشت. شاه شخصیتی بود مغرور و در

عین حال متزلزل، مستبد ولی فاقد اعتماد به نفس در مواقع ضروری، عاشق قدرت ولی فاقد دانش و توانایی لازم برای مدیریت جامعه، طبیعی است که با تکیه بر چنین شخصیتی نمی‌توان نظامی پایدار و مستحکم ایجاد کرد. او به خصوص از نیمه دوم حکومتش دچار نوعی خودبزرگ‌بینی و عظمت‌طلبی شد به نحوی که نمی‌توانست ضعفها و آسیب‌های خود و حکومتش را تشخیص دهد و برای برطرف کردن آنها چاره‌ای بیندیشد. علاقه او به جشن‌های پرهزینه، طرح‌های بزرگ و بلندپروازانه و آخرین تکنولوژی‌های نظامی، از همین ویژگی شخصیتی ناشی می‌شد. او درحالی‌که بسیاری از افراد جامعه‌اش دچار فقر و گرسنگی بودند، در اندیشه گسترش قدرت خود در اقیانوسها بود و می‌خواست به سومین قدرت نظامی دنیا تبدیل شود؛ البته با سلاحها و مستشاران نظامی امریکایی!

همچنین محمد رضا به‌رغم ضعف‌هایش چنان دلبسته قدرت بود که حتی در اواخر عمر که از بیماری مهلک خود آگاه بود، حاضر نمی‌شد با ترک قدرت، آرامش را به عرصه سیاست ایران باز گرداند. شاه در برنامه‌های اصلاحی و به خصوص در سیاست فضای باز هیچ‌گاه حاضر نشد از قدرت خود بکاهد و سایر نیروها و نهادها را به رسمیت بشناسد. بنابراین عامل اصلی بحران به شخص شاه باز می‌گشت که استبداد را پس از کودتای ۲۸ مرداد در ساختار سیاسی ایران بازسازی کرد.

فصل ششم

مخالفان دولت پهلوی

در فصل قبل به ناکارآمدی ساختار رژیم شاهی پرداختیم. در این فصل ابتدا به عملکرد گروه‌های چپ و ملی‌گرا خواهیم پرداخت و نشان خواهیم داد که چگونه کوشش‌های آن‌ها به نتیجه نرسید و زمینه برای موفقیت رهبری مذهبی امام و گروه‌های مذهبی آماده شد. در پایان این فصل چارچوب نظری حاکم بر فصول اخیر را به بحث خواهیم گذاشت.

۱. مارکسیست‌ها و چپ‌گرایان

ایرانیان نخستین بار در تب و تاب انقلاب مشروطیت و تحت تأثیر جریان‌های فکری قفقاز با اندیشه‌های سوسیالیستی آشنا شدند ولی عملاً پس از انقلاب اکتبر و پیروزی مارکسیسم در روسیه طرفداری از اندیشه‌های سوسیالیستی در ایران به تدریج گسترش یافت. تفکر مارکسیستی عمدتاً از طریق شوروی وارد ایران شد و لذا آنچه در ایران به نام مارکسیسم شهرت یافت تفسیرهای متفکرین روس به خصوص لنین و استالین از اندیشه‌های مارکس بود که ماهیتی خشن، انقلابی، ضد مذهبی و غیردموکراتیک داشت. در فضای جنگ سرد این نوع گرایش مارکسیستی در بسیاری از کشورهای جهان سوم (به خصوص کشورهایی که از استعمار دولت‌های غربی آسیب دیده بودند) محبوبیت زیادی کسب کرده بود و ایدئولوژی بسیاری از جنبش‌های انقلابی در این جوامع محسوب می‌شد. در دوران رضاشاه دکتر تقی ارانی از طرف حزب کمونیست شوروی به همراه عده‌ای از یارانش به احیای حزب کمونیست ایران مأموریت یافت و در کنار آن به مطالعه و انتشار منظم افکار مارکسیستی دست زد اما آنان با خیانت برخی از اعضا به زندان افتادند. ارانی به دلیل شرایط سخت

زندان درگذشت ولی برخی از دوستانش با کمک عناصر ملی پس از سقوط رضاشاه با تشکیل حزب توده مهم‌ترین حزب چپ و سوسیالیستی ایران را بنیان گذاشتند. این حزب در سال‌های متمادی فعالیت خود مهمترین پرچمدار ایدئولوژی مارکسیستی در ایران به شمار می‌رفت. متفکران و روشنفکران توده‌ای در تبلیغ ایدئولوژی مارکسیسم روسی بسیار کوشیدند و بسیاری از اعضای حزب در جریان مبارزات انقلابی جان خود را از دست دادند. اما تأثیر چندانی در اضمحلال دولت پهلوی نداشتند.

انشعاب و اختلاف در انفعال حزب در جریان کودتای ۲۸ مرداد و ضربه مرگباری که رژیم در سال ۱۳۳۴ به حزب وارد کرد و توبه و همکاری عده‌ای از رهبران و اعضای حزب عملاً توده‌ای‌ها را از صحنه مبارزه سیاسی حذف نمود اما در طی سال‌های بعد تعدادی از جوانان شیفته مبارزه مسلحانه به مارکسیسم روی آوردند. احزاب و سازمان‌هایی چون فدائیان خلق کاملاً تحت تأثیر مارکسیسم شکل گرفتند و تفکر مارکسیستی در اندیشه‌ها و خط‌مشی‌های سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین) کاملاً آشکار بود. اما به هر حال جریان مارکسیستی در ایران هیچگاه عمومیت نیافت و فقط به گروه‌های کوچک مبارز محدود شد. اغلب اعضای اصلی این گروه‌ها توسط رژیم به قتل رسیدند و فرصت نقد و تحلیل اندیشه‌های خود را نیافتند.

مارکسیسم در ایران به دو دلیل عمده از مقبولیت عمومی برخوردار نشد:

اولین عامل، ماهیت ضد‌مذهبی این ایدئولوژی بود. مذهب اصل بنیادین جامعه و فرهنگ ایرانی بود و هیچ ایدئولوژی و اندیشه غیرمذهبی نمی‌توانست محبوبیت وسیعی در ایران به‌دست آورد. برخی از مارکسیست‌ها با آگاهی از این امر می‌کوشیدند تا کمتر از جنبه‌های ضد‌مذهبی مارکسیسم سخن بگویند اما هیچگاه نتوانستند تعارض مذهب و مارکسیسم را از دید جامعه ایرانی پنهان کنند و یا دست‌کم توجیه نمایند. نفرت نیروهای مذهبی از مارکسیسم به‌حدی بود که سازمان‌هایی چون مجاهدین خلق که ریشه‌ای مذهبی داشتند زمانی که تحت تأثیر مارکسیسم قرار می‌گرفتند و یا می‌کوشیدند تا آن را با مذهب پیوند زنند به سرعت طرد می‌شدند. مارکسیست‌ها به همین دلیل هیچگاه امکان اتحاد با نیروهای مذهبی و یا همدلی آنان را به‌دست نیاوردند و عملاً در عرصه مبارزه سیاسی تنها و منزوی بودند.

دومین دلیل عدم محبوبیت این ایدئولوژی وابستگی آن به شوروی است. مارکسیست‌ها در تلقی ایرانیان همواره متهم به وابستگی به شوروی بودند و اعمال و رفتار و اظهارات آنان بر این اتهام مهر تأیید می‌زد. برخی از گروه‌های مارکسیستی در تجلیل از شوروی تا آن‌جا پیش می‌رفتند که خواهان اعطای امتیاز نفت به این کشور می‌شدند و یا برای مرگ استالین چنان عزادار می‌شدند که گویا از روس‌ها نیز در این زمینه سبقت گرفته‌اند. شوروی در این زمان کانون اندیشه‌های مارکسیستی و الگوی آرمانی سوسیالیسم انقلابی محسوب می‌شد و بسیاری از جنبش‌های سوسیالیستی جهان سوم مجذوب این کشور بودند. اما ایرانیان علاوه بر این‌که به لحاظ تاریخی خاطره خوشی از این همسایه شمالی نداشتند وابستگی به بیگانه را نیز در هر شکل آن نمی‌پسندیدند. اگر دولتمردان پهلوی به دلیل وابستگی به آمریکا نکوهش می‌شدند مارکسیست‌ها نیز به دلیل وابستگی به شوروی شایسته مذمت بودند. بنابراین در ذهنیت ایرانی مارکسیست‌ها و دولت پهلوی در این زمینه اشتراک داشتند.

وابستگی مارکسیست‌های ایرانی به شوروی علاوه بر این‌که آنان را از مردم دور می‌کرد، باعث می‌شد آنان از فهم سایر نحل‌های متنوع سوسیالیسم اروپایی باز مانند جنبش‌های سوسیالیستی در اروپا با دفاع از منافع طبقات محروم و تأکید بر رفاه و عدالت اجتماعی نقش زیادی در تعدیل سرمایه‌داری غربی ایفا کردند و محبوبیت اجتماعی وسیعی نیز به دست آوردند. اما مارکسیست‌های ایرانی با ارائه تفسیری خشن و ضد مذهبی از سوسیالیسم طبقات محروم را از خود دور کردند و به طور کلی به دلیل عدم اعتنا به شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران در ایجاد یک جریان فکری - سیاسی قدرتمند سوسیالیستی و مدافع طبقات محروم در ایران ناموفق بودند.

باید توجه داشت به‌رغم ناکامی سازمان‌ها و احزاب مارکسیستی اندیشه‌ها و مفاهیم مارکسیسم تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر ادبیات سیاسی ایران بر جای گذاشت. چنان‌که به آسانی می‌توان رگه‌هایی از این تفکر را در آثار دکتر علی شریعتی و برخی از چپ‌گرایان مذهبی جستجو کرد. بنابراین هرچند کوشش می‌شد از جنبه‌های الحادی مارکسیسم پرهیز گردد، اما جنبه‌های انقلابی و ضد سرمایه‌داری و ضد لیبرالی آن بسیاری از متفکران ایرانی را به خود جذب می‌کرد.

در این‌جا به اختصار برخی از گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیست و چپ‌گرا را ذکر می‌کنیم:

۱-۱. حزب توده

حزب توده را تعدادی از یاران دکتر تقی ارانی و عناصر ملی و مارکسیست‌های جدید و هواداران چپ در سال ۱۳۲۰ تأسیس کردند. این حزب با تأکید بر قانون اساسی و آزادی‌های مدنی و دفاع از حقوق کارگران و دهقانان، طرفدارانی در میان مردم به‌دست آورد. در این زمان اعضای حزب می‌کوشیدند تا جنبه‌های مارکسیستی و ضد مذهبی عقاید خود را پنهان کنند. حزب توده با حمایت شوروی که بخش‌های شمالی را در اشغال خود داشت تعدادی از کرسی‌های مجلس چهاردهم را به‌دست آورد. هم‌چنین حزب در میان کارگران به خصوص کارگران صنعت نفت نفوذ زیادی به‌دست آورد. اما حمایت کورکورانه حزب از شوروی بخصوص در واقعه آذربایجان و کردستان نگرانی مردم را برمی‌انگیخت و آنان را نسبت به مقاصد حزب بدبین می‌کرد. حمایت توده‌ای‌ها از واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی‌ها آبروی این حزب را در میان مجامع مستقل برد و وابستگی آنان را آشکار کرد. در جریان ترور ساختگی شاه در بهمن ۱۳۲۷ - که در سالروز مرگ دکتر ارانی صورت گرفت - دولت حزب توده را یکی از متهمان اصلی دانست و به سرعت آن را منحل کرد. در پی آن، دفاتر حزب اشغال شد و رهبران آن نیز دستگیر شدند. و بعد به طرز مشکوکی برخی از آنها از زندان فراری داده شدند. در دوران نهضت ملی‌شدن صنعت نفت (۱۳۳۰ - ۱۳۳۲) حزب توده دوباره اوج گرفت. حزب در جریان ۳۰ تیر فعالانه در راهپیمایی‌ها شرکت کرد و از آن پس آزادانه به فعالیت خود ادامه داد. در این دوره قدرت حزب آن‌چنان گسترش یافت که با تغییر رویکرد کمیترن به دولت ملی بسیاری گمان می‌کردند توده‌ای‌ها خود را برای به‌دست گرفتن حکومت ایران آماده می‌کنند و همین امر نگرانی بسیاری را برانگیخته بود. به هر حال در این دوره حزب توده نیرومندترین گروه سازمان‌یافته در ایران تلقی می‌شد. آنان تشکیلاتی قوی و تبلیغاتی وسیع داشتند و همین کافی بود تا سوءظن نیروهای سیاسی مخالف مارکسیسم و شوروی و به خصوص مذهبی‌ها را برانگیزاند. در جریان کودتای ناموفق ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، هواداران حزب توده به خیابانها ریخته، و مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشیدند و تقاضای حکومت «جمهوری» کردند و حتی در بعضی مناطق پرچم سرخ برافراشتند. مصدق که به‌شدت نگران شده بود، به ارتش دستور داد تا خیابانها را پاکسازی کند. در همین زمان کودتای ۲۸ مرداد روی داد و مخالفان مصدق توانستند به راحتی به اهداف خود دست یابند. ناگفته نماند که رهبران حزب توده ظاهراً از کودتا خبر داشتند، اما عملاً هیچ اقدامی در مقابل آن انجام ندادند. پس از کودتا، رژیم درصدد نابودی کامل حزب توده برآمد. در پی کشف و انهدام شبکه نظامی

حزب، به تدریج تمامی اعضای اصلی آن دستگیر شدند. برخورد رژیم با حزب توده بسیار خشن‌تر از برخورد با جبهه ملی بود؛ چهل نفر از اعضای اصلی آن اعدام شدند؛ دویست نفر به حبس ابد محکوم گردیدند و تبلیغات شدیدی نیز علیه حزب به راه افتاد. وابستگی حزب به شوروی و الحاد و بی‌دینی آنان، محورهای عمده تبلیغات علیه حزب به‌شمار می‌رفت. توبه دسته‌جمعی رهبران و اعضای حزب و انتشار نشریه عبرت توسط آنان و همکاری با رژیم ضربه سختی به حزب زد. اگرچه در درون حزب نیز انشعاباتی پدید آمد، ضربه‌های مرگبار رژیم در دهه ۳۰ سبب شد که حزب توده عملاً در صحنه مبارزه سیاسی حضور فعالی نداشته باشد. در این میان، تنها برخی از سران حزب که موفق شده بودند به خارج از کشور فرار کنند، در آن‌جا به فعالیت خود ادامه می‌دادند. بعضی از سران حزب نیز با امضای توبه‌نامه، به همکاری با رژیم پرداختند. به‌طور کلی حزب توده با توجه به شهرت در الحاد و بی‌دینی و نیز وابستگی به شوروی، نمی‌توانست در ایران به‌عنوان یک نیروی سیاسی مستقل و مردمی عمل کند.

۲- ۱. سازمان چریک‌های فدائی خلق

این سازمان را بیژن جزنی، از دانشجویان دانشگاه تهران و از هواداران حزب توده پایه‌ریزی کرد. جزنی که به‌دلیل عملکرد تسلیم‌طلبانه حزب توده در جریان کودتا و نیز موضع انفعالی حزب پس از دستگیری و فروپاشی در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، اعتماد خود را به آن از دست داده بود، به گرایش‌های رادیکال روی آورد و با تأثیر از انقلابیون مارکسیست آمریکای لاتین، در پی سازماندهی گروه‌های چریکی برای عملیات مسلحانه علیه رژیم برآمد. وی برای این منظور با کمک دوستان خود گروهی را پایه‌ریزی کرد. بعدها ساواک این گروه را کشف و بیژن جزنی و چند تن از دوستانش را دستگیر کرد، اما بقایای گروه دوباره به سازماندهی پرداختند. آنان قصد داشتند در شهرهای بزرگ و جنگل‌های شمال به نبرد چریکی با رژیم بپردازند، تا این‌که در بهمن ۱۳۴۹ به پاسگاه سیاهکل در شمال کشور حمله کردند و مدافعان آن را کشتند. دولت با اقدامات وسیع امنیتی و نظامی در طی حدود ده روز تمام اعضای گروه را - که کمتر از پانزده نفر بودند - دستگیر و به‌سرعت اعدام کرد.^۱

۱. ر. ک: غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ص ۳۸۷.

واقعۀ سیاهکل اهمیت چندانی در تاریخ مبارزات مردم ایران نداشته است، اما همواره برای چریک‌های مارکسیست بسان یک اسطوره به‌شمار می‌آمد. به هر حال پس از این تلاش ناموفق، بقایای گروه دوباره به سازماندهی خود پرداخته، سازمان چریک‌های فدایی خلق را تشکیل دادند. این سازمان در اوایل سال ۱۳۵۰ به چند ترور محدود دست زد، اما چند ماه بعد تمام اعضای رده‌بالای سازمان دستگیر و یا در درگیری با نیروهای امنیتی کشته شدند. این گروه تا سال ۱۳۵۵ به اقدامات پراکنده از جمله ترور چند تن از سران انتظامی و امنیتی رژیم، بمب‌گذاری و مصادره چند بانک دست زدند اما سرانجام در این سال ساواک موفق شد تمام اعضای اصلی آن را دستگیر کرده، یا به قتل برساند. بدین ترتیب از سال ۱۳۵۵ این سازمان عملاً جز در زندانها وجود خارجی نداشت.

۳-۱. سازمان مجاهدین خلق ایران

پایه‌های این سازمان را حنیف‌نژاد و سعید محسن، حسن نیک بین (عبدی) به همراهی چند تن از دوستان نزدیک خود بنا نهادند. بنیانگذاران سازمان از اعضا و هواداران نهضت آزادی بوده و تحت تأثیر اندیشه‌های مهندس مهدی بازرگان قرار داشتند ولی خطمشی محافظه‌کارانه و شیوه مبارزه سیاسی رهبران نهضت را نمی‌پسندیدند و بر مبارزه مسلحانه و انقلابی تأکید می‌کردند. اعضای سازمان به تدریج تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی از تفسیرهای رایج مذهبی دور شدند. آنان می‌کوشیدند تا تلفیقی از اسلام و مارکسیسم را ارائه دهند و بدین ترتیب هم خصلت مذهبی خود را حفظ کنند و هم به مارکسیسم که ایدئولوژی انقلابی رایج محسوب می‌شد مسلح شوند. در اوایل، گرایش مارکسیستی این گروه چندان آشکار نبود اما با اعدام بنیانگذاران اولیه سازمان این گرایش تقویت شد و الفاظ و تعبیر مارکسیستی در آثار رسمی سازمان برجسته گردید و همین مسئله به تدریج بین آنان و مبارزان مذهبی فاصله انداخت. مجاهدین به دلیل پیشینه مذهبی بنیانگذارانش از محبوبیت خوبی در سال‌های اولیه در بین مبارزین مذهبی برخوردار بودند ولی با آشکار شدن هویت التقاطی اعتقاداتشان این محبوبیت از بین رفت و برخی از روحانیون و متفکران مذهبی همچون شهید مرتضی مطهری و ربانی شیرازی و جلال‌الدین فارسی مجدانه به نقد آرا و نظریات اعضای سازمان پرداختند و از پیوستن نیروهای مذهبی به سازمان جلوگیری کردند. در اوایل سال ۱۳۵۴ آن دسته از رهبران سازمان که بیرون از زندان بودند با کشتن افرادی همانند شریف واقفی به پذیرش

مارکسیسم - لنینیسم رای دادند و با انتشار بیانیه‌ای چرخش ایدئولوژیک سازمان را رسماً اعلام کردند.^۱ انتشار این بیانیه که رسماً پایان عمر سازمان نیز بود آخرین حلقه‌های ارتباطی سازمان و نیروهای مذهبی را قطع کرد و هرچند که برخی از اعضای زندانی سازمان همچنان بر مذهبی بودن خود اصرار داشتند اما از آن به بعد کمتر کسی از روحانیون و مبارزان مذهبی آنان را مسلمان واقعی تلقی می‌کرد. رهبری جدا شده از سازمان تندروترین سازمان چپ ایران «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» را تأسیس کردند.

به لحاظ سیاسی این سازمان در مرداد سال ۱۳۵۰ کوشید تا با بمب‌گذاری در جریان برگزاری جشن‌های شاهنشاهی اختلال ایجاد کند. این اقدام صرفاً به جهت نشان دادن عدم انحصار میدان مبارزه مسلحانه در اختیار گروه مارکسیست بعد از واقعه سیاهکل انجام گرفت. اما قبل از هرگونه اقدام مهم تمام اعضای اصلی سازمان دستگیر شدند و اغلب بنیانگذاران و هسته مرکزی آن به اعدام محکوم گردیدند. از ۱۶ نفر هسته مرکزی ۱۴ نفر دستگیر که ۱۲ نفر به جز مسعود رجوی و بهمن بازرگان تیرباران شدند. مبارزه مسلحانه این سازمان با چند ترور و بمب‌گذاری در سال‌های بعد ادامه یافت اما این مبارزات جز دستگیری و اعدام بسیاری از اعضای سازمان حاصلی در بر نداشت و همین امر نهایتاً آن‌را در آستانه فروپاشی قرار داد. چرخش ایدئولوژیک در سال ۱۳۵۴ نیز به فروپاشی سازمان منجر شد و اغلب اعضای مذهبی یا کناره گرفتند و یا تصفیه شدند. در آستانه انقلاب اسلامی، این سازمان عملاً فعالیت چندانی نداشت و چندن تن از باقی‌مانده اعضای آن یا در زندان به سر می‌بردند و یا در اعدام‌ها و درگیری‌ها به قتل رسیده بودند.

به‌طور کلی گروه‌های چپ‌گرا به دلیل اعتقادات مارکسیستی در میان مردم نفوذ چندانی به‌دست نیاوردند آنان عمدتاً در قالب سازمان‌ها و گروه‌های کوچک کوشیدند تا با عملیات مسلحانه ضرباتی به رژیم وارد آورند اما حاصل سال‌ها اصرار بر عملیات مسلحانه، شناسایی، دستگیری و اعدام اغلب اعضای اصلی این سازمان‌ها بود رژیم پهلوی در مقابل فعالیت گروه‌های مسلح عملاً هیچ ضعفی از خود نشان نداد و اغلب در مراحل اولیه ساواک موفق می‌شد این سازمان‌ها را کشف و منهدم کند.

۱. سازمان مجاهدین خلق، بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک، ۱۳۵۴. در این مورد رک: رسول جعفریان، جریانها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، ص ۲۳۱ - ۲۶۰.

۲. ملی‌گرایان مشروطه‌خواه

این جریان ریشه در مدرنیسم داشت و از تحولات فکری غرب الهام می‌گرفت و روشنفکری ایرانی مهم‌ترین منادی آن تلقی می‌شد. ملی‌گرایان بر مشروطیت به‌عنوان نظام مطلوب خود اصرار می‌ورزید و از مخالفت‌های قانونمند و مبارزه مسالمت‌آمیز در چارچوب قانون اساسی دفاع می‌کردند. این جریان طیف وسیعی از نیروهای سیاسی را از روشنفکران سکولار تا روشنفکران مذهبی و روحانیون اصلاح‌طلب رادر بر می‌گرفت که نقطه اشتراک همه این نیروها وفاداری به اصل مشروطیت و آرمان‌های آن بود. در واقع این‌ها دنباله جریان مشروطه‌خواهی ایرانی محسوب می‌شوند و خواسته‌های آنان همان خواسته‌ها و آرمان‌های مشروطه ایرانی بود و لذا اصراری بر نابودی اصل سلطنت و حتی سلطنت پهلوی نداشتند و فقط محدود کردن آن به قانون را خواستار بودند. با رشد آموزش عالی و اعزام دانشجویان به غرب این جریان از گسترش نسبتاً خوبی برخوردار شد. نهضت ملی‌شدن یکی از عرصه‌های فعالیت این جریان در ایران محسوب می‌شود. این جنبش در ادامه مشروطه قرار داشت و هدف آن نه تغییر نظام سیاسی بلکه تجدید بنای مشروطه ایرانی بود. مصدق و یارانش هیچگاه درصدد حذف سلطنت پهلوی برنیامدند و حتی زمانی که با حمایت مردمی وسیعی که جنبش داشت حذف سلطنت را ممکن می‌نمود از طرح آن خودداری نمودند. بعد از کودتا این جریان کوشید تا با مبارزات مسالمت‌آمیز رژیم پهلوی را به اصول مشروطیت پایبند سازد اما خصلت استبدادی و خشن نظام سیاسی راه را بر احیای مشروطیت بسته بود و کوشش‌های این جریان را بی‌ثمر می‌گذاشت. ساختار سلطنت پهلوی و شخصیت محمدرضا شاه به‌گونه‌ای بود که قانونمند ساختن آن ممکن نمی‌نمود. اصرار بر مبارزات قانونمند نیز در این سال‌ها جز تشدید استبداد حاصلی در بر نداشت. اصولاً رژیم پهلوی هیچ‌گونه مخالفت و انتقادی تحمل نمی‌کرد و کوچکترین اعتراض آشکار حداقل با زندان پاسخ داده می‌شد. به همین دلیل مبارزات مسالمت‌آمیز نتوانست خللی به ارکان رژیم وارد سازد. اصولاً این شیوه مبارزه در مقاطعی امکان‌پذیر بود که رژیم فضای سیاسی را اندکی می‌گشود و به مخالفین فرصت انتقاد می‌داد ولی زمانی که فضای سیاسی بسته بود و مخالفت‌ها سرکوب می‌شدند این شیوه مبارزه به بن‌بست می‌رسید و برای وفاداران به قانون اساسی و اصل سلطنت عملاً راه برون‌رفتی از این بن‌بست باقی نمی‌ماند. اقول این جریان در سال‌های دهه چهل از یک‌سو به دلیل تشدید استبداد و از دیگر سو به دلیل استراتژی مبارزه

مسالمت‌آمیز و قانونمند این نیروها بود. به هر حال در شرایط استبداد و انسداده فضای سیاسی این جریان به انفعال و انزوا پناه می‌برد. به همین دلیل هر زمان که رژیم رو به استبداد می‌آورد و راه را بر مبارزات قانونمند می‌بست گرایش به مبارزه انقلابی و فعالیت‌های زیرزمینی افزایش می‌یافت.

باید توجه داشت تا اوایل دهه ۱۳۴۰ بسیاری از فعالین سیاسی و حتی برخی روحانیون بر مشروطیت تأکید می‌کردند اما رژیم با روی آوردن به استبداد خشن آنها را در اقلیت قرار داد و راه را بر مبارزات انقلابی هموار ساخت.

جریان مشروطه‌خواه به دلایل زیر نمی‌توانست رهبری مبارزات انقلابی را در اختیار بگیرد:

۱. این جریان فاقد ایدئولوژی جایگزین بود. همان‌گونه که اشاره شد این گروه بر مشروطیت تأکید داشتند و سلطنت را می‌پذیرفتند در صورتی که در طول دهه ۱۳۴۰ فاصله دولت و ملت چنان گسترش یافته بود که مردم به سختی به بقای رژیم تن می‌دادند و در این شرایط اصل سلطنت و مشروطیت مورد تردید قرار گرفته بود. اصولاً مشروطه در ایران تجربه موفقی نبود و هیچ‌گاه نتوانست سلطنت ایرانی را به قالب‌های دموکراتیک متعهد سازد به همین دلیل مردم امیدی به احیای مشروطه و اصلاح رژیم نداشتند. شکست نهضت ملی و سرکوب قیام ۱۵ خرداد نیز راه هرگونه اصلاح را بست و اصلاح‌طلبان را به حاشیه راند.

۲. این جریان فاقد رهبری متحد و انسجام گروهی بود. دکتر مصدق رهبر نمادین نیروهای مشروطه‌خواه محسوب می‌شد اما حتی در دوران نهضت ملی نیز مصدق نتوانست انسجام طیف‌های متنوع جبهه ملی را حفظ کند و آنان را متحد سازد. بعد از کودتا نیز دکتر مصدق عملاً از فعالیت سیاسی کناره گرفت و اختلافات مشروطه‌خواهان بیش از قبل نمودار شد، تاریخ جبهه ملی به‌عنوان مهم‌ترین گروه مشروطه‌خواه خود بیانگر اختلاف و پراکندگی این جریان است. اصولاً روشنفکران و ملی‌گرایان هیچ‌گاه نتوانستند جبهه متحد و منسجمی علیه استبداد به‌وجود آورند و به‌عنوان یک نیروی سیاسی یکپارچه و منسجم به فعالیت سیاسی دست زنند.

۳. سومین علت ضعف این جریان فقدان پایگاه اجتماعی گسترده و ناتوانی در بسیج توده‌های مردمی است. در نهضت ملی به کمک رهبری مذهبی آیت‌الله کاشانی و توانائی‌های شخص دکتر مصدق و برخی از رهبران ملی مردم به صحنه آمدند، اما پس از بروز اختلافات درونی و کناره‌گیری آیت‌الله کاشانی مردم کناره گرفتند و در جریان کودتا عملاً نظاره‌گر امور بودند. بعد از آن نیز

روشنفکران و ملی‌گرایان هیچ‌گاه نتوانستند در سطح وسیع مردم را در جهت اهداف خود بسیج نمایند. در واقع تنها زمانی که خواسته‌های این نیروها رنگ و بویی مذهبی می‌گرفت و روحانیون و مراجع از آن حمایت می‌کردند مردم به صحنه می‌آمدند. در غیر این صورت نفوذ این جریان از دانشگاه‌ها و برخی مراکز شهری فراتر نمی‌رفت. بنابراین مشروطه‌خواهان نمی‌توانستند به تنهایی رهبری مبارزات را برعهده گیرند چرا که توان بسیج مردم را نداشتند. به همین دلیل اغلب مشروطه‌خواهان در روند انقلاب یا به نیروهای مذهبی پیوستند و یا از مشارکت فعال خودداری نمودند.

در اینجا به اختصار به جبهه ملی و نهضت آزادی به عنوان مهمترین گروههای ملی‌گرای مشروطه‌خواه اشاره می‌شود.

۱-۲. جبهه ملی دوم

پس از کودتای ۲۸ مرداد بسیاری از شخصیت‌های برجسته جبهه ملی دستگیر شدند، ولی اغلب آنان در سال ۱۳۳۳ از زندان‌های یافتند. از میان اعضای جبهه ملی تنها دکتر حسین فاطمی به اعدام محکوم شد و مصدق نیز به سه سال حبس و تبعید به احمدآباد در اطراف تهران محکوم گردید. گروهی از رهبران جبهه ملی پس از آزادی، از ایران خارج شدند و برخی نیز از صحنه سیاست کنار کشیدند. در این اثنا، گروهی از مبارزان همانند دکتر شیبانی نیز نهضت مقاومت ملی را در سال ۱۳۳۳ ایجاد کرده، دوباره به فعالیت سیاسی روی آوردند، اما بازداشت سران نهضت و اختلافات داخلی سبب فروپاشی آن شد.

در سال ۱۳۳۹ با فضای جدیدی که ایجاد شد، جبهه ملی با عنوان جبهه ملی دوم احیا گردید و طی سه سال کشمکش درونی ناشی از اختلافات بر سر رهبری و ترکیب جبهه و حضور برخی چهره‌ها و احزاب مهمترین اختلاف بین مصدق و رهبری جبهه وجود داشت. در عرصه سیاست ایران به انزوا رفت.^۱ جبهه ملی در این دوره تنها توانست اعتصابات محدودی را در برخی دانشگاه‌ها و دبیرستان‌های مهم به‌راه انداخته و راهپیمایی‌هایی هم برگزار کند. اما رهبران جبهه ملی نتوانستند از فرصت پیش آمده به‌خوبی استفاده کنند. در این زمان هدف اصلی حملات و مخالفت‌های جبهه ملی،

۱. غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ص ۱۴۹.

دولت علی امینی و سیاست‌های او بود. جبهه با این سیاست به شاه کمک کرد تا بتواند امینی را برکنار کند و قدرت را کاملاً در اختیار گیرد. در واقع رهبران جبهه بزرگ‌ترین اشتباه را مرتکب شدند؛ چه با این کار از یک سو موجبات نابودی خود را فراهم آوردند و از دوم سو به ظهور استبداد شاهنشاهی کمک کردند. پس از خرداد ۱۳۴۲ با سرکوب شدید رژیم و اختلافات شدید داخلی، بین رهبری و دکتر مصدق جبهه ملی دوم فرو پاشید. پس از آن، گروهی از فعالان جبهه کوشیدند تا با نام جبهه ملی سوم به فعالیت سیاسی خود ادامه دهند، اما حوزه فعالیت آنها بیشتر در خارج از کشور و در میان دانشجویان قرار داشت و در داخل کشور فعالیت چندانی نداشتند. به سخن دیگر، جبهه ملی عملاً پس از خرداد ۱۳۴۲ وجود خارجی نداشت.

اصولاً رهبران جبهه ملی به دلیل اختلافات داخلی نمی‌توانستند مدت زیادی را در کنار هم و با انسجام و همدلی لازم به فعالیت بپردازند. ائتلاف آنها معمولاً چندان به طول نمی‌انجامید. هم‌چنین صرف‌نظر از اختلافات داخلی، جبهه ملی هیچ‌گاه سازمان و انسجام یک حزب سیاسی رانیز نداشت و همواره به صورت ائتلافی از گروه‌ها و احزاب مختلف فعالیت می‌کرد.

۲-۲. نهضت آزادی

این نهضت از گروه‌هایی است که در سال ۱۳۳۰، از درون جبهه ملی زاده شد.^۱ در واقع اعضای نهضت آزادی را جناح مذهبی جبهه ملی تشکیل می‌دادند؛ آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر یدالله سحابی از بنیان‌گذاران آن محسوب می‌شدند. مهم‌ترین ویژگی نهضت آزادی تأکید اعضای آن بر اسلام و به‌طور کلی جلوه مذهبی رهبران آن بود. بنیان‌گذاران این نهضت از پیشگامان روشنفکری مذهبی در ایران بودند. رهبران نهضت می‌کوشیدند تا نشان دهند اسلام و علوم جدید سازگارند و تعارضی بین دینداری و مقتضیات زندگی مدرن و از جمله دموکراسی وجود ندارد. آنان به لحاظ سیاسی بر قانون اساسی مشروطه، ملیت ایرانی و راه مصدق تأکید می‌کردند؛ چنان‌که مصدق را رهبر و مرشد خود می‌دانستند و شیوه او را سرمشق زندگی خود قرار داده بودند.^۲ البته باید آیت‌الله طالقانی را در این مسئله و شیوه مبارزات از رهبران نهضت جدا کرد. نهضت آزادی به دلیل وجهه مذهبی

۱. همان، ص ۱۶۳.

۲. همان، ص ۱۶۶.

بنیان‌گذاران آن، در میان روشنفکران و دانشجویان مذهبی اعتبار و نفوذ زیادی یافته بود، اما به لحاظ سیاسی درخشش چندانی در عرصه مبارزه با رژیم نداشت. مخالفت نهضت با رفراندم سال ۱۳۴۱ و همچنین مخالفت‌های بعدی به دستگیری و محکومیت رهبران آن منجر شد؛ به گونه‌ای که بعد از این، پرونده فعالیت‌های سیاسی نهضت آزادی در داخل کشور عملاً بسته شد و اعضای نهضت فقط در خارج از کشور به فعالیت محدود سیاسی پرداختند. به لحاظ شیوه مبارزاتی، آنان از مبارزات مسالمت‌آمیز، آن‌هم در چارچوب قانون اساسی و همچنین از اعتدال و میانه‌روی دفاع می‌کردند. آنها اصولاً قانون اساسی مشروطیت را قبول داشتند و برنامه‌ای منسجم و درازمدت برای جایگزینی نظام پهلوی نداشتند. به همین دلیل، چند اعلامیه تند که با نام نهضت آزادی علیه نظام به قلم جلال‌الدین فارسی نوشته شده بود به وسیله بازرگان تکذیب گردید.^۱ نفوذ نهضت آزادی تنها به دانشجویان و روشنفکران مذهبی، آن‌هم در حوزه شهر تهران محدود می‌شد و عملاً نفوذ چندانی در میان توده‌های مذهبی - چه در تهران و چه در سایر شهرستان‌ها - نداشت اما برخلاف سایر گروه‌های ملی‌گرا با روحانیت و حوزه ارتباط نزدیکی داشت گرچه در برخی از آنها هیچ گرایش مذهبی وجود نداشت. در مجموع نهضت با حفظ ارتباط با روحانیت، اندیشه دینی خود را از دانش خود اخذ کرده بودند نه از روحانیت. از همین‌رو، در دوران اوج انقلاب اسلامی در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ نهضت آزادی با پذیرش رهبری امام، در کنار روحانیت قرار گرفت و هدایت دولت موقت پس از انقلاب را عهده‌دار شد، اما تفکر و اندیشه آنها با شرایط انقلابی آن روز سازگار نبود و همین امر موجب شد که آنان در عرصه قدرت سیاسی چندان دوام نیاورند.

۳. مخالفان مذهبی

در سال‌های دهه ۱۳۴۰ عرصه سیاسی ایران شاهد ظهور و گسترش یک جریان مذهبی پرشور است. که بنیان‌های آن از دهه ۲۰ آغاز و در دهه ۳۰ به شکل سازمان‌ها و کانونها و نشریات ادامه یافت و در دهه ۴۰ گرایش سیاسی آن شدت یافت. این جریان که در سنت مذهبی جامعه ایرانی ریشه داشت در واکنش به سیاست‌های غریب‌رایانه دولت پهلوی و رواج فرهنگ غربی به سرعت

۱. زوایای تاریخ، ص ۱۱۸-۱۱۹، به نقل از جعفریان، همان، ص ۲۰۵.

گسترش می‌یافت. همان‌گونه که پیش از این اشاره شد تصور دولت‌مردان پهلوی این بود که با توسعه اقتصادی و رشد صنعتی و آموزش‌های مدرن، مذهب رو به افول خواهد رفت، اما تاریخ به‌گونه‌ای دیگر ورق خورد و مذهب جدی‌تر از گذشته در زندگی مردم ایفای نقش کرد. همراه با افزایش جمعیت شهرها تعداد مساجد و مراکز مذهبی افزایش یافت. این مراکز همواره در جامعه ایران به‌عنوان نهادهای اجتماعی مستقل از دولت، تنها کانون‌های دائمی فعالیت اجتماعی محسوب می‌شدند. اما در این سال‌ها کانون‌های مذهبی به‌تدریج به فعالیت‌های سیاسی گرایش می‌یافتند و به کانون مخالفت با رژیم تبدیل می‌شدند. رشد اقتصادی و شهرنشینی در این سال‌ها بسیاری از روستائیان را به شهرها کشانده بود و هرچند اینان در رونق مساجد و مراکز مذهبی نقش داشتند اما به‌طور کلی رشد گرایش مذهبی در این دوره پدیده‌ای است شهری و واکنشی است فراگیر به بحران هویتی که دولت پهلوی با تحقیر فرهنگ سنتی ایران به آن دامن می‌زد. رویکرد به مذهب عاملی بود برای اثبات شخصیت و هویت ایرانی و نفی سیاست‌ها و خط‌مشی غرب‌گرایانه و مستبدانه دولت پهلوی. رشد این گرایش در دانشگاه‌ها نیز مشهود بود دانشجویان که اغلب از خانواده‌های مذهبی بودند پس از ورود به دانشگاه‌ها نیز روحیه مذهبی خود را حفظ می‌کردند و بسیاری از آنان در انجمن‌ها و مراکز مذهبی به فعالیت می‌پرداختند.

در این سال‌ها کانون‌های مذهبی مدرنی تأسیس شده بود که جوانان و دانشجویان زیادی را جذب می‌کردند. کانون توحید، حسینیه ارشاد و مسجد هدایت و مسجد قبا در تهران از جمله مشهورترین این مراکز بودند در سایر شهرها نیز کم‌وبیش انجمن‌ها و مراکز مذهبی خودجوش شکل گرفتند که تأثیر زیادی در رشد فرهنگ مذهبی ایفا کردند. رشد چشم‌گیر انتشار مجلات و کتب مذهبی در کنار مراکز آموزشی و فرهنگی دینی نیز در این دوره نمایانگر گسترش فرهنگ مذهبی در جامعه بود. برخی از این آثار که با نگاه جدیدی مسایل مذهبی را مطرح می‌کردند سال‌ها در زمره، پرشمارترین آثار منتشر شده قرار داشتند.

به هر حال در این سال‌ها رشد گرایش مذهبی در سطوح مختلف جامعه ایران کاملاً مشهود است. این امر دلایل متعددی داشت. رویکرد روحانیون مبارز از شاگردان امام به فعالیت‌های فرهنگی در کنار فعالیت‌های سیاسی بعد از پانزده خرداد ۱۳۴۲ و خصلت‌های مذهبی جامعه ایران از علل عمده

این خیزش می‌باشد که سیاست‌های ضد مذهبی رژیم پهلوی نه تنها نتوانست بنیادهای مذهبی جامعه ایران را تضعیف کند بلکه تقویت گرایش‌های مذهبی مردم را در پی داشت. پهلوی‌ها می‌کوشیدند تا نوعی ایدئولوژی شبه‌ناسیونالیستی غرب‌گرایانه و شاه‌محور را جایگزین مذهب و سنت‌های مذهبی کنند اما آنچه آنها در بسط آن می‌کوشیدند با واقعیت‌های جامعه ایران سازگار نبود. فرهنگ باستانی ایران آن‌گونه که توسط رژیم بازسازی شده بود برای مردم نامأنوس می‌نمود و چون با تحقیر هویت اسلامی همراه بود واکنش منفی مردم را برمی‌انگیخت. غرب‌گرایی مبتذل سردمداران رژیم پهلوی نیز به تنفر مردم دامن می‌زد. برداشت سطحی پهلوی‌ها از مدرنیسم آنان را به نوعی ابتذال در تقلید از غرب سوق داده بود. آنان جنبه‌های غیراخلاقی و مصرفی فرهنگ غربی را به‌خوبی درمی‌یافتند اما از درک میانی عقلی و فلسفی تمدن غربی عاجز بودند. شاهد این مدعا آنکه پهلویها هیچ‌گاه به آزادی و دموکراسی که از ویژگی‌های جوامع غربی بود تن ندادند. به هر حال سیاست‌های فرهنگی رژیم در بیداری مذهبی جامعه ایران نقش مؤثری ایفا کرد. تنفر از آنچه رژیم تبلیغ می‌کرد مردم را به سوی فرهنگ بومی سوق می‌داد. بنابراین بازگشت به مذهب به‌عنوان رکن اصلی هویت ایرانی نمایانگر شکست سیاست‌های فرهنگی دولت پهلوی‌ها و بی‌اعتنایی مردم به تبلیغات پرادمانه رژیم بود. در این سال‌ها بازگشت به «خویش‌تن مذهبی» شعار اصلی نسل جدیدی بود که از سیاست‌های استبدادی و ضد مذهبی رژیم به ستوه آمده بود و مارکسیسم خشن روسی و لیبرالیسم بی‌قید و بند غربی را در تعارض با خواسته‌ها و آرمان‌های خود می‌دید. این نسل که شیفته آزادی و طالب معنویت بود به اسلام روی آورد و گم‌شده خود را در مذهب بازیافت. متفکران مذهبی نیز به رشد این گرایش کمک می‌کردند. روشنفکری مذهبی در این دوره اوج گرفته بود و با نگاهی مدرن به بازخوانی میراث مذهبی ایرانی پرداخت و نسل جوان شیفته نوگرایی و معنویت را مجذوب می‌کرد. از سوی دیگر علمای برجسته‌ای چون شهید مرتضی مطهری با دفاع عالمانه از اسلام زنگار از چهره دین زدودند و دینداری را سیمایی عقلانی و مدرن بخشیدند و برتری دین را بر سایر ایدئولوژی‌ها به جامعه ایرانی گوشزد نمودند.

اما آنچه گرایش مذهبی این دوره را جلوه‌ای خاص بخشید و متمایز از قبل می‌کرد روی آوردن به تفسیرهای انقلابی و سیاسی از اسلام و مذهب شیعه بود. این خود تحولی بزرگ در فرهنگ مذهبی ایرانی محسوب می‌شد. هرچند قبل از این نیز مذهب در جنبش‌های سیاسی اجتماعی ایران حضوری

فعال و مؤثر داشت اما هیچ‌گاه به وسعت این دوره تفسیری جامع و انقلابی از مذهب مطرح نشده بود. در مشروطه به‌طور گسترده‌ای از مفاهیم مذهبی و فتوای مراجع استفاده شد اما هیچ‌گاه مشروطیت سیمای یک ایدئولوژی دینی به خود نگرفت. در نهضت ملی نیز شور مذهبی به کمک احساسات ناسیونالیستی آمد اما به سرعت فروکش کرد. اما در این سال‌ها جامعه ایرانی ناامید از ایدئولوژی‌های لیبرالیستی و مارکسیستی و در ستیز با استبداد پهلوی به تفسیری انقلابی و ظلم‌ستیز از مذهب روی آورد. مذهب به‌عنوان آخرین امید و تکیه‌گاه نظری در مبارزه انقلابی علیه استبداد مطرح شد. این گرایش جوانان پرشور و توده‌های مذهبی را جذب می‌کرد و یک ایدئولوژی انقلابی بومی و ایرانی را در دسترس مبارزان قرار می‌داد. باید توجه داشت که ادبیات انقلابی این دوره در سراسر جهان در اختیار مارکسیست‌ها بود و مارکسیسم ایدئولوژی اصلی مبارزه تلقی می‌شد. مفاهیم، تئوری‌ها و نظریه‌های انقلابی از مارکسیسم - که به علم مبارزه مشهور بود - سرچشمه می‌گرفتند ایرانیان متدین نمی‌توانستند مارکسیسم را بپذیرند؛ زیرا این مکتب اصولاً به مذهب و ایمان مذهبی نگاهی منفی داشت و همین امر جوانان انقلابی را به جستجوی مکتب جدید مبارزه وامی‌داشت.

ایدئولوژی‌های لیبرالیستی نیز در طول سال‌های پس از مشروطیت نتوانستند خواسته‌های جامعه ایرانی را برآورده سازند بویژه اینکه این ایدئولوژی‌ها با ایدئولوژی رایج دولت پهلوی هم‌سان و هم‌ذات تلقی می‌شدند و بنا به همین دلایل بود که هیچ‌گاه در میان توده‌ها محبوبیت نیافتند. اما بیان تفسیر انقلابی از اسلام به‌خوبی توده‌های مردم را جذب کرد و انگیزه مبارزه انقلابی را در میان آنان گسترش می‌داد. بدین ترتیب مبارزه علیه شاه و سلطنت به جهاد و مبارزه‌ای مقدس علیه طاغوت تبدیل شد و همین امر تحمل درد و رنج مبارزه را آسان کرد. به سخن دیگر، این انگیزه مذهبی بود که شور مبارزه را در میان جوانان گسترده و واژه‌های شهادت، جهاد، مبارزه، طاغوت، عدالت، صبر و انقلاب که برآمده از ادبیات و متون مذهبی بودند، مفاهیم اصلی و رایج این ایدئولوژی انقلابی را تشکیل می‌دادند و زندگی امام علی علیه السلام و عدالت او به‌عنوان الگوی حکومت آرمانی اسلام، و هم‌چنین عاشورا و زندگی امام حسین علیه السلام به‌عنوان الگوی مبارزه انقلابی مطرح می‌شد. استفاده از مفاهیم و اسطوره‌های مذهبی در روند مبارزه حربه‌ای بسیار مؤثر بود. مردم با این مفاهیم انس و الفتی دیرینه داشتند از این‌رو به آسانی تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و به میدان مبارزه سیاسی وارد می‌شدند. بنابراین با ورود ایدئولوژی انقلابی مبتنی بر مذهب، سایر ایدئولوژی‌های بیگانه رنگ

باختند و به حاشیه رانده شدند. شور مبارزه در میان توده‌های مذهبی رواج یافت و انقلاب همه‌گیر شد و مهم‌تر این‌که چهره مذهبی به خود گرفت.

اصولاً با توجه به اوضاع جامعه ایران هیچ ایدئولوژی غیرمذهبی نمی‌توانست در چنین سطح گسترده‌ای مطرح شود. از همین‌رو، ایدئولوژی‌های غیردینی در طول فعالیت خود تنها شمار اندکی از جوانان پرشور را جذب کردند و هیچ‌گاه دامنه نفوذ آنان به میان مردم کشیده نشد، اما این تفسیر انقلابی - مذهبی مبارزه را به میان توده‌ها کشاند؛ آنان را مذهبی کرد و شخصیت‌های مذهبی را در رأس آن قرار داد.

در این‌جا ابتدا به اندیشه‌های برخی از روشنفکران و روحانیونی که در گسترش تفکر مذهبی انقلابی در این دوره تأثیر داشتند اشاره می‌کنیم و سپس گروه‌ها و احزاب مذهبی را توضیح خواهیم داد.

۱-۳. دکتر علی شریعتی

شریعتی نماینده پرشور روشنفکری مذهبی در این دوره است. جریان روشنفکری مذهبی عمدتاً از سال‌های دهه ۱۳۲۰ در ایران شکل گرفت. در این سال‌ها برخی از روشنفکران ایرانی با نگاه نقادانه به غرب و ایدئولوژی‌های غربی از بازگشت به سنت‌های ایرانی و ارزش‌های مذهبی سخن می‌گفتند. در سال‌های دهه ۱۳۴۰ این گرایش رشد چشم‌گیری داشت. در واقع انتشار کتاب «غریب‌دگی جلال آل‌احمد و استقبال وسیعی که از آن به‌عمل آمد خبر از ظهور نسل جدیدی از روشنفکران می‌داد که بازگشت به فرهنگ بومی را خواستار بودند. این اثر، در واقع انتقادی است از «غریب‌دگی» و شیفتگی روشنفکران ایرانی نسبت به تمدن غربی و از سوی دیگر گویای سرخوردگی یک روشنفکر ایرانی از اندیشه‌ها و مکاتب مختلف غربی و تمایل به بازگشت به فرهنگ خودی بود. اما دکتر شریعتی پرنفوذترین روشنفکری بود که در سال‌های دهه ۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ بازگشت به اسلام را فریاد می‌کرد. شریعتی اسلام را به‌عنوان یک ایدئولوژی جامع و کامل در نظر می‌گرفت که تعیین‌کننده نظام سیاسی و اجتماعی و شیوه زیستن و ارزش‌ها و نوع روابط اجتماعی است.^۱ شریعتی تفسیری

۱. علی شریعتی، مجموعه آثار، ج ۵، ص ۱۴۱، و ج ۱، ص ۱۵۴.

انقلابی، ظلم‌ستیز، عدالت‌خواهانه از تشیع ارائه می‌کرد که بسیاری از جوانان را مجذوب می‌ساخت. محور گفتمان شریعتی بازگشت به خویشتن^۱ یا همان تشیع انقلابی بود. در زمانی که بسیاری از مخالفین رژیم پهلوی برای مبارزه دست به دامان ایدئولوژی مارکسیستی شده بودند، شریعتی تشیع را به‌عنوان مکتب مبارزه و ایدئولوژی انقلابی مطرح کرد. او به‌جای مفاهیم و الگوهای مارکسیستی مفاهیم سنتی و بعضاً فراموش شده شیعه را احیا کرد و به آنها روحی تازه دمید. روحی که سرشار از ستیزه‌جویی، ایثار و مبارزه‌طلبی بود. شریعتی با احیا و بازسازی مفاهیمی چون شهید، شهادت، جهاد، تقیه، انتظار، تعهد، مکتب، رسالت، امت، امامت، عدالت و برابری از آنها مقولاتی انقلابی ساخت. وی برخلاف مارکسیست‌ها که الگوهای انقلابی آنان مارکس، لنین، هوشی‌مین، و چه‌گوارا بود به سراغ امام علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام، ابوذر، عمار یاسر، میثم، فاطمه علیها السلام و زینب علیها السلام رفت یعنی همان خویشتنی که او آن‌را در تشیع علوی و صدر اسلام می‌دید. از آن‌جا که این‌ها نمادهای جاودان فرهنگ مذهبی ایران بودند و در دل و جان مردم جای داشتند، گفته‌های شریعتی، تأثیری شگرف بر جای می‌گذاشت. از سوی دیگر اندیشه‌های شریعتی چندان پیچیده نبود و برای بیشتر جوانان اندیشه‌هایی قابل فهم بود که با بیانی شیوا و منحصر به فرد ارائه می‌شد.

بی‌تردید شریعتی سهم عظیمی در شکوفایی تفکر انقلابی داشت و سخنان پرشور او بسیاری از تحصیل‌کردگان و جوانان را مجذوب کرد و از مارکسیسم و ایدئولوژی‌های الحادی دور نمود. اما مهم‌ترین انتقادی که به شریعتی وارد می‌شد این بود که او خود تحت تأثیر ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های غربی قرار داشته و این امر او را از فهم اصیل منابع دینی بازداشته است. شریعتی گرچه در ارائه چهره‌ای جذاب و انقلابی و مناسب زمان از اسلام و تشیع موفق بود اما نتوانست نظریه‌های خود را بر پایه‌های استدلالی محکم و مستند به متون مذهبی استوار سازد. هم‌چنین شریعتی در میان توده‌های مردم چندان نفوذی نداشت و مخاطبین او را عمدتاً دانشجویان و جوانان تحصیل‌کرده تشکیل می‌دادند. به‌طور کلی روشنفکران مذهبی در تقویت روحیه مذهبی دانشجویان و قشرهای تحصیل‌کرده نقش داشتند اما آن ایمان و شور مذهبی که توده‌ها را به حرکت در می‌آورد تحت نفوذ و اختیار روشنفکران مذهبی قرار نداشت.

۲-۳. آیت‌الله مرتضی مطهری

اگر آل احمد مفهوم غربزدگی را مطرح کرد و شریعتی منادی بازگشت به خویشتن اسلامی بود مطهری مهم‌ترین مفسر و مدافع اسلام ناب در این دوره محسوب می‌شود. برخلاف روشنفکران که از منظر ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های مدرن دین را تفسیر می‌کردند مطهری از منظر فلسفه اسلامی و تفکر ناب شیعی سخن می‌گفت. دغدغه اصلی مطهری دفاع از حقانیت و جامعیت اسلام و پاسخ‌گویی به شبهات و مسایل عصر جدید بود. کوشش مطهری در نقد ایدئولوژی‌های مارکسیستی و لیبرالیستی تأثیر زیادی در گسترش فرهنگ مذهبی بر جای گذاشت. به خصوص نقدهای او بر مارکسیسم و جریان‌های التقاطی متأثر از آن بسیاری از جوانان را از افتادن در دام ایدئولوژی‌های چپ برحذر داشت. آشنایی عمیق مطهری با متون و منابع مذهبی و تسلط بر فلسفه اسلامی به نظریات او عمق و غنای خاصی بخشیده و او را به متفکری کم‌نظیر در تاریخ معاصر ایران تبدیل نموده است.

مطهری می‌کوشید اسلام را به‌عنوان یک ایدئولوژی جامع و منسجم معرفی کند که دنیا و آخرت انسان را در بر می‌گیرد و می‌تواند به‌عنوان یک مکتب جامع تکیه‌گاه انسان قرار گیرد و به سعادت دنیا و آخرت رهنمون شود.^۱ از نظر شهید مطهری، اسلام دارای نظریه اجتماعی و سیاسی مشخصی است و پیوندی ناگسستنی بین دین و سیاست وجود دارد. مطهری بر عدالت اجتماعی و ظلم‌ستیزی و روح انقلابی اسلام تأکید می‌کند^۲ و معتقد است که در نظام سیاسی اسلامی مردم حق انتخاب حاکمان و مسئولان سیاسی و نظارت بر آنان را دارند و از این جهت حکومت اسلامی شباهت بنیادین با دموکراسی‌های مدرن دارد^۳ ولی این نظام بر مبنای دین شکل گرفته و سیاست تنها در چارچوب‌های دینی اعمال می‌شود. مطهری از جمهوری اسلامی به‌عنوان نظام سیاسی مطلوب و اسلامی یاد می‌کند که در این نظام جمهوریت به شکل حکومت و حق مردم اشاره دارد و قید اسلامی محتوای دینی آن را نشان می‌دهد. بنابراین در این شکل از حکومت مردم در چارچوب شرع حاکمیت خود را اعمال می‌کنند.^۴

۱. مرتضی مطهری، انسان و ایمان، ص ۶۹؛ و ده گفتار، ص ۱۴۹.

۲. ر.ک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۵۸۷؛ و نهضت‌های اسلامی، ص ۶۷.

۳. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۴۴.

۴. همان، ص ۸۰-۸۴.

مطهری می‌کوشید تا هم روزآمد بودن اسلام و توانمندی‌های آن در اداره جامعه را اثبات کند و خرافات و زنگارها را از چهره دین بزدايد و هم از التقاط و ارائه اندیشه‌های غیردینی به‌نام دین جلوگیری نماید. مطهری بیش از هر متفکر دیگری در این دوره دغدغه حفظ خلوص دین دارد و آثار او کمتر رنگ و بوی اندیشه‌ها و نظریه‌های غیردینی را به خود گرفته است.

نقش مطهری در انقلاب اسلامی از دو جنبه قابل بررسی است از یک‌سو مطهری با نقد ایدئولوژی‌های شرقی و غربی و پاسخ‌گویی به شبهات و دفاع از حقانیت اسلام به رشد اسلام‌گرایی کمک کرد و از سوی دیگر با معرفی اسلام به‌عنوان مکتبی جامع، انقلابی و ظلم‌ستیز به گسترش روح انقلابی و مبارزه سیاسی در جامعه مذهبی ایران مدد رساند.

۳-۳. سازمان‌ها و احزاب مذهبی

در این بخش به مهم‌ترین سازمان‌ها و نهادهای مذهبی مخالف رژیم محمدرضا شاه اشاره خواهیم کرد.

۱- ۳-۳. جمعیت فدائیان اسلام

بنیانگذار این جمعیت طلبه جوانی به‌نام سیدمجتبی میرلوحی مشهور به نواب صفوی است. نواب در دوران تحصیل در نجف اشرف با اندیشه‌های ضدشیعی احمد کسروی آشنا شد و برای مقابله با او به ایران بازگشت. جمعیت فدائیان اسلام را نواب در سال ۱۳۲۴ با هدف مبارزه با بی‌دینی و الجاد تاسیس کرد و ترور کسروی اولین اقدام این گروه محسوب می‌شود. با این اقدام، فدائیان در بین نیروهای مذهبی محبوبیت یافتند. و افرادی همچون آیت‌الله سیدمحمود طالقانی از هواداران و نزدیکان سرسخت فدائیان اسلام درآمدند. در سال ۱۳۲۸ در پی دخالت دولت و شخص وزیر دربار در انتخابات مجلس، فدائیان عبدالحسین هژیر وزیر دربار را که عامل اصلی تقلب انتخاباتی و عدم راهیابی نمایندگان واقعی مردم به مجلس تلقی می‌کردند به قتل رساندند. در پی این ترور انتخابات تهران باطل اعلام شد و پس از تجدید انتخابات نمایندگان جبهه ملی به مجلس راه یافتند. پس از آن رزم‌آرا در اسفند ۱۳۲۹ هدف گلوله‌های خلیل طهماسبی از یاران نواب قرار گرفت و به قتل رسید. این

ترور از آن روی صورت گرفت که رزم‌آرا در این زمان مانع اصلی ملی‌شدن نفت تلقی می‌شد و مرگ او راه را برای ملی‌شدن نفت فراهم کرد. به فاصله کوتاهی پس از این اقدام، مجلس ملی‌شدن نفت ایران را تصویب کرد و چندی بعد جبهه ملی به رهبری مصدق دولت را در اختیار گرفت، اما پیروزی جبهه ملی اوقات خوشی را برای فدائیان به‌همراه نداشت. از همان روزهای آغازین نهضت بین فداییان و مصدق اختلاف افتاد. نواب و یارانش که خود را زمینه‌ساز به قدرت رسیدن میلیون می‌دانستند بر اجرای احکام اسلامی اصرار می‌ورزیدند اما مصدق اعتنایی به این خواسته آنها نداشت. به هرحال هنوز یک ماه از شروع حکومت ملی مصدق نگذشته بود که مصدق فدائیان را متهم کرد که قصد کشتن او را دارند. در پی این اتهام و با نظر مساعد مصدق، نواب و جمعی از فدائیان دستگیر و روانه زندان شدند. کوشش فدائیان برای آزادی نواب بی‌ثمر ماند و او تا اواخر حکومت مصدق در زندان به سر برد. ترور نافرجام دکتر فاطمی وزیر خارجه مصدق مهم‌ترین واکنش فدائیان به سیاست‌های دولت مصدق و دستگیری رهبر خود بود. در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فدائیان، نظاره‌گر اوضاع بودند و اقدامی به نفع یا علیه مصدق انجام ندادند پس از کودتا فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی فدائیان ادامه یافت و گاه اعلامیه‌های شدیداللحنی خطاب به مقامات حکومتی منتشر می‌کردند و آنان را به رعایت احکام اسلام و ترویج شریعت دعوت می‌نمودند.

در سال ۱۳۳۴ مسئله پیوستن ایران به پیمان نظامی سنتو با شرکت عراق، ترکیه، پاکستان و بانظارت آمریکا و انگلستان پیش آمد. فدائیان این اقدام را محکوم کردند ولی نتوانستند دولت را از این تصمیم منصرف سازند لذا به فکر ترور علا نخست‌وزیر وقت افتادند. علا از این ترور جان به‌در برد و با سر باندپیچی شده در اجلاس بغداد شرکت کرد. پس از این ترور در مدت کوتاهی اغلب اعضای اصلی فدائیان دستگیر شدند. سرانجام در ۲۷ دی‌ماه ۱۳۳۴ نواب و سه تن از یارانش تیرباران شدند و پس از آن هرچند پرونده فعالیت رسمی فدائیان بسته شد اما طرفداران نواب همچنان به مبارزات خود ادامه دادند و اغلب به خیل هواداران امام خمینی پیوستند. فدائیان اسلام را عموماً با ترورهای مشهورشان می‌شناسند اما تأثیر آنان در تحولات فکری سیاسی ایران فراتر از این ترورهاست. فدائیان اولین گروه وابسته به حوزه علمیه بودند که در فضای غیرسیاسی مسلط بر حوزه‌ها به فعالیت سیاسی گسترده دست زدند و از این طریق بسیاری از طلاب جوان را تحت‌تأثیر

قرار دادند و زمینه را برای ورود گسترده آنان به فعالیت‌های سیاسی فراهم نمودند. آنان به واقع پیشگامان مبارزه انقلابی و فعالیت سیاسی در حوزه‌ها محسوب می‌شوند. فدائیان هم‌چنین از اولین منادیان «حکومت اسلامی» به‌شمار می‌روند. کتاب «جامعه و حکومت اسلامی» که در سال ۱۳۲۹ از سوی آنان منتشر شد بیانگر این است که آنان به دنبال نوعی حکومت اسلامی بوده‌اند. هرچند که در این کتاب آنان بیش از آنکه به تغییر ساختار سیاسی بیندیشند با حفظ سلطنت و تهادهای موجود، اسلامی کردن سیاستها را مدنظر خود قرار داده‌اند. به هر حال فدائیان از پیشگامان انقلاب اسلامی محسوب می‌شوند و اندیشه و اقدامات آنان تأثیر زیادی بر انقلاب و انقلابیون مذهبی بر جای گذاشته است.

۲ - ۳ - ۳. هیأت‌های مؤتلفه اسلامی

این گروه را مجموعه‌ای از هیأت‌های مذهبی مساجد تهران تشکیل می‌دادند که هم‌زمان با شروع مبارزات امام خمینی در آغاز دهه ۱۳۴۰ با یکدیگر پیوند برقرار کرده و تشکل منسجمی را به‌وجود آوردند. این گروه از ابتدا با آیت‌الله میلانی^۱ از مراجع فهیم مشهد و امام خمینی مرتبط بود و مرجعیت ایشان را قبول داشت و در برانگیختن اعتراضات علیه رفراندم رژیم در سال ۱۳۴۱ و قیام ۱۵ خرداد نقش اساسی ایفا کرد. این گروه معتقد بود که باید از اقدامات مسلحانه برای مقابله با رژیم بهره گرفت و در اولین اقدام حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت را ترور کرد.

پس از این اقدام اکثر اعضای اصلی گروه دستگیر و پس از محاکمه چهار نفر از آنان (محمد بخارایی، نیک‌نژاد، صفار هرنندی و صادق امانی) به اعدام و بقیه به حبس‌های بلندمدت محکوم شدند. پس از این جریان فعالیت‌های سیاسی مؤتلفه کاهش پیدا کرد اما متوقف نشد. ضربه ناشی از ترور منصور آنان را به اقدامات فکری- فرهنگی و پرهیز از مشی مسلحانه متمایل کرد. برگزاری سخنرانی‌ها و مراسم مذهبی با شرکت روحانیون برجسته مخالف رژیم و تکثیر اعلامیه‌ها و آثار امام خمینی از مهم‌ترین فعالیت‌های این گروه در سال‌های قبل از انقلاب است.

۱. ر.ک: هیأت‌های مؤتلفه، ج ۱، بادامچیان و بنایی.

۳-۳-۳. حزب ملل اسلامی

این حزب در سال ۱۳۴۰ توسط سیدمحمد کاظم بجنوردی و تعدادی از جوانان مذهبی همانند محمد جواد حجتی کرمانی، ابوالقاسم سرحدی زاده، عباس دوزدوزانی و احمد احمد و محمد میرمحمد صادقی تأسیس شد. هدف حزب آموزش و تربیت افراد برای جنگ مسلحانه علیه رژیم پهلوی بود. اما در همان مراحل اولیه و قبل از هرگونه عملیات نظامی، ساواک تشکیلات حزب را شناسایی کرد و تمامی اعضای اصلی را در مهر ۱۳۴۴ دستگیر نمود. در دادگاه نظامی تمامی اعضای اصلی به حبس‌های بلندمدت محکوم شدند. حزب ملل اسلامی از اولین احزابی است که با هدف براندازی رژیم سلطنتی و تغییر نظام شاهنشاهی تأسیس شد و همین امر به محکومیت سنگین آنان در دادگاه پهلوی کمک کرد. در مقایسه با فدائیان اسلام این حزب از برنامه‌ای روشن‌تر و مدون‌تر و سازماندهی و انسجام مناسب‌تری برخوردار بود. به هر حال حزب ملل اسلامی پیشگام احزاب و سازمان‌های طرفدار مبارزه مسلحانه در دهه ۱۳۴۰ محسوب می‌شود هرچند که عملاً موفق به انجام مبارزه مسلحانه نشد. همچنین ایجاد این حزب نشان از رشد تمایل مخالفین مذهبی به عملیات مسلحانه و براندازی داشت.^۱

۴-۳-۳. روحانیت

همچنانکه قبلاً اشاره شد قیام مشروطه با حضور پرشور روحانیت در عرصه سیاسی همراه بود، اما بعد از انحراف در مشروطیت، روحانیت به تدریج از صحنه سیاسی کشور کنار رفت و یا کنار گذاشته شد. اعدام آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، ترور آیت‌الله بهبهانی و نیز پیامدهای نامطلوب مشروطه و نفوذ غرب‌گرایان، روحانیت را به کلی نومید ساخته بود. در سال ۱۳۰۰ در حالی که رضاخان به تدریج قدرت خود را افزایش می‌داد، آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری حوزه علمیه قم را بنا گذاشت. با توجه به اوضاع نابسامان حوزه نجف در این زمان، حوزه قم به سرعت رونق گرفت و مرکزیت شیعه به تدریج از عتبات به قم منتقل می‌شد. ایشان با درک درست موقعیت و ضعف سازمان روحانیت و نیاز به بازسازی این سازمان، مشی آموزشی و فرهنگی را پیشه خود ساخت لذا به لحاظ سیاسی مشی عملی

۱. (به اهتمام) علی اکبر رنجبر کرمانی، مسی به رنگ شفق، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.

آیت‌الله حائری دوری از صحنه سیاست و تقویت حوزه‌های علمیه بود.^۱

بعد از رضاخان گرایش‌های سیاسی در حوزه‌ها رشد کرد. آیت‌الله کاشانی در این زمان یکی از مهم‌ترین سیاستمداران روز و از رهبران نهضت ملی، مشهورترین شخصیت سیاسی روحانیت به‌شمار می‌رفت. فداییان اسلام نیز هرچند که پشتوانه وسیع حوزوی نداشتند اما وابسته به روحانیت محسوب می‌شدند. در دوره رضا پهلوی برخی مراجع نجف همانند سیدابوالحسن اصفهانی و آیت‌الله قمی اقدامات فرهنگی را در مقابله با دولت و نشر اندیشه‌های دینی انجام دادند.

در این سال‌ها آیت‌الله بروجرودی زعامت حوزه علمیه قم و مقام مرجعیت را برعهده داشت. وی از لحاظ سیاسی همانند آیت‌الله حائری و با همان درک از شرایط سیاسی به‌ندرت به میدان سیاست وارد می‌شد و بیشتر در جهت تقویت روحانیت و تثبیت پایه‌های حوزه علمیه قم می‌کوشید. در دهه ۳۰ با تلاش وی حوزه‌ها رونق یافت و زمینه‌ای مناسب برای فعالیت گسترده سیاسی در سال‌های بعد فراهم آمد. پس از فوت آیت‌الله بروجرودی در سال ۱۳۴۰، چند نفر از علمای بزرگ در قم و نجف به عنوان مرجع تقلید مطرح شدند و تمرکز مرجعیت از بین رفت.

در اوایل دهه ۴۰ با گرایش شدید شاه به آمریکا و برخی اقدامات غیرمذهبی دولت، علما، بازگشت سیاست‌های رضاخانی را احساس کردند و به سرعت واکنش نشان دادند و به این ترتیب نهاد روحانیت و حوزه علمیه در مقابل دولت قرار گرفت. این تقابل در واکنش به تحولات و سیاست‌هایی صورت می‌گرفت که از آغاز سلطنت رضاخان در ایران در پیش گرفته شده بود. در طی این دوره، سیاست‌های دولتی در جهت کاهش نقش روحانیت، حذف نمادهای مذهبی، مقابله با ارزش‌های مذهبی و سنتی و نیز جایگزینی الگوهای فرهنگ غربی قرار داشت، اما به‌رغم همه این‌ها روحانیت تا اوایل دهه ۴۰ به مقابله‌ای جدی برخاسته بود. در این زمان، عوامل متعددی روحانیت را به عرصه فعالیت سیاسی سوق داد. مهم‌ترین عامل، ظهور امام خمینی در سطح مرجعیت در حوزه‌های علمیه بود. امام خمینی موقعیت‌ها و شرایط سیاسی روز را به‌خوبی درک کرده و امام روح مبارزه سیاسی را در حوزه‌ها زنده کردند. گذشته از این، گسترش کمی حوزه‌های علمیه، افزایش تعداد طلاب و تمرکز و سازماندهی حوزه‌ها ظهور نیرویی مستقل، نیرومند و سازمان‌یافته را در پی داشت. نیرویی که در

۱. در این مورد ر. ک: حمید بصیرت‌منش، علما و رژیم رضاشاه، ص ۲۳۵.

غیاب احزاب و نهادهای مستقل سیاسی تنها نیروی غیردولتی بود که می‌توانست به‌طور گسترده به فعالیت سازمانی دست زند. مهم‌ترین ویژگی این سازمان نفوذ اجتماعی گسترده و توانایی بسیج مردمی است. در حالی‌که دامنه فعالیت احزاب و گروه‌های پیدا و پنهان سیاسی از تهران و برخی شهرستان‌های بزرگ فراتر نمی‌رفت، نفوذ روحانیت در تمام ایران گسترده شده بود؛ آن‌سان که می‌توانست با استفاده از شور مذهبی، توده‌ها را به عرصه مبارزه سیاسی بکشاند.

عامل دیگری که روحانیت را در این دوره به فعالیت سیاسی تشویق می‌کرد، گرایش شاه به غرب و به‌خصوص آمریکا و اسرائیل و همچنین سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی بود که خطر نفوذ فرهنگی و سیاسی غرب و افول ارزش‌های مذهبی را گوشزد می‌کرد. به هر حال مخالفت همه‌جانبه روحانیت با دولت پهلوی از اوایل دهه ۱۳۴۰ آغاز شد. روحانیون آنچه را دولت، «اصلاحات» می‌نامید، مخالف با شریعت می‌دانستند و سیاست‌های دولت را زمینه‌ای برای نفوذ فرهنگی و سیاسی غرب و به‌خصوص آمریکا تلقی می‌کردند. در مراحل اولیه مخالفت با دولت علما بر قانون اساسی و شرع تأکید کردند اگرچه امام از سال‌ها قبل سلطنت را نامشروع می‌دانست اما از جهت التزام رژیم به قانون اساسی به آن استناد می‌کرد. و با اصل سلطنت مخالفت آشکاری صورت نمی‌گرفت. اما با بی‌اعتنایی شاه به خواسته‌های روحانیون مخالفت‌ها از چارچوب قانون اساسی فراتر رفت و پس از کشتار مردم در قیام ۱۵ خرداد اصل سلطنت و نظام سلطنتی را نیز در بر گرفت. بدین ترتیب سلطنت مخالف شریعت قلمداد گردید. در تاریخ ایران هیچ‌گاه به این وسعت مشروعیت بنیادین نظام سلطنتی مورد تردید قرار نگرفته بود. هرچند در شیوه‌های اعمال قدرت همواره انتقاداتی وجود داشت. اما در این زمان با تردید در مشروعیت مذهبی نظام سلطنتی بنیان‌های مشروعیت این رژیم به کلی فرو ریخت و لذا در این مقطع برخلاف مشروطه و نهضت ملی دیگر سخن از تغییر رویه سلطان و اصلاح نظام سیاسی و وفاداری به قانون در میان نیست بلکه خواست اصلی مردم براندازی نظام سلطنتی و جایگزین آن با یک نظام نوین است. این تغییر در ماهیت مبارزه سیاسی ریشه در مخالفت همه‌جانبه روحانیت با نظام پهلوی و بی‌اعتنایی رژیم به خواسته‌های آنان داشت.

از سوی دیگر هم‌زمان با رشد فعالیت‌های سیاسی تحولات فکری عمیقی در حوزه‌های علمی صورت می‌گرفت که گرایش سیاسی حوزه‌ها را تقویت می‌کرد. مهم‌ترین شاخصه این تحول فکری

گرایش طلاب و روحانیون به مباحث نظری جدید و تحصیلات دانشگاهی و افزایش انتشار مجلات و کتاب‌های مذهبی مربوط به مسایل روز در حوزه‌های علمیه است. پیام اصلی اغلب این آثار تأکید بر ابعاد سیاسی اسلام، جامعیت دین، پیوند دین و سیاست و مسئولیت اجتماعی روحانیت و متدینین و نیز توانمندی اسلام در حل مسایل جامعه است. این تحول به لحاظ نظری موقعیت ممتازی به روحانیت اعطا می‌کرد و آنان را با دانشگاهیان و طبقات مدرن مرتبط می‌ساخت و مردم را از ایدئولوژی‌های لیبرالیستی و مارکسیستی برحذر می‌داشت. بنابراین با تلاش روحانیون برجسته‌ای چون آیت‌الله مطهری، آیت‌الله دکتر بهشتی، آیت‌الله دکتر مفتح، آیت‌الله علامه طباطبایی و ... گرایش مذهبی در عرصه فکر و اندیشه نیز به برتری محسوسی نسبت به سایر گرایش‌ها دست یافت.

بنابراین به لحاظ سیاسی در دهه ۱۳۴۰ روحانیون قدرتمندترین جریان مخالف رژیم محسوب می‌شدند. این قدرت علاوه بر آنچه گفته شده، ریشه در سه عامل زیر داشت:

۱ - ۴ - ۳ - نفوذ اجتماعی

نفوذ اجتماعی روحانیون در شرایط مذهبی جامعه ایران و ویژگی‌های مذهب شیعه ریشه دارد. اما عوامل دیگری نیز آن‌را تقویت می‌کرد. اولین عامل اینکه روحانیون در ایران مهم‌ترین منبع معرفتی جامعه و الهام‌بخش توده‌ها محسوب می‌شدند، گرچه در این سال‌ها مدارس جدید و دانشگاه‌ها رشد چشم‌گیری داشتند اما هنوز این روحانیون بودند که الهام‌بخش اصلی جامعه تلقی می‌شدند و نه روشنفکران و اقشار تحصیل‌کرده جدید. ذهنیت اغلب مردم در مساجد و منبرها و مراسم مذهبی شکل می‌گرفت. بخش عظیمی از مردم مراجع تقلید را تنها منبع معرفتی حق و حقیقت تلقی می‌کردند و بیش از هر کتاب دیگری به رساله‌های عملیه مراجعه می‌نمودند. در واقع روحانیون در ذهن و روح جامعه ایرانی نفوذ داشتند در حالی که سایر گروه‌ها از چنین امتیازی بی‌بهره بودند. دومین عامل به خصلت مدنی نهاد روحانیت بازمی‌گردد. روحانیت شیعی همواره بیرون از ساختار سیاسی قرار داشت و به‌عنوان تنها نهاد مدنی مستقل از دولت خدمات اجتماعی مؤثری انجام می‌داد و نقش مؤثری در کاهش ظلم و ستم حاکمان ایفا می‌کرد. این کارکرد در طی قرن‌های متمادی اعتماد مردم را به نهاد روحانیت جلب کرده بود. علاوه بر این ایمان، پارسایی و ساده‌زیستی علمای بزرگ نیز

این اعتماد را تقویت می‌کرد. عامل سوم به نقش نهاد مرجعیت به‌عنوان یک نهاد مذهبی بازمی‌گردد. این نهاد بیوندی ناگسستگی بین مردم و علما ایجاد می‌کرد و مراجع را به پرنفوذترین و محبوب‌ترین افراد در جامعه ایران تبدیل می‌نمود. به‌نحوی که یک فتوا می‌توانست اکثریت عظیم مردم را به حرکت درآورد.

نفوذ گسترده اجتماعی به روحانیت امکان می‌داد تا با استفاده از شور مذهبی توده‌های مردم را به حرکت درآورد. بنابراین توان بسیج مردمی یکی از مزیت‌های اصلی روحانیت نسبت به سایر گروه‌هاست. روشنفکران سازمان‌ها و احزاب دیگر و حتی دولت هرگز نتوانستند توده‌های مردم را با خود همراه کنند و آنان را در جهت اهداف خود بسیج نمایند. در تاریخ معاصر ایران جنبش‌های اجتماعی گسترده تنها به خواست و رهبری روحانیت به‌وقوع پیوسته است، هم‌چنین روحانیت تنها نیرویی بود که می‌توانست در جامعه مذهبی ایران شور مذهبی را در مبارزه سیاسی، به کار گیرد. استفاده از نمادها، مفاهیم و شعایر مذهبی در مبارزه سیاسی، روحانیت را به یک نیروی بی‌بدیل در عرصه سیاست ایران تبدیل نموده است. در مبارزات انقلابی دهه‌های ۴۰ و ۵۰ امام حسین علیه السلام و عاشورا به نماد مبارزه با ظلم و قیام علیه طاغوت در هر زمان و مکان تبدیل شدند و جان‌باختگان انقلاب، فدائیان راستین اسلام و پیروان شهدای کربلا تلقی گردیدند و مجالس و مناسبت‌های مذهبی بهترین موقعیت‌ها را برای بیان مخالفت با رژیم فراهم می‌آورد.

۲ - ۳ - ۳. انسجام و سازماندهی

دومین عاملی که اقتدار روحانیت را افزایش می‌داد، انسجام و سازماندهی است. در دوره‌ای که نهادهای مدنی در زیر سایه خشن استبداد دولتی محو شده بودند و اغلب گروه‌ها و سازمان‌های مخالف دچار تشتت و پراکندگی بودند روحانیت تنها گروهی بود که از سازمانی منسجم و یکپارچه و رهبری متحد و استقلال مالی و اعضای وفادار و جان‌نثار برخوردار بود. در مشروطه این انسجام موقتاً شکسته شد و اختلافات درونی سازمان روحانیت را تضعیف نمود اما بعد از آن روحانیت همواره به‌صورت نهادی منسجم عمل کرد. البته خارج از چارچوب مرجعیت همواره اختلافاتی وجود داشت اما زمانی که مراجع و یا مرجع بزرگ حوزه تصمیم می‌گرفتند مخالفتی صورت نمی‌گرفت. در مبارزات

سال‌های ۱۳۴۲ - ۱۳۵۷ این انسجام کاملاً مشهود بود و حتی بسیاری از علمایی که تمایلی به حضور در فعالیت‌های سیاسی نداشتند نیز به صف مخالفان حکومت پیوستند و در روند انقلاب شرکت جستند. در سال ۱۳۵۷ به‌درستی این تصور عمومی ایجاد شده بود که تمام مراجع با نظام پهلوی مخالفند و تلاش‌هایی که از سوی رژیم برای ایجاد دو دستگی بین علما صورت گرفت نیز ناکام ماند. بنابراین انسجام روحانیت در این دوره برخلاف مبارزات مشروطه و نهضت ملی کاملاً حفظ شد و اختلاف زیادی در اصول مبارزه به چشم نمی‌خورد. شاید این درس و تجربه مشروطه بود که روحانیت را از اختلاف برحذر می‌داشت. هم‌چنین سازمان روحانیت به دلیل برخوردارگی از شبکه تبلیغی گسترده به راحتی می‌توانست با دورترین نقاط کشور ارتباط برقرار کند و پیام مراجع را به همه بخش‌ها و روستاها و شهرها برساند. ایام و مراسم مذهبی بهترین فرصت‌ها را برای رساندن پیام مبارزه در اختیار روحانیون قرار می‌داد. به‌نوعی همه مردم ایران در قلمرو مخاطبین روحانیت قرار داشتند در حالی که قلمرو نفوذ و فعالیت دیگر احزاب و سازمان‌ها به مراکز شهری بزرگ و مجتمع دانشگاهی محدود می‌شد. هیچ حزب و گروهی حتی دولت از شبکه تبلیغی روحانیت با این تعداد مخاطبین برخوردار نبود.

۳ - ۴ - ۳. رهبری امام خمینی علیه السلام

سومین عاملی که قدرت سیاسی روحانیت را در این زمان افزایش داده بود رهبری استثنایی امام خمینی است. جهت‌گیری انقلابی حوزه‌ها، موفقیت روحانیت، پیروزی انقلاب و بنای نظام پس از آن مدیون رهبری امام است. تیزهوشی سیاسی، موقعیت‌شناسی و سازش‌ناپذیری به‌همراه شخصیت عرفانی و دینی امام او را به یک رهبر استثنایی تبدیل نموده بود به نحوی که مردم عاشقانه از او اطاعت می‌کردند و از جان باختن در راهش ابا نداشتند. امام با این ویژگی‌ها به رهبر بلامنازع انقلاب ایران مبدل شد و سایر سیاستمداران و شخصیت‌ها را در سایه خود محو کرد. رهبری امام به روحانیت و نیروهای مذهبی موقعیت ممتازی بخشید به گونه‌ای که سایر سازمان‌ها و گروه‌ها و شخصیت‌های مخالف رژیم یا مجبور بودند به خیل طرفداران امام بپیوندند و یا نظاره‌گر پیروزی امام و یارانش باشند. به همین دلیل در آستانه انقلاب تقریباً تمامی گروه‌های مخالف رژیم

رهبری امام را پذیرفته بودند. میشل فوکو که در سال‌های انقلاب در ایران به سر می‌برد می‌نویسد: «حرف اعتصاب‌گران آبادان این بود: ما به هیچ حزب و فردی جز خمینی اعتماد نداریم.»^۱

۴. تحلیل نظری پیروزی انقلاب اسلامی

در ابتدای کتاب چارچوبی کلی برای فهم بهتر انقلاب اسلامی بیان نمودیم. بر این اساس، «چربی» انقلاب اسلامی به ساختار ناکارآمد و استبدادی رژیم کهن که به ایجاد و تعمیق بحران می‌انجامد و نارضایتی عمیق مردم را به دنبال می‌آورد گره خورده است، گسترش روحیه انقلابی و ظهور نیروهای مخالف با ایدئولوژی‌های رقیب فرایند مبارزه با رژیم را تسریع و انقلابی می‌کند و سرانجام رهبری به عنوان سازمان دهنده و انسجام بخش مبارزه انقلابی هدایت و بسیج توده‌ها را برعهده می‌گیرد. «چگونگی» انقلاب را نیز در تحولات تاریخ معاصر ایران به بحث گذاردیم.

با مروری به تاریخ انقلاب‌ها در می‌یابیم که عموماً انقلاب‌ها از تعمیق و گسترش بحران فراگیر مشروعیت آغاز می‌شوند. این بحران که ریشه در عوامل مختلفی چون ضعف‌های ساختاری، ناکارآمدی‌های عملی و تضعیف مبانی نظری نظام دارد به تدریج نیروها و عناصر اجتماعی و سیاسی را از بدنه نظام جدا می‌کند و بدین ترتیب فاصله‌ای پرنشدنی بین نظام سیاسی و جامعه ایجاد می‌شود. مسئولین دولتی مورد تنفر مردم قرار و شعار و اعتراض علیه آنان اوج می‌گیرد. شکست و ناکامی‌های پی‌درپی رژیم در بازسازی و اصلاحات درون ساختاری به بحران دامن می‌زند. در این شرایط عموماً ساختارهای ضعیف و نامتعطف راه را بر هرگونه اصلاحات بنیادین می‌بندند و زمینه ظهور نظریه‌ها و ایدئولوژی‌های انقلابی و بنیان برافکن را فراهم می‌سازند. در این اوضاع اندیشه تغییرات بنیادین رشد می‌کند و نیروهای مختلف سیاسی نظریه‌ها، و ایدئولوژی‌هایی را در نقد وضع موجود و راه‌های اصلاح آن ارائه می‌دهند و می‌کوشند تا طرحی اجمالی از یک وضعیت مطلوب که جایگزین وضع بحرانی موجود تصور می‌شود ارائه دهند. از آنجا که هیچ انقلاب و پروژه سیاسی بدون حمایت گسترده مردمی امکانپذیر نیست، هریک از نیروهای انقلابی می‌کوشند تا مردم را به حمایت از خود برانگیزند. در این میان هر نیرویی که بتواند با تکیه بر یک ایدئولوژی انقلابی حمایت وسیع

۱. میشل فوکو. *ایرانیها چه رویایی در سر دارند؟* ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷.

مردمی به دست آورد موقعیت خود را تضمین کرده است. به عبارت دیگر در رقابت نیروهای مخالف حمایت مردمی عنصر تعیین کننده‌ای تلقی می‌شود که البته همواره با تکیه بر مبانی ایدئولوژیک و توجیهات نظری صورت می‌گیرد. بنابراین ایدئولوژیها در توجیه عمل انقلابی و جذب توده‌ها عنصر تعیین کننده‌ای محسوب می‌شوند.

در این شرایط ظهور رهبران بزرگ موقعیت و دامنه قدرت نیروهای مخالف را تعیین می‌کند. این رهبران با طراحی و پردازش نظریه‌ها و مدل‌های جایگزین نظام موجود، سازماندهی و هدایت مبارزه سیاسی و جذب و بسیج توده‌ها در پیروزی جریانات انقلابی و پی‌ریزی نظام پس از آن نقش اساسی ایفا می‌کنند. به واقع حضور گسترده مردم و محبوبیت طرح‌ها و برنامه‌های سیاسی پیامد نفوذ و محبوبیت رهبران سیاسی است. بنابراین می‌توان گفت پیروزی جریانات سیاسی تا حد زیادی به ویژگیها و توانمندی‌های رهبران آنان بستگی دارد.

در اینجا جای دارد مباحث گذشته را - با توجه به چارچوب نظری مذکور - به اختصار باز گوئیم: در فصل یکم به این نکته اشاره شد که در زمینه سازی وقوع هر انقلابی - و از جمله انقلاب اسلامی ایران - مردم به دلیل سیاستها و رویه‌های رژیم سیاسی از وضع موجود ناراضی می‌شوند و نظام به دلیل ضعف‌های ساختاری خود قادر به پاسخگویی به تقاضاهای روزافزون آنها نیست. سپس مردم با روحیه انقلابی و تکیه بر یک ایدئولوژی، تحت رهبری یک شخص یا یک گروه به براندازی حکومت اقدام می‌کنند. عناصر یاد شده را «چرایی» انقلاب اسلامی نامیدیم و کوشش شد تا در فصول گذشته، ضمن بررسی «چگونگی» رخداد انقلاب اسلامی، به این عناصر چهارگانه اشاره کنیم.

آنچه انقلاب اسلامی را از قیام تنباکو، نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن نفت متمایز می‌کند، مجموعه عناصری است که در «انقلاب اسلامی» وجود دارند. برخی از ویژگی‌های انقلاب‌ها که در فصل یکم به آنها اشاره شد، به ویژه تغییر در ساختارهای اجتماعی - اقتصادی، در قیام تنباکو و نهضت مشروطه وجود نداشت. از سویی دیگر، نقش روحانیت و روشنفکران در انقلاب اسلامی نسبت به جنبش تنباکو، نهضت مشروطه و ملی شدن نفت جای مقایسه و تأمل دارد. از جمله نکاتی که رهبری انقلاب اسلامی همواره به آن توجه داشت، تجربه حضور روحانیت در مشروطه و نهضت ملی بود.

در بحث از نارضایتی مردم از حکومت پهلوی اشاره شد که عدم رضایت صرفاً جنبه اقتصادی و

مادی نداشت، بنابراین نارضایتی مردم از رژیم را باید در جای دیگری جستجو کرد. مخالفت با فرهنگ و نهادهای مذهبی و سنتی ریشه دار و ماهیت استبدادی رژیم سیاسی از جمله عوامل موثر در گسترش نارضایتی عمومی از رژیم پهلوی است. ایدئولوژی انقلاب اسلامی بر تفسیری انقلابی و سیاسی از اسلام قرار داشت و به همین دلیل، میشل فوکو انقلاب ایران را انقلابی بر خلاف جریان مدرنیسم غربی تلقی می‌کند. انقلاب ایران صرفاً انقلابی سیاسی یا اقتصادی نبود و عمدتاً در فرهنگ و مذهب ریشه داشت. در بحث از نیروهای مذهبی به چگونگی گسترش این ایدئولوژی در دهه ۴۰ اشاره شد.

روحیه انقلابی مردم با دو عامل نخست - یعنی «عدم رضایت» و «ایدئولوژی انقلابی اسلامی» - ارتباطی مستقیم دارد و نتیجه آن‌ها تلقی می‌شود. مردمی که به دلایل مختلف از رژیم ناراضی‌اند و از طرف دیگر به سلاح ایمان و شهادت تکیه زده‌اند، از هیچ چیز در راستای رسیدن به اهداف خود نمی‌هراسند و به آسانی به مرگ در راه آرمان‌های خود تن می‌دهند. نقش رهبری مذهبی امام خمینی به عنوان عامل اصلی انسجام نیروهای مبارز و هدایت انقلاب و بسیج توده‌ای در این کتاب مورد تأکید قرار گرفته است. امام از یک‌سو در بسیج توده‌ها و سازماندهی مبارزه سیاسی نقش برجسته‌ای داشت و از سوی دیگر طراح و پردازشگر اصلی ایدئولوژی انقلابی مبتنی بر اندیشه سیاسی اسلام و طراح و بنیانگذار نظام جایگزین محسوب می‌شود. امام با پیوند مبارزه انقلابی به مذهب شیعه توانست توده‌های مردم را در راستای براندازی نظام بسیج کند. از همین روست که اندیشه‌ها و ویژگی‌های رهبری سیاسی - مذهبی امام خمینی را در فصل بعد به بحث خواهیم گذاشت.

فصل هفتم

زندگی و اندیشه امام خمینی علیه السلام

از آنجا که رهبری امام خمینی مهم‌ترین نقش را در پیروزی انقلاب اسلامی داشته، به شکل تفصیلی به زندگی و زمانه، اندیشه سیاسی و رهبری سیاسی حضرت امام می‌پردازیم.

۱. زندگی و زمانه امام خمینی علیه السلام

سیدروح‌الله خمینی در اول مهر ۱۲۸۱ ش. (بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ / ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲) در شهر خمین و در خانواده‌ای اهل فضیلت و علم، زاده شد. این خاندان به میرحامدحسین - صاحب کتاب معروف «عقبات الانوار» نسب می‌بردند. پدر بزرگ امام، آقا سیداحمد به دعوت مردم خمین در این شهر سکنی گزید و تا هنگام درگذشت، مرجع و ملجأ مردم آن دیار بود. پس از او فرزندش آقا سیدمصطفی نیز چون پدر، علاوه بر رفع حوائج شرعی، به یاری بی‌پناهان و دردمندان می‌پرداخت و همین امر، خشم و کینه خوانین محلی را بر ضد او بر می‌انگیخت؛ تا آنکه او را در ذی‌قعد ۱۳۲۰ ق. - در حالی که تنها پنج ماه از عمر امام می‌گذشت، به شهادت رساندند. مادر امام (خانم هاجر) دختر مرحوم آقا میرزااحمد مجتهد خوانساری بود که پس از شهادت همسرش، به یاری صاحبه خانم (عمه امام) به سرپرستی و تربیت وی اهتمام ورزید. تا آنکه هر دو بر اثر شیوع بیماری در فاصله‌ای اندک درگذشتند. در این هنگام امام پانزده سال داشت.

ایشان تحصیلات ابتدایی را در خمین آغاز کرد و در سن نوزده‌سالگی به حوزه علمیه اراک (عراق عجم) که با حضور آیت‌الله حائری رونیق یافته بود مهاجرت کرد.

مدتی کوتاه پس از مهاجرت امام به آن دیار، آیت‌الله حائری به دعوت علما و مردم قم، برای تأسیس حوزه علمیه رهسپار این شهر شد. (رجب ۱۳۴۰ ق. / نوروز ۱۳۰۱ ش.) امام خمینی نیز مدتی بعد، همانند بسیاری از طلاب علوم دینی، از اراک به قم مهاجرت کرد.

از نظر سیاسی، این دوره همزمان با استقرار تدریجی حکومت خودکامه رضاشاه بر ایران بود. طی این سال‌ها، امام خمینی در کنار تحصیل، تحولات سیاسی کشور را نیز دنبال می‌کرد و گاه به تهران می‌رفت تا مدرس را در مدرسه سپهسالار یا در مجلس شورای ملی آن روز ببیند. در این سال‌ها امام عمدتاً به تدریس و تألیف در حوزه علوم عقلی، عرفان و اخلاق اشتغال داشت.^۱

در سال ۱۳۲۳ ه.ش امام خمینی کتاب «کشف الاسرار» را در ردّ شبهات علمی حکمی‌زاده در جزوه «اسرار هزارساله» نوشت. امام در این کتاب ضمن پاسخگویی به شبهات و پرسش‌های حکمی‌زاده، دوران رضاشاه را مورد انتقاد قرار داد و طرح اولیه‌ای از اندیشه سیاسی خود را ارائه کرد. با رحلت آیت‌الله حائری، امام کوشید تا با دعوت از آیت‌الله بروجردی به قم، به تقویت حوزه علمیه و مرجعیت کمک نماید. وی در این دوره، از مشاوران و یاران نزدیک آیت‌الله بروجردی محسوب می‌شد و معمولاً نمایندگی ایشان در امور سیاسی را برعهده می‌گرفت و یکبار نیز به نمایندگی آیت‌الله بروجردی با شاه دیدار کرد و پیام آیت‌الله را به شاه ابلاغ نمود.^۲

پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی و یاتحولاتی که در عرصه سیاسی کشور روی داد امام به مبارزه با رژیم پهلوی روی آورد. این مبارزه از مخالفت با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و اصول انقلاب سفید آغاز گردید و به دستگیری و زندانی شدن ایشان در خرداد سال ۱۳۴۲ بعد از سخنرانی علیه شاه و رژیم پهلوی انجامید و قیام ۱۵ خرداد را به دنبال داشت. سرانجام در آبان سال ۱۳۴۳ این بار تقریباً به تنهایی علیه قانون کاپیتولاسیون فریاد اعتراض برآورد و در سخنانی به شدت از شاه و آمریکا انتقاد کرد. این اعتراض تبعید امام به ترکیه را در پی داشت.

امام در مدت نسبتاً کوتاه اقامت در ترکیه، به کار علمی ورزید و اثر فقهی مهم خود تحریر الوسیله را به پایان برد.

۱. جهت مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: صدرالدین عماد دشتی، «کتابشناسی موضوعی توصیفی آثار امام راحل»، ص ۴۰-۵۴، حضور، خرداد ۱۳۷۴.

۲. سیداحمد خمینی، «امام، حوزه و سیاست»، حضور، خرداد ۱۳۷۰، ش ۱، ص ۱۶.

امام خمینی در سال ۱۳۴۴ از ترکیه به عراق منتقل شد. دولت ایران امید داشت که با تبعید امام از یک سو فشارهای داخلی برای آزادی ایشان را بکاهد و از سوی دیگر ابعاد علمی و شأن مرجعیت ایشان راتحت الشعاع مراجع نجف قرار دهد. امام در نجف تدریس فقه را آغاز کرد و در عین حال با مبارزان روحانی داخل کشور و دانشجویان مبارز ایرانی در خارج از کشور، روابط مستمری داشت. در سال ۱۳۴۸، امام در درس فقه خود نظریه ولایت فقیه را ارائه کرد که در واقع طرح صریح نظریه بدیل در مقابل حکومت شاهنشاهی محسوب می‌شد. این مباحث به صورت کتاب درآمد و در داخل و خارج ایران توزیع گردید.

با عزیمت امام خمینی از عراق به پاریس، آخرین مرحله مبارزه با رژیم شاه آغاز شد. ایشان در کانون اخبار رسانه‌های ارتباط جمعی جهان قرار گرفت و چهره‌ای مردمی، مستقل و نوگرا از انقلاب و رهبری اسلامی آن ارائه داد. سرانجام امام در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و در ۱۵ بهمن مهندس مهدی بازرگان را به ریاست دولت موقت برگزید. یک هفته بعد انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید.

۲. اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام

اندیشه سیاسی امام را می‌توان با توجه به سه محور نفی سلطنت، نقد مشروطیت و تبیین نظریه حکومت اسلامی توضیح داد:

۱-۲. نفی سلطنت

سلطنت پایدارترین شکل حکومت در ایران بوده است. این ساختار تا مشروطیت استوار و مستحکم به حیات خود ادامه می‌داد. به‌نحوی که در ذهنیت و اندیشه ایرانی کمتر تردیدی در باره آن وجود داشت. مشروطیت بنیان‌های مشروعیت سلطنت در ایران را به لرزه درآورد ولی اصل آن را حفظ کرد و کوشید تا با اصلاحاتی بیکر نیمه‌جان سلطنت ایرانی را نجات بخشد.

اما امام خمینی در مبارزات خود اصل را بر نفی سلطنت و اصلاح‌ناپذیری آن قرار داد و هرگونه

پیشنهادی برای بقای ساختار سلطنتی را مردود شمرد. مهم‌ترین دلایل امام در نفی سلطنت عبارت بودند از:

۱. سلطنت متکی به آرای مردم نیست و مردم هیچ نقشی در تعیین سلطان ندارند؛^۱
۲. سلطنت بر زور و توارث متکی است که هر دو خلاف اسلام است؛^۲
۳. در نظام سلطنتی هیچ نظارتی بر سلطان صورت نمی‌گیرد؛^۳
۴. سلطنت با حقوق بشر مخالف است زیرا هر ملتی باید سرنوشت خود را خود تعیین کند؛^۴
۵. سلطنت در ایران همواره ماهیتی ظالمانه داشته است؛^۵
۶. سلطنت نظامی کهنه و ارتجاعی است و آن‌هم از بدترین نوع ارتجاع.

۲-۲. نقد مشروطیت

به نظر امام خمینی مشروطیت با رهبری و کوشش علما به پیروزی رسید ولی بعدها، به دلیل اختلافات داخلی، کناره‌گیری روحانیون و دخالت‌های خارجی به نتیجه نرسید و استبداد قدرتمندتر از قبل به ساختار سیاسی بازگشت.^۶ بدین ترتیب نظام مشروطه ماهیتی استبدادی و ظاهری مدرن پیدا کرد. به نظر امام اگر به قانون اساسی مشروطه عمل می‌شد و رهبری و نظارت علما تداوم می‌یافت احتمالاً مشروطیت می‌توانست مشکلات ساختار سیاسی را پایان دهد. اما عدم رعایت قانون اساسی به خصوص اصل دوم که بر نظارت علما تأکید می‌کرد باعث انحراف و فساد ساختار سیاسی شد. به هر حال امام در مراحل اولیه مبارزه به قانون اساسی استناد می‌کرد و دولت را از نقض قانون برحذر می‌داشت چون در ظاهر شاه خود را به قانون اساسی متعهد می‌دانست امام خود می‌گوید تمسک به

۱. صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۴.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۴۰.

۳. همان، ج ۱۸، ص ۲۰۱.

۴. همان، ج ۵، ص ۱۵.

۵. همان، ج ۵، ص ۸۹.

۶. ر.ک: همان، ج ۱۵، ص ۲۰۲.

قانون اساسی از جهت التزام خصم به آن بود. امام از دهه ۲۰ به نقد مشروطه و اصل سلطنت پرداختند و در دهه ۴۰ به نظر امام اصولاً بقای سلطنت به هر شکل منشأ اصلی مشکلات و ضعف‌های نظام سیاسی خواهد بود. بنابراین به جای تأکید بر قانون اساسی و نهادهای مشروطه باید به فکر تغییر بنیادین نظام و حذف سلطنت بود. در واقع ناکارآمدی مشروطه در عمل و ماهیت استبدادی و ظالمانه سلطنت زمینه برون رفت امام از نظام سلطنتی و ایجاد نظامی نوین را فراهم کرد. به نظر امام با توجه به تجربیات تاریخی هیچ امیدی به اصلاح نظام سیاسی نیست و هرگونه کوشش برای حفظ نهاد آفت زده سلطنت مشکلات را تشدید خواهد کرد. لذا استراتژی امام در مبارزات سیاسی حذف نظام سلطنتی بود و این مسئله امام و گروه‌های مذهبی را از گروه‌های لیبرال و ملی‌گرا که بر قانون اساسی تأکید می‌کردند متمایز می‌کرد. امام خمینی هم‌چنین در چارچوب قانون اساسی مشروطه نیز رژیم پهلوی را نامشروع می‌دانست. زیرا این دولت از ابتدا با کمک بیگانگان و زور سرنیزه و تأسیس غیرقانونی مجلس مؤسسان به قدرت رسیده بود و مردم هیچ نقشی در تأسیس آن نداشتند. امام بارها این نکته را یادآوری می‌کرد که رضاخان با حمایت انگلیسی‌ها و برخلاف قانون اساسی با تأسیس غیرقانونی مجلس مؤسسان و تغییر اجباری قانون اساسی سلطنت را به خود منتقل نمود. محمدرضا نیز با حمایت متفقین به قدرت رسید بنابراین سلطنت پهلوی حتی در چارچوب مشروطیت از ابتدا نامشروع و غیرقانونی بوده است.^۱ هم‌چنین امام به عدم برگزاری انتخابات آزاد در سراسر دوره پهلوی اشاره می‌کند و می‌گوید نمایندگان مجلس هیچ‌گاه نماینده واقعی مردم نبوده‌اند و همواره با زور خان‌ها و متنفذین و با نفوذ دولت انتخاب شده‌اند و لذا مجلس و مصوبات آن نیز قانونی نیستند.^۲ امام هم‌چنین ضدیت نظام پهلوی با مذهب و نهادهای مذهبی، استبداد و ظلم و وابستگی به بیگانه را از دلایل دیگر عدم مشروعیت این نظام می‌داند. بدین ترتیب امام خمینی، نظام شاهنشاهی پهلوی را نمونه ارتجاع، خلاف قانون و مخالف با اسلام تلقی کرد و صریحاً موافقت با آن را خیانت به اسلام و ایران دانست.^۳

۱. ر.ک: همان، ج ۱۱، ص ۱۲۵؛ ج ۵، ص ۳، ۳۰ و ۵۲؛ ج ۲، ص ۲۸۴؛ ج ۳، ص ۹۴ و ۱۸۳ و ج ۱۷، ص ۱۶۰.

۲. همان، ج ۱۷، ص ۱۶۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۹۰.

۳-۲. نظریه حکومت اسلامی و ولایت فقیه

امام خمینی در مقابل نظام سلطنتی بر حکومتی تأکید می‌کرد که بر احکام اسلام و نظارت علما و رای مردم بنیان گذارده شده باشد. جمهوری اسلامی اصطلاحی بود که امام ابتدا در پاریس در توصیف نظام مطلوب خود به کار برد.^۱ جمهوریت در این جا به همان معنای رایج یعنی مردمی بودن حکومت است و به پذیرش حق مردم در انتخاب نوع نظام سیاسی و حاکمان اشاره داشته و قالب و شکل حکومت مورد نظر امام را تشکیل می‌دهد. بنابراین مردم از ارکان مشروعیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی تلقی می‌شوند نظر و رای مردم فقط در مراحل اولیه تأسیس نظام شرط نیست بلکه جمهوری اسلامی مقید به حضور مداوم مردم و نظارت دائمی آنها بر مسئولین می‌باشد و مردم همواره حق نقد مسئولین و نظارت بر آنان را دارند.^۲

اسلامیت رکن دیگر نظام مورد نظر امام است.^۳ و همین امر جمهوری اسلامی را از دموکراسی‌های غربی متمایز می‌سازد. اسلام محتوا و ماهیت اصلی این نظام را تشکیل می‌دهد و ضوابط و احکام اسلامی مبنای اصلی سیاست‌ها و قوانین آن محسوب می‌شوند. لذا جمهوری اسلامی همواره مقید به دین و محدود به چارچوب‌های شریعت است و نمی‌تواند برخلاف مقررات اسلامی عمل کند.

نظریه ولایت فقیه را امام ابتدا در کشف‌الاسرار که در سال ۱۳۲۳ نگاشته شد و بعدها در سال ۱۳۴۸ به تفصیل در درس فقه خود در نجف اشرف تبیین نمود که در همان ایام تحت عنوان «حکومت اسلامی» منتشر شد. بر مبنای این نظریه که حمایت بسیاری از فقهای بزرگ شیعه را پشت سر دارد فقها به نیابت از ائمه معصومین در عصر غیبت اداره امور سیاسی و اجتماعی شیعیان را در اختیار دارند. ولایت فقیه در نظریه امام خمینی از یکسو تضمین‌کننده اسلامی بودن نظام است و مانع انحراف آن از معیارهای اسلامی می‌شود و از سوی دیگر تقوای فقیه و تقید او به احکام اسلامی از استبداد و دیکتاتوری جلوگیری می‌کند. به عبارت دیگر اگر قرار است که نظام سیاسی محتوایی

۱. صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۵۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۵۵؛ و ج ۳، ص ۱۴۱.

۳. همان، ج ۶، ص ۲۵۶؛ ج ۴، ص ۱۵۷؛ و ج ۹، ص ۲۶۱.

اسلامی به خود بگیرد وجود فقهی اسلام‌شناس در رأس آن الزامی است. هم‌چنین از آن‌جا که ریشه استبداد به‌نظر امام خمینی رذیلت‌های نفسانی و بی‌تقوایی حاکمان است تقوای درونی و تقید فقیه به احکام شریعت او را از استبداد برحذر می‌دارد.^۱

همان‌گونه که اشاره شد این نظریه در آثار فقهای دیگر نیز وجود داشت، اما هنر امام این بود که این نظریه را از شکل فقهی و محدود خود خارج ساخت و به نظریه‌ای سیاسی تبدیل نمود و براساس آن نظام سیاسی جدیدی را پی ریخت. از این منظر ولایت فقیه را می‌توان ابداع امام محسوب نمود. ویژگی اصلی امام خمینی پیوند نظریه و عمل سیاسی با فقه و شریعت اسلامی است. امام همواره عمل سیاسی خود را با برداشت فقهی خود از شریعت پیوند می‌داد و هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ عملی دین و سیاست را تفکیک‌ناپذیر می‌دانست. امام قیام علیه ظلم و ایجاد حکومت اسلامی را واجب شرعی تلقی می‌کرد و لذا مبارزات سیاسی را تکلیف شرعی خود قلمداد می‌نمود و همواره بر آن اصرار می‌ورزید بنابراین اصول اساسی اندیشه امام خمینی را می‌توان چنین برشمرد:

- عدم مشروعیت سلطنت به‌دلیل عدم اتکا به رأی مردم و مخالفت با احکام اسلام؛

- عدم امکان اصلاح نظام سلطنتی حتی در شکل مشروطه؛

- جامعیت دین و پیوند ناگسستنی دین و سیاست؛

- وجوب تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی؛

- حق فقها در اعمال ولایت سیاسی در عصر غیبت؛

- حق مردم در تعیین نوع نظام و حاکمان سیاسی و نظارت بر مسئولین.

۳. امام و رهبری سیاسی

رهبری سیاسی امام در انقلاب اسلامی از دو جنبه زیر قابل بررسی است: روش‌ها و استراتژی‌های سیاسی در روند مبارزه و فعالیت‌های انقلابی؛ و نفوذ بی‌نظیر در اذهان عمومی و محبوبیت گسترده مردمی.

۱. همان، ج ۹، ص ۱۷۰؛ ج ۱۱، ص ۳۸؛ وج ۱۰، ص ۱۷۴.

۱-۳. شیوه‌ها و استراتژی‌های مبارزه سیاسی
مهم‌ترین روش‌های مبارزه سیاسی امام عبارتند از:

۱-۱-۳. مردمی کردن مبارزه سیاسی

امام از آغاز فعالیت‌های سیاسی خود به حرکت‌های مردمی اعتقاد داشت و سعی می‌کرد مبارزه را در سطح توده‌ها گسترش دهد. شاید به همین دلیل امام هرگز به دنبال ایجاد حزب و تشکیلات سیاسی رسمی نرفت زیرا که چنین شیوه‌ای مبارزه را جلوه‌ای نخبه‌گرایانه می‌بخشید و دور از دسترس مردم عادی قرار می‌داد. امام به جای فعالیت‌های سازمانی محدود، به حرکت‌های گسترده مردمی امید بسته بود و می‌کوشید با آگاهی‌بخشی به توده‌های مذهبی آنان را به میدان مبارزه سیاسی بکشاند و موفقیت امام در این زمینه شکست کامل رژیم را در پی داشت. اصولاً امام در طول زندگی سیاسی خود همواره به مردم اعتماد داشت و مبارزه سیاسی را وسیله‌ای برای خدمت به مردم می‌دانست و خود را خدمتگزار آنان تلقی می‌کرد و سعادت و رستگاری آنان را می‌خواست. در مقابل مردم نیز به امام اعتقاد داشتند و سخن او را با جان و دل می‌پذیرفتند. این اعتماد متقابل مهم‌ترین عامل موفقیت امام در رهبری سیاسی بود. امام ثابت کرد که می‌توان صادقانه به مردم اعتماد کرد و به خواست آنان احترام گذاشت و همواره محبوب آنان باقی ماند.

۲-۱-۳. مذهبی کردن مبارزه

امام مبارزه سیاسی علیه دولت ظالم را تکلیف شرعی خود می‌دانست و بنا به نظر فقهی خود به فعالیت سیاسی روی آورد و همین دیدگاه را به پیروان خود نیز منتقل کرد. مذهبی شدن مبارزه باعث می‌شد سختی‌ها و مرارت‌های آن همراه با اجر اخروی و مرگ در این راه نیز شهادت محسوب شود. به همین دلیل مبارزان مذهبی شجاعانه به استقبال مرگ می‌رفتند و از مقابله با نیروهای مسلح هراس نداشتند. در غیر این صورت چگونه ممکن بود مردم با دست خالی در مقابل ارتش قدرتمند رژیم صف‌آرایی کنند و مرگ را بپذیرا شوند. شهادت مهم‌ترین سلاح نیروهای مذهبی بود و تا زمانی که مبارزان مرگ را افتخار خود می‌دانستند امکان در هم شکستن مقاومت آنان وجود نداشت. در طول مبارزات سیاسی برخی از انقلابیون بویژه مارکسیست‌ها که ایمان دینی خود را از دست

داده بودند بارها در مقابل فشارها و آزارها سرتسلیم فرود آوردند اما نیروهای مذهبی تا سرنگونی رژیم از پای ننشستند و هیچ‌گاه به سازش نیندیشیدند و نومیث نشدند. عامل اصلی این پایداری و مقاومت شور مذهبی بود که امام در این مبارزه می‌دمید. همین ویژگی مذهبی است که انقلاب ایران را از سایر جنبش‌ها و انقلابات متمایز کرده و به آن جلوه‌ای بدیع بخشیده است.

۳ - ۱ - ۳. پرهیز از مشی مسلحانه

امام در مبارزه علیه رژیم هیچ‌گاه از مشی مسلحانه به‌عنوان استراتژی مبارزه سیاسی استفاده نکرد. امام می‌دانست که این شیوه مبارزه با رژیم کاملاً مسلح پهلوی بی‌فایده است. نقطه قوت رژیم نیروهای مسلح بود و هرگونه حرکت مسلحانه‌ای با خشونت بسیار سرکوب می‌شد. علاوه بر این حرکت‌های مسلحانه کاربرد خشونت توسط رژیم را توجیه می‌کرد و چهره مبارزان را خدشه‌دار می‌نمود. بنابراین امام به جای روی آوردن به جنگ‌های چریکی، ترور و جلوه‌های مختلف مشی مسلحانه به حرکت‌های مسالمت‌آمیز مردمی روی آورد. مهم‌ترین جلوه مبارزه سیاسی در انقلاب ایران تظاهرات آرام و مسالمت‌آمیز بود. در واقع انقلاب ایران انقلاب راهپیمائی و تظاهرات مردمی بود و اثری از جنگ و خشونت از سوی مردم دیده نمی‌شد. امام با درک این نکته که رژیم پهلوی به ارتش قدرتمند خود وابسته است با پرهیز از رویارویی مسلحانه عملاً رژیم را در رویارویی با مردم بی‌سلاح ناتوان ساخت. اصولاً نیروهای نظامی که برای جنگ مسلحانه آموزش دیده بودند در رویارویی با مردم بی‌دفاع روحیه خود را از دست می‌دادند و دچار سردرگمی و اختلاف می‌شدند. از دیگر سو امام می‌کوشید تا نظامیان را از صفوف هواداران رژیم جدا سازد. امام با تأکید بر فساد و وابستگی رژیم پهلوی از نظامیان می‌خواست به مردم بپیوندند. بسیاری از سربازان در پی دستور امام از پادگان‌ها فرار کردند و به مردم پیوستند و فرماندهان بلندمرتبه ارتش نیز در وفاداری به رژیم دچار تردید شدند. امام بدین ترتیب با پرهیز از رویارویی مسلحانه عملاً نقطه قوت رژیم را از کار انداخت. در عمل نیز شیوه مسلحانه که عمدتاً از سوی گروه‌های چپ‌گرا اتخاذ می‌شد جز دستگیری و اعدام چریک‌ها حاصلی در بر نداشت. خسارت‌هایی که به رژیم از طریق حرکت‌های مسلحانه وارد شد بسیار کمتر از ضرباتی بود که ساواک و ارتش به مبارزین وارد کردند. عملاً تمام گروه‌های طرفدار

مشی مسلحانه نبود شدند و در طول فعالیت خود جز چند بمبگذاری محدود و ترورهای بی‌فایده کاری از پیش نبردند. مردم نیز از این گروه‌ها چندان حمایت نمی‌کردند و تمایلات خشونت‌طلبانه آنان را بر نمی‌تابیدند.

۴- ۱- ۳. حفظ اتحاد و انسجام

امام در طول مبارزه سیاسی خود همواره از طرح مسأله اختلاف‌برانگیز خودداری می‌کرد و می‌کوشید وحدت مخالفین مذهبی رژیم را حفظ کند. به همین دلیل اختلاف و تشتت به‌ندرت در صفوف مبارزین مذهبی به چشم می‌خورد و رهبری امام تمام گرایش‌ها و جناح‌های مذهبی را پوشش می‌داد. البته امام از آغاز مبارزه، راه خود را از گروه‌های غیرمذهبی جدا کرد و هرگز با آنان همراه نشد. برای مثال او، از ابتدا مارکسیست‌ها را طرد کرد و به‌رغم وجهه ظاهراً مذهبی سازمان مجاهدین خلق حاضر به پذیرش آنان نشد. اما در اختلافاتی که گاه بین نیروهای مذهبی پیش می‌آمد امام می‌کوشید نگذارد این تعارضات عمق یابد و صفوف مبارزین را دچار انشقاق و تفرقه کند. در این موارد امام هدف اصلی را که مبارزه با رژیم بود گوشزد می‌کرد و اختلافات را کوچک می‌شمرد و دامن زدن به آنها را خواست رژیم می‌دانست. برای مثال در مورد آثار و اندیشه‌های دکتر شریعتی اختلافاتی بین نیروهای مذهبی وجود داشت اما امام از هرگونه اظهارنظر صریح خودداری نموده و با بی‌اعتنایی به این بحث‌ها عملاً زمینه تشتت و پراکندگی را از بین برد. به هر حال اتحاد مخالفین رژیم قبل از انقلاب اسلامی تا حد زیادی مدیون سیاست‌های امام برای حفظ انسجام نیروهای مبارز بود.

۲- ۳. محبوبیت و نفوذ مردمی امام

از نکات منحصر به فرد انقلاب اسلامی محبوبیت گسترده امام خمینی در میان مردم است رابطه مردم و امام رابطه مرید و مراد بود و نه رابطه یک رهبر سیاسی با اتباع و پیروانش. امام را مردم از جان و دل دوست داشتند و مطیع بودند. بنابراین امام به معنای واقعی یک رهبر دینی و معنوی محسوب می‌شود. در تبیین پایگاه مردمی و محبوبیت گسترده امام عوامل متعددی را می‌توان برشمرد. عامل نخست شخصیت ویژه امام خمینی است، شخصیت امام ابعاد مختلفی داشت. گذشته از جنبه‌های علمی، فقهی و عرفانی ویژگی‌ها و صفات اخلاقی خاص امام را از دیگران متمایز

می‌کرد. تقوا، شجاعت، قاطعیت در تصمیم‌گیری، تیزهوشی سیاسی و زندگی ساده و زاهدانه و سازش‌ناپذیری از ویژگی‌های شخصیت امام خمینی است. مجموع این ویژگی‌ها را به‌ندرت می‌توان در کسی سراغ گرفت و همین جامعیت بود که امام را به شخصیتی الهی و محبوب مبدل می‌کرد. دومین عامل، جایگاه امام به‌عنوان مرجع تقلید است. امام رهبری سیاسی و مرجعیت مذهبی را در هم آمیخت و همین امر رهبری انقلاب ایران را از سایر انقلاب‌ها متمایز می‌کند. امام از موضع یک مرجع دینی با پیروان خود سخن می‌گفت و لذا اجرای دستورات او تکلیفی شرعی و وظیفه‌ای دینی تلقی می‌شد و نافرمانی از آن را مردم گناه و معصیت می‌دانستند. به هر حال تبیین نفوذ امام بدون درک جایگاه والای مراجع در مذهب شیعه امکان‌پذیر نیست.

سرانجام باید به شرایط اجتماعی که زمینه‌ساز نفوذ گسترده امام بود اشاره کرد. جامعه ایران جامعه‌ای مذهبی بود و تغییرات وسیع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دهه ۴۰ و ۱۳۵۰ نه تنها از احساسات مردم نکاست بلکه بر وسعت و ژرفای آن نیز افزود. تبلیغات ضدمذهبی نظام پهلوی عملاً احساسات مذهبی مردم را برمی‌انگیخت و هجوم افسارگسیخته ارزش‌های غربی و غربزدگی کورکورانه مسئولان رژیم پهلوی نیز نه تنها خللی در بنیان‌های مذهبی جامعه وارد نمی‌کرد بلکه مردم را بیش از پیش نسبت به هویت مذهبی خود آگاه می‌نمود. به هر حال در این سال‌ها جامعه در اوج شور و احساس مذهبی بود و تشنه بازگشت به ریشه‌ها و فرهنگ مذهبی در این شرایط تنها شخصیت‌هایی چون امام می‌توانستند رهبری را در اختیار بگیرند هم‌چنین گسترش شور انقلابی و هیجان مبارزه نیز بر محبوبیت امام می‌افزود. بیانی‌ها و سخنرانی‌های امام سرشار از شور و حماسه بود رفتار قاطعانه و سازش‌ناپذیر امام نیز او را به یک رهبر انقلابی بی‌بدیل تبدیل نموده بود. به هر حال امام به‌عنوان یک شخصیت استثنایی در زمانی ظهور کرد که جامعه سخت مشتاق چنین رهبرانی بود.

فصل هشتم

تحولات عصر جمهوری اسلامی

۱. تحولات و رخدادهای داخلی

تحولات داخلی عصر جمهوری اسلامی را به لحاظ مراحل که انقلاب پشت سر نهاده است، می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد:

۱-۱. دوره انتقال قدرت و مشکلات تثبیت نظام سیاسی جدید

این دوره که از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲ را دربرمی‌گیرد، دوره‌ای است که نظام برآمده از انقلاب اسلامی طی درگیری‌هایی داخلی و بعضاً براندازانه، موفق به تثبیت اوضاع شد و خود را از خطر سرنگونی رها نمود. جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که در همین دوره آغاز گردید - و هشت سال به درازا کشید - از منازعات داخلی ایران بنیان‌برافکن‌تر بود، اما فتح بندر خرمشهر در سال ۱۳۶۱ و پیروزی رزمندگان اسلام بر متجاوزان بعثی عراق ثابت کرد که با جنگ نیز نمی‌توان جمهوری اسلامی را سرنگون کرد. از این‌رو، این دوره بحرانی‌ترین دوره‌ای است که جمهوری اسلامی پشت سر می‌نهد و سپس به مرحله جدیدتری از تثبیت و استقرار می‌رسد. بارزترین مشخصه این دوران، رواج آزادی‌های گسترده سیاسی بود که در آن نیروهای مختلف توانستند پس از سال‌ها خفقان، آزادانه به انتشار روزنامه بپردازند و یا اجتماعات سیاسی علنی برپا کنند، اما به دلیل نبود تجربه زندگی در فضای باز سیاسی و نیز نبود روح جمعی در بین کلیه نیروهای سیاسی، فضای مذکور به منازعه‌ای دامن‌گیر تبدیل شد و بر تحولات بعدی انقلاب نیز تأثیر بسیاری گذارد.

از جمله وقایع مهم این دوره، رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ بود. در این رفراندوم ۹۸/۲٪

رای‌دهندگان، پس از گذشت پنجاه روز از پیروزی انقلاب به استقرار حکومت جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند. در واقع این رفتارندوم نشان‌دهنده تشکیل اولین دولتی بود که در دوران مدرن با اتکا به خواست مردم و احکام اسلامی پدید می‌آمد. پس از همه‌پرسی نیز، انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی برگزار شد تا متن قانون اساسی جدید را آماده سازد.

در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ نیز دانشجویان مسلمان پیرو خط امام با تسخیر سفارت آمریکا در تهران مردم را بار دیگر متوجه دشمن خارجی کردند. آنها آزادی گروگانها را مشروط به بازگرداندن شاه و اموال ایران از آمریکا کردند و با انتشار اسناد لانه جاسوسی، مصادیق دخالت آمریکا در امور داخلی ایران را افشا نمودند. امام خمینی علیه السلام حمایت بی‌شائبه‌ای از این اقدام به عمل آورد و آن را انقلاب دوم نامید. اشغال سفارت آمریکا در ایران اهمیت این کشور را شکست، هرچند از نظر اقتصادی به توقیف دارایی‌های ایران و تحریم‌های آمریکا علیه ایران انجامید.^۱

مهندس بازرگان دو روز بعد از جریان گروگان‌گیری استعفاى خود را تقدیم رهبر انقلاب کرد^۲ و به عمر حکومت محافظه‌کاران غربگرا پایان بخشید. آمریکا در چهارم اردیبهشت ۱۳۵۹ با «عملیات چنگال عقاب» کوشید تا گروگانها را آزاد کند، اما توطئه آنها در منطقه طیس به شکل معجزه‌آسایی شکست خورد. در این عملیات شش فروند هواپیمای C-130، هشت فروند هلی‌کوپتر و دو فروند هواپیمای آواکس شرکت داشتند. سرانجام این بحران با گذشت ۴۴۴ روز، با امضای بیانیه الجزایر به سرآمد.

اولین انتخابات ریاست‌جمهوری در پنجم بهمن ۱۳۵۸ برگزار شد که در آن ابوالحسن بنی‌صدر که براساس اسناد به دست آمده از سفارت آمریکا از قبل، روابط گسترده‌ای با سازمان سیا داشت با پنهان کردن چهره خود به قدرت دست یافت. وی در دوره ریاست‌جمهوریش با نخست‌وزیر وقت (محمدعلی رجایی) و نیروهای مذهبی و انقلابی سازگاری نداشت،^۳ از سوی دیگر در جریان جنگ

۱. ر.ک: منوچهر محمدی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۱۴-۱۱۶.

۲. مسعود بهنود می‌گوید: بازرگان تأکید داشت که گروگان‌گیری دولت وی را ساقط نکرد، بلکه «روز پیش از آن، استعفا به تصویب هیأت دولت رسیده بود و دو هفته قبل از آن به شورای انقلاب گزارش شده بود که دولت موقت خود را ناچار می‌بیند که کنار برود.» (مسعود بهنود، ۲۷۵ روز با بازرگان، ص ۳۳۶).

۳. آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مقدمه عبور از بحران به دو نامه در تاریخ‌های ۲۵ و ۲۸ بهمن ۱۳۵۸ اشاره می‌کند که روحانیان انقلابی و حزب جمهوری اسلامی از عملکرد رئیس‌جمهور و حمایت برخی افراد منسوب به امام نزد ایشان شکایت بردهند. (ر.ک: اکبر هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، ص ۹-۲۵).

تحمیلی - که در آخرین روز شهریورماه ۱۳۵۹ آغاز شده بود - با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که شجاعانه در قبال نیروهای بعثی ایستادگی می‌کردند مخالفت می‌ورزید و بدین‌گونه صحنه سیاسی ایران را متشنج می‌ساخت. در دوره وی دفتر ریاست جمهوری پناهگاه عناصر مخالف نظام، نیروهای مائوئیست تا هواداران گروه‌های تندرو مبدل شده بود. پس از آنکه مجلس شورای اسلامی بر عدم کفایت سیاسی وی رأی داد،^۱ امام در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ او را از سمت ریاست جمهوری عزل کرد. بنی‌صدر که در پناه منافقین (مجاهدین خلق) پنهان شده بود سرانجام به همراه مسعود رجوی به پاریس گریخت. وی با حمایت آمریکا و فرانسه به یکی از رهبران اپوزسیون خارج از کشور تبدیل شد.

* * *

اینک برای آشنایی با مشکلات انتقال قدرت و نیز بحران‌های داخلی، به بررسی اجمالی تحولات این دوره در دو محور می‌پردازیم.

۱ - ۱ - ۱. تشکیل دولت موقت^۲

امام خمینی در دوران اقامت در فرانسه برای سامان‌دهی امور انقلاب و تشکیل نظام جدید، اقدام به تأسیس شورای انقلاب نمود که با عضویت آقایان: آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله مهدوی کنی، آیت‌الله مرتضی مطهری، آیت‌الله دکتر بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله موسوی اردبیلی و دکتر محمدجواد باهنر و بعد با اضافه‌شدن چند تن از اعضای دولت موقت فعال بود. امام که در اوج انقلاب و گسترش هرج و مرج در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ از فرانسه به ایران بازگشته بود، مصزانه بر استعفای آخرین نخست‌وزیر شاه، یعنی بختیار اصرار ورزید و سه روز بعد مهندس مهدی بازرگان را به پیشنهاد شورای انقلاب به‌عنوان نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب برگزید و او را مأمور تشکیل کابینه کرد. وظیفه دولت موقت از نظر امام خمینی انجام مقدمات فراندوم تغییر رژیم سیاسی، برگزاری مجلس مؤسسان و همچنین انجام انتخابات مجلس شورای ملی بود. در واقع مهندس بازرگان وظیفه فراهم ساختن بستری قانونی برای دوره انتقالی را برعهده داشت.

۱. مجلس شورای اسلامی با ۱۷۷ رأی موافق، یک رأی مخالف و دوازده رأی ممتنع، به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر رأی داد.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره دولت موقت بنگرید به: خیرالله اسماعیلی، دولت موقت.

بازرگان پس از انتصاب به نخست‌وزیری، افراد کابینه خود را معرفی کرد، دولت وی برخلاف مفاد صریح حکم انتصاب امام، ائتلافی از احزاب و گروه‌های ملی‌گرا، سکولار و اسلامی بود. نماد گروه اول جبهه ملی بود که اعضای آن ۳۳٪ کابینه را تشکیل می‌دادند؛ حال آنکه نماد گروه دوم نهضت آزادی و وابستگان آن بودند که کنترل ۵۰٪ از پست‌های کابینه را در اختیار داشتند. بقیه اعضای کابینه نیز جبهه‌های مذهبی بودند که در کابینه سهم کمتری داشتند. از تشکیلات این گروه می‌توان به گروه جاما (جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران) و حزب خداپرستان سوسیالیست اشاره کرد.

در ماه‌های اول تشکیل دولت موقت، اختلاف گروهی و حزبی متأثر از رقابت‌های شخصی و سیاسی آغاز شد و سپس بین سه گروه یادشده در باب تلاش برای رهبری و نحوه برخورد با نیروهای انقلابی اختلاف به وجود آمد. بازرگان در چهار ماهه آخر عمر دولت خود، با تصمیم شورای انقلاب چهار نفر از روحانیان - یعنی آیت‌الله خامنه‌ای، دکتر باهنر، آیت‌الله مهدوی کنی و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی - را در سمت‌های معاونت وزارتخانه‌ها وارد کابینه خود کرد. از این چهار نفر یکی به سرپرستی بخشی از یک وزارتخانه و سه نفر دیگر به سمت معاونت چند وزارتخانه دیگر منصوب شدند. هدف از ورود این چهار نفر به کابینه این بود که از یک‌سو شورای انقلاب را - که پیش از دولت موقت تشکیل شده بود و تصویب قوانین و مقررات فوری را برعهده داشت - با خود هم‌آوا کند، و از سوی دیگر به کابینه خود در نزد افکار عمومی سیمایی انقلابی و مردمی ببخشد.^۱

در یکی از جلسات شورای انقلاب، بازرگان به‌عنوان نخست‌وزیر به حضور امام معرفی گردید.^۲ در ابتدای کار رابطه بین شورا و دولت موقت، دوستانه و به دور از تنش‌های سیاسی بود، اما تداخل در امر تصمیم‌گیری و اجرایی و فاصله گرفتن دولت موقت از انقلاب، ارتباط آنها را تیره ساخت. هدف امام از ایجاد شورای انقلاب پر کردن خلأ مجلس شورای اسلامی بود و طبیعی بود که این شورا به مثابه قوه مقننه باید به تدوین قوانین می‌پرداخت.^۳ از همین رو، شورای انقلاب جایگاهی برتر از دولت موقت داشت. به هر روی، شرایط انتقالی و حساس انقلاب و نبود ارتباط تعریف شده سازمانی و تفکیک مناسب قوا، فقدان روح انقلابی در دولت موقت و اختلاف داخلی آنها باعث تضعیف دولت و بی‌اعتباری آن نزد دانشجویان و انقلابیون گردید. در این میان، عده‌ای برای حل اختلافات خواهان

۱. همان، ص ۶۳-۶۴.

۲. خیرالله اسماعیلی، دولت موقت، ص ۸۶.

۳. محسن میلانی، شکل‌گیری انقلاب اسلامی (از سقوط سلطنت پهلوی تا ظهور انقلاب اسلامی)، ص ۲۶۹.

ادغام شورا و دولت شدند، اما برخی دیگر با وارد کردن تعدادی از افراد شورا به جمع اعضای کابینه^۱ یا بالعکس، تلاش کردند تا میان این دو تعادلی به وجود آورند، ولی انحصار این دو نهاد در دست دو گرایش، باعث شد که این تعادل حفظ نشود. جدایی بین این دو نهاد تا ۱۵ آبان ۱۳۵۸ نیز ادامه یافت، تا اینکه برسر اشغال سفارت آمریکا دولت موقت استعفای خود را تسلیم رهبر انقلاب کرد و رهبری نیز طی نامه‌ای به شورای انقلاب آن را تایید نمود.

۲- ۱- ۱. منازعات داخلی گروهها

مهم‌ترین گروههای سیاسی در این دوره عبارتند از:

۱- ۲- ۱. سازمان چریک‌های فدایی خلق

در فصل پیشین به شیوه شکل‌گیری این سازمان و عملکرد آن تا سال‌های قبل از انقلاب اشاره‌ای گذرا شده بود. در سال‌های پس از انقلاب نیز، فداییان خلق که بزرگ‌ترین گروه چپ‌گرایان به‌شمار می‌رفتند، در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ نیرومندترین سازمان مخالف جمهوری اسلامی به حساب می‌آمدند بنابر گزارشی در خرداد سال ۱۳۵۹ - که سازمان با انشعاب روبه‌رو شد - این سازمان کمتر از صد عضو و هزاران هوادار قابل‌اعتماد داشت.^۲ اولین رویارویی فداییان هنگامی رخ داد که رهبر انقلاب، همه‌پرسی برای تعیین نوع نظام در سال ۵۸ را اعلام کرد و از مردم خواست در فراندوم شرکت و نظرشان را ابراز دارند. فداییان از جمله سازمانهایی بودند که فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ را تحریم کردند؛ آنان ابراز می‌داشتند که مفهوم جمهوری اسلامی، مفهومی مبهم و روش انتخابات، غیردموکراتیک است.^۳ فداییان علاقه داشتند نام ساختار جدید را «جمهوری دموکراتیک خلق» بگذارند و بدین‌گونه از قید «اسلامی» رهایی یابند. علاوه بر این، فداییان پیش‌نویس قانون اساسی را به دلیل اشاره‌نکردن به «کاپیتالیسم و امپریالیسم وابسته» مورد انتقاد قرار دادند و آن را بیشتر به اساسنامه حزبی شبیه دانستند.^۴

۱. همان، ص ۲۷۰.

۲. مازیار بهروز، شورشیان آرمان‌خواه: ناکامی چپ در ایران، ترجمه مهدی پرتوی، ص ۱۸۳.

۳. سازمان چریک‌های فدایی خلق، کار، شماره ۴ و ۹.

۴. همان، شماره ۱۷.

بحران دیگری که فدائیان با آن روبه‌رو شدند، غائله ترکمن صحرا بود. ترکمن صحرا در شمال شرقی ایران به هنگام انقلاب، منطقه‌ای کشاورزی بود که پس از سقوط شاه گروه‌های چپ مارکسیست به علت وجود زمینه مشکلات اجتماعی و اقتصادی در آنجا فعال شده بودند و دهقانان و کشاورزان ترکمن را به تصرف زمینها تشویق می‌کردند. مسئله اختلاف قومی ترکمانها و بلوچها نیز انگیزه این اقدام بود. به دنبال آن، فدائیان شوراهای دهقانی ترکمن صحرا را با نظم اجتماعی - اقتصادی جدیدی در آن منطقه به‌وجود آوردند و پس از آن فریاد خودمختاری سردادند. در فروردین ۱۳۵۸ با برخوردهای مسلحانه به مقابله با انقلاب پرداختند شبیه همین مسئله قبلاً در کردستان در اسفندماه ۱۳۵۷ نیز آغاز شده بود. بهانه اصلی این بحران نیز تمایل برخی احزاب و گروههای وابسته گرد به کسب خودمختاری بود. فدائیان به حمایت از خواسته گروهی از کردها علیه جمهوری اسلامی وارد جنگ شدند و بر دامنه نوازعه خود افزودند. ناگفته نماند که فدائیان خلق از اوایل سال ۱۳۵۸ به شدت درگیر ارزیابی گذشته خود - یعنی درستی یا نادرستی شیوه جنگ مسلحانه علیه رژیم پهلوی - و نیز نحوه برخورد با جمهوری اسلامی بودند که سرانجام به ظهور دو جناح تندرو و محافظه‌کار در آن سازمان منجر شد. جناح محافظه‌کار که به «اکثریت» مشهور شد، طرفدار همکاری با جناح مکتبی^۱ علیه لیبرال‌های دولت موقت بود و به همین روی، اشغال سفارت امریکا در آبان ۱۳۵۸ را عملی مترقیانه و ضدامپریالیستی می‌دانست و از آن حمایت می‌کرد؛ درحالی‌که گروه اقلیت، جمهوری اسلامی را سازش‌دهنده بورژوازی صنعتی (بازرگان و بنی‌صدر) و بورژوازی تجاری (مکتبی‌ها) می‌دانست. به عقیده اقلیت، فرآیند این انقلاب به‌طور کامل صورت نپذیرفته بود، از این رو برای کامل‌کردن آن باید اتحاد کارگران و دهقانان انقلابی را جایگزین جمهوری اسلامی کرد.

آنان معتقد بودند که حرکت‌های ضدامریکایی دولت جمهوری اسلامی ماهیتی ضدامپریالیستی ندارد و جمهوری اسلامی نیز یک دولت سرمایه‌داری وابسته است. از همین رو، اقلیت از یک سو به لیبرالی‌های اسلامی، و از سوی دیگر به مکتبی‌ها حمله می‌نمود و از خودمختاری اقلیت‌های قومی به‌ویژه کردها - به‌منظور تضعیف دولت مرکزی - دفاع می‌کرد.^۲

۱. «مکتبی» اصطلاحی بود که در آن زمان به انقلابیون اسلام‌گرا و اصولگرا که مقلد و پیرو امام خمینی علیه السلام بودند اطلاق می‌شد.

۲. همان، ص ۱۹۳.

۲-۲-۱. پیکار

این سازمان همان مارکسیست‌شده‌های سازمان مجاهدین خلق بودند که در بهمن ۱۳۵۷ نام خود را رسماً «به سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» تغییر دادند و پس از یک دوره افول، مجدداً پس از انقلاب به تجدید سازمان پرداختند. پیکار از سال ۱۳۵۷ تا هنگام فروپاشی‌اش در اوایل سال ۱۳۶۱ پرچمدار اصلی مائوئیسم و استالینیسم در ایران بود. این سازمان با رد اصلاحات پس از مائو در چین، دشمن افراطی شوروی و چین بود. این سازمان، آمریکا را دشمن اصلی جنبش انقلابی در ایران می‌دانست و از سویی اتحاد شوروی را یک قدرت سوسیال - امپریالیستی، و حزب توده را نیز ستون پنجم شوروی می‌نامید.^۱

پیکار در روزهای اولیه انقلاب به دولت موقت متمایل شد، اما خیلی زود سیاست خود را برای مقابله با کل جمهوری اسلامی تغییر داد. آنان همه‌پرسی عمومی برای رسمیت بخشیدن به جمهوری اسلامی را تحریم کردند، اما در انتخابات مجلس خبرگان قانون‌اساسی شرکت جستند. با دستگیری تقی شهرام در مرداد ۵۸ و محاکمه و اعدام او در مرداد ۵۹ به اتهام قتل فجیعانه مهندس شریف واقفی، از بنیانگذاران مکتبی سازمان مجاهدین خلق و پس از آن، محاکمه مجتبی طالقانی فرزند آیت‌الله طالقانی به اتهام شرکت در قتل یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق در قبل از پیروزی انقلاب، سازمان پیکار نیز به محاکمه کشیده شد. بدین ترتیب پیکار به منازعه با جمهوری اسلامی پرداخت. این سازمان در کردستان با کومله، دومین گروه شورشی، به اتحادی تاکتیکی دست زد و بدین ترتیب وارد جنگ علیه جمهوری اسلامی و حزب دموکرات کردستان (رقیب کومله) شد. آنان به شدت خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی جمهوری دموکراتیک خلق بودند. سرانجام اختلافات درونی، دستگیری و اعدام برخی از سران سازمان و نیز فرار عده‌ای از آنها به خارج از کشور عملاً آن سازمان را متلاشی کرد.

۳-۲-۱. حزب توده

تولد حزب توده هرچند در سال ۱۳۲۰ بود، ریشه‌های آن را می‌توان در دو دهه قبل پی گرفت. حزب عدالت در سال ۱۲۹۹ به حزب کمونیست تبدیل گشت و سپس در سال ۱۳۱۰ غیرقانونی اعلام شد.

سه سال بعد حزب کمونیست ایران به رهبری دکتر تقی ارانی فعالیت مجدد خود را در تهران با انتشار «مجله دنیا» آغاز کرد، تا اینکه در سال ۱۳۱۶ در اثر خیانت برخی از اعضای حزب، تعداد زیادی از کمونیست‌های ایران - معروف به ۵۳ نفر - بازداشت و زندانی شدند. ارانی در سال ۱۳۱۸ به شکل مرموزی در زندان به قتل رسید. در مهرماه ۱۳۲۰ اولین جلسه هیأت مؤسسان حزب توده، ایران تشکیل شد.^۱ و برخلاف فعالیت قانون و مرامنامه حزبی به تشکیل شاخه نظامی و عضوگیری از میان نظامیان پرداخت.

حزب توده که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به شدت سرکوب شده بود، و بخش عمده‌ای از رهبران و اعضای بلندپایه آن به نوشتن توبه‌نامه از حزب خارج و به رژیم پیوستند و یا از مبارزات کنار کشیدند. هرگز قامت، راست نکرد و بیشتر رهبران آن به خارج از کشور فرار کردند و تنها شبکه کوچکی از اعضا تا سال ۱۳۳۶ در داخل باقی ماند. به هر روی، فعالیت این حزب در میان رخدادهای انقلابی سال‌های ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ نقشی حاشیه‌ای داشت. انقلاب اسلامی برای نخستین بار پس از سال ۱۳۳۲ به حزب توده فرصت داد تا به سازماندهی علنی و مشارکت در سیاست بپردازد. در این زمان، نورالدین کیانوری رهبری حزب را برعهده گرفت. او که در میان روشنفکران انقلابی به‌عنوان عامل سیاست شوروی در ایران شهرت یافته بود، در واقع وارث حزبی بود که در ایران هیچ پایگاه اجتماعی نداشت. کیانوری پس از بازسازی حزب توده فعالیت حزب را بر پایه استراتژی ایفای نقش اپوزیسیون بنا نهاد؛ آن هم اپوزیسیون وفادار و قانونی جمهوری اسلامی ایران. او بین سال‌های ۵۷ - ۱۳۶۰ عموماً از مکتبی‌ها در برابر لیبرال‌های اسلامی جانبداری می‌کرد و خواستار تقویت نهادهای تحت کنترل ایشان می‌شد.

از دیدگاه حزب توده، دولت بازرگان نماینده طبقه متوسط به شمار می‌آمد که می‌کوشید انقلاب را در چارچوب منافع طبقه کوچک خود محدود کند. در منظر حزب توده، دولت بازرگان به‌عنوان یک دولت طرفدار غرب و حامی نظام سرمایه‌داری قلمداد می‌شد که قسم خورده بود انقلاب را از مسیر خود منحرف سازد؛ درحالی‌که به نظر این حزب، مکتبی‌ها مخالف طبقه متوسط و ضدسرمایه‌داری به‌شمار می‌آمدند. آنان امیدوار بودند با حمایت از مکتبی‌ها و شکست دولت موقت، ایران را به سمت

۱. مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، *چپ در ایران (کتاب نهم)*: سازمان جوانان حزب

سوسیالیسم سوق دهند و از سوی ساده‌لوحانه می‌پنداشتند که با حذف ملی‌گرایان از صحنه، مذهبی‌ها از آنها برای تشکیل دولت ائتلافی دعوت خواهند کرد.^۱ البته این رویکرد نیز برخاسته از نظریه «راه رشد غیر سرمایه‌داری» بود. نظریه‌پردازان حزب کمونیست اتحاد شوروی این نظریه را ابداع کرده بودند که به موجب آن، کشورهای در حال توسعه با رهبری انقلابی عناصر غیر کمونیست می‌توانند سرمایه‌داری را دور بزنند و یا آن را به شدت محدود کنند و سرانجام به سوی سوسیالیسم گذر نمایند.^۲ طبق این نظریه، حزب توده مطمئن بود که در ائتلاف با مکتبی‌ها و سرکوب لیبرال‌های طرفدار غرب، جمهوری اسلامی را به دامن شوروی می‌اندازد اما در این راه توفیقی نیافت. حزب توده از یک سو از درک شرایط پس از انقلاب ناتوان بود و از سوی دیگر بدگمانی مکتبی‌ها نسبت به خود را فراموش کرده بود. مکتبی‌ها با پیروزی انقلاب در صدد ایجاد جامعه‌ای تحت حاکمیت اسلام و فارغ از تمامی اندیشه‌های غیراسلامی از جمله مارکسیستی بودند.

با افشای فعالیت‌های مخفی حزب توده جهت سرنگونی نظام اسلامی و به عضویت درآوردن تعدادی از افسران بلندپایه نظامی که در حزب به کسب اطلاعات و جاسوسی برای شوروی می‌پرداختند،^۳ جمهوری اسلامی، رهبران حزب توده را بازداشت و آن را غیرقانونی اعلام کرد. در این فرآیند، هم سازمان قانونی و هم شبکه مخفی حزب از میان رفت و بیش از هفتاد تن از اعضای آن از جمله چهارده نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب و نه نفر از مقام‌های بلندپایه نیروهای مسلح دستگیر شدند. اتهامات آنان جاسوسی برای اتحاد جماهیر شوروی و برنامه‌ریزی برای سرنگونی جمهوری اسلامی بود. از این سو، متفکران این حزب نیز همانند احسان طبری و نورالدین کیانوری به زندان انداخته شدند و نه تن از افسران ارتش از جمله ناخدا بهرام افضلی، فرمانده نیروی دریایی به جرم جاسوسی برای شوروی محاکمه و اعدام شدند. بعدها احسان طبری، اندیشمند برجسته حزب، در سال ۱۳۶۲ مسلمان شد و کتابهایی در خصوص برتری اسلام بر مارکسیسم منتشر کرد.^۴

۱. شکل‌گیری انقلاب اسلامی، ص ۲۷۸.

۲. مازیار بهروز، ناکامی چپ در ایران، ترجمه مهدی پرتوی، ص ۲۱۶.

۳. ر.ک: نورالدین کیانوری، خاطرات.

۴. شناخت و سنجش مارکسیسم، کژراهه، و بازگشت از سارکسیسم سه نمونه از آثار اوست. همچنین در خصوص تحولات فکری کیانوری ر.ک: مؤسسه تحقیقاتی و انتشارات دیدگاه، خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۱.

۲-۱. دوره تثبیت نظام (۱۳۶۲-۱۳۶۸)

این دوره که از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ را در بر می‌گیرد با افول تدریجی فعالیت گروهکها در داخل و نیز تغییر ورق جنگ پس از تجاوز رژیم بعث عراق به مرزهای کشورمان همراه بود. این دوران با ریاست‌جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای و نخست‌وزیری مهندس میرحسین موسوی مقارن بود. در این دوره، مسائل داخلی تا حد زیادی تحت‌الشعاع جنگ واقع شده بود؛ از یک‌سو، اختلاف جناحهای داخلی در مقابل تجاوز دشمن خارجی رنگ می‌باخت، و از سوی دیگر دولت و مردم با همه توان در خدمت پیشبرد جبهه‌ها و مسائل مربوط به آن قرار داشتند. انقلاب فرهنگی نیز - که از سال ۵۹ دانشگاهها را برای بازنگری در دروس و ممانعت از فعالیت گروهک‌های معارض به تعطیلی کشانده بود - برای همکاری دانشجویان با نهادهای انقلابی و حضور آنها در میدان‌های نبرد، عاملی مهم به شمار می‌آمد. با تشکیل بسیج به فرمان امام خمینی علیه السلام در سال ۵۸، بسیاری از مردم برای یاری‌دادن رزمندگان اسلام به جبهه‌ها گسیل شدند.

در اوایل سال ۱۳۶۷ و در آستانه انتخابات دوره سوم مجلس شورای اسلامی، مجمع روحانیون مبارز از جامعه روحانیت مبارز جدا شد و توانست در آن انتخابات، بیشتر کرسی‌های آن دوره را به خود اختصاص دهد. امام خمینی علیه السلام تشکل جدید را نه تنها موجب اختلاف ندانست، بلکه سبب شفاف‌شدن مواضع و دیدگاهها تلقی کرد. در آن زمان، مواضع سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی - که پس از انقلاب از اتحاد هفت گروه پدید آمده بود - و دفتر تحکیم وحدت (اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاههای سراسر کشور) با مواضع مجمع روحانیون مبارز بسیار نزدیک بود.^۱

۳-۱. دوره بازسازی اقتصادی (۱۳۶۸-۱۳۷۶)

ایران در سال ۱۳۶۸ شاهد رحلت جانگداز بنیانگذار جمهوری اسلامی، انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای برای تصدی مقام رهبری از جانب مجلس خبرگان و نیز ریاست‌جمهوری آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بود. از سویی براساس تجدیدنظر صورت گرفته در قانون اساسی، تفکیک مرجعیت از رهبری و حذف

۱. حجت مرتجی، جناح‌های سیاسی در ایران امروز، ص ۱۶-۲۳؛ نیز سعید برزین، جناح‌بندی سیاسی در ایران و وزارت کشور، شناسنامه تشکل‌ها و احزاب سیاسی جمهوری اسلامی ایران.

سمت نخست‌وزیری نیز تصویب شد.

از آنجا که دولت جدید به بازسازی دوران پس از جنگ می‌اندیشید، برنامه‌های داخلی خود را بر «سیاست تعدیل»^۱ (در مقابل سیاست تثبیت)، توسعه صادرات (در مقابل جایگزینی واردات)، خصوصی‌سازی و جذب سرمایه‌های خارجی بنیان نهاد و سیاست خارجی‌اش را بر تنش‌زدایی استوار ساخت.

اتخاذ این سیاستها ساختار اقتصادی کشور را تا حد زیادی تغییر داد و بر حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز تأثیر مستقیم نهاد.^۲ نخبگانی که سیاست‌های اقتصادی دولت جدید را سازماندهی و اجرا می‌کردند، در سال ۱۳۷۴ و در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی، با عنوان «کارگزاران سازندگی ایران» به‌طور رسمی اعلام موجودیت کردند، هرچند پیشینه تشکیل آنان به سال ۱۳۶۸ و آغاز فعالیت‌های دولت جدید بازمی‌گشت. برخی معتقدند ویژگی اصلی مواضع اقتصادی گروه کارگزاران، رشد و توسعه اقتصادی شتابان بود که در محورهای زیر دسته‌بندی می‌شود:

۱. خصوصی‌سازی واحدهای اقتصادی؛

۲. تغییر ساختارهای اقتصادی براساس اقتصاد رقابتی؛

۳. استفاده از تکنولوژی پیشرفته و اهمیت دادن به توسعه همه‌جانبه؛^۳

۴. استفاده از منابع خارجی و استقراض.^۴

مجمع روحانیون مبارز در سال ۱۳۷۰ بعد از انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی، و عدم موفقیت در جلب آرای عمومی فعالیت خود را در عمل برای پنج سال متوقف کرد. به همین جهت به دلیل بی‌تحرکی گروه‌های فعال در عرصه سیاسی رقابت جناح‌های سیاسی تا دوم خرداد ۱۳۷۶ تا حدی سیری نزولی داشت.

1. Adjustment Policy

۲. برای آگاهی بیشتر در زمینه تغییر نظام اجتماعی و ارزش‌های جامعه در این دوره، ر.ک: فرامرز رفیع پور، *توسعه و تضاد*.

۳. که البته تجربه عملکرد آنان حکایت از درپیش گرفتن سیاست «توسعه نامتوازن» به جای «توسعه همه‌جانبه» می‌نماید.

۴. حجت مرتجی، *جناح‌های سیاسی در ایران امروز*، ص ۱۹۱-۱۹۶.

۳-۱. دوره توسعه سیاسی (۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴)

این دوره (از سال ۱۳۷۶ به بعد) نقطه عطف دیگری بود که تحولات داخلی انقلاب را وارد مرحله چهارم کرد. انتخاب حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی به سمت ریاست‌جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ نمود اصلی این دوره به شمار می‌رود. این واقعه در سطح داخلی موجب تکرار حضور کم‌سابقه مردم در صحنه، بالا رفتن میزان مشارکت سیاسی، گسترش بیشتر مطبوعات، فعالیت بیشتر نهادهای مدنی^۱ و مهم‌تر از همه شفاف‌تر شدن مواضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جناح‌های داخلی شد. در این دوره، علاوه بر جامعه روحانیت مبارز و تشکلهای هم‌سوی آن، مجمع روحانیون مبارز، کارگزاران سازندگی ایران و دیگر احزاب و گروهها نیز به تبیین مواضع خود پرداختند و سرنوشتی نوین را برای جمهوری اسلامی رقم زدند.^۲ در این دوران، مردم‌سالاری دینی^۳ تحزب، قانون‌مداری، و افزایش مشارکت سیاسی، مهم‌ترین مباحث به حساب می‌آمدند.

۲. تحولات و رخدادهای خارجی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی - همانند تحولات داخلی - به سه دوره تفکیک‌پذیر است.

در دوره اول، تمایلات گام‌به‌گام و ملی‌گرایانه دولت موقت و بنی‌صدر از یک‌سو، و گرایش‌های انقلابی دیگر شخصیتها از سوی دیگر شکل گرفت. قطع روابط با اسرائیل و آفریقای جنوبی،^۴ خروج از پیمان سنتو - که در پنجم فروردین ۱۳۵۸ به طور رسمی منحل شد - قطع رابطه با مصر - به دلیل خیانت این کشور به اعراب و مسلمانان در سازش با رژیم اشغالگر اسرائیل - و نیز اشغال سفارت

۱. در این زمینه ر.ک: مجموعه نویسندگان، *تحقق جامعه مدنی در انقلاب اسلامی ایران*؛ احمد واعظی، *جامعه دینی، جامعه مدنی*؛ موسی غنی‌نژاد، *جامعه مدنی، آزادی، اقتصاد و سیاست*؛ مجموعه نویسندگان، *جامعه مدنی و ایران امروز*؛ مسعود معصومی و منصور میراحمدی، *جامعه مدنی در مطبوعات*؛ حسین بشیریه، *جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران*.

۲. ر.ک: حجت مرتجی، *جناحهای سیاسی در ایران امروز*؛ حمیدرضا ظریفی‌نیا، *کالبد شکافی جناح‌های سیاسی ایران*.

۳. توضیح این بحث را در فصل هشتم پی‌گیری کنید.

۴. در آن زمان در آفریقای جنوبی رژیم نژادپرست دست‌نشانده انگلیس حکومت می‌کرد که تبعیض‌نژادی شدیدی را علیه مردم سیاه‌پوست آن کشور اعمال می‌نمود.

امریکا به گرایش‌هایی انقلابی منتسب است. جنگ تحمیلی در حالی آغاز شد که ارتش ایران انسجام نداشت و از سوی سپاه پاسداران افزون بر نوپا بودن، از سوی رئیس‌جمهور وقت - ابوالحسن بنی‌صدر - تحت فشار قرار داشت. عراق به تصور آنکه ایران را چند روزه به خاک خود ملحق می‌کند، به این اقدام جسورانه دست یازید. ایران برای استیفای حقوق از دست‌رفته خود، در سال ۶۲ وارد خاک عراق شد. جنگ فرسایشی در سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ به رکود گرایید. دولت عراق نیز پس از مشاهده موضع اعتراض‌آمیز ایران در برابر قطعنامه ۵۹۸، آن را پذیرفت.

امریکا که از یک سو ماجرای ایران گیت،^۱ حمایت ایران از انقلابیون فلسطینی و حزب‌الله لبنان و آغاز انتفاضه فلسطین به خروش آمده بود و از دیگر سو شاهد آن بود که به تدریج از نیمه سال ۱۳۶۶ ورق جنگ بر علیه ایران بر می‌گردد و همچنین سیاست‌های خود را در سقوط قیمت نفت - از ۴۰ دلار به ۶ دلار - موفق می‌دید، باگسیل داشتن ناوهایش به خلیج فارس، تعرض به کشتی‌های نفتی و تجاری و سرانجام، سرنگونی هواپیمای مسافربری ایرباس ایرانی در ۱۲ تیر ۱۳۶۷، کوشید تا ایران را از پی‌گیری خواسته‌هایش منصرف سازد.^۲

سرانجام ایران در یک جنگ تحمیلی و نابرابر با توجه به فشارهای خارجی و مشکلات داخلی در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۶۷ قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را پذیرفت.^۳ در پی آن، عراقی‌ها که ایران را در موضع ضعف می‌پنداشتند، به کمک منافقین (مجاهدین خلق) یورش جدیدی را در غرب کشور آغاز کردند، و شهر اسلام‌آباد و کرند غرب را به اشغال درآوردند ولی با مقاومت ملت سلحشور ایران (در عملیات مرصاد) به‌سختی شکست خوردند. عراق بعد از پذیرش قطعنامه از سوی ایران با تهاجم گسترده بخش‌هایی از خاک ایران را مجدداً اشغال کرد که با هجوم سراسری نیروهای ایرانی و مردم مجبور به عقب‌نشینی شد.

۱. رسوایی ریگان در ماجرای سفر مک‌فارلین به تهران (در پنجم اردیبهشت ۱۳۶۵) به دلیل مشابهت با قضیه واترگیت (رسوایی ریچارد نیکسون)، ایران گیت نامیده شد. پس از این ماجرا، مک‌فارلین خودکشی ناموفقی کرد که در پی آن بسیاری از مسئولان آمریکایی از قبیل رئیس سازمان سیا استعفا کردند. (همان، ص ۱۴۷-۱۵۶).

۲. ر.ک: جمیله کدیور، *رویارویی انقلاب اسلامی در ایران و آمریکا*.

۳. برای مطالعه بیشتر ر.ک: مجموعه نویسندگان، *جنگ تحمیلی؛ زیر نظر مرتضی منطقی، نگاهی بر هشت سال جنگ تبلیغاتی؛ منوچهر محمدی*، برای آگاهی از موضع گروه‌ها در قبال جنگ تحمیلی ر.ک: اداره تحقیقات و بررسی‌های سیاسی، *جنگ تحمیلی در تحلیل گروه‌ها*.

گورباچف که در سال ۱۹۸۵ به قدرت رسید با اصلاحات سیاسی و اقتصادی در اتحاد جماهیر شوروی، اندیشهٔ احیای کمونیسم را در سر می‌پروراند. امام خمینی در ۱۳ دی‌ماه ۱۳۶۷ طی پیام مبسوطی به وی اعلام داشت که «از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد.» پس از چندی، این پیش‌بینی جامهٔ تحقق پوشید و اصلاحات گورباچف به تخریب دیوار برلین، خروج ارتش سرخ از افغانستان، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نیز انحلال رسمی پیمان ورشو^۱ و کومکن^۲ (۱۹۹۱ م.) انجامید. امام همچنین به گورباچف تذکر داده بود که «مبادا شوروی را در دام سرمایه‌داری گرفتار سازد.»

دورهٔ دوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با پایان جنگ و ریاست‌جمهوری آیت‌الله هاشمی رفسنجانی شروع می‌شود. مهم‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی این دوره عبارت است از: تنش‌زدایی، کوشش در راستای عادی‌سازی روابط با عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی، همکاری با کشورهای حوزهٔ آسیای مرکزی و قفقاز و نیز گسترش شمار کشورهای عضو آکو به ده کشور.

یورش عراق به کویت نیز در بر حق قلمداد شدن مواضع سیاست خارجی ایران و جذب کشورهای عربی نقش مهمی ایفا کرد. روابط ایران و اروپا در این دوره، افت و خیزهای زیادی داشت بویژه در قضیهٔ کتاب «آیات شیطانی» و واکنش سریع امام خمینی در مرتد خواندن سلمان رشدی روابط مذکور را وارد مرحله جدیدتری کرد. انگلیس رسماً روابط خود با ایران را قطع کرد. با این همه سیاست خارجی ایران در این دوره بر تنش‌زدایی و احترام به دیگر کشورها استوار بود. «پیمان ماستریخت» در ۷ فوریه ۱۹۹۲ در راستای تشکیل اروپای واحد، «به اجرا گذاردن واحد پول اروپایی» یورو (Euro) از سوم ژانویه ۱۹۹۹ و «تصویب قانون داماتو»^۳ از سوی کنگرهٔ آمریکا، اسباب استقلال هرچه بیشتر

۱. پیمان نظامی بلوک شرق در مقابل پیمان ناتو.

۲. پیمان اقتصادی بلوک شرق در مقابل بازار مشترک اروپا.

۳. آمریکا با تصویب قانون داماتو در اواخر سال ۱۹۹۶ شرکت‌های خارجی طرف قرارداد ایران را تحریم کرد. در واقع این اقدام، بزرگ‌ترین شکاف اروپا و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم را پدید آورد. گفتنی است آمریکا در ۸ مه ۱۹۹۸ از اجرای قانون داماتو و هلمز برتون عقب‌نشینی کرد.

اروپا از امریکا را پدید آورد و در نتیجه در سیاست خارجی ایران امکان جایگزینی اروپا و روسیه به جای امریکا فراهم شد.

دوره سوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با ریاست جمهوری حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی آغاز شد. از مهم‌ترین تحولات سیاست خارجی این دوره عبارت است از: تشکیل اجلاس سران کنفرانس اسلامی در ایران (۱۱ آذر ۱۳۷۶)، ادامه سیاست تنش‌زدایی در روابط خارجی و نیز معرفی چهره‌های صلح‌طلبانه از اسلام و ایران با ارائه نظریه گفتگوی تمدن‌ها. طرح گفتگوی تمدن‌ها خیلی زود در دستور کار سازمان ملل متحد قرار گرفت و سال ۲۰۰۱، سال گفتگوی تمدن‌ها نامیده شد. گرچه تحولاتی که پس از آن در روابط بین‌الملل رقم خورد، این آرمان را با چالش‌های جدی روبه‌رو ساخت. وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و بدنبال آن حمله نظامی امریکا به افغانستان و عراق نشان می‌داد که گفتگوی تمدن‌ها امری آرمانی است و یا دست‌کم در شرایط حاضر نمی‌توان به توفیقات سریع آن امیدوار بود.

حادثه یازدهم سپتامبر را باید نقطه عطفی در شکل‌دادن نظام بین‌الملل در اوایل هزاره سوم تلقی کرد. هم‌اکنون منافع ملی امریکا با رویارویی مستقیم با اسلام انقلابی و مسئله خاورمیانه و تسلط بر ذخایر نفتی آن گره خورده است. ایالات متحده که در دوران جنگ سرد به بهانه مقابله با کمونیسم، در سرتاسر جهان دخالت نظامی و غیرنظامی داشت در شرایط جدید توجیه‌های جدیدی - از جمله مقابله با تروریسم و دفاع از حقوق بشر - برای اقدامات خود ارائه می‌کند.

نوآم چامسکی - فیلسوف و زبان‌شناس معروف آمریکایی - حادثه فروریختن برج‌های تجاری نیویورک را از یک سو ضربه‌ای مهلک برای سرویس‌های اطلاعاتی جاسوسی غرب، و از دیگر سو بهانه‌ای برای حملات جدید اسرائیل به شهرهای فلسطین می‌داند.^۱

گرچه سقوط دولت طالبان در افغانستان و روی کار آمدن دولت حامد کرزای، خطر بنیادگرایی افراطی و ضدشيعی در همسایگی ایران را از بین برد ولی از سوی دیگر موجب تقویت حضور ایالات متحده در منطقه شد. امریکا از یک سو به تحکیم پایگاه‌های نظامی خود در افغانستان پرداخت و از سوی دیگر با به راه انداختن جنگ نفت یا به تعبیری جنگ سلطه، سعی کرد به اهداف راهبردی خود

۱. نوآم چامسکی، ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به عراق، ترجمه بهروز جندقی، ص ۲۴ - ۲۶.

در خاورمیانه نزدیک شود. تجاوز آمریکا و انگلستان به عراق که بدون مجوز سازمان ملل متحد صورت گرفت، سه هدف اساسی را دنبال می‌کرد: تسلط بر منابع نفتی، محدود کردن اصول‌گرایی اسلامی، و حل مسئله فلسطین (تسهیل روند صلح با اسرائیل).

جمهوری اسلامی ایران در قبال حمله آمریکا به افغانستان و عراق مخالفت عملی نکرد، اما نارضایتی شدید خود از حضور ایالات متحده در منطقه و نقض استقلال و کشتار مردم مظلوم این دو کشور را بارها اعلام نمود. از دیگر سوی، ایران در مقابل طرح امریکایی «نقشه راه»^۱ که برای حل مسئله فلسطین ارائه شده بود، اعلام نمود که تصمیم‌گیری باید به مردم مظلوم فلسطین واگذار شود.^۲ این طرح - که آمریکا آن را در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۸۱ ارائه کرده بود - یک ماه بعد، از سوی کمیسیون چهارجانبه تعدیل شد. و به وسیله دولت اسرائیل و تشکیلات خودگردان فلسطین به امضا رسید؛ در عمل با چالشهایی روبه‌رو شده است.

1. Road Map

۲. نماینده جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل مورخه ۱۳۸۲/۳/۱۸ اعلام نمود، ایران در قضیه طرح «نقشه راه» سکوت می‌کند، و تعیین تکلیف آن را به مردم فلسطین واگذار می‌نماید.

فصل نهم

بازتاب انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی همانند هر انقلاب دیگری در درون مرزهای ملی خود محدود نماند و در ورای مرزهای خود تأثیرات و بازتاب مهمی داشت. در یک نگاه کلی می‌توان بازتاب و تأثیرات انقلاب را در سه سطح گسترده و چند سطح کوچکتر مورد بررسی قرار داد.

۱. بازتاب انقلاب اسلامی بر نظریه‌های سیاسی

الف) تا پیش از این انقلاب، دیدگاه علمی غالب در زمینه انقلاب این بود که دستیابی به توسعه - که از اهداف انقلاب‌های معاصر است - با سکولاریزه شدن فرهنگی^۱ همراه است؛^۲ چنان‌که خانم هانا آرننت^۳ در کتاب انقلاب، یکی از ویژگی‌های مرسوم انقلاب‌ها را دنیوی بودن آنها می‌داند.^۴ این در حالی بود که انقلابی در ایران شکل گرفت که خود در واکنش به سکولاریزه شدن جامعه به وقوع پیوسته و خواهان برپایی دولتی بر مبنای دینی بود. از این رو انقلاب اسلامی با ماهیت کاملاً دینی خود، اعتبار چنین نظریه‌هایی را خدشه‌دار کرد. این انقلاب ایدئولوژی انقلابی جدیدی را که شامل

1. Cultural Secularization

2. Almond & Powell, *Comparative politics: a Development Approach*, Boston: LITTLE BROWN, pp. 213 - 298.

3. H. Arendt

۴. به نظر وی، وجه عرفی و این جهانی به امور بخشیدن یا به عبارت دیگر تفکیک دین از سیاست و نیز ظهور یک قلمرو دنیوی با شأن و حیثیت خاص خود، مسلماً از عوامل بسیار مهم در پیدایی انقلاب به شمار می‌رود. (هانا آرننت، پیشین، ص ۳۲).

نقاط مثبت سایر ایدئولوژی‌های انقلابی معاصر نیز بود - یعنی مفاهیم استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی را - در چارچوب حکومت دینی در دنیای مادیرگرای معاصر مطرح نمود و بدین‌گونه، صاحب‌نظران پدیده انقلاب^۱، دولتها و نخبگان سیاسی را غافلگیر کرد. در واقع، آنها تصور وقوع چنین انقلابی با این ماهیت و ایدئولوژی را نداشتند؛ آن هم در دنیایی که غالباً انقلاب‌های مارکسیستی یا لیبرال مسلک در آن روی می‌داد.

ب) انقلاب اسلامی از چند جنبه، انتقادات وارده بر مدرنیته را مورد تأیید قرار داد؛ به‌گونه‌ای که اندیشمندان پسامدرنیسم^۲ آن را نشانه‌ای بر عبور بشر از مدرنیسم به پسامدرنیسم دانستند. میشل فوکو، فیلسوف پست مدرن که در زمان وقوع انقلاب اسلامی به ایران سفر کرد و از نزدیک تحولات ایران را گزارش می‌نمود، مشاهدات خود از انقلاب ایران را تأییدی بر نگاههای جدید خود به تاریخ و قدرت قرار داد. از نظر او قدرت برخلاف تصور همگان از بالا به پائین اعمال نمی‌شود و تنها در تسلیحات و نیروهای نظامی دولتها خلاصه نمی‌گردد، بلکه در همه اجزا و لایه‌های اجتماع گسترده و پراکنده است و به‌موقع، خود را آشکار می‌کند. به نظر وی، در مطالعه قدرت باید از الگوی هابز در کتاب لویاتان^۳ پرهیز کرد و پایه‌های تحلیل خود در باره قدرت را، بر مطالعه شیوه‌ها و تاکتیکها استوار ساخت. براساس همین شیوه بود که امام خمینی رحمه الله توانست این قدرت گسترده و پراکنده را در راستای انقلاب اسلامی بسیج نماید و بر قدرتی تا دندان مسلح پیروز شود.^۴

علاوه بر این انقلاب اسلامی بر خلاف روایت مدرنیته تأکید کرد که تاریخ، مسیری واحد و یکسان ندارد و این ایده که همه جوامع به سوی لیبرالیسم و دموکراسی غربی در حرکت‌اند - پنداری بیش نیست.

۱. در این زمینه بنگرید به: تدا اسکاچپول، «حکومت تحصیلدار و اسلام شیعی در انقلاب ایران»، رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، ص ۱۸۵ - ۱۹۱.

2. Post - modernism

۳. ر.ک: توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۵.

۴. میشل فوکو، «قدرت انضباطی و تابعیت»، قدرت، ص ۳۴۰؛ «فوکو و انقلاب اسلامی ایران، معنویت گرائی در سیاست»، پژوهشنامه متین، شماره ۱. اکبر احمد نیز از این زاویه به انقلاب اسلامی پرداخته، و از آنجا که وی معتقد بود این انقلاب را نمی‌توان تحلیل ساختاری کرد، آن را اولین انقلاب پست‌مدرن خوانده است. افرادی مانند «بیات» هم انقلاب اسلامی را مبتنی بر شکل جدیدی از مدرنیته می‌دانند که با مدرنیته مبتنی بر عقلانیت محاسبه‌گر تفاوت دارد. سعید حجاریان، «تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر نظریات علوم اجتماعی»، در فراتی، رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، ص ۳۲۱.

ج) به دلیل نقش مذهب در ایران و نیکاراگوئه زمینه ظهور نسل جدیدی از نظریه‌های انقلاب فراهم شد، جک گلدستون^۱ در دسته‌بندی نظریه‌های انقلاب در قرن بیستم از توالی سه نسل توصیفی، تعمیمی و ساختاری سخن گفته است. در نسل اول که مربوط به دهه‌های نخست قرن بود، نظریه‌ها تنها به توصیف انقلاب‌ها می‌پرداختند و از تبیین علمی سر باز می‌زدند، مانند نوشته‌های ادواردز،^۲ پتی^۳ و بریتون.^۴ در نسل دوم که مربوط به اواسط قرن بیستم بود، نظریه‌های انقلاب خصلت تعمیمی گرفتند. مانند نظریه‌های سیستمی و روانشناختی. در نسل سوم - که مربوط به دهه‌های پایانی قرن بیستم به‌ویژه دهه ۱۹۷۰ می‌شود - نظریه‌ها، ساختاری شدند؛ مانند نظریه‌ی تدا اسکاچپول^۵ در این نظریه‌ها به نقش ساختارهایی مانند محیط بین‌المللی و ساخت دهقانی توجه می‌شود که خصلت جبری دارند و اما نقش عناصر ایدئولوژی و رهبری در درجه‌ی دوم اهمیت قرار می‌گیرد.^۶

وقوع انقلاب اسلامی در پایان دهه ۱۹۷۰ نظریه‌های نسل سوم و از جمله نظریه‌ی اسکاچپول را زیر سؤال برد؛ به‌گونه‌ای که وی در سال ۱۹۸۲ در مقاله‌ای با عنوان «دولت تحصیلدار و اسلام شیعی در انقلاب ایران»، این گفته پیشین خود را که «انقلاب‌ها ساخته نمی‌شوند، بلکه به‌وجود می‌آیند»، در مورد انقلاب ایران رد نمود. او با فاصله گرفتن از دید کاملاً ساختاری خود چنین نوشت که «اگر در دنیا یک انقلاب وجود داشته باشد که یک حرکت انقلابی آگاهانه آن را ساخته است، آن انقلاب، انقلاب ایران است.» او بدین‌گونه، نقش عناصر ایدئولوژی و رهبری را مورد تأکید قرار داد.^۷

شاید به همین دلایل بود که جان فوران^۸ و جک گلدستون از نسل چهارم نظریه‌های انقلاب سخن راندند. به نظر فوران، رخداد دو انقلاب ایران و نیکاراگوئه راه را برای ورود به نسل چهارم

1. Jack Goldstone

2. Edwards

3. Pettit

4. Brinton

5. Theda Skocpol

۶. حمیرا مشیرزاده، «نگرشی اجمالی به نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی»، *انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن* (مجموعه مقالات)، ج ۱، ص ۳۳-۳۴.

۷. اسکاچپول، پیشین، ص ۱۸۹-۱۹۰ و ۲۰۵-۲۰۶.

8. J. Foran

نظریه‌های انقلاب هموار کرد؛ یعنی نسلی که خود را از دید ساختاری محض و جبرگرایی رهانیده و در مقابل، عناصر متعددی مانند فرهنگ و ایدئولوژی، بسیج منابع، توسعه نامتوازن و... را مورد توجه قرار داده است.

گلدستون نیز در مقاله‌ای با عنوان «به سوی نسل چهارم نظریه‌های انقلاب» چنین نوشت که تحلیل انقلاب‌ها از جمله انقلاب‌های جهان سوم در دهه آخر قرن بیستم، ناتوانی تحلیل‌های ساختاری در زمینه انقلاب را گوشزد نمود و بر لزوم توجه به عواملی مانند رهبری، ایدئولوژی و هویت تأکید کرد. به نظر وی، در بررسی انقلاب باید به دنبال عواملی باشیم که ایجادکننده ثبات‌اند. در واقع اگر این عوامل، ضعیف باشند، راه برای رهبری انقلابی، ایدئولوژی و هویت، باز می‌شود تا به همراه عوامل ساختاری مانند فشارهای بین‌المللی و تعارض نخبگان یا حکومت، وقوع انقلاب را رقم زنند.^۱

۲. بازتاب انقلاب اسلامی بر مسائل راهبردی قدرت‌های بزرگ

انقلاب اسلامی در زمان جنگ سرد - بین بلوک شرق کمونیست به رهبری اتحاد شوروی، و بلوک غرب به رهبری امریکا - اتفاق افتاد. در آن زمان مسائل جهانی و راهبردهای دولتها عموماً با توجه به این واقعیت جهانی جریان می‌یافت. بلوک غرب در راستای استراتژی مهار یا سد نفوذ^۲ اتحاد جماهیر شوروی، تعدادی پیمان زنجیره‌ای شامل ناتو، سنتو و سیتو را در محدوده جغرافیایی اروپا تا آسیای جنوب شرقی در اطراف شوروی پدید آورده بود که ایران عضو حلقه میانی آن یعنی سنتو بود. از این سو، بلوک شرق نیز پیمان ورشو را برای جلوگیری از نفوذ یا حملات غرب علیه هر یک از اعضای کمونیست این پیمان به‌وجود آورده بود.

افزون بر این، پس از شکست امریکا در ویتنام^۳ (۱۹۷۵) امریکا به دلیل مخالفت افکار عمومی

1. Jack Goldstone, "Toward a Fourth Generation of Revolutionary Theory", *Annu. R e v . Polit. sci.* 2001, 4: x.x Copyright 2001 by Annual Reviews.

2. Containment

۳. پس از شکست فرانسوی‌ها در دپن بین فو در ۱۹۵۴ و کسب استقلال ویتنام شمالی و سپس خروج فرانسوی‌ها از ویتنام، امریکایی‌ها آرام‌آرام وارد ویتنام جنوبی شدند تا از طریق مبارزه نظامی و نبرد تبلیغاتی - که نبرد روانی علیه قلبها و اذهان ویتنامی‌ها نام گرفت - از سلطه کمونیستها بر ویتنام جنوبی و

خود دیگر توان مداخله نظامی علیه حرکت‌های انقلابی را در خود نمی‌دید. از این‌رو، نیکسون رئیس‌جمهور امریکا در استراتژی جدیدی که به استراتژی دو ستونی (ستون نظامی ایران و ستون مالی عربستان) مشهور شد، با توجه به موقعیت استراتژیک خاص ایران، پتانسیل قدرت ایران، ویژگی‌های شخصی محمدرضا شاه و اینکه ایران کشوری عربی نبود و از مناقشه اعراب و اسرائیل فاصله داشت، شاه ایران را ژاندارم خود در منطقه کرد و در مدتی اندک قرارداد فروش میلیاردها دلار اسلحه را با ایران امضا نمود.^۱ در این راستا، ایران به نیابت از امریکا شورشیان کمونیست ظفار در عمان را سرکوب، و از گسترش این حرکت کمونیستی طرفدار مسکو در شبه‌جزیره عربستان جلوگیری نمود.

وقوع انقلاب ایران ابتدا راهبردهای منطقه‌ای دو ابرقدرت را دستخوش تغییر کرد و سپس باعث تغییراتی در راهبردهای جهانی آنها شد. در رابطه با بلوک غرب، انقلاب اسلامی در کشوری که ژاندارم امریکا در منطقه خوانده می‌شد - یعنی کشوری که باید در مقابل حرکت‌های ضدغربی بایستد - اتفاق افتاده بود و این امر از این‌رو بلافاصله یک خلأ آشکار قدرت در منطقه پدید آورد. در ضمن، ایران پس از پیروزی انقلاب از پیمان ستو خارج شد و باعث فروپاشی آن گردید؛ به‌گونه‌ای که بین پیمان‌های ناتو و سیتو فاصله افتاد. انقلاب که در کنار چاه‌های نفتی منطقه اتفاق افتاده بود اهمیت آن را دوچندان می‌کرد، خیلی زود در میان کشورهای منطقه - که مرکز مسلمانان و به‌ویژه شیعیان در

شبه‌جزیره هند و چین جلوگیری کنند، اما همراهی مردم با مبارزان ویتنامی و نیز همراهی دولت‌های شوروی و چین با آنها امریکایی‌ها را با شکستی تلخ مواجه ساخت.

برای آگاهی بیشتر بنگرید به: رابرت. دبلیو. چندلر، *یورش‌های تبلیغاتی آمریکا در جنگ ویتنام*، ترجمه مصطفی ملکوتیان، تهران، جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.

۱. در مجموع از سال ۱۹۵۰ تا زمان سقوط شاه، ایران قراردادهای خرید تجهیزات و خدمات نظامی به ارزش حدود ۲۰ میلیارد دلار با آمریکا امضا کرده بود. البته خرید سلاح‌های پیشرفته و گران‌قیمت بیشتر به بعد از گران‌شدن قیمت نفت بازمی‌گردد. طبق گزارش کمیته خارجی سنای آمریکا، بودجه دفاعی ایران از ۸۸۰ میلیون دلار در سال ۱۳۴۹ (۱۹۷۰) به ۳۶۸۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۳ (۱۹۷۴) و ۹۴۰۰ میلیون دلار در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) جهش نمود:

Shahin Mossavar Rahmani, *The Iranian Revolution and its Theoretical Implications*, Ann Arbor: U.M.I. 1989, pp 110 - 111)

به نوشته یکی از منابع، ایران در سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ به ترتیب ۱/۹۱، ۲/۱۵۷/۴، ۴/۳۷۳/۴، ۲۰۲۱ و ۱/۴۵۸/۷ میلیون دلار از آمریکا اسلحه خرید. (ابراهیم سنجر، *نفوذ آمریکا در ایران*، ص ۱۱۸).

جهان است - انعکاس یافت؛ بازتابی که باعث شد جهان غرب و دولت‌های منطقه در هراس از وقوع تحولات مشابه ایران فروروند. در این اوضاع، غرب و به‌ویژه آمریکا برای جلوگیری از گسترش حرکت‌های انقلابی در کشورهای دیگر و حفظ منافع بین‌المللی خود، بهره‌گیری از راهبردها و روشهای مختلفی را مورد توجه قرار داد. آمریکا در دوره ریاست‌جمهوری جیمی کارتر در سال ۱۹۷۹ اعلام کرد که برای حفظ منافع خود یک نیروی واکنش سریع تشکیل می‌دهد؛ امری که به معنای روی‌آوری مجدد آمریکا به مداخله مستقیم نظامی بود.^۱ آمریکا در این دوره به اقدامات مهمی علیه ایران دست زد؛ محاصره اقتصادی، حمله نظامی نافرجام طبس، طراحی کودتای نوژه، تحریک عراق به آغاز جنگ و همراهی با این کشور در طول جنگ علیه ایران و در نهایت «سیاست مهار ایران» از مهم‌ترین این اقداماتند.^۲

۱. در این خصوص کارتر در سال ۱۹۸۰ در پیامی به کنگره چنین گفت: «هر اقدامی از سوی هر قدرت خارجی برای دستیابی به کنترل منطقه خلیج فارس، به عنوان حمله به منافع حیاتی آمریکا به شمار آمده و چنین حمله‌ای با هر وسیله لازمی - از جمله نیروی نظامی - دفع خواهد شد.» (دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، مجموعه مقالات سمینار بررسی خلیج فارس، ص ۸۱).

۲. در حمله نظامی آمریکا به طبس، ۱۱۸ آمریکایی مجهز به شش فروند هواپیما C-130، دو فروند هواپیمای آواکس، هشت فروند هلی‌کوپتر، مسلسل‌های دستی و موتورسیکلت شرکت داشتند. در این واقعه هشت آمریکایی کشته شدند که با تلاش بورگه و ویلالون - که به کلای فرانسوی مشهور بودند و مرتب با قطب‌زاده تماس داشتند - به آمریکا منتقل شدند. چارلی بکویت، نیروی دلتا، ترجمه رضا فاضل زرنندی، ص ۱۰۳ - ۱۴۱. همچنین بنگرید به: یوسف مازندی، *ایران ابرقدرت قرن؟*، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۱۳ - ۱۶. نیز برای ملاحظه نقش آمریکا در طرح‌ریزی کودتای نوژه ر.ک: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی وزارت خارجه، *کودتای نوژه*، ص ۱۰۸، ۳۷ و ۱۱۵).

برای مطالعه نقش آمریکا در آغاز جنگ عراق علیه ایران ر.ک: منوچهر محمدی، «علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی»، *جنگ تحمیلی* (مجموعه مقالات)، ص ۹ و ۱۵۱؛ مجید مختاری، «تجزیه و تحلیل مقطع زمینه‌سازی جنگ ایران و عراق»، *جنگ تحمیلی*، ص ۱۰۲؛ «روابط پنهانی ایالات متحده و عربستان سعودی؛ اسلحه، نفت، عراق، ایران» ترجمه بهمن همایون، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال هفتم، شماره ۷۱-۷۲، مرداد و شهریور ۱۳۷۲، ص ۶۴-۷۱.

نیز برای ملاحظه سیاست مهار ایران و محدودیتها و نتایج آن بنگرید به: امیری، مجتبی، «ایران و آمریکا، نگاهی دیگر»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ساز ۱۳۷۴، شماره ۹۵-۹۶؛ متقی، ابراهیم، «دستورالعمل اجرایی کلیتون: مهار ایران یا به دلیلی دیگر؟»، *راهبرد*، بهار ۱۳۷۴، شماره ۶؛ «بررسی روابط ایران و ایالات متحده آمریکا: سیاست مهار دو جانبه و پیامدهایش»، *مجله سیاست خارجی*، سال ۱۳۷۴، شماره ۴؛ متقی، ابراهیم، «محدودیت‌های آمریکا در روند دستیابی ایران به تکنولوژی پیشرفته»، *مجله سیاست دفاعی*، سال اول، شماره ۳ و ۴، ۱۳۷۲.

امریکا با ترغیب به تشکیل شورای همکاری خلیج فارس در سال ۱۹۸۱، به تقویت بنیه نظامی این کشورها به‌ویژه عربستان پرداخت. پرکردن خلأ قدرت در خلیج فارس مهمترین دلیل و مداخله نظامی روسها در افغانستان و ترس کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس از محاصره شدن توسط کمونیستها یا کشورهای وابسته به اتحاد شوروی به سبب حضور روسها در یمن جنوبی، اتیوپی و افغانستان از عوامل دیگر این اقدام به حساب می‌آید.

در مورد بازتاب انقلاب اسلامی در مسائل راهبردی اتحاد شوروی باید گفت با پیروزی انقلاب اسلامی امنیت داخلی و منافع جهانی این کشور تحت الشعاع قرار گرفت. اندیشه انقلابی به‌رغم کنترل شدید سازمان‌های امنیتی، از دیوارهای آهنین گذشت و بر جمهوری‌های مسلمان‌نشین اتحاد شوروی تأثیر گذارد. افزون بر این، انقلاب اسلامی با تغییر ایدئولوژی و ماهیت حرکت‌های انقلابی در جهان اسلام - که بسیاری از آنها پیش‌تر کمونیستی بودند یا گرایش به شوروی داشتند - نفوذ بین‌المللی اتحاد شوروی را تضعیف کرد. از این‌رو، یکی از عوامل فروپاشی اتحاد شوروی را باید بازتاب انقلاب اسلامی دانست. مقاومت سرسختانه مردم افغانستان در مقابل هجوم شوروی به آن کشور، که جهاد با کفار خوانده شد، و شکست روسها که با الهام از انقلاب اسلامی ایران صورت گرفت نیز در فروپاشی اتحاد شوروی نقش داشت.

۳. انقلاب اسلامی و حرکت‌های انقلابی در جهان اسلام

به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران فضایی از اصول‌گرایی اسلامی سراسر جهان اسلام را فراگرفت که در نتیجه آن حرکت‌های اسلامی متعددی پدید آمد. در این دوره برخی حرکت‌های اسلامی که پیش‌تر خاموش بودند مجدداً فعال شدند و برخی ملهم از انقلاب اسلامی ظهور کردند. براساس یک پژوهش علمی^۱ درباره تأثیر انقلاب اسلامی بر حرکت‌های انقلابی در کشورهای عربی چنین آمده است: در لبنان که بیش از هر کشور دیگری تحت تأثیر انقلاب اسلامی قرار گرفته، جنبش‌های شیعی «امل»، «امل اسلامی» و «حزب‌الله» و گروه سنی «جنبش توحید اسلامی» تحت تأثیر انقلاب اسلامی رشد کرده یا تأسیس شدند.

۱. حمید احمدی، «انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه عربی»، مجموعه مقالات

در عراق نیز فعالیت «حزب الدعوة الاسلامی» که از حمایت آیت‌الله سید محمدباقر صدر برخوردار بود، در اثر وقوع انقلاب اسلامی گسترش یافت. و در سال ۱۳۶۱ «مجلس اعلاى انقلاب اسلامی عراق» با هدف مبارزه با حکومت صدام‌حسین پدید آمد که البته نقش انقلاب اسلامی در این امر کاملاً آشکار بود.

همچنین در عربستان سعودی وقوع انقلاب اسلامی انگیزه خوبی به اخوان المسلمین داد تا رژیم سعودی را مورد حمله قرار دهد. آنها چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تحت رهبری جهیمان العتیبی مسجدالحرام را اشغال کردند. «سازمان انقلاب اسلامی جزیره العرب» که گروهی شیعی بود و رهبری قیام‌های عاشورای ۱۹۷۹ در استان قطیف عربستان را برعهده داشت نیز تحت تأثیر انقلاب اسلامی پدید آمد. علاوه بر این، در بحرین، که بیش از ۷۰ درصد مردم آن شیعه اما حکومت در دست اقلیت سنی است - «جبهه اسلامی برای آزادی بحرین» در سال ۱۹۸۱ به کودتایی نافرجام دست زد. در کویت گروه حزب‌الله کویت پدید آمد در دو کشور قطر و امارات عربی متحده نیز گرچه گروه اسلامی خاصی فعالیت نمی‌کند اما اعتراضات اجتماعی دیده شده است.

انقلاب اسلامی، در مصر تأثیری غیرمستقیم بر جنبش‌های اسلامی داشته است. این تأثیرگذاری هم باعث رادیکال شدن برخی جنبش‌ها شد و هم جنبش‌های میانه‌رو را به فعالیت بیشتر برای رسیدن به اهداف خود تشویق کرد. گرچه رادیکالیسم اسلامی و توسل به شیوه‌هایی قهرآمیز علیه دولت مصر، از اوایل دهه ۱۹۷۰ شروع شده بود اما پس از انقلاب ایران، گروه‌های جدیدی، توسل به این شیوه‌ها را گسترش دادند. اوج این رادیکالیسم، ترور انورسادات در اکتبر ۱۹۸۱ توسط سازمان الجهاد تحت رهبری عبدالسلام فرج بود.

سرانجام در سوریه و در میان فلسطینی‌ها نیز شاهد اثرگذاری انقلاب اسلامی بوده‌ایم. در سوریه «اخوان المسلمین» تحت تأثیر انقلاب اسلامی فعالیت خود را گسترش داد، هرچند این سازمان بعدها به دلیل گسترش روابط ایران و سوریه به انتقاد از ایران پرداخت. در حال حاضر در میان فلسطینی‌ها دو گروه اصلی «جهاد اسلامی» و «سازمان مقاومت اسلامی» یا حماس حضور دارند که هر دو در نیمه دهه ۱۹۸۰ متأثر از پیروزی انقلاب اسلامی اعلام موجودیت کردند. در این میان، جهاد اسلامی آشکارا از انقلاب اسلامی دفاع کرد و خواستار الگو گرفتن از حرکت مردم ایران بود. مواضع دو سازمان

یادشده در برابر مسئله فلسطین، با مواضع ایران مشابهت بسیاری دارد.^۱

انقلاب اسلامی به جز کشورهای عربی، در سایر مناطق و کشورها از جمله آسیای جنوبی، آسیای مرکزی، قفقاز و ترکیه نیز بازتاب یافته است. در افغانستان به دلیل اشتراک فرهنگی و زبانی، اثربخشی انقلاب اسلامی حتی پیش از پیروزی این انقلاب آغاز شد و در مقاومت مردم در برابر کودتای کمونیستی طرفدار شوروی نمود کاملی یافت. پس از پیروزی انقلاب ایران و اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی نیز گروههای شیعه و سنی، یعنی مجاهدین افغانی، از انقلاب اسلامی الهام می‌گرفتند و بدون شک تأکید این گروهها بر اسلام تحت تأثیر این انقلاب صورت گرفته بود.^۲

در پاکستان نیز پیروزی انقلاب اسلامی ایران باعث ارتقای سطح فکری و بینش سیاسی نسل جوان شیعی و پیدایش «نهیضت اجرای فقه جعفری» گردید؛ نهضتی که از افق مشابهی با انقلاب اسلامی برخوردار است. بیشتر جمعیت اهل تسنن پاکستان نیز انقلاب اسلامی ایران را به دیده احترام می‌نگرند و خود را در جنبه فرقه‌هایی مانند «سپاه صحابه» گرفتار نکرده‌اند. البته در این میان، مسئله فرقه‌گرایی عاملی در جلوگیری از اثربخشی بیشتر انقلاب اسلامی در پاکستان بوده است.^۳

۱. در مورد تأثیرات سریع و اولیه پیروزی انقلاب اسلامی بر حرکت مردم فلسطین، روزنامه القیس در اواخر سال ۱۳۵۸ گزارش داد که صدها تظاهرات‌کننده در شهرهای غرب اسرائیل و نوار غزه با شعارهای الله اکبر به مکان‌های فروش مشروبات الکلی و سینماها حمله کردند. همچنین در اثنای یک مسابقه فوتبال، تماشاچیان به هنگام شعار دادن علیه دسته اسرائیلی شرکت‌کننده، شعار «خمینی خمینی» سر می‌دادند. (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۱۲/۸)

در زمینه الهام‌گیری فلسطینی‌ها از انقلاب ایران، یکی از اعضای رهبری سازمان جهاد اسلامی فلسطین در مصاحبه‌ای چنین گفت: پیروزی اسلام در ایران ما را مقاوم‌تر می‌سازد. ما در بیانیه‌ها و نشریات خود بر محور تهران - قدس تأکید کردیم؛ محوری که به زودی آمریکا و اسرائیل را از منطقه بیرون خواهد کرد. وی افزود ترور افسر امنیتی اسرائیل به نام روزنتال هدیه‌ای بود به روح شهدای مکه تا بر همبستگی مبارزات مردم فلسطین و ایران تأکید کنیم. (کیهان، ۱۳۶۶/۱۲/۱۰)

۲. نگاهی به نشریات و کتاب‌های مجاهدین افغانی در دوره مورد نظر، این گفته را تأیید می‌کند؛ از جمله بنگرید به شماره‌های مختلف مجله حیل الله که با عنوان ارگان نشریاتی سیدجمال‌الدین حسینی در سال‌های مورد نظر منتشر می‌گشت.

۳. شیعیان بیشتر در مناطق شمالی پاکستان ساکن‌اند؛ یعنی در مرز سه کشور هند، چین و افغانستان. علامه سیدعارف حسین حسینی - که در سال ۱۳۶۳ رهبر نهضت اجرای فقه جعفری شد و در نهایت به شهادت رسید - معتقد بود موضوع پذیرش رهبری امام خمینی در جهان اسلام یک ضرورت است. وی تأکید

در کشمیر نیز - که آن را به دلایل فرهنگی و تاریخی، ایران صغیر خوانده‌اند - همواره در اعتراضات مردمی، شعارهای انقلاب اسلامی طنین‌انداز می‌شود؛ به‌ویژه اهالی کشمیر آزاد که به‌شدت طرفدار انقلاب اسلامی‌اند.^۱

در آسیای مرکزی از جمله در کشورهای تاجیکستان و ازبکستان حرکت‌هایی تحت تأثیر انقلاب اسلامی پدید آمد، هرچند حضور چریک‌های وهابی - که متأثر از حرکت طالبان‌اند - نیز دیده‌می‌شود.^۲ در قفقاز نیز چه قفقاز تحت حاکمیت روسیه، یعنی جمهوری‌های مسلمان‌نشین این کشور مانند چچن، داغستان، بالکاریا و اوستیای شمالی - که سابقه مبارزه طولانی با روسها داشته‌اند -^۳ و چه قفقاز جنوبی، یعنی جمهوری آذربایجان، بازتاب انقلاب اسلامی وجود داشته است. گفتنی است در جمهوری آذربایجان این حرکت در حزب اسلامی آن تجلی یافت. و نهایتاً، حتی در ترکیه لائیک نیز نفوذ احزاب اسلامگرا قابل مشاهده است.

⇒ می‌کرد که ما به آمریکا اجازه نمی‌دهیم از پایگاه‌هایش در پاکستان علیه ایران استفاده کند. همچنین اهل سنت پاکستان به دو گروه بریلوی (که به مراتب به عقاید شیعه و حب اهل بیت نزدیکتر هستند) و دیوبندی (که عقاید سلفی و شبه وهابی دارند) تقسیم می‌شوند. حدود ۸۰٪ اهل سنت این کشور به دلیل گرایش‌های اعتقادی و سیاسی دیدگاه‌های نزدیکی با ایران دارند. موارد متعدد از جمله حضور غلام اسحاق خان، رئیس‌جمهور پاکستان، در مراسم تشییع پیکر امام خمینی علیه السلام در خرداد ۱۳۶۸ و پیش از آن استقبال کم‌نظیر از حضور ریاست‌جمهوری ایران در پاکستان و نیز بزرگداشت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی و روز قدس در پاکستان، گویای بازتاب و اثربخشی انقلاب اسلامی در پاکستان است؛ حتی ضیاء الحق حاکم نظامی پاکستان، اعلام نمود که هدفش حاکمیت‌بخشی به فقه حنفی در کشور است. به‌رغم این امر، فرقه‌گرایی تاکنون از چهره‌های بارز صحنه سیاسی پاکستان بوده است. برای آگاهی بیشتر از فرقه‌گرایی در پاکستان و نقش منفی آن در اثربخشی بیشتر انقلاب ایران بر این کشور، بنگرید به: حاج سیدکمال جوادی، فهرستواره ایرادات و شبهات علیه شیعیان در هند و پاکستان، صفحات مختلف؛ علی مرتضی زیدی، ریشه‌یابی علل تفرقه‌گرایی در پاکستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، صفحات مختلف؛ سیدرضا صالحی امیری، کالبد شکافی فرقه‌گرایی در پاکستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، صفحات مختلف.

۱. کیهان ۱۳۷۰/۳/۲۶.

۲. عبدالوهاب فراتی، انقلاب اسلامی و بازتاب آن، ص ۸۹-۹۲؛ چالش سیاسی - مذهبی در حاشیه خزر (چریک‌های وهابی امنیت آسیای مرکزی و قفقاز را تهدید می‌کنند)، آفتاب امروز، ۱۳۷۸/۶/۱۷، ص ۱۰.

۳. در این زمینه ر.ک: م. گامر و دیگران، باروی شمال قفقاز، دو قرن مبارزه مسلمانان قفقاز، ترجمه سیدغلامرضا تهامی، صفحات مختلف.

به‌جز سه محور اساسی ذکر شده، تأثیرات انقلاب اسلامی ایران در چند زمینه دیگر نیز نمود می‌یابد که به صورت گذرا بدانها می‌پردازیم:

۱. دولتها و نخبگان سیاسی در جهان اسلام؛ فضای در حال گسترش اسلام‌گرایی که ناشی از وقوع انقلاب اسلامی ایران بوده است، بر دولتها و نخبگان سیاسی در جهان اسلام تأثیر نهاده و نمودهایی بارز یافته است؛ مانند تغییر بعضی از حکومتها و پیوند آنها با اسلام (مانند سودان و پاکستان)، ورود اسلام‌گرایان به پارلمان (مانند حزب‌الله لبنان و اخوان المسلمین اردن)، تغییر ایده‌های رؤسا و شاهزادگان و خطمشی‌های سیاسی و بین‌المللی دولتها (مانند مالزی و عربستان سعودی) و نیز تشکیل دولت توسط احزاب اسلام‌گرا (مانند ترکیه).

۲. سازمان‌های بین‌المللی؛ حضور و مواضع ایران انقلابی در سازمان‌های بین‌المللی مانند جنبش عدم‌تعهد، سازمان کنفرانس اسلامی، اوپک و اتحادیه بین‌المجالس، در تصمیمات و قطعنامه‌های صادرشده نقش مهمی داشته؛ از جمله همکاری ایران و عربستان در اوپک در سال‌های اخیر باعث افزایش بهای جهانی نفت گردیده است. ناگفته نماند که ایران در برخی ارگان‌های وابسته به سازمان ملل متحد مانند سازمان علمی فرهنگی ملل متحد (یونسکو) نیز اثرگذار بوده است.

۳. الهیات رهایی‌بخش در آمریکای لاتین؛ آمریکای لاتین شامل بیست کشور است که به دلیل صدها میلیارد دلار بدهی خارجی و وابستگی اقتصادی و در نتیجه، فقر شدید، از دهه ۱۹۶۰ شاهد برخی وقایع بوده است؛ مانند پناه بردن مردم به کلیساها، سیاسی شدن کشیشان و نیز ظهور پرشمار انجمن‌های مسیحی با افکاری سیاسی.^۱ گفتنی است فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا، در مصاحبه‌ای به وجود این حرکت گسترش یافته اشاره کرده است. هم‌چنین، سوموزا دیکتاتور سرنگون‌شده نیکاراگوئه در انقلاب ۱۹۷۹ این کشور، ضمن تأکید بر نقش کشیشان در این انقلاب، به وجود ارتباط بین انقلابیون نیکاراگوئه و ایران اشاره نموده و ادعا کرده است کشیشهایی که در انقلاب نیکاراگوئه نقش داشتند، پیش از پیروزی انقلاب به ایران رفت‌وآمد می‌کردند و با امام خمینی

۱. برای مطالعه ویژگی‌ها و دیدگاه‌های برخی از نظریه‌پردازان «الهیات رهایی‌بخش» بنگرید به: عباس منوچهری، نظریه‌های انقلاب، ص ۲۲-۳۴؛ کلیسای شورشی، ترجمه جواد یوسفیان، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸.

ملاقات می‌نمودند.^۱

چهرهٔ عمومی جوامع اسلامی؛ پس از پیروزی انقلاب اسلامی شاهد تغییراتی در چهرهٔ ظاهری جوامع در کشورهای اسلامی و رفتارهای عمومی آنها و حتی در میان مسلمانان در کشورهای غیراسلامی بوده‌ایم؛ از قبیل گسترش حجاب اسلامی، در کشورهای اسلامی که نمونه بارز آن در ترکیهٔ لائیک و در میان مسلمانان ساکن در کشورهای غربی مشاهده می‌شود، همچنین گرایش بیشتر مسلمانان به شرکت در مراسم مذهبی و همچنین رعایت تکالیف دینی را می‌توان ذکر کرد. این امر حتی در کشورهای دوردست آسیایی مانند اندونزی و مالزی و در اروپا و امریکا نیز دیده می‌شود.

1. Anastasio Somoza, as told to Jack Cox, *Nicaragua Betrayed*, Belmont: Western Island Publishers, pp 23 - 26 & 91 - 93.

فصل دهم

نگاهی به کارنامه نظام جمهوری اسلامی

بیش از ربع قرن از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد و جمهوری اسلامی در طول این مدت مراحل دشوار و موانع بسیاری را پشت سر گذاشته است. اینک به اعتقاد بسیاری از کارشناسان، یکی از مهم‌ترین چالش‌های انقلاب در سومین دهه از حیات خود مسئله «کارآمدی» می‌باشد.

بی تردید میان صحت و اتقان یک اندیشه اجتماعی و کارایی و توانایی نظام اجتماعی بر آمده از آن در پاسخگویی به مشکلات جامعه، رابطه مستقیمی برقرار است. از سویی دیگر، کارآمدی یا ناکارآمدی کارگزاران یک نظام سیاسی در اجرای اهداف و آرمان‌های آن، می‌تواند در کار آمد یا ناکارآمد به نظر آمدن آن نظام و به تبع، درست و نادرست به نظر رسیدن آن اندیشه اجتماعی، تأثیر مثبت یا منفی بر جای گذارد. به هر حال تناسب و ارتباط میان سه مقوله «اندیشه»، «نظام» و «کارگزاران آن» به گونه‌ای برقرار شده است که تفکیک میان آنها به خصوص در برابر منتقدانش چندان میسر به نظر نمی‌رسد؛ لذا دفاع از یک اندیشه متعالی یا نظام سیاسی متقن، زمانی امکان‌پذیر است که آن اندیشه یا نظام و کارگزارانش در مقام «عمل»، درستی، توانمندی، کارایی، کارآمدی و اثر بخشی خود را به اثبات رسانیده باشند. نظام جمهوری اسلامی به عنوان ثمره عملی انقلاب اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

امروزه بروز مجموعه‌ای از مشکلات در جامعه ما در سال‌های پس از انقلاب به تدریج زمینه‌ساز القای اندیشه ناکارآمدی حکومت دینی شده است برخی از این مشکلات عبارتند از:

- محاصره و فشارهای اقتصادی غرب به خصوص آمریکا؛
- روند سریع افزایش جمعیت کشور در دهه اول انقلاب؛

- جنگ تحمیلی ۸ ساله و خسارات فراوان ناشی از آن؛

- ترور بسیاری از مسؤولان کارآمد و مؤثر نظام؛

- کاهش تولید و صدور نفت؛

- تغییر الگوی مصرف جامعه؛

- تورم جهانی؛

- ساختارهای نامناسب اجتماعی و اقتصادی به ارث رسیده از رژیم گذشته؛

- جنگ روانی و تبلیغاتی و تهاجم فرهنگی جهت ایجاد شکاف بین مردم ونظام اسلامی و به

هدر رفتن استعدادهای انسانی کشور؛ و...

از آنجائیکه رویکرد ما در این فصل، بررسی عملکرد نظام جمهوری اسلامی با توجه به معیارهای مادی و غیر معنوی و غیر ایدئولوژیک است، دستاوردهای معنوی و تأثیرات فرهنگی انقلاب اسلامی را بررسی نمی‌کنیم. گرچه آثار معنوی انقلاب در جای خود قابل بررسی ویژه می‌باشد؛ لکن موارد ذکر شده در این فصل بر اساس معیارهای کمی و مادی که مورد پذیرش عموم مردم - با هر سلیقه و عقیده‌ای - می‌باشد تنظیم شده است.

به نظر می‌رسد که کارنامه عملکرد نظام جمهوری اسلامی و کارگزاران آن، با توجه به تغییر عمده شرایط و تقلیل محسوس درآمدهای ارزی کشور در سال‌های پس از انقلاب، با عنایت به حجم کارهای انجام شده در این مدت، مصداق کلی «کارآمدی» است و البته از سوی دیگر، عدم تحقق برخی از اهداف و آرمانها نیز می‌تواند از نشانه‌های ضعف و وجود نسبتی از ناکارآمدی در عملکرد آنان تلقی شود.

به عبارت دیگر این عملکرد به دلیل ضعف نگرش جامع و راهبردی به مقوله توسعه در ابعاد مختلف آن همچون: اقتصاد، سیاست و فرهنگ و درپیش نگرفتن الگوی مناسب بر پایه ارزش‌های اجتماعی، فرهنگی و توانایی‌های بومی و به عبارت دیگر به دلیل درپیش گرفتن سیاست «توسعه نامتوازن»^۱ موجب ایجاد ناهماهنگی‌هایی در تنظیم اهداف، نارسایی‌هایی در تخصیص منابع و امکانات، اختلالاتی در روابط اجتماعی و به تبع نارضایتی‌هایی بین گروه‌هایی از جامعه شده است که

۱. مقصود از سیاست «توسعه نامتوازن» مفهوم هانتینگتونی آن است که در فصل‌های گذشته کتاب توضیح

این بعد از عملکرد، گویای نسبتی از ضعف و ناکارآمدی در مجموعه کارگزاران نظام است.

۱. مفهوم کارآمدی

واژه کارآمدی Efficiency دارای تعاریف متعددی است. یکی از عمده‌ترین این تعاریف، کارآمدی را «موفقیت در راه تحقق اهداف با توجه به امکانات و موانع» می‌داند. از این‌رو، کارآمدی هر سیستمی بر اساس سه شاخصه اهداف، امکانات و موانع آن، مشخص می‌شود. هر قدر سیستمی با توجه به سه شاخصه مذکور در تحقق اهدافش موفق باشد، به همان مقدار کارآمد است. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان امکانات لازم برای کارآمدی را به دو دسته مادی و غیر مادی تقسیم کرد. موانع کارآمدی هم به دو دسته داخلی و خارجی قابل تقسیم است:

۱. موانع داخلی، مانند: گروه‌های مخالف داخلی و میراث‌های منفی و مخرب علمی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی؛ افزایش تقاضای خدمات، افزایش آستانه رضایتمندی و...

۲. موانع خارجی، مانند: موانع اندیشه‌ای و فرهنگی مهاجم و مخالف، موانع و تهدیدات سیاسی، اقتصادی، نظامی و بین‌المللی.

باید توجه داشت که کارآمدی یک سیستم پویا، در حالات و شرایط گوناگون، متفاوت است. برای مثال یک نظام سیاسی، امری زمانمند و دارای مراحل است و در زمان‌های مختلف می‌تواند از امکانات، موانع و اهداف متفاوت برخوردار باشد. از این‌رو کارآمدی نظام سیاسی را باید در شرایط و مراحل گوناگون (جایگزینی، استقرار، تثبیت اولیه، گذار و ثبات) به‌طور جداگانه بررسی و ارزیابی کرد. در واقع «کارآمدی کل» برابر با برآیند کارآمدی‌های مراحل گوناگون است. لذا از کارآمدی یا ناکارآمدی یک یا برخی از اجزا در یک سیستم مرکب و پیچیده، نمی‌توان کارآمدی یا ناکارآمدی آن سیستم را نتیجه گرفت. کارآمدی کل در سیستم‌های مرکب برابر است با حاصل جمع کارآمدی اجزا. بنابراین، اگر چه در یک سیستم پیچیده، بروز عیب و نقص، محتمل و طبیعی به نظر می‌رسد لکن روند کلی و برآیند مجموعه عملکردها و تلاش‌های صورت گرفته، تعیین‌کننده میزان کارآمدی آن می‌باشد.

نکته مهم در این جا آن است که «وجود کارآمدی گرچه موضوعی عینی می‌باشد، احساس وجود کارآمدی، یک موضوع ذهنی است»؛ لذا لازم است با اطلاع رسانی صحیح از اقدامات انجام گرفته، از ذهنیت سازی منفی در افکار عمومی جلوگیری شود.

نکته دیگر اینکه «کارآمدی» شاخصی است که از مقایسه امکانات و توانمندیها از یک سو و موانع ومشکلات از سوی دیگر حاصل می‌شود، بنابراین قضاوت منصفانه در این باره باید با توجه دقیق به هر دو وجه مسئله انجام پذیرد.

۲. مقایسه امکانات و شرایط اقتصادی کشور در دو دوره قبل و بعد از انقلاب
در بررسی میزان کارآمدی نظام جمهوری اسلامی یکی از نکات مهم، مقایسه شرایط اقتصادی - درآمدها و هزینه‌های کشور در دو دوره قبل و بعد از انقلاب - می‌باشد. که جدول^۱ ذیل می‌تواند چشم‌انداز این محور را تا اندازه‌ای روشن کند:

ردیف	متغیرهای دوره	قبل از انقلاب (سال ۵۶)	بعد از انقلاب (سال ۷۶)
۱	تولید نفت	۶ میلیون بشکه	۳/۵ میلیون بشکه
۲	صادرات نفت	۵/۵ میلیون بشکه	۲ میلیون بشکه
۳	قیمت نفت (یک بشکه)	۱۳ دلار	۱۲ دلار
۴	درآمد نفتی سالانه	۲۲ میلیارد دلار	۱۲/۵ میلیارد دلار
۵	سرمایه درآمد نفتی	۷۰۰ دلار	۱۵۰ دلار
۶	قدرت خرید دلار (ارزش دلار در مقابل دیگر ارزهای معتبر جهانی)	۱/۵	
۷	مصرف داخلی نفت	۰/۵ میلیون بشکه	۱/۵ میلیون بشکه
۸	خسارات ناخواسته	_____	۱۰۰۰ میلیارد دلار از جنگ
۹	جمعیت	۳۳ میلیون نفر	۶۴ میلیون نفر
۱۰	جمعیت شهری	۱۷ میلیون نفر	۳۴ میلیون نفر
۱۱	جمعیت روستایی	۱۶ میلیون نفر	۳۰ میلیون نفر
۱۲	الگوی مصرف جامعه	روستایی و پایین	شهری و بالا
۱۳	سطح توقعات جامعه	متوسط	بسیار بالا

۱. ر. ک: محمد باقر حشمت زاده و همکاران، چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۳۲۸.

لازم به ذکر است که جمعیت کشور در سال ۱۳۸۲ به حدود ۶۸ میلیون نفر (۴۵ میلیون جمعیت شهری و ۲۳ میلیون نفر روستایی) رسید. درآمد نفتی هم در سال ۱۳۸۱ - با توجه به افزایش نسبی قیمت نفت در این دوره - حدود ۱۹/۳ میلیارد دلار و درآمد سرانه نفتی در همین سال تقریباً ۲۹۰ دلار بوده است.

در خصوص جدول فوق توجه به دو نکته مهم ضروری است:

الف) در آمد نفتی ایران پس از انقلاب به جهات متعددی به شدت کاهش یافته است؛ بدین صورت که: میزان تولید نفت تقریباً نصف شده، از میزان صادرات نفتی بیش از ۵۰ درصد کاسته شده، درآمد نفتی کشور حدود دو برابر کاهش پیدا کرده و در مجموع - به دلیل افزایش دو برابر جمعیت سرانه درآمد نفتی کشور، بیش از چهار برابر کاهش یافته است. علاوه بر آن با توجه به این که در طول حدوداً بیست سال اخیر، ارزش برابری دلار آمریکا در مقابل دیگر ارزهای معتبر جهانی همچون پوند، مارک، فرانک وین، تقریباً نصف شده و از آنجائیکه کشورهای نفت خیز - از جمله ایران - در برابر نفت، دلار دریافت می‌کنند، کاهش و افزایش ارزش دلار در حقیقت، کاهش و افزایش درآمد نفتی آنان نیز محسوب می‌شود؛ لذا می‌توان نتیجه گرفت که در طول ۲۰ سال نخست انقلاب اسلامی، سرانه درآمد نفتی کشور حداقل هشت برابر نسبت به قبل از انقلاب کاهش پیدا کرده است. و گرچه در سال‌های اخیر (از سال ۱۳۸۲ به بعد) با توجه به رشد قیمت جهانی نفت، سرانه درآمد نفتی به حدود ۲ برابر - نسبت به سال ۱۳۷۶ - رسیده است اما در عین حال، سرانه درآمد نفتی کشور نسبت به قبل از انقلاب، همچنان کاهش قابل ملاحظه‌ای - حدود یک چهارم - دارد.

و این در حالی است که کشورهای جهان سوم برای تأمین هزینه‌های جاری و عمرانی خود عمدتاً به صادرات مواد خام وابسته‌اند که قیمت آنها در این مدت، تقریباً ثابت بوده است؛ اما در همین مدت قیمت کالاهای ساخته شده کشورهای پیشرفته روز به روز بیشتر شده است.

ب) هزینه‌های اقتصادی کشور به جهات متعددی در سال‌های پس از انقلاب، به شدت افزایش یافته است؛ بدین صورت که: مصرف داخلی نفت سه برابر شده، حدود ۱۰۰۰ میلیارد دلار در اثر جنگ تحمیلی به کشور خسارت مستقیم و غیرمستقیم وارد شده (تقریباً معادل درآمد نفتی ۸۰ سال کشور) - در این جنگ حدود ۳۰ شهر و سه هزار روستا نیمه ویران و ۱۰ شهر کاملاً با خاک یکسان شدند - تورم جهانی افزایش یافته، جمعیت کشور در دهه اول انقلاب به شدت رشد کرده و ترکیب

جمعیتی آن از اکثریت روستایی (با توقعات پائین) به اکثریت شهری (با توقعات بالا) تغییر پیدا کرده و علاوه بر آن، الگوی مصرف کل جامعه - به خصوص از دهه دوم - به شدت بالا رفته و سطح توقعات اقتصادی، اجتماعی و رفاهی جامعه که قبل از انقلاب اگر نگویم پایین، قطعاً متوسط بوده بعد از انقلاب به شدت افزایش یافته است. از این رو باید توجه داشت که ارزیابی عملکرد و کارنامه نظام جمهوری اسلامی و مقایسه وضعیت اقتصادی آن با نظام گذشته بدون لحاظ موارد پیش گفته نمی‌تواند ما را به یک جمع بندی منطقی و واقع بینانه رهنمون سازد.

۳. کارنامه جمهوری اسلامی بر اساس شاخص‌های توسعه یافتگی

به‌رغم وجود این موانع و تغییر قابل توجه شرایط در سال‌های پس از انقلاب، شاخصها و شواهد بسیاری حکایت از رشد و توسعه کشور در بسیاری از زمینه‌ها و ابعاد می‌کند که به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌کنیم. لکن قبل از آن باید به این نکته توجه شود که به دلیل وجود شرایط بحرانی و جنگی در دهه اول انقلاب، نمی‌توان این دوره را در فرآیند توسعه کشور مورد محاسبه قرار داد زیرا در حقیقت، دوره سازندگی و توسعه کشور، پس از جنگ شروع می‌گردد؛ به همین جهت، اکثر قریب به اتفاق شواهدی که در این بحث به آنها اشاره می‌شود، به بعد از سال ۱۳۶۸ مربوط می‌گردد.

۱- ۳. رشد علمی و آموزشی

موفقیت هر ساله دانش‌آموزان ایرانی در دستیابی به مقامات جهانی در المپیادهای علمی در رشته‌های مختلفی همچون فیزیک، ریاضی، شیمی، کامپیوتر و... در رقابت با کشورهای پیشرفته علمی یکی از شواهد رشد و توسعه علمی کشور در سال‌های پس از انقلاب است.

این موفقیتها در رشته‌های مختلف المپیادهای دانش آموزی از اولین سال حضور جوانان مستعد ایرانی هر ساله با پیشرفت بسیاری همراه بوده است: ۳ بار مقام اول جهانی (المپیاد شیمی ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵، المپیاد ریاضی ۱۳۷۷)، ۲ بار مقام دوم جهانی (المپیاد فیزیک ۱۳۷۸ و المپیاد شیمی ۱۳۸۰) و ۲ بار مقام سوم جهانی (المپیاد فیزیک در سال‌های ۱۳۷۴ و ۱۳۷۷) از دست‌آوردهای دانش‌آموزان ایرانی است. حاصل شرکت ایران در المپیادهای جهانی دانش آموزی در طی سال‌های ۱۳۶۶ تا

۱۳۸۰ در رشته‌های ریاضی، فیزیک، کامپیوتر، شیمی و زیست، ۵۷ مدال طلا، ۹۲ مدال نقره و ۵۸ مدال برنز بوده است.^۱

از جهت رشد کمی، در حالی که تعداد دانشجویان دانشگاه‌های کشور قبل از انقلاب، از مرز ۱۵۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کرد، امروزه به حدود دو میلیون و چهارصد هزار نفر رسیده است.

کشوری که در سال ۵۶ با ۳۳ میلیون جمعیت، نیازمند ورود پزشک خارجی (از کشورهای در حال توسعه‌ای همچون هند، بنگلادش، پاکستان و...) بوده هم اکنون با جمعیتی بیش از دو برابر، (و به تبع آن با نیازی بیشتر به پزشک) با مازاد پزشک روبروست در زمینه پزشکی متخصص نیز از رقم ۷۰۰۰ نفر در سال ۵۷ به رقم ۷۲۷۹۲ نفر - بیش از ۱۰ برابر - رسیده که آمار کم نظیری است.

از جهت رشد کیفی نیز باید یادآور شد در حالی که در سال تحصیلی ۱۳۵۹ - ۱۳۵۸ تعداد دانشجویان دانشگاه‌های دولتی در مقطع دکتری فقط ۴۵۲ نفر بوده این تعداد در سال تحصیلی ۱۳۸۱ - ۱۳۸۰ به بیش از ۱۲ هزار نفر رسیده است. به عبارت دیگر، ۲۶/۵ برابر رشد داشته است^۲ که اگر آمار دانشگاه آزاد نیز به آن اضافه شود، به بیش از ۵۰ برابر خواهد رسید.

بر اساس گزارش موسسه بین المللی اطلاعات علمی ISI، تعداد مقالات علمی چاپ شده از محققان ایرانی در مجلات معتبر بین المللی در طول ۱۰ سال (۱۹۹۳ - ۲۰۰۳) ۶۰۰ درصد رشد داشته است که ۳ برابر رشد متوسط جهانی در این دوره است.^۳

طی دهه اخیر، مرکز فرهنگی سازمان ملل (یونسکو) چند بار ایران را به عنوان یکی از موفق‌ترین کشورهای جهان در مبارزه با بی‌سوادی معرفی کرده است؛ زیرا ایران توانسته نرخ باسوادی جمعیت ۶ ساله و بالاتر را از رقم ۲۸/۷ درصد در سال ۵۵ به حدود ۸۵ درصد در سال ۱۳۸۳ ارتقا دهد. هم اکنون ما شاهد این هستیم که ایران در بسیاری از فناوریها نه تنها خودکفا شده بلکه به کشور صادرکننده خدمات فنی مهندسی در حوزه‌های صنعت نفت، کشاورزی، بهداشت، سدسازی، تراکتورسازی، هسته‌ای، خودروسازی، سلول‌های بنیادین و... تبدیل شده است.

۱. ۹۲ دستاورد انقلاب اسلامی ایران، موسسه قدر ولایت، تهران، زمستان ۱۳۸۲، ص ۲۳۱.

۲. نامه وزیر محترم علوم و تحقیقات و فناوری به مقام معظم رهبری، ۱۳۸۱/۱۰/۳۰.

۳. ر. ک. <http://acce.isiproducs.com/trials>

در عرصه علوم نوین، دانشمندان ایرانی توانسته‌اند تا مرزهای جدید دانش بشری پیش روند و در مواردی نیز از این مرزها نیز عبور کنند. موفقیت بی‌نظیر دانشمندان ایرانی در تهیه، انجماد و نگهداری سلول‌های بنیادی جنینی، که پیش از آن در انحصار ۹ کشور دنیا بود، درمان ناباروری، نارسایی قلب و تلاش برای ترمیم لوزالمعده برای تولید انسولین به منظور درمان بیماری قند (دیابت) برای اولین بار در جهان از اقدامات کم‌نظیر دانشمندان جوان ایرانی در عرصه مهندسی ژنتیک است. در عرصه علوم هسته‌ای، با وجود موانع و ممانعت کشورهای غربی و تحریم تجهیزات دو منظوره - دارای کاربرد مشترک در فعالیتها و تحقیقات هسته‌ای صلح‌آمیز و غیر صلح‌آمیز - امروزه ایران به فناوری پیچیده غنی سازی اورانیوم دست یافته و به جمع ۱۰ کشور دارای این فناوری نوین در جهان پیوسته است.

۲-۳. کشاورزی و دامداری

بخش کشاورزی از مهم‌ترین و استراتژیک‌ترین بخش‌های اقتصادی کشور است. در حیطه کشاورزی و دامداری، طبق آمار رسمی دولت در سال ۱۳۵۶، دولت فقط توانایی تأمین مواد غذایی مردم خود برای ۳۳ روز در سال را داشت و مجبور بود باقی مواد غذایی را از خارج وارد کند. برای مثال مرغ را از فرانسه، تخم مرغ را از اسرائیل، سیب را از لبنان، پنیر را از دانمارک و... وارد می‌کرد؛ هم‌اکنون کشورمان به‌رغم دو برابر شدن جمعیت، به مرز خود کفایی رسیده است؛ به‌گونه‌ای که با توجه به اینکه تولید گندم در سال ۱۳۵۶، ۵/۱ میلیون تن بوده و کشور ما سال‌ها از بزرگ‌ترین واردکننده‌های گندم در دنیا محسوب می‌شده در سال ۸۳ با تولید بیش از ۱۴ میلیون تن - بعد از چهل و اندی سال - توانست به خود کفایی در عرصه این محصول استراتژیک دست یابد.

میزان تولید شلتوک برنج در سال ۱۳۵۶، معادل ۱/۱ میلیون تن بود. این رقم در سال ۱۳۷۹ به ۲/۷ میلیون تن افزایش یافت. تولید جو از ۹۰۰ هزار تن به ۳/۳ میلیون تن و سبزیجات و محصولات جالیزی از ۲/۷ میلیون تن به ۱۵ میلیون تن رسید. در بخش دام نیز رشد قابل توجهی در تولید پدید آمده است؛ به‌گونه‌ای که تولید تخم مرغ از ۲۱۵ هزار تن در سال ۱۳۵۶ به ۵۵۵ هزار تن در سال ۱۳۸۱ افزایش یافته است. تولید گوشت مرغ، از ۶۳ هزار تن به ۷۲۴ هزار تن، گوشت قرمز از ۵۸۷

هزار تن به ۹۴۷ هزار تن، عسل از ۶ هزار تن به ۲۸ هزار تن و شیر خام از ۲/۶۲۰ میلیون تن به ۵/۸۷۷ میلیون تن رسیده است.^۱

بر اساس گزارش سازمان خواروبار کشاورزی سازمان ملل متحد، - فائو - ایران در سال ۲۰۰۴ رتبه نخست صادرات کشاورزی را در میان کشورهای خاورمیانه کسب کرده است.

۳-۳. وضعیت روستاها

فقر و نابسامانی جوامع روستایی از مسائل و معضلات مهم و اساسی کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه به شمار می‌رود. به همین جهت بر خلاف رژیم گذشته که تنها به توسعه و آبادانی تهران و شهرهای بزرگ اکتفا می‌کرد، بعد از پیروزی انقلاب، توجه به روستاها و مناطق محروم کشور برای دولت و برنامه ریزان از اولویت خاصی برخوردار شد. در اینجا به بخشی از شاخص‌های برخورداری روستاها در سال‌های پس از انقلاب اسلامی اشاره می‌کنیم:

تعداد مراکز بهداشتی و درمانی روستایی در سال ۱۳۵۷، ۱۵۰۰ واحد بوده که در سال ۱۳۸۱ به ۷۳۴۵ واحد رسیده تعداد خانه‌های بهداشت از ۲۵۰۰ واحد در سال ۱۳۵۷ به ۱۶۵۶۱ واحد در سال ۱۳۸۱ افزایش یافته است.

برق رسانی به روستاها و مناطق محروم و ایجاد تأسیسات زیربنایی از قبیل توسعه شبکه راه‌های روستایی، مخابرات و... در این مناطق از اقدامات موفقیت‌آمیز پس از انقلاب به شمار می‌رود. تعداد روستاهای برخوردار از برق از ۴۳۲۷ روستا در سال ۱۳۵۷ به ۴۵۳۵۹ روستا - بیش از ۱۰ برابر - در سال ۱۳۸۰ افزایش یافته است. همچنین طی دوره ۱۳۵۷ - ۱۳۱۷ تنها ۸۰۰۰ کیلومتر راه روستایی کشیده شده بود. اما این رقم بعد از انقلاب به ۸۶۰۰۰ کیلومتر رسیده است (بیش از ۱۰ برابر در مدتی تقریباً ۱۰ ساله). تعداد روستاهای بهره‌مند از شبکه مخابرات از ۳۱۲ روستا در سال ۱۳۵۷ به ۱۰۴۲۹ روستا در سال ۱۳۷۴ - بیش از ۳۰ برابر - افزایش یافته. تعداد واحدهای پستی روستایی هم از ۱۸۰ واحد در ۱۳۵۷ به ۴۹۱۲ واحد در سال ۱۳۷۴ - بیش از ۲۵ برابر - رسیده است.^۲

۱. ۲۵ گفتار پیرامون انقلاب اسلامی، نشر هماهنگ، تهران، دی‌ماه ۱۳۸۲، ص ۳۲۳.

۲. ر. ک: سیمای سازندگی؛ ج ۳ و سالنامه آماری ایران در سال‌های مذکور.

۴-۳. صنایع

در بخش صنعت، کشوری که قبل از انقلاب تقریباً تمام کالاهای صنعتی خود را از خارج وارد می‌کرده و معدود کالاهای ساخت داخلی نیز عموماً از کیفیت و مرغوبیت پایینی برخوردار بوده، هم اکنون در بسیاری از زمینه‌ها به تولید کننده تبدیل شده و تولیداتش نیز در بسیاری از موارد، از جهت کیفیت و استاندارد، قابل رقابت با مشابه خارجی می‌باشد و در برخی از صنایع - همچون صنایع ساختمانی - سال‌هاست که به مرز خودکفایی رسیده است.

جمهوری اسلامی وارث صنعتی است که میزان وابستگی آن به خارج بسیار زیاد بوده به همین سبب، صنایع کشور پس از انقلاب، به دلیل محاصره اقتصادی و تأمین نشدن مواد اولیه و واسطه‌ای، دچار رکود شدید شد. از سوی دیگر، صاحبان و مالکان این صنایع که آنها را با استفاده از اعتبارات بانکی تأسیس کرده بودند، از کشور گریختند.

دولت توانست پس از انقلاب در زمینه کاهش وابستگی شدید به مواد وارداتی، کالاهای سرمایه‌ای خارجی، تخصص‌های فنی و اطلاعات و دانش فنی خارجی - که تهدیدی برای صنعت به شمار می‌رود - اقدامات در خور توجهی انجام دهد. به همین علت پس از انقلاب اسلامی، ظرفیت‌های وسیعی در کشور پدید آمد و تولید مواد اولیه، ایجاد صنایع تبدیلی، صنایع تکمیلی و پرکردن حلقه‌های مفقوده صنعت جدی گرفته و گام‌های بلندی در این راه برداشته شد. تقویت و گسترش صنایع پتروشیمی را می‌توان در همین ارتباط ارزیابی کرد. میزان تولیدات پتروشیمی کشور که در سال ۱۳۵۷ حداکثر ۴/۷ میلیون تن بوده در سال ۱۳۸۱ به ۱۲/۵ میلیون تن افزایش یافته است.

امروزه ایران در عرصه صنایع موشکی و مخابراتی به درجه‌ای از پیشرفت رسیده که به توان ساخت ماهواره دست یافته و وارد باشگاه چند کشور محدود پرتاب کننده ماهواره گردیده است. این موفقیت در حالی به دست آمده که ما در زمینه محصولات که قابلیت استفاده در صنایع موشکی و الکترونیک نظامی دارند، در تحریم به سر می‌بریم تا جایی که حتی در برخی مواقع از فروختن یک IC یا چیپ ساده الکترونیکی به ما ممانعت به عمل می‌آید.

در زمینه سدسازی امروزه در بین ۳ کشور برتر دنیا قرار داریم؛ به طوری که پس از پیروزی انقلاب حدود ۱۳۰ سد ساخته شده و یا در حال ساخت است. در صنایع کشاورزی، هم اکنون،

تراکتورهای ساخت ایران به بیش از ۳۰ کشور جهان صادر می‌شود.

در صنایع نفت و گاز، پروژه‌های صددرصد ایرانی فاز یک منطقه‌ی عسلویه به عنوان بزرگ‌ترین پروژه‌ی نفت و گاز کشور در آبان ۸۳ به بهره‌برداری رسید که با بهره‌برداری فازهای دیگر آن سالانه حدود یک میلیارد دلار درآمد نصیب کشور خواهد کرد.

۵-۳. صنایع نظامی

ایران که قبل از انقلاب تقریباً تمام تسلیحات نظامی خود را از خارج وارد می‌کرده امروزه در زمره‌ی یکی از کشورهای تولیدکننده‌ی تسلیحات پیشرفته‌ی نظامی در جهان قرار گرفته و در کنار کشورهای چینی، هند، برزیل و یوگسلاوی مطرح شده است و تولیدات خود را به بیش از ۳۰ کشور جهان صادر می‌کند. تولید محصولات الکترونیکی و راداری، ادوات و تجهیزات خاص از این جمله است. اکنون ایران در زمینه‌ی صنایع زرهی و ساخت انواع نفربر در بین ده کشور برتر دنیا قرار گرفته است. به برخی اقدامات انجام شده در صنایع نظامی اشاره می‌کنیم:

ساخت هواپیمای جنگنده آذرخش، طراحی و ساخت لانتچر (پرتاب کننده) چهار موشکی با قابلیت شلیک همزمان و تک تک، ساخت چرخ‌بال آموزشی و چرخ‌بال دو موتوره، طراحی و ساخت تانک پیشرفته ذوالفقار و راه اندازی خط تولید انبوه آن، ساخت تانک مدرن T 72، طراحی و ساخت خودرو تانک بر (ببر ۴۰۰)، ساخت انواع شناورها و یدک کشها، ساخت زیر دریایی و اسکله شناور، ساخت موشک فاتح ۱۱۰ (از موفق‌ترین موشکهای زمین به زمین در جهان) و موشکهای دوربرد شهاب (با سرعتی سه برابر موشک اسرایلی)، راه اندازی خطوط تعمیرات اساسی و بازسازی هواپیمای نظامی و خودکفایی در زمینه‌های ساخت و یا تعمیر بسیاری از تجهیزات و قطعات نظامی که در جنگ الکترونیکی کاربرد دارد.

۶-۳. مبارزه با مواد مخدر

از دیگر موارد قابل اشاره، موفقیت بسیار چشمگیر نظام جمهوری اسلامی در مبارزه با مواد مخدر و سوداگران مرگ می‌باشد. طبق آمارهای بین المللی بیش از ۸۰ درصد مواد مخدر مکشوفه در سطح جهان در مرزهای ایران کشف و منهدم می‌شود که به همین جهت نیز ایران بارها از سوی مجامع

جهانی مورد تقدیر قرار گرفته است و کمیته مبارزه با مواد مخدر سازمان بهداشت جهانی، مرکز آموزش منطقه‌ای خود را ایران قرار داده است. البته باید بالابودن و بالافتن آمار معتادان کشور را یکی از نقاط ضعف عملکرد نظام محسوب کرد.

۷-۳. فرهنگ و هنر

در حوزه هنری و فرهنگی یکی از موارد قابل اشاره، سینمای ایران است که قبل از انقلاب به اعتراف تمام صاحب‌نظران، به هیچ وجه در دنیا مطرح نبوده و به حساب نمی‌آمده لکن امروزه، به عنوان سینمایی صاحب سبک و جذاب، در بین ۱۰ سینمای برتر جهان مطرح می‌باشد. در صنعت دوبلاژ نیز ایران جزء سه کشور برتر دنیاست.

همچنین در این حوزه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. رونق چشمگیر صنعت چاپ و نشر و انتشار گسترده مطبوعات و کتب؛
۲. توسعه گسترده شبکه‌های صداوسیما و تولید وسیع برنامه‌ها خصوصاً از سال ۷۳ به بعد به گونه‌ای که از دو شبکه سیما و چند شبکه صدا با ساعات محدود هم اکنون به دهها شبکه داخلی و خارجی به صورت تمام وقت و شبکه‌های استانی گسترش یافته است.
۳. توسعه و گسترش چشمگیر شبکه‌های خبررسانی و خبرگزاری داخلی و بین‌المللی به گونه‌ای که امروزه دیگر ما مجبور نیستیم برای کسب خبر - همانند گذشته - متکی به خبرگزاری‌های خارجی همچون: آسوشیتدپرس، رویترز، دویچله وله و امثال آن باشیم.

۸-۳. بهداشت و سلامت

یکی از شاخص‌های متعارف توسعه یافتگی، کاهش نرخ مرگ و میر کودکان است. طی سال‌های اخیر سازمان بهداشت جهانی دوبار ایران را به عنوان موفق‌ترین کشور جهان در کاهش نرخ مرگ و میر کودکان مورد تقدیر قرار داده است. به گونه‌ای که مرگ و میر کودکان زیر یک‌سال (Infant Mortality Rate: IMR) از ۱۱۱ مورد در هر هزار تولد زنده در سال ۱۳۵۶ به ۲۸/۶ مورد از هر هزار تولد زنده در سال ۱۳۸۱ رسیده به عبارت دیگر بیش از چهار برابر کاهش یافته است.^۱

۱. شاخص‌های سلامتی در جمهوری اسلامی ایران، دکتر محمد اسماعیل اکبری، تهران، تابستان ۱۳۸۲.

همچنین کاهش مرگ مادران ناشی از عوارض باروری (Maternal Mortality Rate: MMR) از ۲۳۷ نفر در هر ۱۰۰ هزار تولد زنده در سال ۱۳۵۵ به حدود ۳۷ نفر در سال ۱۳۸۰ رسیده یعنی ۶/۵ برابر کاهش یافته است.^۱

از دیگر شاخصها، افزایش سن امید به زندگی است. در نتیجه اقدامات و آموزش‌های بهداشتی، اصلی‌ترین شاخص سلامت (سن امید به زندگی) که قبل از انقلاب در حدود ۵۵ سال بوده و در سال ۸۲ به مرز ۷۱/۴ رسیده است بر اساس آمار دیگری سن امید به زندگی طی ۲۰ سال (۱۳۶۰ تا ۱۳۸۰) ۱۰ سال افزایش یافته، یعنی در مورد مردان از سال ۵۸ به ۶۸ سال و در مورد زنان از ۶۰ سال به ۷۰ سال ارتقا یافته است.^۲

همچنین سازمان بهداشت جهانی، ایران را در سال ۲۰۰۴ به عنوان موفق‌ترین کشور آسیایی در کنترل و مقابله با ایدز معرفی کرد.

۹-۳. خدمات رسانی

یکی از موارد قابل اشاره، بهتر شدن روند خدمت رسانی به شهرها و روستاهای کشور است. که به اختصار، به عناوین برخی از اقدامات انجام شده، اشاره می‌کنیم:

- افزایش بیش از ۱۲ برابری تعداد تلفن‌های ثابت نسبت به پیش از انقلاب و گسترش ضریب نفوذ آن در کشور به خصوص در نقاط محروم و روستاها.

- واگذاری حدود ۷/۱ میلیون خط تلفن همراه و روند رو به رشد آن به‌گونه‌ای که امروزه ایران از جهت ارایه خدمات تلفنی مقام سوم را در میان کشورهای آسیایی داراست.

- افزایش راه‌های درون شهری، بین شهری، روستایی، راه آهن و ساخت مترو. افزایش تولید انرژی الکتریکی و برق رسانی تا حد رفع خاموشیها با توجه به ازدیاد فراوان مصرف‌کنندگان خانگی و صنعتی.

- افزایش شبکه‌ها و تعداد ساعات پخش برنامه‌های صدا و سیما و گسترش مناطق تحت پوشش.

۱. همان، ص ۶.

۲. همان.

۱ - ۹ - ۳. گاز شهری

در سال ۱۳۵۷، تنها ۵ شهر کشور به طور بسیار محدود از شبکه گاز شهری برخوردار بودند؛ اما این امکان تا آبان‌ماه ۱۳۸۲ به سطح ۴۰ میلیون نفر افزایش یافته که رقم بسیار قابل توجهی است. گاز طبیعی - سوخت مقرون به صرفه با آلودگی پایین - در سبد مصرفی سوخت‌های فسیلی قبل از انقلاب گزارش نشده است؛ اما این سهم تا سال ۸۲، از مرز ۵۴ درصد فراتر رفته است. ظرفیت پالایش گاز طبیعی از ۳۶ میلیون متر مکعب در روز به ۲۸۸ میلیون متر مکعب در روز (۸ برابر) و تعداد خانوارهای تحت پوشش گاز طبیعی از ۵۱۰۰۰ خانوار در سال ۵۷، به ۸۹۹۸۰۰۰ خانوار در آبان‌ماه ۸۲ (بیش از ۱۷۶ برابر) افزایش یافته است.^۱

۲ - ۹ - ۳. آب سالم و بهداشتی

تعداد مشترکان آب شهری - آب سالم و بهداشتی - در سال ۱۳۵۷، ۲/۷ میلیون رشته بوده که در سال ۱۳۸۲ به ۸/۵ میلیون رشته افزایش یافته که گویای بیش از ۳ برابر افزایش است. تعداد شهرهای تحت پوشش آب شهری از ۴۵ شهر به ۷۶۰ شهر در سال ۱۳۸۲ افزایش یافته است. آب رسانی به روستاها از ۱۲۰۰۰ روستا در سال ۱۳۵۷ به ۲۳۰۳۶ روستا در سال ۱۳۷۸ رسیده است. میزان تولید آب در سال ۱۳۵۷ حدود ۱/۵ میلیون متر مکعب بوده که در سال ۱۳۸۲ به ۴ میلیون متر مکعب - بیش از ۳ برابر - رسیده است.^۲

۴. بررسی سه شبیه مطرح

در اینجا لازم است مواردی دیگر از موفقیت نظام جمهوری اسلامی در عرصه رشد و توسعه اشاره کنیم و در خلال آنها به شبیهاتی که در این خصوص مطرح شده است، نیز پاسخ دهیم.

۱ - ۴. نرخ رشد جمعیت

یکی از شاخص‌های متعارف رشد و توسعه در جوامع در حال توسعه، کاهش نرخ رشد جمعیت و

۱. ۲۵ گفتار پیرامون انقلاب اسلامی؛ پیشین، ص ۳۲۶.

۲. همان، ص ۳۲۷.

کنترل موالید است. در این خصوص، کشور ما دو دوره را طی کرده است:

یک. دوره افزایش سریع و فوق العاده نرخ رشد جمعیت با شاخص $3/2$ درصد (بین سال‌های ۵۸ تا تقریباً ۶۸)

دو. دوره کاهش سریع و فوق العاده نرخ رشد جمعیت با شاخص $1/2$ درصد (از سال ۱۳۶۸ تا کنون)

متأسفانه امروزه فقط به دوره اول اشاره می‌شود که کشور در شرایط بسیار حساس و بحرانی جنگ قرار داشته و نتوانسته بود اقداماتی برای کنترل رشد جمعیت انجام دهد. در سال ۱۳۶۵ پس از آنکه اولین سرشماری جمعیت کشور پس از انقلاب - که هر ده سال یکبار انجام می‌گیرد - صورت پذیرفت و نتایج آن در سال ۱۳۶۶ ارائه شد، مسؤولان نظام برای اولین بار متوجه نرخ رشد بالای جمعیت شدند. (تا قبل از آن به دلیل جنگ، کشور در شرایطی نبود که بتواند برای امثال این مسائل، طرحی ارائه کند و البته در زمان جنگ نیز اغلب کشورهای درگیر، سیاست کنترل جمعیت و موالید را اعمال نمی‌کنند.) پس از اطلاع از این امر، اقدامات متعددی صورت پذیرفت که نتیجه‌اش کاهش نرخ رشد جمعیت از $3/2$ درصد در سال ۶۵ به $1/2$ در سال ۱۳۸۱ بود. (یعنی حدوداً $2/5$ برابر کاهش) این موفقیت موجب تقدیر سازمان بهداشت جهانی از ایران، به عنوان یکی از موفق‌ترین کشورها در امر کنترل نرخ رشد جمعیت شد و از سوی این سازمان، دوبار به همین مناسبت، لوح تقدیری به وزیر بهداشت ایران اهدا گردید.

۲-۴. ارزش پول ملی

یکی دیگر از مواردی که معمولاً در مسئله کارآمدی نظام جمهوری اسلامی و کارگزاران آن به عنوان دلیل نقض مطرح می‌شود، کاهش ارزش پول ملی کشور در طول سال‌های پس از انقلاب است. بدین صورت که گفته می‌شود ارزش ریال ایران در برابر دلار آمریکا که در سال ۵۷، یک به هفتاد (یک دلار معادل ۷۰ ریال) بوده هم اکنون (سال ۸۴) به حدود یک به نه هزار (یک دلار معادل ۹۰۰۰ ریال) رسیده یعنی بیش از ۱۳۰ برابر کاهش یافته است و این امر به عنوان دلیلی بر ناکارآمدی مسؤولان اقتصادی کشور مطرح می‌شود؛ در حالی که در بررسی این مسئله باید چند نکته مورد توجه قرار گیرد:

اول اینکه: ارزش واقعی پول ملی کشور در مقابل دلار در سال ۵۷، هفتاد ریال نبوده و به‌طور مصنوعی و برخلاف مصالح ملی پایین نگه داشته می‌شده است. اسناد موجود از برنامه اقتصادی رژیم گذشته حکایت از آن می‌کند که قرار بوده در سال ۱۹۸۰ میلادی (۱۳۵۸ شمسی)، رقم رسمی برابری ریال به دلار ۵۰۰ ریال اعلام شود.

دوم اینکه: هم اکنون نیز برخی از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که ارزش واقعی برابری پول ملی ایران در مقابل دلار در حدود ۵۰۰۰ ریال است؛ لکن به دلایلی - که قابل بحث است - این عدد، بالا نگاه داشته شده است. چندی پیش نیز صندوق بین‌المللی پول ارزش واقعی برابری ریال ایران با دلار آمریکا را ۲۳۰۰ ریال اعلام کرد.

بنابراین اگر واقع بینانه قضاوت کنیم، پول ملی ما در طول بیش از بیست و چند سال با وجود مشکلاتی چون تحریم اقتصادی، جنگ هشت ساله و موارد دیگری که در جدول پیشین توضیح داده شد، حدوداً ۱۰ برابر و اگر ملاک را اعلام صندوق بین‌المللی پول بدانیم، کمتر از ۵ برابر کاهش یافته است. حال اگر این رقم را با کشورهای همسایه که شرایطی بسیار بهتر از ما قرار داشته‌اند مقایسه کنیم، می‌توانیم میزان توانمندی و کارآمدی نظام جمهوری اسلامی را بسنجیم.

در کشور همسایه شمالی ما - اتحاد جماهیر شوروی سابق - در سال ۱۹۸۰ یک روبل معادل ۱/۳ دلار آمریکا بوده لکن از آن زمان تاکنون در کشور روسیه - به عنوان جانشین شوروی سابق - شاهد کاهش بیش از ۴۰/۰۰۰ (چهل هزار) برابری ارزش پول ملی هستیم.^۱ این در حالی است که این کشور نه شاهد جنگی فراگیر و خانمان‌سوز مانند ایران بود و نه از تحریم اقتصادی غرب رنج می‌برده بلکه حتی از حمایتها و کمک‌های اقتصادی غرب برخوردار بوده و شرایط (درآمدها و هزینه‌های) آن نیز برخلاف ایران تغییر چندانی نیافته است.

عراق نیز که تا جنگ اول خلیج فارس (۱۹۹۰) به دلیل کمک‌های بی‌دریغ غرب و کشورهای عربی از هیچ مشکل اقتصادی عمده‌ای رنج نمی‌برد، پس از اشغال کویت و تحریم غرب در سال

۱. توضیح اینکه در سال ۱۹۸۰ یک روبل شوروی معادل ۱/۳ دلار آمریکا بوده، در سال ۱۹۹۰ (قبل از فروپاشی شوروی) ۱۹/۴ روبل شوروی معادل یک دلار آمریکا شده؛ در سال ۱۹۹۸، دولت روسیه، روبل جدیدی را اعلام کرد که ارزش آن معادل ۱۰۰۰ روبل قدیم بود. در سال ۲۰۰۲، ۳۱/۴ روبل جدید معادل یک دلار آمریکا بوده است.

۱۹۹۰ دچار مشکلات عظیمی شد؛ به گونه‌ای که در عرض کمتر از دو ماه ارزش پول ملی اش حدود ۸۰۰ برابر کاهش یافت. یک دینار عراق که قبل از اوت ۱۹۹۰ (آغاز جنگ خلیج فارس) معادل ۳/۵ دلار آمریکا بوده تا قبل از مارس ۲۰۰۳ (آغاز اشغال عراق توسط آمریکا و انگلیس) به یک دینار معادل ۰/۰۰۰۵ دلار آمریکا تنزل یافت. به عبارت دیگر، ارزش دینار عراق پس از جنگ دوم خلیج فارس ۷۰۰۰ برابر کاهش یافت؛ البته کاهش ارزش پول عراق پس از اشغال - فوریه ۲۰۰۳ - دیگر، قابل محاسبه نمی‌باشد. در همین راستا می‌توان به ترکیه نیز اشاره کرد، نرخ تورم در کشوری مثل ترکیه با وجود اینکه از هیچ بحران سیاسی، نظامی و اقتصادی عمده‌ای رنج نمی‌برد، هم اکنون ۲/۵ برابر بیشتر از کشور ما است.^۱

۳-۴. بررسی افزایش قیمت‌ها و قدرت خرید مردم

یکی از نکاتی که در قضاوت افراد نسبت به وضع موجود تأثیر منفی بر جای گذاشته، ارزیابی قبل از انقلاب و گرانی بعد از آن است. این مسئله از دو جهت باید مورد توجه قرار گیرد.

الف) از جهت سیاست‌های اقتصادی توسعه‌ای کشور، این سؤال مطرح می‌شود که چرا قبل از انقلاب، قیمت کالاها ارزان بوده^۲ و بعد از انقلاب گران شده است؟ بررسی‌ها نشان می‌دهد یکی از عمده‌ترین دلایل این امر، اعمال تعرفه‌های گمرکی پایین از سوی دولت نسبت به کالاهای وارداتی خارجی در قبل از انقلاب و افزایش این تعرفه‌ها بعد از انقلاب بوده است. به عبارت دیگر در نتیجه اعمال تعرفه‌های گمرکی پایین، کالاهای خارجی به وفور و با قیمت بسیار نازل در بازار یافت می‌شد این سیاست اقتصادی نامناسب، در جهت تضعیف تولیدات داخلی، افزایش وابستگی اقتصادی کشور به قدرت‌های صنعتی و تأمین بازار برای آنان بوده است زیرا در چنین شرایطی تولیدکننده نوپا و کم تجربه داخلی امکان رقابت با تولیدکننده توانمند و مجرب خارجی را نمی‌یابد و به سهولت از صحنه رقابت خارج می‌شود و حضور در عرصه تولید را مقرون به صرفه نمی‌یابد. به همین جهت است که

۱. براساس پیش‌بینی مجله معتبر اکونومیست نرخ تورم ترکیه در سال ۲۰۰۴، ۳۹/۴ درصد بوده در حالی که

این رقم در ایران ۱۵ درصد بوده است. ر.ک: روزنامه دنیای اقتصاد، ش ۲۶۲، آذر ۱۳۸۲، ص ۲.

۲. البته باید توجه داشت که ثبات قیمت‌ها از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۰ محقق شده و بعد از آن، کشور بارشده

تورمی بسیار بالا (۲۵٪) مواجه گردیده است.

ارزانی کالاها (به معنای عرفی آن) یکی از بزرگ‌ترین موانع رشد و توسعه اقتصادی در جوامع، به خصوص در جوامع در حال توسعه تلقی می‌شود؛ زیرا ارزانی غیر معقول، موجب تضعیف موقعیت تولیدکننده و در نهایت، تضعیف تولیدات داخلی می‌شود. از همین رو در اکثر کشورهای پیشرفته اقتصادی، گرانی وجود دارد. برای مثال، بانک جهانی برای چندمین بار، توکیو پایتخت ژاپن را به عنوان گران‌ترین شهر جهان اعلام کرده است حتی در این کشورها گاه با ارزانی مبارزه نیز می‌شود؛ زیرا با واقعی شدن قیمت‌هاست که می‌توان از تولیدکننده داخلی حمایت کرد و حمایت از تولیدکننده داخلی نیز در نهایت تأمین منافع مصرف‌کننده داخلی را به همراه دارد.

ب) این مسئله از جهت قدرت خرید اکثریت افراد جامعه نیز قابل تأمل و توجه است. بسیار می‌شنویم که گفته می‌شود در گذشته مثلاً قیمت گوشت فلان مقدار بوده یا قیمت تخم مرغ چنان بود و در مقایسه با قیمت‌های کنونی که بسیار افزایش یافته، این گونه نتیجه‌گیری می‌شود که چون قدرت خرید مردم کاهش یافته، وضعیت معیشت مردم بدتر شده است؛

در پاسخ باید توجه کرد که هم، مشاهده عینی وضعیت جامعه و هم آمارها، نشان از بهتر شدن نسبی وضعیت معیشت اکثریت افراد جامعه دارد. به عبارت دیگر، درست است که در گذشته قیمت‌ها پایین بوده ولی قدرت خرید مردم بسیار پایین‌تر از آن بوده است. آمارها و بررسی‌های رسمی و غیررسمی گویای آن است که به غیر از برخی اقشار جامعه، اکثر مردم به خصوص صاحبان مشاغل آزاد از وضعیت معیشتی مناسب‌تری نسبت به قبل از انقلاب برخوردار شده‌اند؛ - البته این بدان معنا نیست که هم‌اکنون عموم مردم از وضعیت معیشتی مطلوبی برخوردار می‌باشند - لکن به دلایل متعددی همچون تغییر الگوی زندگی (الگوی مسکن، خوراک، پوشاک و لوازم منزل) و به تبع آن، افزایش سطح انتظار آنها از زندگی، ابراز نارضایتی و احساس محرومیت در آنان افزایش یافته است. به عنوان مثال امروزه الگوی مسکن عموم مردم نسبت به قبل از انقلاب و سال‌های اول انقلاب تغییر یافته است. در گذشته اکثر خانواده‌ها گسترده بودند؛ اما اکنون هسته‌ای شده‌اند. مثلاً در گذشته اگر عروس یا دامادی به خانواده‌ای اضافه می‌شد، در یکی از اتاق‌های همان خانه جای می‌گرفت؛ اما اکنون عموماً زوج‌های جوان به زندگی در مسکن مستقل روی می‌آورند.

در خصوص الگوی خوراک نیز شاهد تغییرات اساسی در جامعه خودمان در سال‌های اخیر

هستیم. در حدود ۳۰ سال پیش، قوت غالب خانواده‌های ایرانی نان بوده و برنج غذای اعیانی محسوب می‌شده در حالی که امروز الگوی خوراک اکثریت جامعه تغییر یافته و عموماً برنج در غذای روزانه آنان جایگاه خاصی پیدا کرده است.

آمارهای جهانی نیز گویای بهتر شدن وضعیت رفاه مردم ما در سال‌های پس از انقلاب است. بر اساس آمار بانک جهانی، ۴۶ درصد مردم ایران در سال ۱۳۵۶ زیر خط فقر بودند؛ اما این رقم در سال ۱۳۷۸ به ۱۶ درصد کاهش یافته یعنی بیش از $\frac{2}{8}$ برابر وضعیت رفاه جامعه بهتر شده است؛ البته در این خصوص مباحث فراوان دیگری قابل طرح است که پرداختن به آنها در این مجال نمی‌گنجد.

۵. عوامل دخیل در قضاوت منفی افراد نسبت به وضع موجود

سوآلی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا با وجود این دستاوردها و تلاشهای غیر قابل انکار از سوی کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، عده‌ای از مردم و حتی نخبگان از وضعیت موجود اظهار نارضایتی می‌کنند؟

در پاسخ باید گفت که عوامل متعددی در این قضاوت منفی دخیل بوده است. از جمله:

۱. تغییر الگوی مصرف جامعه و بهتر شدن نسبی سطح زندگی مردم، به خصوص از دهه دوم انقلاب به بعد، که به تدریج باعث افزایش سطح انتظارات آنان از زندگی شده است.
۲. افزایش چشمگیر سطح آگاهی‌های اجتماعی و اقتصادی افراد جامعه پس از انقلاب و در نتیجه، آرمان‌گرایی و توجه بیشتر آنان به نقاط ضعف و نارسایی‌های وضع موجود به جای توجه به نقاط قوت آن.
۳. ترویج و حاکمیت فرهنگ نادرست اجتماعی در جامعه در سال‌های اخیر، به صورتی که افراد رفع تمامی مشکلات را تنها از حکومت و دولت - آن هم در کوتاه مدت - انتظار دارند.
۴. انعکاس نیافتن مناسب دستاوردها و عدم ارائه آمارهای دقیق، شفاف و تطبیقی از ابعاد اقدامات و تلاشهای صورت پذیرفته از سوی کارگزاران نظام جمهوری اسلامی، به خصوص در مقایسه با قبل از انقلاب و کشورهای منطقه.

۵. عدم اطلاع رسانی مناسب به مردم در خصوص مشکلات موجود از جمله کاهش شدید درآمد سرانه نفتی کشور و ورود خسارت‌های هنگفت به دلیل جنگ تحمیلی که در کاهش توان و عملکرد کارگزاران نظام و کارآمدی آنان بسیار مؤثر بوده است.

۶. توجیه نکردن مردم در خصوص سیاست‌های اقتصادی دولت (همچون واقعی کردن قیمت‌ها) که در نگاه آنان، بی‌توجهی دولت به مشکلات مردم، تداعی شده است. (که البته این سه عامل اخیر به تنهایی بیانگر ابعاد بی‌کارآمدی کارگزاران نظام - در تبیین عملکرد و توجیه وضعیت فراروی نظام - می‌باشد)

۷. فضا سازی و فعالیت گسترده تبلیغاتی مخالفان داخلی و خارجی نظام در سیاه نمایی وضع موجود و بزرگ‌نمایی مشکلات.

۸. افزایش سطح توقعات و مطالبات جمعیت روستایی کشور تحت تأثیر رسانه‌ها و برنامه‌های تلویزیونی و بالا رفتن سطح معلومات و ارتباطات فراگیر آنان با شهرها.

۹. جوان بودن جمعیت کشور - ۶۰ درصد جمعیت زیر ۳۰ سال - که ایجاد نیاز روزافزون جهت تخصیص بودجه و امکانات در حوزه‌های آموزشی و تحصیلی، تفریحی و رفاهی، مسکن و به ویژه اشتغال و ازدواج را به دنبال دارد.

سخن آخر

آنچه باعث تأسف می‌شود این است که امروزه به هنگام اظهار نظر در باره وضع موجود کشور، جدا از برخی تحلیل‌های مغرضانه و جهت‌دار دشمنان، بخشی از تحلیل‌ها و قضاوت‌های دوستان نیز منصفانه و واقع بینانه ارائه نمی‌شود. موارد منفی بزرگ‌نمایی شده و بسیاری از اقدامات و دستاوردهای مثبت نادیده گرفته می‌شود؛ حتی تلاش جهت دار و معنی داری در خصوص تقای این نکته به مردم و بخش بزرگی از فرهیختگان و خواص جامعه صورت می‌گیرد تا وضعیت اقتصادی و درجه توسعه یافتگی کشور حتی در مقایسه با قبل از انقلاب نیز بدتر نشان داده شود ولی تأمل واقع‌بینانه و تحلیل علمی تحولات پس از انقلاب، به وضوح نشان می‌دهد که با توجه به شرایط و

محدودیت‌های موجود، جمهوری اسلامی در مدت عمر خود توانسته ضمن مقاومت در برابر فشارها و تجاوزات بیگانگان، در اصلاح و بهبود وضعیت معیشتی و اجتماعی مردم خود نیز توفیقات فراوانی به دست آورد.

و البته پرداختن به اقدامات مثبت نظام، به معنی نفی یا نادیده گرفتن معضلات و نواقص موجود نیز نمی‌باشد. مشکلات موجود، اکثراً محسوس و مشهود برای عموم مردم است اما ممکن است نگاه و ذهنیت آنها تنها از زاویه کمبودها و نواقص شکل گرفته باشد، بنابراین، در این بحث، سعی گردید به منظور تعدیل و تصحیح نگرش افراد نسبت به وضع موجود، تلاشها و اقدامات انجام گرفته، مدنظر قرار گیرد و مواردی که لازم است جهت قضاوت منصفانه لحاظ گردد، بیان شود.

در عین حال باید اذعان کرد که اگر مقصود و تعریف ما از کارآمدی، «تخصیص بهینه امکانات در جهت دستیابی به اهداف تعیین شده از سوی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی برای تحقق الگوی مطلوب از یک جامعه دینی، انقلابی و انسانی برخوردار از حداکثر مواهب مادی و معنوی» باشد، در این صورت، قطعاً تا تحقق آن آرمان مطلوب و مدینه فاضله، فاصله‌ای بسیار داریم و ضروری است برای رسیدن به آن وضعیت، ضمن نقد وضع موجود به علت یابی مشکلات و بررسی دلایل عدم تحقق برخی از اهداف و آرمانها بپردازیم و با ارائه راهکارها و پیشنهادها جهت رفع آنها اقدام کنیم.

فصل یازدهم

مقایسه انقلاب اسلامی با سایر انقلاب‌ها

انقلابها را می‌توان بر مبنای شرایط پیش یا پس از وقوع آنها مقایسه کرد.^۱ در این فصل چهار انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)، روسیه (۱۹۱۷)، ایران (۱۹۷۹ / ۱۳۵۷) و نیکاراگوئه (۱۹۷۹) را با بررسی چهار شرط بنیادی وقوع انقلاب‌ها یعنی نارضایتی انقلابی، گسترش ایدئولوژی‌های جدید جایگزین، گسترش روحیه انقلابی و نیز نقش رهبری و ساختارها - که در فصل یکم برشمردیم - مقایسه می‌کنیم.^۲

در ایجاد نارضایتی باید به عوامل مختلف فرهنگی - فکری، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی توجه کرد. البته نقش هر یک از این عوامل در ایجاد نارضایتی متفاوت است؛ چنان‌که گاه ممکن است یکی از آنها نقشی مهم‌تر از دیگر عوامل داشته باشد. نکته درخور توجه اینکه مردم زمانی از وضع موجود ناراضی می‌شوند که احساس نمایند مورد ظلم، تبعیض، بی‌عدالتی و... قرار گرفته‌اند بنابراین بین شرایط و تحولات گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فکری پیش از انقلاب‌ها و وقوع نارضایتی،

۱. دکتر منوچهر محمدی برای مقایسه سه انقلاب فوق‌الگوی خاصی را برگزیده است. بر این مبنای وی این انقلابها را در شرایط قبل و مراحل پس از انقلاب مقایسه کرده است. ایشان در مقایسه شرایط قبل از انقلاب، از یک سو قدرت سیاسی این سه کشور را در زمینه‌های قدرت اقتصادی، نظامی و مدیریت سیاسی و در نهایت حمایت خارجی، و از دیگر سو قدرت اجتماعی این کشورها را در سه زمینه رهبری، ایدئولوژی و مردم به مقایسه کشیده است. در این باره بنگرید به: منوچهر محمدی، *انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه*، صفحات مختلف.

۲. برای مقایسه این انقلاب‌ها و درک و چگونگی استخراج شاخص‌هایی که در صفحات بعد آمده است مراجعه به کتاب *انقلاب‌های متعارض معاصر* نوشته آقای مصطفی ملکوتیان توصیه می‌شود.

و از سویی میان رضایت و نارضایتی حلقه‌ای ناپیدا وجود دارد که اگر آن پدید نیاید، نارضایتی نیز ایجاد نمی‌شود. اگر این نارضایتی تا آنجا رسد که به ناامیدی از بهبود شرایط منجر شود، بدان، نارضایتی انقلابی می‌گوییم. این نارضایتی به سرعت به شورش و انقلاب منجر نمی‌گردد، بلکه به مرور زمان با رهبری، ایدئولوژی جایگزین و روحیه انقلابی تجهیز می‌گردد و سپس به انقلاب می‌انجامد.^۱ البته گاه یا در بسیاری از مواقع نیز از شدت نارضایتی کاسته می‌شود، یا اینکه دوبار، محو می‌گردد.

زمانی که نارضایتی انقلابی به وقوع پیوست، گروه‌های انقلابی موقعیتی می‌یابند تا یک اندیشه جدید جایگزین را مطرح سازند. اگر این اندیشه در فرهنگ آن ملت جای داشته باشد، بر اندیشه رقیبان پیشی خواهد گرفت، اما اگر هیچ‌یک از این اندیشه‌ها از اصالت فرهنگی برخوردار نباشند، آن کشور بسته به شرایط و تحولات، ممکن است جولانگاه اندیشه‌های متفاوت و متعارض گردد که این وضع خود پیامی در باره بی‌ثباتی پس از انقلاب خواهد بود؛ درحالی‌که اندیشه‌های اصیل نه تنها به سرعت پذیرفته می‌گردند و حتی در تحریک عمومی و ایجاد روحیه انقلابی نیز تأثیری شگرف دارند، بلکه پیام‌آور ثبات و اقتدار نظام سیاسی پس از انقلاب نیز خواهند بود. نکته دیگر در باره اندیشه‌های جدید، نوع رفتار، تلاشها و برخوردهای گروه‌های حامل ایدئولوژی‌هاست که در پذیرش یا پس‌زدن آنها از سوی مردم ناراضی، تأثیر دارد.

روحیه انقلابی و شورش علیه یک نظام سیاسی نیز در اثر برآیند مجموعه‌ای از شرایط و تحولات پدید می‌آید، اما این روحیه تا هنگامی که نارضایتی از وضع موجود به وقوع نپیوسته و نیز تا زمانی که آرمان جدید پذیرفته نشده، ایجاد نمی‌شود. از سویی دیگر، تنها بخشی از جامعه که به این روحیه پیوند خورده است، سر به طغیان برمی‌دارد.

نکته دیگر اینکه، اگر چه این سه شرط، معمولاً به دنبال هم به وقوع می‌پیوندند، لکن نقش‌آفرینی رهبری و ساختارها ممکن است قبل یا پس از وقوع نارضایتی‌های اولیه پدید آید و یا

۱. آنچه در خصوص علل نارضایتی باید مد نظر داشت این است که نارضایتی دارای سه بعد: «شدت»، «وسعت» و «مدت» است. نارضایتی‌ای که منجر به وقوع انقلاب می‌شود نارضایتی است که هر سه بعد را با هم داشته باشد.

حتی بعد از وقوع شروط دیگر ایجاد شود.

کارویژه‌های رهبری و ساختارها معمولاً عبارت است از: تحریک نارضایتی‌ها، بیان و گسترش ایدئولوژی(های) جدید جایگزین، برانگیختن روحیه انقلابی، بسیج و به صحنه آوردن توده‌ها، تنظیم استراتژی و تاکتیک‌های حرکت انقلابی، تلاش در جهت ایجاد سامان سیاسی جدید، و برنامه‌ریزی برای رساندن انقلاب به اهدافش.

مقایسه شرایط چهارگانه در انقلاب‌ها

مقایسه انقلاب‌های فرانسه، روسیه، ایران و نیکاراگوئه را بر اساس شرایط چهارگانه زیر پی می‌گیریم.

۱. نارضایتی از وضع موجود

در این زمینه در هر یک از انقلاب‌ها تعدادی از شاخصها بدین صورت قابل ذکر است:

کشور	فرانسه	روسیه	ایران	نیکاراگوئه
شاخص مقایسه				
حرکتها و شورش‌های پیشین	حرکتها و شورش‌های مهم پیشین	حرکتها و شورش‌های پیشین	حرکتها و جنبش‌های پیشین	حرکتها و شورش‌های پیشین
شورشها، اعتصابات و درگیری‌های نهایی	شورشها و اعتصابات نهایی روشنفکران	شورشها، اعتصابات و درگیری‌های نهایی	تظاهرات، درگیری‌ها و اعتصابات تجمعها و سخنرانی‌های سیاسی آشکار و متعدد	اعتصابات و درگیری‌های نهایی
سقوط پایه‌های اقتدار و مشروعیت سیاسی	تبدیل پذیرش طبقاتی به خصومت طبقاتی سقوط پایه دینی حکومت روند افزایش و گسترش فقر عمومی	سقوط پایه‌های اقتدار و مشروعیت سیاسی کیشیان	تفرد عمومی از رژیم و سقوط پایه‌های اقتدار خستگی مردم از وعده‌ها اعتزافات شاه و مقامات دولتی و حزبی به ناپه‌سامانی	فقر مزمن و عمومی
گریز روشنفکران و نخبگان	گریز عمومی روشنفکران گفته‌ها و دیدگاههای معاصران و گفته‌های خود مردم	رواج شایعات علیه نیکلا، ملکه، راسپوتین و خرسندی عمومی از قتل راسپوتین	شعارهای انقلابیون در طرد نظام موجود اعتلابه‌ها و نوارهای کاست گسستن و گریز عمومی روشنفکران و کادرهای اداری	همراهی کیشیان با انقلاب

همان‌گونه که از این جدول برمی‌آید، هر چهار کشور در زمینه نارضایتی از وضع موجود موارد مشترکی دارند که عبارت است از:

۱-۱. حرکتها و شورش‌های پیشین

این شاخص بیانگر این امر است که در هر چهار کشور از نظر تاریخی، نارضایتی ریشه‌دار بوده است.

۲-۱. شورشها، اعتصابات و درگیری‌های نهایی

این شاخص بازگوکننده وجود نارضایتی از وضع موجود در سال‌ها و ماههای پایانی رژیمهاست، اما میزان جمعیت درگیر در این کشورها متفاوت بوده است؛ به‌گونه‌ای که در روسیه کمترین تعداد (روشنفکران ناراضی، بخشهایی از کارگران و درصد کمی از دهقانان) و در ایران بیشترین تعداد (تقریباً تمامی قشرها) از جمعیت را شامل می‌شده است.

۳-۱. سقوط پایه‌های اقتدار و مشروعیت سیاسی

در این باره در فرانسه، پایه دینی حکومت، پذیرش نظام طبقاتی و توان اقتصادی و نظامی حکومت، همگی با تزلزل و تضعیف جدی مواجه شده بود. در روسیه نیز پایه دینی، توان اقتصادی حکومت، توان نظامی و محبوبیت مردمی رژیم متزلزل شده بود، اما سقوط پایه دینی در روسیه به شدت فرو ریزی آن در فرانسه نبود. در ایران نه تنها رژیم از محبوبیت و مشروعیت مذهبی برخوردار نبود، بلکه در اهرم‌های قدرت او مانند ارتش و بوروکراسی نیز خلل کلی ایجاد شده بود، ولی از نظر توان اقتصادی، پولهای به دست آمده از نفت را در اختیار داشت؛ اما همچون ثروتمند بیماری که پول نمی‌تواند چاره بیماری‌اش باشد، در حال مرگ بود. در نیکاراگوئه نیز با پیوستن کشیشان به انقلاب و نارضایتی عمومی از نظام طبقاتی موجود، حکومت با فقدان مشروعیت مواجه گردید.

در مورد این شاخص نیز اگر نتیجه مجموع پایه‌های اقتدار (پایه مذهبی، پایه اقتصادی، پایه نظامی و...) را میزانی از محبوبیت و مشروعیت رژیم سیاسی در نظر بگیریم، می‌توان گفت که از نظر نبود مشروعیت و میزان آن ابتدا رژیم سیاسی ایران و در انتها رژیم روسیه تزاری قرار می‌گیرند.

۴- ۱. گریز روشنفکران و تخبگان

این گریز هرچند در هر چهار کشور وجود داشت لکن میزان آن متفاوت بود. از سوی دیگر، این گریز در فرانسه از مدت‌ها پیش از انقلاب آغاز شده بود، در حالی که در سه کشور دیگر بیشتر در زمان آخرین حاکم یا در زمان وقوع انقلاب صورت می‌گرفت.

۵- ۱. دیگر شاخص‌ها

افزون بر این چهار شاخص، دیگر شاخصها به ویژه مواردی مانند «گفته‌ها و دیدگاههای معاصران و مردم» در انقلاب فرانسه، «شعارهای انقلابیون در طرد نظام»، «گسترده‌گی تولید و توزیع اعلامیه‌ها و نوارهای کاست» و «تجمعها و سخنرانی‌های سیاسی بزرگ» در انقلاب اسلامی ایران، به گونه‌ی بارزی از وجود نارضایتی خبر می‌دهند.

در بحث شاخص‌های نارضایتی، باید به سه مطلب توجه نمود:

۱. وجود یا عدم وجود نارضایتی؛

۲. وسعت نارضایتی (میزان جمعیت ناراضی)؛

۳. شدت و عمق نارضایتی.

همان طور که دیدیم مورد اول در هر چهار انقلاب وجود داشته است. در این میان، جمعیت ناراضیان در ایران - که شاهد ابراز تنفر بیشتر مردم کشور نسبت به رژیم حاکم بود - از نیکاراگوئه بیشتر، و در نیکاراگوئه از فرانسه بیشتر، و در فرانسه - که شاهد حضور گروههای مختلف شهری (سان کولوتها، بورژواها و سایرین) و روستائیان در انقلاب هستیم - از روسیه بیشتر بود؛ در روسیه تنها روشنفکران ناراضی، بخشی از کارگران و سربازان و اندکی از روستائیان عملاً در اعتصابات و تظاهرات شرکت داشتند. از نظر شدت و عمق نارضایتی از وضع موجود، اگر بپذیریم که نارضایتی هر قدر به جنبه‌های فکری و عقیدتی نزدیک‌تر شود - و در این حیطة نیز هر اندازه با افکاری که از اصالت فرهنگی قوی برخوردارند، بیشتر مرتبط باشد - شدیدتر و عمیق‌تر است، باید گفت که نارضایتی در ایران از سه کشور دیگر شدیدتر و عمیق‌تر بوده است. شعارهای انقلاب ایران نیز از دیگر انقلاب‌ها تندتر بوده و از همان ابتدا، نابودی نظام سلطنتی را مطرح می‌سازد. در نیکاراگوئه و فرانسه نیز نارضایتی شدید و عمیق مشاهده می‌شود در مورد فرانسه نیز این موضوع از طریق

همراهی مردم با مجلس ملی، ورود دهقانان، گروه‌های شهری و... به صحنه انقلاب و شورشی‌های منجر به تشکیل جمهوری، برداشت می‌شود. گفتنی است در روسیه نیز نارضایتی شدت داشت.

۲. گسترش ایدئولوژی‌های جدید جایگزین

نیکاراگونه	ایران	روسیه	فرانسه
۱. شعارها و خواسته‌های شورشیان و اعتصابی‌ها	۱. شعارهای انقلابیون در بیان آرمان جدید	۱. رشد ادبیات سیاسی و شکوفایی آن	۱. لجام گسیختگی بخش‌هایی از مردم در آداب و رسوم خویش
۲. استقبال عمومی از پیروزی‌های ساندنیستها	۲. مراسم بن‌نظیر استقبال از امام خمینی	۲. گروه‌های سیاسی متعدد و با نفوذ	۲. گرمی بازار مطبوعات و انتشارات و تبلیغات سیاسی
	۳. رفاندومهای جمهوری اسلامی و قانون اساسی		۳. توجه و گرایش به افکار دانشمندان
	۴. افزایش تعداد و تیراژ تشریفات مذهبی		۴. نتایج شورشها (لغو فتوایس، صدور اعلامیه حقوق بشر و...)

در بررسی این شاخصها نیز باید به سه مطلب اشاره نمود:

۱. وجود یا عدم وجود ایدئولوژی‌های پذیرفته‌شده جدید؛

۲. میزان جمعیتی که ایدئولوژی جدید را پذیرفته است؛

۳. نوع ایدئولوژی‌ها.

در باره مورد اول باید گفت در هر چهار انقلاب مورد نظر، آرمان یا آرمان‌های وضع مطلوب پذیرفته‌شده وجود داشته است. اما در باره میزان جمعیتی که ایدئولوژی جدید را پذیرفته باشند، بیشترین میزان مربوط به جامعه ایران بوده است. گستردگی تعداد شرکت‌کنندگان در فعالیت‌های انقلابی (تظاهرات و اعتصابات) و شعارهای افراد شرکت‌کننده در این فعالیتها و سایر شاخص‌های

ذکرشده، همگی بیانگر این مطلب است. پس از ایران، ابتدا نیکاراگوئه قرار می‌گیرد که در آن بخش‌های بزرگی از مردم به افکار کشیشان انقلابی و ساندنیستها گرایش یافته بودند، و سپس فرانسه که در آن، شاخصها حاکی از توجه و گرایش به افکار دانشمندان و فلاسفه در مقیاسی وسیع بوده است. در روسیه نیز آرمان جدید در بین تشکل‌های ناراضی وجود داشت و در میان بخشی از کارگران، سربازان و دهقانان پذیرفته شده بود.

در مورد نوع ایدئولوژی‌ها نیز باید گفت که در فرانسه آرمان وضع مطلوب حالتی ثابت نداشت؛ به‌گونه‌ای که در ابتدا انقلابی‌ها از یک سلطنت مشروطه هواداری می‌کردند، اما با افزایش بی‌اعتمادی نسبت به شاه و رژیم سلطنت، جمهوری‌خواهی جای آرمان اول را گرفت و سپس از آن میان، آرمان گروه‌های تندرو، یعنی ژاکوبنها گسترش یافت. بنابراین در فرانسه هرچند آرمان‌های متعددی وجود داشت، در هر مرحله از انقلاب، یکی از آنها با اقبال عمومی مواجه گردید.

در روسیه این وضعیت، متفاوت بود؛ در این کشور سوسیالیست‌های انقلابی، منشویکها و کادتها که دولت موقت هشت‌ماهه را در دست داشتند، هر کدام دارای آرمان خاصی بودند. آنها نوع نظام سیاسی را به انتخابات مجلس مؤسسان - که باید پس از پایان جنگ برگزار شود - موکول می‌کردند. سوسیالیست‌های انقلابی به اندیشه توزیع زمین در بین دهقانان؛ کادتها به نوعی لیبرالیسم - پیش‌تر مشروطه‌خواه بودند - و منشویکها به «اندیشه‌های دست‌نخورده مارکس» پیوند خورده بودند. آرمان بلشویکها نیز که در اکتبر ۱۹۱۷ قدرت را در دست گرفتند، بلشویسم بود؛ یعنی اندیشه مارکس که لنین در آن تجدیدنظر کرده بود مارکسیسم - لینیسم. در نیکاراگوئه نوعی هم‌زیستی غیرمتعارف بین ایدئولوژی مارکسیستی ساندنیستها و افکار ناسیونالیستی و مذهبی پدید آمده بود.

در ایران وضعیت با هر سه کشور تفاوت داشت؛ به جز بخشی از روشنفکران که با ایدئولوژی‌های متفاوت مارکسیستی و یا لیبرالی در انقلاب شرکت داشتند، عموم مردم از امام خمینی علیه السلام و ایدئولوژی اسلامی طرفداری می‌کردند. از سوی دیگر، پیوند ایدئولوژی انقلاب ایران با فرهنگ عمومی کشور و به عبارت دیگر، اصالت فرهنگی آن، از نکات عمده مورد تفاوت بین انقلاب ایران و سه انقلاب دیگر

است. وحدت آرمانی و اصالت فرهنگی آرمان، آشکارا تأثیر خود را در تحولات زمان انقلاب و پس از انقلاب بر جای نهاد و ثبات سیاسی قابل اعتمادتری را ایجاد کرد.

۳. گسترش روحیه انقلابی

شاخص‌های گسترش روحیه انقلابی در انقلاب‌های چهارگانه بدین شرح است:

فرانسه	روسیه	ایران	نیکاراگوئه
۱. اعتماد به نفس شورشیان	۱. اغتشاشات و اعتصابات تداوم یافته	۱. بی‌توجهی شورشیان به اقدامات رفرمیستی و انعطاف‌پذیری سران رژیم	۱. بی‌توجهی شورشیان به اقدامات سرکوب‌گرانه
۲. بی‌توجهی نمایندگان طبقه سوم در مجلس مبعوثان ملت به اخطارهای شاه و شورش مردم در طرفداری از آنها	۲. متزلزل شدن ارتش و مسلح شدن بلشویکها	۲. بی‌توجهی شورشیان به اقدامات سرکوب‌گرانه	۲. اعتماد به نفس شورشیان
۳. تردیدها و از دست‌دادن اعتماد به نفس لوئی شانزدهم	۳. اعتماد به نفس شورشیان در هر دو تحولات فوریه و اکتبر ۱۹۱۷	۳. وجود روحیه شهادت‌طلبی و فداکاری در راه آرمان	
۴. مسلح‌شدن شورشیان	۴. عوامل دیگر (سستی اراده، تردیدها و ناتوانی در تصمیم‌گیری قاطع از سوی نیکلای دوم)	۴. اعتقاد عمومی به قدرتمند نبودن رژیم و انتظار پیروزی سریع بر آن	
۵. ایستادگی مردم پاریس در مقابل هدف شاه مبنی بر به‌زور بستن مجلس ملی		۵. از دست رفتن اعتماد به نفس هیأت حاکمه	
۶. شعارهای انقلابی نظامیان			
۷. تصمیم مردم برای مقابله با نیروهای خارجی و نجات انقلاب			

در بحث گسترش روحیه انقلابی نیز باید به سه مطلب توجه نمود:

۱. وجود یا عدم وجود روحیه انقلابی؛
۲. میزان جمعیتی که دارای این روحیه است؛
۳. شدت و عمق روحیه.

شواهد از وجود یک روحیه انقلابی در هر چهار کشور حکایت می‌کند. در میان این کشورها امر مشترک در زمینه روحیه انقلابی، تداوم آن تا پیروزی است و این از ویژگی‌های عمومی روحیه انقلابی است که مبارزه را تا حدی ادامه می‌دهد که یا پیروز گردد یا نبرد را ببازد. در میان شاخصه‌های روحیه انقلابی که بیان شد، به جز شاخصه‌هایی که وجود این روحیه را نشان می‌دهند، مواردی نیز وجود دارد که گاه کمتر بیانگر وجود این روحیه هستند اما بیشتر باعث ایجاد یا تقویت این روحیه می‌شوند.

از نظر میزان جمعیتی که این روحیه را دارا بودند، انقلاب ایران که در آن، تظاهرات و اعتصابات عمومی به صورت فراگیر و کامل صورت پذیرفته بود در رده اول قرار می‌گیرد. در باره شدت و عمق این روحیه، اطلاعات به دست آمده نشان می‌دهد که در هر چهار کشور، روحیه انقلابی شدید بوده است، اما در عین حال، روحیه انقلابی در ایران به نحو بارزتری مشاهده می‌گردد؛ به گونه‌ای که آشکارا غیرقابل برگشت می‌نماید.

۴. نقش آفرینی رهبری و ساختارها

در این باره نیز شاخص‌های زیر قابل ذکر است:

فرانسه	روسیه	ایران	نیکاراکونه
۱. نقش میرابو، دانتون و روبسپیر و سایر رهبران انقلابی	۱. نقش هسته پیشرو درما در فوریه	۱. نقش برجسته و قاطع امام خمینی (ره)	۱. نقش جبهه ساندنیستی و گروه‌های متحد آن از جمله کیشان
۲. تشکیل مجلس ملی و نقش برجسته آن	۲. نقش منشویکها و سوسیالیست‌های انقلابی در فوریه	۲. نقش جوامع و سازمان‌های روحانیان	۲. نقش دانیل ارتگا به عنوان رهبر
۳. کمون پاریس	۳. نقش لینن و تروتسکی در اکتبر	۳. نقش مساجد و ائمه جماعت	
۴. کلوبها و گروه‌های سیاسی	۴. نقش شوراها، حزب بلشویک و گاردهای سرخ در اکتبر	۴. نقش کمیته اعتصاب و کمیته استقبال از امام	
		۵. تشکل‌های ملی و چپ (با نقش حاشیه‌ای)	

در بررسی شاخص‌های رهبری و ساختارها باید به مواردی مانند وجود یا عدم وجود رهبر،

ساختارهای دارای نقش و میزان این نقش، اشاره نمود. وجود ساختارها به وضوح در هر چهار انقلاب مشاهده می‌شود. اگر در انقلاب فرانسه مجلس ملی و سپس کمون پاریس پدید نمی‌آمدند، یا میرابو، دانتون و روبسپیر نبودند، یا اگر در روسیه تشکلهای (به‌ویژه در اکتبر) حضور نداشتند، یا در ایران رهبری ویژه امام خمینی علیه السلام و نهاد روحانیت و شبکه مساجد وارد میدان نمی‌شدند و یا اگر در نیکاراگوئه جبهه ساندنیستی و تلاشهایش نمی‌بود، آیا انقلاب‌های موردنظر روی می‌دادند؟!

با این همه، نقش رهبری و ساختارها در این انقلاب‌ها به یک شکل نبوده است؛ به طوری که در تحولاتی که منجر به پیروزی فوری در روسیه شد، نقش نسبتاً پایینی آن هم تنها به برخی از ساختارها اختصاص داشت؛ هرچند در جریاناتی که به پیروزی اکتبر توسط بلشویکها انجامید، نقش رهبری و ساختارها بسیار مهم و جدی بود. همچنین گفتنی است به دلیل ماهیت مذهبی انقلاب ایران و مسلمان بودن مردم، ساختارها (نهاد روحانیت، ائمه جماعات و مساجد) توانستند پیشتر قریب به اتفاق مردم را وارد صحنه انقلاب نمایند.

فصل دوازدهم

مسائل و چالش‌های بعد از انقلاب

در این فصل به مهم‌ترین مسائل و چالش‌های بعد از انقلاب اسلامی می‌پردازیم، عنوان اول یعنی بحث ترمیدور به این سؤال می‌پردازد که آیا حرکت دوری انقلاب‌ها امری جبری و ضروری است یا بستگی به شرایط پس از انقلاب در هر کشور دارد. سپس «مردم‌سالاری دینی» به عنوان موضوعی مطرح در دهه سوم انقلاب اسلامی پرداخته می‌شود. «رابطه ایران و آمریکا» و «مسئله فلسطین»، «جهانی‌شدن و موضع جمهوری اسلامی ایران در قبال آن» و «رویارویی ایده گفتگوی تمدن‌ها در برابر نظریه برخورد تمدن‌ها»، از دیگر موضوعات قابل طرح در این فصل می‌باشد.

۱. ترمیدور یا حرکت دوری انقلاب‌ها

با وقوع هر انقلابی نخستین پرسشی که به ذهن می‌رسد آنست که آیا انقلاب‌ها پایدار خواهند ماند؟ فرجام هر انقلابی چیست؟ و سرنوشت تحولات پس از آن چگونه رقم خواهد خورد؟ تاریخ شاهد وقوع انقلاب‌های متعددی بوده که نتوانسته‌اند در برابر آسیب‌ها و چالش‌های داخلی و خارجی پایدار بمانند. برای مثال، پس از انقلاب الجزایر استعمار فرانسه با شیوه‌هایی جدیدی به این کشور بازگشت. برخی انقلاب‌ها نیز از جمله انقلاب روسیه پس از پیروزی دچار انحصار قدرت و دیکتاتوری شدند. با توجه به خطرهای آسیب‌های احتمالی انقلاب‌ها و احتمال وجود حرکت دوری در تعدادی از آنها، بجاست که پس از آشنایی با آسیب‌های فرهنگی - اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انقلاب، اشاره‌وار به این حرکت بپردازیم.

در تقویم انقلابی فرانسه، روز نهم ماه ترمیدور^۱ از سال سوم (۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ م.) روزی بود که روبسیپیر و یارانش سرنگون شدند. بر این اساس، اصطلاح ترمیدور یا حرکت دوری به دیگر انقلاب‌های جهان نیز اطلاق شد. تروتسکی این اصطلاح را به شکل عام به کار برد. او قائل بود که کنترل شدید انقلابیون از سوی لنین، زمینه‌های ترمیدور انقلاب سوسیالیستی را فراهم می‌کند.

کرین برینتون در کالبدشکافی چهار انقلاب و ادواردز در کتاب تاریخ طبیعی انقلاب با تعمیم الگوی انقلاب فرانسه معتقدند که انقلاب‌ها از سه مرحله می‌گذرند: «حکومت میانه‌روها»، «حکومت تندروها»^۲ و «دوران ترمیدور». میانه‌روها ثروتمندان و مشاهیر گروه مخالفان قدیم هستند که بیش از دیگران آماده سازش با رژیم قدیم‌اند. اینان در واقع بر امواج خیزان توده‌ای انقلاب به قدرت رسیده‌اند. تندروان نیز ضعف، دودلی و سازش میانه‌روان را بر نمی‌تابند.^۳

تعابیر جامعه‌شناسان و تئوری‌پردازان انقلاب از معنای ترمیدور در انقلاب، به‌طور کلی متفاوت است: گروهی آن را واکنشی آشکار بر علیه انقلاب می‌دانند که در نتیجه آن، طبقات قدیمی به گونه‌ای به قدرت بازمی‌گردند. برخی دیگر بر آن‌اند که ترمیدور فروکش کردن هیجان و تب انقلاب است که در زمان خود تندروان آغاز می‌گردد. در تبیین علل ایجاد حرکت دوری، می‌توان به دو مقوله اشاره کرد: یکی تمایل رهبران و مردم به حرکتی از آرمان‌گرایی به سوی واقع‌گرایی، و دیگری احساس نرسیدن به اهداف بلندمدت اعلام‌شده.

برخی از نظریه‌پردازان مخالف انقلاب معتقدند که همه انقلاب‌ها از مراحل سه‌گانه پیش‌گفته می‌گذرند و انقلابیون پس از گذر از دوران آرمانی و رؤیایی، متأثر از مشکلات روزمره و مدیریت جامعه قرار می‌گیرند؛ بدان‌سان که ارزشها و تب‌وتاب اولیه فروکش می‌کند و امواج خیزان انقلاب در برخورد با ساحل واقعیت بازگشته، انرژی‌های جمع‌شده را پراکنده می‌گرداند. در مقابل، طرفداران

1. Thermidor

۲. البته باید توجه داشت که دو اصطلاح «میانه‌رو» و «تندرو» از دیدگاه عموم متفکران لیبرال مطرح شده است از دیدگاه آنان که به رفرم به عنوان پدیده مطلوب و معقول و به «انقلاب» به عنوان یک پدیده نامطلوب و صرفاً احساسی نگاه می‌کنند میانه‌رو، به گروه‌هایی اطلاق می‌شود که اصالتاً انقلابی نیستند لذا انقلاب و آرمان‌های آن را کاملاً نپذیرفته‌اند و در پی سازش با رژیم گذشته و قدرت‌های خارجی حامی آن هستند و تندرو کسانی می‌باشند که به انقلاب، روش‌ها و آرمان‌های آن معتقد هستند.

۳. کرین برینتون، کالبد شکافی چهار انقلاب، صفحات متعدد.

انقلاب قائل‌اند که رهایی ملل ستمدیده از غل و زنجیرهای اعصار و قرون، با اصلاح میسر نیست. از این‌رو، در مقابل رژیم‌های پوسیده و استعماری و برای رسیدن به سعادت و عدالت اجتماعی راهی جز انقلاب و تداوم آرمان‌های آن وجود ندارد.

کرین بریتون در کابدهشکافی چهار انقلاب، سه انقلاب انگلستان، فرانسه و روسیه را نسبتاً متفاوت با انقلاب امریکا می‌داند. از نظر او در این سه انقلاب، رژیم پیشین، میانه‌روها، تندروها و پدیده ترمیدور تقریباً به یک شکل به‌وجود آمده‌اند.

در انقلاب انگلستان، سلطنت‌طلبان و طرفداران کلیسای رسمی، حامیان دولت پیشین و نیز هواداران پارلمان و کلیسای دولتی، میانه‌روها را تشکیل می‌دادند. در سال ۱۶۴۶ م. پادشاه انگلستان دستگیر شد و با اخراج یازده نفر از دولت، ثروت محافظه‌کاران نیز از سوی میانه‌روها مصادره گشت، تا اینکه دو سال بعد با شکست اسکاتلندی‌ها از کرامول و تشکیل حکومت مشترک‌المنافع انگلیس، حکومت میانه‌روها نیز پایان یافت. در ۲۰ آوریل ۱۶۵۳ م. کرامول با انحلال پارلمان، قدرتی شاهانه یافت و سپس سلطنت استوارتها در سال ۱۶۶۰ م. احیا گشت.

در انقلاب فرانسه، زندان باستیل در ژوئیه ۱۷۸۹ م. سقوط کرد و سلطنت‌طلبها شکست خوردند. در ماه اکتبر همان سال میانه‌روها (ژیروندنها) پادشاه و ملکه را بازگرداندند. تندروان (ژاکوبنها) نیز به رهبری دانتون و روبسپیر با توجه به جنگ فرانسه، روسیه و اتریش، در سال ۱۷۹۲ م. سلطنت را برانداختند. پس از آن، روبسپیر دانتون را اعدام کرد، اما چندی بعد در ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ م. (نهم ماه ترمیدور) سر خودش نیز به تیغ گیوتین سپرده شد، تا اینکه سرانجام کودتای ناپلئون به انقلاب پایان داد.

خاندان رومانوفها محافظه‌کاران رژیم پیشین انقلاب روسیه بودند. دولت موقت از سوی کادتها - یعنی جناح چپ گروه‌های طبقه متوسط در مجلس مشورتی دوما - و با حضور سوسیالیستی به نام کرنسکی تشکیل شد، تا اینکه سرانجام این دولت پس از دو ماه در جریان جنگ شکست خورد و کادتها - میانه‌روهای مشروطه‌خواه - کرنسکی را به عنوان رئیس یک دولت سوسیالیست میانه‌روی متزلزل تعیین کردند. سوسیالیستها از سوی بلشویکها برچسب «سازشکار» خوردند و لنین که از تبعید در سوئیس به کشور بازگشته بود، انقلاب پرولتاریایی را برپا کرد. در انقلاب روسیه، رژیم پیشین

هیچ‌گاه بر مسند قدرت ننشست، ولی دیکتاتوری استالین و تضاد او با تروتسکی، با سیاست اقتصادی نوین در سال ۱۹۲۱ م. را می‌توان به‌عنوان ترمیدور انقلاب مزبور به‌شمار آورد.

در انقلاب آمریکا، طرفداران دولت امپراتوری به‌عنوان افرادی محافظه‌کار و ضدانقلابی تلقی می‌شدند. میانه‌روان، بازرگانان و زمینداران مرفه و تندروان، طرفداران اعلامیه استقلال بودند. هرچند ایالات متحده، عصر وحشت و پاکدامنی را نداشت، در دهه ۱۷۸۰ م. برخی از نشانه‌های ترمیدور به‌گونه‌ای نه‌چندان کامل در آن آشکار شد. در این دهه، تنش جنگی فروکش کرد و تلاشی وسیع برای کسب ثروت و لذت دوباره آغاز گشت.^۱ جدول زیر مراحل چهارگانه انقلاب‌های انگلستان، فرانسه، روسیه و آمریکا را نشان می‌دهد:

دوره ترمیدور	دوره تندروها	دوره میانه‌روها	دوره رژیم پیشین (محافظه‌کاران)	مراحل انقلاب‌ها کشور
دوره ترمیدور و انحلال پارلمان (۱۶۵۳) و در نهایت تجدید سلطنت استوارتها (۱۶۶۰)	کرامول، هواداران کلیسا و عدم تحمل عقاید مذهبی از سوی دولت (۱۶۴۸) تندروهای تند: دیگرها ولولورها	پرستیتر، هواداران پارلمان و کلیسای دولتی (۱۶۴۶)	سلطنت‌طلبان (چارلز) و طرفداران کلیسای رسمی	انگلستان
سقوط روبسپیر در ۱۷۹۴ و سرانجام کودتای ناپلئون	ژاکوبینها (۱۷۹۲) تندروها روبسپیر، هبرتیستها و طرفداران بابیوف	ژیروندتها (۱۷۸۹)	سلطنت‌طلبان	فرانسه
بحران اول: سیاست اقتصادی بحران دوم: مرگ لنین و رقابت استالین و تروتسکی	بلشویکها (لنین و تروتسکی) با انقلاب (۱۹۱۷)	کادتها، مجلس دوما، بلشویکها (و بعد کرنسکی) (۱۷۸۹)	رومانوفها	روسیه
در مورد دوره بحرانی، فرمانروایی تندروها و ترمیدور، استثناس	طرفداران اعلامیه استقلال	بازرگانان و زمینداران مرفه	طرفداران دولت امپراتوری	آمریکا

در نقد و بررسی نظریه حرکت‌دوری، بریتون تا حدی توانسته است حرکت انقلاب‌های مورد بررسی خود را از مسیر مشخصی توضیح دهد. احتمال به قدرت رسیدن میانه‌روها پس از پیروزی انقلاب بسیار زیاد است؛ چرا که آنها از موقعیت و تحصیلات بالاتری برخوردارند و از سویی بهتر می‌توانند منافع گروه‌های مختلف را تأمین کنند. از دیگر سوی، به بقای حکومت آنها نمی‌توان چندان امیدوار بود؛ زیرا آنان به دلیل برخورداری از روحیه سازشکارانه، به سهل‌انگاری متهم می‌شوند و نمی‌توانند انتظارات گروه‌های مختلف، خاصه انقلابیون را برآورده سازند. در نظریه حرکت‌دوری انقلابها ملاحظاتی چند درخور تأمل است:

۱. از نظر روش‌شناسی،^۱ کتاب بریتون - با توجه به تاریخ چاپ آن (۱۹۶۵) در اوج اثبات‌گرایی^۲ و تقلید علوم اجتماعی از علوم طبیعی نگاشته شده است.^۳ هرچند روش‌های علمی تا حدودی به حوزه علوم انسانی وارد شده، لکن کلیتی که در قضایای تجربی وجود دارد، - با توجه به محدودیت‌های علوم انسانی - به قضایای اجتماعی قابل‌سریان نیست. از این‌رو، تعمیم مراحل انقلاب فرانسه به کلیه انقلابها از نظر روش‌شناختی با چالش روبه‌روست. در انقلاب‌ها، جبر حاکم نیست و از سویی در این‌باره نمی‌توان برای همه جوامع سخنی واحد گفت. به عقیده آلون کوهن، هم‌شکلی‌های این چهار انقلاب بزرگ، برای ایجاد قضایای مختلف و مورد نیاز دانشمندان کافی نیست، هرچند به کمک همین واقعیتها می‌توان نظریه‌های آزمایشی بریتون را نیز آزمود.^۴ در واقع مدل بریتون را نمی‌توان نظریه نامید؛ زیرا او در پی توصیف شرایط و نتایج انقلاب است و به عمل نمی‌پردازد و از دیگر سو نشانه‌های او برای انقلاب‌ها امری حتمی و جبری نیست.

۲. علوم اجتماعی خاصه در عصر جنبش اجتماعی و پایان یافتن دوران کشورگشایی، به‌سختی می‌تواند دست به پیش‌بینی بزند. انقلاب‌ها چهارراه‌های حوادث تاریخی‌اند و چون به‌ندرت اتفاق می‌افتند، نمی‌توان آنها را دقیقاً پیش‌بینی کرد. البته برخی از وقایع اجتماعی قابل پیش‌بینی‌اند، اما عوامل وقوع هر انقلاب آن‌چنان بسیارند که نمی‌توان آنها را برشمرد.^۵

1. Methodology

2. Positivism

۳. ر.ک: کریین بریتون، کالبد شکافی چهار انقلاب، ص ۶.

۴. ر.ک: آلون استانفورد کوهن، تئوری‌های انقلاب، ص ۲۲۰.

5. Michael Hechner. "Symposium on Prediction in the Social Sciences." *American Journal of*

تحلیل بریتون، تحلیلی کلی تر از رفتار فرد، روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی است. وقتی از وقوع انقلاب‌ها یا فلول امپراتوری‌ها سخن می‌گوییم، درحقیقت به نوعی پیش‌بینی دست زده‌ایم. دانشمندان درخصوص امکان پیش‌بینی در علوم اجتماعی به اجماع خاصی دست نیافته‌اند؛ از یک سو متغیرهای دخیل در امور اجتماعی بی‌شمارند و از سویی دیگر نمی‌توان آنها را اندازه‌گیری، و یا دوباره تجربه کرد. وقایع تاریخی به شکل خطی یا دوری تکرار نمی‌شوند، از این رو هیچ تئوری خاصی نمی‌تواند آینده انقلاب‌ها را دقیقاً پیش‌بینی کند.

۳. در این تئوری، کلیت و جامعیتی وجود ندارد. برای نمونه، انقلاب امریکا طبق نظریه بریتون دوره حاکمیت تندروها و عصر ترمیدور - به معنای تام آن - را نداشته است. وضع انقلاب‌های چهارگانه کوبا، چین، ویتنام و الجزایر نیز به یک شکل نیست، چرا که نه همه آنها ترمیدور داشته‌اند و نه وضع آنها پس از انقلاب یکسان بوده است. به گفته هانتینگتون، بررسی‌هایی مانند بررسی و تحلیل بریتون درخصوص انقلاب‌ها مختص جوامع غربی است.

۴. مدل حرکت دوری یا تاریخ طبیعی انقلاب، پرتو روشنگری بر سیر تاریخی برخی می‌افکند، اما با این همه، کشمکش سیاسی در طی انقلاب، تنها به منازعه میان تندروها و میانه‌روها محدود نمی‌گردد، بلکه با توجه به ماهیت اجتماعی هر انقلابی، ممکن است چندین نیروی سیاسی عمده با یکدیگر درگیر شوند. این نیروها عبارتند از: نیروهای راست‌گرا، میانه‌رو، چپ‌گرا و نیز چپ افراطی و ضدانقلاب.^۱

۵. بریتون بر این باور است که اصطلاح ترمیدور مفهومی نسبی و مشکک است. از نگاه او، ترمیدور مفهوم و تاریخ دقیقی در انقلاب‌ها ندارد، بلکه تنها می‌تواند شدت و ضعف و یا آشکال مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داشته باشد:

به هیچ روی امکان پذیر نیست که بگوییم بحران ترمیدور یک انقلاب معین، در ساعت چهار و سه دقیقه بعد از ظهر ششم اوت سال معین پایان گرفت... در انگلستان آغاز دوره ترمیدور، یعنی نفاخت را نمی‌توان به دقت تعیین کرد... رومانوفها تاکنون به روسیه بازنگشته‌اند.^۲

۱. حسین بشیریه، انقلاب و بسیج سیاسی، ص ۱۳۹.

۲. کرین بریتون، کالبد شکافی چهار انقلاب، ص ۲۴۰-۲۴۵.

بازگشت رسمی به رژیم پیشین بدین معنا نیست که انقلاب، چیزی را دگرگون نکرده، بلکه در دوران ترمیدور ممکن است پیشرفت‌های مهمی در زمینه‌های مختلف وجود داشته باشد. حرکت دُوری انقلاب‌ها امری محتمل است، اما این حرکت براساس اندیشه‌های اسلامی، سنتی حتمی و حرکتی خارج از اراده آدمیان به‌شمار نمی‌آید. آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر، استاد مطهری، دکتر شریعتی، آیت‌الله سیدمحمد طالقانی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بسیاری از محققان قرن حاضر که از دریچه تجددخواهی و روحیه انقلابی به مسائل اجتماعی و فلسفه تاریخ نگریسته‌اند، در استناد به آیه شریفه «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم»^۱ تغییر و تحولات اجتماعی و تاریخی را جبری نخوانده، بلکه آنها را وابسته به تغییر انفس آدمیان دانسته‌اند. از این‌رو، عدم وقوع ترمیدور در انقلاب اسلامی منوط به تحقق «آرمانها»، حفظ «دستاوردها» و نیز رفع «آسیبها و آفت‌های انقلاب» است.

۲. مردم‌سالاری دینی

«مردم‌سالاری دینی» یا «دموکراسی دینی» اشاره به مفهومی است که در دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی مجدداً مورد توجه قرار گرفت. مفروض این نظریه، که یکی از آرمان‌های انقلاب اسلامی نیز به‌شمار می‌رود، امکان جمع دموکراسی و دین است. این نظریه در مقابل دیدگاهی است که جمع و سازگاری بین آنها را غیرممکن دانسته و تلاش در این زمینه را بیهوده قلمداد می‌نماید. جهت تبیین بیشتر این موضوع تأمل در محورهای ذیل ضروری است.

۱-۲. تعریف و زمینه‌های تاریخی - اجتماعی دموکراسی (مردم‌سالاری)

واژه دموکراسی^۲ که در فارسی لفظ مردم‌سالاری را برابر آن نهاده‌اند، برگرفته از لفظ یونانی demokratia است. دموکراسی ترکیبی از demos به معنای مردم و kratein به معنای حکومت کردن است. از این‌رو دموکراسی، یعنی حکومت مردمی. دموکراسی مفهومی نسبی است، از همین روی نمی‌توان حکومتی را به شکل کامل دموکراتیک یا غیردموکراتیک خواند.^۳

۱. رعد (۱۳): ۱۱.

2. democracy

۳. دیوید بیتهام و کوین بویل، دموکراسی چیست؟ ترجمه شهرام نقش تبریزی، ص ۱۸-۱۹.

نخستین خاستگاه دموکراسی به دولت - شهرهای^۱ یونان باستان در سده پنجم قبل از میلاد بازمی‌گردد. از آنجا که مفهوم شهروندی در دموکراسی یونانی شامل زنان، بردگان و مهاجران نمی‌شد، لازم است بین آن نوع دموکراسی و دموکراسی‌های جدید تمایز قائل شویم. پیش از قرون جدید، اندیشمندان سیاسی، دموکراسی را حکومت مردم نادان و همچنین نظامی نامطلوب تلقی می‌کردند، اما به عکس این دیدگاه، مطلوبیت دموکراسی در جهان مدرن تا بدان‌جا پیش‌رفته که حتی غیردموکراتیک‌ترین حکومتها نیز خود را دموکرات می‌نامند.

در اروپای غربی در قرن شانزدهم، این نظام حکومتی با پیدایش دولت - ملت‌های جدید به شکل نوین نمایندگی (پارلمانی) ظهور یافت. در انگلستان نیز با انقلاب ۱۶۸۸ زمینه‌های دموکراسی مهیا شد؛ در انقلاب ۱۷۷۶ آمریکا مفهوم قرارداد اجتماعی^۲ مبنا قرار گرفت و از این سو انقلاب کبیر فرانسه به سال ۱۷۸۹ نیز با شعارهای آزادی، برادری و برابری پی‌ریزی اصول و ارکان دموکراسی را نوید داد. با این وصف، بسیاری از شهروندان تا اوایل قرن بیستم از مشارکت سیاسی محروم بودند.^۳ از لحاظ تاریخی، نظام سرمایه‌داری و دموکراسی کم و بیش به طور هم‌زمان ظهور کردند، با این حال، رابطه بین این دو پدیده امری پیچیده به نظر می‌رسد. برخی از نویسندگان در بحث از زمینه‌های اجتماعی دموکراسی، وجود جامعه مدنی^۴ نیرومند را شرط اساسی دوام و استقرار دموکراسی می‌دانند. جامعه مدنی، مجموعه نهادها، انجمنها و تشکیلات اجتماعی است که به دولت و قدرت سیاسی وابسته نیستند، ولی نقش تعیین‌کننده‌ای در صورت‌بندی قدرت سیاسی دارند. جامعه مدنی شامل مجموعه‌ای از حوزه‌های عمومی خودمختار است که انجمنها و نهادهای مدنی می‌توانند در درون آنها امور خود را سامان دهند و در جهت حفظ منافع اعضای خود گام بردارند. جامعه مدنی به این معنا در قرن هفدهم و هجدهم در اروپا شکل گرفت.

در دوران جدید، ریشه دموکراسی را باید در اندیشه اصحاب قرارداد (هابز، لاک، روسو و مونتسکیو) جست. این دموکراسی نوین بعدها از سوی متفکران دیگری همچون آکسی دوتوکویل، توماس جفرسون، ویلیام جیمز، جان دیویی، آیزا یا برلین و کارل پوپر بارورتر شد.^۵

1. city - states

2. social contract

۳. بیات، پیشین، ص ۲۷۰ - ۲۷۲.

4. civil society

۵. همان، ص ۵۳ - ۸۰.

۲-۲. مبانی فکری مردم‌سالاری (دموکراسی)

دموکراسی به‌عنوان شیوه زندگی سیاسی در جهان مدرن بر مبانی و اصولی استوار است که طی فرآیندی درازمدت تکوین یافته‌اند؛ مبانی و اصولی که حقیقت آن را می‌توان در اصالت برابری انسانها، اصالت فرد، اصالت قانون، اصالت حاکمیت مردم و تأکید بر حقوق طبیعی، مدنی و سیاسی انسانها یافت. مهم‌ترین مبانی فکری دموکراسی عبارت است از:

۱. اصالت رضایت عامه: از این دیدگاه مشروعیت دموکراسی مبتنی بر خواست و رضایت شهروندان است.

۲. برابری مدنی: دموکراسی بر اصالت برابری انسانها - به‌عنوان یکی از مبانی فکری آن - استوار است.

۳. خودمختاری فرد: انسان خودمختار کسی است که بدون دخالت دیگران در امور مربوط به زندگی شخصی خود تصمیم بگیرد.

۴. تفکیک قوا: جدا کردن سه قوه از یکدیگر و نیز استقلال قوه قضائیه برای تضمین آزادی‌های مدنی افراد و گروهها؛

۵. قدرتمندی جامعه مدنی: بزرگ بودن گروههای واسطه بین فرد و دولت (همانند احزاب)؛

۶. قانون و قانون‌گرایی: قانون اساسی - به‌عنوان مجموعه‌ای از اصول و قواعد بنیادی و کلی - چارچوبی برای سامان دادن روابط قدرت (تبدیل مسالمت‌آمیز اقلیت به اکثریت) و همچنین لازمه حکومت محدود و مشروط تلقی می‌شود.

۷. مدارا: مدارای سیاسی و تساهل در برابر عقاید مخالف؛

۸. شهروندی: در جامعه دموکراتیک، شهروندان از حقوق و تکالیفی یکسان در برابر قانون و نیز از حق مشارکت در امور سیاسی و عمومی برخوردارند.

۹. مشروعیت مردمی: براساس این اصل، حکومتها قدرت و اقتدار خود را تنها از خواست، اجماع و رضایت عامه به دست می‌آورند. از این‌رو، مردم حق دارند کارگزاران خود را عزل کرده، یا قوانین را تغییر دهند.

۱۰. حقوق بشر: مفهوم حقوق بشر - به‌عنوان مجموعه حقوقی که انسانها صرفاً به حکم انسان بودن خود از آن برخوردارند - در قرن هفدهم به جای مفهوم قدیمی‌تر حقوق طبیعی مطرح شد.^۱

۱. همان، ص ۱۹-۴۷؛ نیز: حسین بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، ج ۲، ص ۲۷.

در مجموع می‌توان گفت حکومت دموکراتیک براساس مبانی فکری یادشده دارای اصول و ویژگی‌هایی چند است: حقوق مدنی، اصل نمایندگی، حکومت جمهوری، تفکیک قوا، نظارت قوا بر یکدیگر، پارلمانتاریسم (با ساختار خاص خود)، مسئولیت‌پذیری حکام و مقامات سیاسی، تشکیل دولت و نیز تصمیم‌گیری براساس اصول مردم‌سالارانه.^۱

۳-۲. دین و دموکراسی

پیش از نسبت‌سنجی دین و دموکراسی لازم است از امکان ترکیب این دو واژه سخن گوئیم: برخی معتقدند اصطلاح مردم‌سالاری دینی، بدعتی است در علم سیاست.^۲ در پاسخ باید گفت اگر در تعریف دموکراسی یا مردم‌سالاری بر مبانی خاصی مانند نسبی‌گرایی، انسان‌مداری و خودمختاری فرد تأکید شود، به نظر نمی‌رسد با قرائتهای دین‌مدارانه جمع‌پذیر باشد و آنچه در اسلام باعنوان بیعت، مشورت، امر به معروف و مانند آن مطرح است، به‌گونه‌ای محتوایی با مردم‌سالاری متفاوت است. مخالفان امکان وجود دموکراسی دینی ممکن است دموکراسی را به نفع دین کنار بگذارند،^۳ یا در فهم خود از شریعت تشکیک کنند. حال اگر مفهوم دموکراسی را مفهومی متعطف بدانیم، می‌توان از دموکراسی دینی و دموکراسی اسلامی نیز سخن گفت.

احزاب دموکرات - مسیحی، فلسفه سیاسی و میانی اعتقادی خود نسبت به دموکراسی را از اصول مسیحیت استخراج می‌کنند. جنبش دموکرات - مسیحی شامل احزاب، اتحادیه‌ها، سازمانها و گروههای سیاسی مختلفی به‌ویژه در کشورهای کاتولیک مذهب اروپا بوده است. در واقع ریشه دموکراسی مسیحی به واکنش کلیسای کاتولیک به مسائل جهان نو و مواضع لیبرالیسم، ناسیونالیسم و سوسیالیسم و نیز دفاع از حقوق کارگران بازمی‌گردد. کلیسای کاتولیک در سال ۱۹۱۸ ممنوعیت مشارکت کاتولیکها در سیاست را لغو کرد و در پی آن حزب مردمی براساس اعتقادات دموکراسی

۱. ر.ک: همان، ص ۱۰۵-۱۳۸.

۲. خشتیار دیهیمی، «مردم سالاری دینی، بدعت در علم سیاست»، مجله آفتاب، ش ۲۹.

۳. محمدتقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام: ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۲؛ نیز: همو، پرسشها و پاسخها، ج ۱،

مسیحی ایجاد شد. همین حزب، مقدمه‌ای شد برای تشکیل حزب دموکرات - مسیحی ایتالیایی پس از جنگ جهانی دوم که تا سال ۱۹۹۴ حزب اصلی و حاکم این کشور به شمار می‌رفت. مهم‌ترین نظریه‌پرداز دموکرات - مسیحی، ژاک مارتین (۱۸۸۲ - ۱۹۷۳) فیلسوف کاتولیک فرانسوی بود. وی در آثار مختلف خود به‌ویژه در «مسیحیت و دموکراسی» (۱۹۴۲) استدلال کرد که کثرت‌گرایی سیاسی، آزادی و نیز تشخیص انسان، بر اصول اساسی مسیحیت استوار است. درحقیقت دموکراسی مسیحی و احزاب دموکرات - مسیحی در فرانسه، آلمان، ایتالیا، اتریش، بلژیک، هلند و کشورهای دیگر، به منظور حمایت از مواضع اجتماعی کلیسای کاتولیک شکل گرفتند و همچنین با الهام از اصول مسیحیت به دفاع از دموکراسی، حقوق بشر، رفاه اجتماعی، اقتصاد مختلط مبتنی بر سرمایه‌داری و نیز وحدت اروپا پرداختند.^۱

بنابراین با سعه نظر در مبانی و مؤلفه‌های دموکراسی، می‌توان آن را با دین جمع کرد. در این میان، برخی معتقدند که این مبانی به‌گونه‌ای دیگر - و حتی عمیق‌تر - در دین مطرح شده است. پاره‌ای دیگر نیز با چشم‌پوشی از مبانی دموکراسی، آن را همچون روشی می‌پندارند که ممکن است با نظریه‌ها و قرائت‌های مختلف دینی قابل جمع باشد.^۲

اگر احتمال برداشتی منعطف از دموکراسی - با توجه به گستره تعاریف و انواع آن - وجود داشته باشد، در نسبت‌سنجی دو واژه مردم‌سالاری و دین لازم است به‌گونه‌های مختلف دموکراسی و قرائت‌های مختلف دینی توجه شود. از این‌رو، به جای دانستن نسبت دموکراسی و دین، بهتر است بدانیم کدام یک از گونه‌های دموکراسی در این‌باره راهگشاست.^۳ در نظریه‌های اسلامی مردم‌سالار، عناصری همچون شورا و بیعت اهمیت خاصی دارند. بر پایه این نظریه‌ها، در دین اسلام عناصر و مؤلفه‌هایی وجود دارد که می‌توانند قدرت سیاسی را تحدید، و حقوق مردم را تضمین نمایند.^۴

۱. حسین بشیریه، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، ص ۱۸۵ - ۱۸۷.

۲. ر.ک: محمدجواد لاریجانی، حکومت: مباحثی در مشروعیت و کارآمدی، ص ۲۶ - ۲۷.

۳. دیوید هلند، مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مخبر.

۴. سیدصادق حقیقت، توزیع قدرت در اندیشه سیاسی شیعه، فصل ۳ و ۴.

۳. رابطه ایران و آمریکا و مسئله فلسطین

تاکنون یکی از مهم‌ترین مسائل در سیاست خارجی ایران، مسئله ارتباط با آمریکا بوده است. در این بحث ابتدا سابقه رابطه ایران و آمریکا را بررسی می‌کنیم و سپس به مسئله فلسطین در این باره می‌پردازیم.

۱-۳. رابطه ایران و آمریکا: گذشته، حال و آینده

تشکیل کشوری به نام ایالات متحده آمریکا با جغرافیای فعلی، به وقایعی چند بازمی‌گردد؛ از جمله هجوم مهاجران اروپایی به سرزمین سرخپوستان، اداره استعماری این سرزمین به دست اروپاییان از جمله انگلستان، انقلاب آمریکا در اواسط قرن ۱۸ و نیز تسخیر طولانی مدت سرزمین‌های اطراف از سوی آمریکا تا حدود سال ۱۹۰۰. آمریکا از لحاظ سیاست خارجی ابتدا سیاست انزواطلبی داشت، اما بعدها برای نفوذ در کشورهای دیگر به تکاپو افتاد و با اسپانیایی‌ها که قدرت برتر استعماری در امریکای لاتین بودند، مخالفت کرد و در برخی موارد - مانند کوبا - علیه اسپانیا جنگید، تا اینکه به تدریج خود به قدرتی استعماری در این قاره تبدیل شد.

برقراری رابطه بین ایران و آمریکا، در سال سی‌وپنجم سلطنت ناصرالدین شاه قاجار صورت گرفت، اما این ارتباط گسترش نیافت؛ چه آنکه دو قدرت برتر استعماری در ایران، یعنی انگلیس و روسیه تزاری اجازه نمی‌دادند رقیب دیگری در ایران خوش بنشیند؛ اگر چه امریکایی‌ها برای افزایش نفوذ خود از روشهای مرسوم و عام‌المنفعه مانند ساختن درمانگاه و مدارس جدید استفاده می‌کردند. جنگ جهانی دوم موقعیتی عالی در اختیار آمریکا نهاد تا نفوذ خود را در آسیا و اروپا گسترش داده، به ابرقدرتی جهانی تبدیل شود. مشهور است که در زمان جنگ، روزولت - رئیس جمهور آمریکا که برای شرکت در کنفرانس تهران به ایران آمده بود - در ملاقات با محمدرضا شاه از او خواسته بود که روابط خود را با واشنگتن گسترش دهد تا در عوض از کمک‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی آمریکا بهره‌مند شود.

با پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ دو ابرقدرت اتحاد شوروی و آمریکا سربرآوردند. روس‌ها در برخی از کشورهای اروپای شرقی - که در زمان جنگ از دست آلمانها خارج کرده بودند - حکومت‌های کمونیستی برپا کردند. وضعیت اقتصادی پس از جنگ نیز در اروپا خوب نبود و احتمال اثرپذیری اروپای غربی و جنوبی (از جمله ترکیه و یونان) از کمونیسم وجود داشت. سپس جنگ سرد

شدیدی بین دو قطب آغاز شد و حوادثی مانند مسئلهٔ برلن، ماجرای موشکی کوبا و جنگ ویتنام در اوج این بحران قرار گرفتند.

از بعد از جنگ دوم جهانی، موقعیت استراتژیک ایران به دلایل مختلف جغرافیایی (قرار داشتن بین مرزهای جنوبی اتحاد شوروی و خلیج فارس، تنگهٔ هرمز و دریای عمان) و اقتصادی - یعنی داشتن منابع غنی انرژی - عامل گسترش نفوذ آمریکا در ایران بود. درحقیقت امنیت ملی آمریکا به‌گونه‌ای با سلطه بر کشور ما پیوند خورده بود. از بعد از جنگ دوم جهانی رؤسای جمهوری آمریکا راهبردها و دکترین‌های خاصی را در مورد ایران به مرحلهٔ اجرا گذاردند تا ضمن مستحکم کردن جایگاه خود در ایران، بتوانند منافع منطقه‌ای و جهانی خود را تأمین کرده، از سویی در مقابل رقیب خود، اتحاد شوروی نیز ایستادگی کنند. دکترین‌های آیزنهاور، کندی، نیکسون و کارتر در همین راستا اجرا شدند.^۱

بدین ترتیب سازمان سیا رغم اعتماد مصدق به آمریکا علیه دولت وی دست به کودتا زد و در پی آن ایران به عضویت پیمان بغداد درآمد؛ پیمانی که بعدها به دلیل کودتای ۱۹۵۸ عراق و خروج عراق از آن به پیمان مرکزی یا سنتو تغییر نام داد. این پیمان حلقه میانی پیمان‌های زنجیره‌ای دفاعی غرب در اطراف اتحاد شوروی بود. به دنبال آن، آمریکایی‌ها ۴۰٪ سهام کنسرسیوم نفتی ایران را به دست آوردند. از این سو، سازمان اطلاعات و امنیت کشور یا ساواک نیز با آموزش و همکاری سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا، انگلیس و اسرائیل شکل گرفت.^۲ پس از چندی، پیمان‌های نظامی بعضاً مخفی - مانند پیمان ۱۹۵۹ - که بر مبنای آن آمریکا از ایران (در صورت حمله به ایران) حمایت می‌کرد،^۳ به امضا رسید و بدین روی، ایران عملاً به آمریکا وابسته شد.

این وابستگی، به‌گونه‌هایی چند نمود می‌یافت؛ از جمله در سال ۱۳۴۳ مستشاران نظامی

۱. در این مورد بنگرید به: مصطفی ملکوتیان، «ایران و امنیت ملی آمریکا قبل از انقلاب اسلامی»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۶.

۲. برای آگاهی بیشتر در بارهٔ چگونگی تشکیل و سازماندهی ساواک و نقش آمریکا، انگلیس و اسرائیل در ایجاد و آموزش آن، بنگرید به: حسین فردوست، *خاطرات ارتشید سابق حسین فردوست*، ج ۱، ص ۳۸۱-۴۷۶.

۳. جلال‌الدین، مدنی، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج ۲، ص ۱۷۶.

امریکایی و خانواده‌هایشان در ایران از مصونیت دیپلماتیک برخوردار شدند که مخالفت امام خمینی ره با این امر باعث تبعید ایشان به ترکیه و سپس عراق گردید. نمونه دیگری از این وابستگی، تبدیل شاه ایران به ژاندارم آمریکا در منطقه - طبق دکترین نیکسون - بود که بر مبنای آن شاه با خرید میلیاردها دلار اسلحه امریکایی به تأمین منافع منطقه‌ای آمریکا می‌پرداخت. در واقع آمریکا بعد از شکست در جنگ ویتنام به این استراتژی روی آورده بود. از نظر اقتصادی نیز نفوذ و سلطه شرکت‌های امریکایی بر اقتصاد ایران آشکار بود و در مجموع در مقابل هر دلاری که ایران از تجارت با امریکایی‌ها به دست می‌آورد، دو دلار برای خرید کالاهای امریکایی می‌پرداخت.

در این اوضاع، آمریکا و سایر کشورهای اردوگاه غرب با کمک‌های خود، شاه را در سرکوبی مخالفان یاری دادند. افزون بر این، شاه به سیاستمداران و یکصد نشریه و روزنامه خارجی مبالغ بسیاری حق السکوت می‌داد و حتی برای کنترل مخالفان خود پول‌های هنگفتی برای رؤسای ساواک در خارج می‌فرستاد.^۱

تعدادی از جریانات، ایرانیان را بیشتر به وابستگی شاه به آمریکا آگاه ساخت. اعطای مصونیت دیپلماتیک به مستشاران نظامی امریکایی، روابط گرم و همکاری با رژیم صهیونیستی، تبدیل ایران به ژاندارم آمریکا در منطقه و نیز مداخلات نظامی شاه به نفع آمریکا در کشورهای مختلف از جمله این اقدامات بود.^۲

با وجود تلاشهای ژاندارم آمریکا - که قرار بود با حرکت‌های ضد امریکایی در منطقه مقابله کند و این وظیفه را تا پیش از وقوع انقلاب اسلامی در برخی نقاط از جمله ظفار در عمان به‌خوبی انجام داد - این تصور وجود داشت که چون ایران در خارج از مرزهایش این حرکت انقلابی را سرکوب کرده، از این‌رو توان مقابله با هر حرکتی را در داخل خواهد داشت. و در کنار آن این گفته نویسندگان آن روز که «زمان، زمان انقلاب‌های دنیوی است، نه دینی»^۳ شاه و حامیان خارجی‌اش را گمراه کرد. بدین ترتیب با وقوع انقلاب اسلامی، برای منافع غرب و به‌ویژه آمریکا یک خلأ امنیتی بزرگ در منطقه ایجاد شد.

۱. حسین ارژنگی، غارت‌گری در ایران، ص ۱۸-۲۶ و ۴۰-۴۲.

۲. مصطفی ملکوتیان، انقلاب‌های متعارض معاصر، ص ۱۷۰.

۳. هانا آرت، پیشین.

از آن زمان تاکنون امریکا برای سلطه مجدد بر ایران به انواع استراتژی‌ها دست یازیده، و این امر را با مسائلی همانند انرژی هسته‌ای ایران و به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی پیوند داده است.

۲-۳. مسئله فلسطین، نقطه اوج تعارض ایران با آمریکا

تشکیل رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ میلادی در سرزمین مقدس فلسطین با کمک و نقشه‌های استعماری قدرتهایی مانند انگلیس و امریکا، سرآغاز زنجیره‌ای از تحولات، جنگها و مسائل در منطقه خاورمیانه گردید. تاکنون در این خصوص جنگهای ۱۹۴۸ - ۱۹۴۹، ۱۹۵۶ سوئز، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ و جنگهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۲ لبنان رخ داده است که به جز نبرد سوئز و جنگ ۱۹۸۲ لبنان - که در اولی به دلیل شرایط جهانی، اسرائیل مجبور به عقب‌نشینی و پذیرش ملی‌شدن کانال سوئز گردید و در نبرد لبنان نیز نیروهای حزب‌الله با همکاری سایر مبارزان بر اسرائیل پیروز شدند - اعراب در مقابل اسرائیل و حامی بزرگ آن امریکا کاری از پیش نبردند. این امر باعث تغییری عمده در راهبرد مبارزاتی فلسطینی‌ها شد و انتفاضه در سال ۱۳۶۶ با الهام از انقلاب اسلامی ایران و اهدافی مشابه با مواضع ایران در مسئله فلسطین شکل گرفت. در این اوضاع، شورای ملی فلسطین، که بیشتر در اختیار گروه طرفدار عرفات بود، از نبرد مسلحانه به مذاکره سیاسی روی آورد و کنفرانس صلح خاورمیانه تشکیل شد. در پی آن، برای درگیر نمودن فلسطینی‌ها با یکدیگر و سرکوبی مبارزان انتفاضه از سوی نیروهای عرفات، یک دولت خودگردان بدون قدرت به ریاست یاسر عرفات تشکیل شد که حتی اعضای پلیس آن نیز باید با تأیید اسرائیلی‌ها انتخاب می‌شدند.

در عین حال، اختلافات دولت خودگردان با اسرائیل بر سر مسائلی عمده مانند بازگشت میلیونها آوارگان فلسطینی، سرنوشت شهرکهای یهودی‌نشین در کناره غربی رود اردن و نوار غزه - یعنی سرزمین‌های اشغالی سال ۱۹۶۷ که دولت خودگردان در بخشی از آنها تشکیل شده بود - و نیز مسئله اعلام دولت مستقل فلسطینی باقی ماند، تا اینکه در نهایت حملات انتحاری فلسطینی‌ها در مبارزه با اسرائیل آغاز شده و تداوم یافت؛ به گونه‌ای که طرف اسرائیلی و امریکایی را در برابر عملی مقابله‌ناپذیر قرار داد.

امریکا از سال ۱۹۴۸ تاکنون، یعنی از زمان تشکیل رژیم صهیونیستی تقریباً تمامی قطعنامه‌هایی را که در دفاع از فلسطینی‌ها صادر شده، در شورای امنیت سازمان ملل وتو کرده و

سالانه میلیاردها دلار کمک و یا وام با بهره‌هایی کم که بسیاری از آنها نیز بخشیده می‌شوند، به این رژیم اختصاص می‌دهد.^۱ از این رو، اگر بگوییم اسرائیل بخشی از خاک آمریکا در خاورمیانه است، سخنی به‌گزارف نگفته‌ایم. جانپداری آمریکا از اسرائیل تا آنجاست که همواره پذیرش روند صلح خاورمیانه - که به معنای به رسمیت شناختن رژیم اسرائیل نیز هست - در صدر خواسته‌های آمریکا از ایران قرار داشته است. البته آشکار است که دفاع سرسختانه آمریکا از اسرائیل به دلیل نفوذ یهودیان آمریکایی بر دولت، کنگره، دستگاه‌های تبلیغاتی، مراکز مالی و نخبگان آمریکایی است.

بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شهریور ۱۳۸۰) در آمریکا و افزایش مشکلات جهانی این کشور و از سویی گسترش اندیشه‌های رادیکالی در میان برخی حکومت‌های طرفدار آمریکا در منطقه، آمریکا برای جلب حمایت جهان عرب و فراهم کردن زمینه‌های اجرای راهبردهای منطقه‌ای و جهانی خود، اعلام کرد که با تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه - که بخش بسیار کمی از سرزمین فلسطین می‌باشد - موافق است، مشروط بر اینکه اعراب، امنیت و موجودیت رژیم صهیونیستی را به رسمیت بشناسند. اما با این همه، آمریکا تاکنون اقدامی عملی در این زمینه انجام نداده و همواره از سرکوبی فلسطینی‌ها از سوی اسرائیل، حمایت نموده است. از دیگر سوی، گروه‌های اصلی انتفاضه فلسطین، یعنی جهاد اسلامی و حماس معتقدند که دولت مستقل فلسطینی باید در تمام خاک فلسطین، یعنی سرزمین‌های متصرفه ۱۹۴۸ - ۱۹۴۹ و ۱۹۶۷ تشکیل شود. خروج اسرائیل از نوار غزه در ۱۳۸۴/۵/۲۴ این امید را قوت بخشید.

نوآم چامسکی بین حملات انتحاری یازدهم سپتامبر به برج‌های سازمان تجارت جهانی، و حملات نظامی اسرائیل به جنین، رام‌الله و برای نخستین بار به جریکو، و همچنین حمله آمریکا به عراق ارتباطی مستقیم می‌بیند؛ خصوصاً که بعد از حمله آمریکا به عراق مشخص شد که صدام در پی به دست آوردن سلاح‌های کشتار جمعی نبوده است. چامسکی راه حل بحران را نه در قتل عام اسلام‌گرایان، بلکه در محدود کردن نظامی‌گری آمریکا می‌داند. راه حل او به‌گونه‌ای صریح آن است که «باتلاق را بخشکانید، آن گاه هیچ پشه‌ای باقی نخواهد ماند»^۲

۱. sipri yearbook 1984 قرضها و هدایای پولی آمریکا به رژیم صهیونیستی از ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۳ را فهرست کرده است. هم چنین برای آگاهی بیشتر بنگرید به: نشریه نداء القدس، ارگان سازمان جهاد اسلامی فلسطین در تهران، شماره ۲۰.

۲. نوآم چامسکی، ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به عراق، ترجمه جندقی، ص ۱۷۱ - ۲۰۱.

۴. جهانی‌شدن

جهانی‌شدن امروز به یکی از مهم‌ترین مباحث روابط بین‌الملل تبدیل شده است؛ آن سان که در مسائل سیاست داخلی حکومتها - به خصوص کشورهای در حال توسعه - نیز تأثیری به‌سزا دارد. در اینجا به اختصار به تعریف جهانی‌شدن و ویژگی‌های آن و ارتباطش با جهان سوم، تجددگرایی، اسلام و جمهوری اسلامی خواهیم پرداخت.

۴-۱. تعریف جهانی‌شدن

اصطلاح جهانی‌شدن در ادبیات تجاری و مدیریتی در دهه ۱۹۷۰ ریشه دارد، و راهبردهای جدید در تولید و توزیع جهانی، واردشدن به علوم اجتماعی از طریق جغرافیا و جامعه‌شناسی، مطالعه علوم انسانی از طریق انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی را توصیف می‌کند.^۱

کمیته بین‌المللی در سال ۱۹۹۵، جهانی‌شدن را «درهم‌آمیزی اقتصاد، جامعه‌شناسی، سیاست، فرهنگ و رفتارها از طریق نفی مرزها و پیوستگی‌های ملی و اقدامات دولتی» تعریف کرد.^۲ در این خصوص واژه globalization را در زبان فارسی هم به جهان‌شمول شدن (جهانی‌شدن) و هم به جهان‌شمول کردن (جهانی‌سازی) ترجمه کرده‌اند. به نظر می‌رسد ترجمه اول به پیروسه (فرآیند) بودن، و ترجمه دوم به پروژه (طرح) بودن آن نظر دارند. براساس احتمال اول، جهانی‌شدن پدیده‌ای غیرارادی و طراحی‌نشده و نتیجه انقلاب اطلاعاتی و صادرات اقتصادی است؛ درحالی‌که طبق احتمال دوم، جهانی‌شدن امری ارادی و متأثر از سیاست‌های اقتصادی کشورهای غربی است. شایان ذکر است که پروژه یا پیروسه دانستن جهانی‌شدن، در کلیه مباحث بعدی تأثیری مستقیم خواهد داشت.

رونالد رابرتسون جهانی‌شدن را «درهم فشردن جهان و تبدیل آن به مکان واحد، و درعین‌حال تراکم آگاهی نسبت به جهان به‌عنوان یک کل» تعریف می‌کند. جهانی‌شدن به معنای یگانه‌شدن جهان است، اما یگانه‌شدن را نباید با دو مفهوم وحدت و ادغام اشتباه گرفت. رابرتسون جهانی‌شدن را

1. William Maurer, "Globalization" in Victor E. Taylor (and Charles E. Winquist, ed), *Encyclopedia of Postmodernism*, London and New York, Routledge, 2001 _ P 158.

۲. دبیرخانه دین پژوهان، مجله جهانی‌شدن و دین، ش ۱.

فرآیندی کم‌وبیش مستقل معرفی می‌کند که منطق، جهت و نیروی محرک خود را دارد. گفتنی است این واژه تا اواسط دهه ۱۹۸۰ در محافل دانشگاهی چندان به رسمیت شناخته نمی‌شد.^۱

دایرة المعارف علوم اجتماعی تعریفی عمدتاً اقتصادی از جهانی‌شدن به دست می‌دهد: «ما به وسیله این اصطلاح به مرحله‌ای از فرآیند توسعه اشاره می‌کنیم که در آن تمامی جنبه‌های اقتصاد (مواد خام، کار، اطلاعات، حمل و نقل، امور مالی و بازار) با هم در سطح جهانی مرتبط یا ادغام می‌شوند.»^۲

مالکوم واترز جهانی‌شدن را فرآیندی اجتماعی می‌داند که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده، از بین می‌رود. به عقیده او، واژه جهانی^۳ پیشینه‌ای چند صد ساله دارد، اما اصطلاح globalization در سال ۱۹۶۱ وارد بستر فرهنگی شد.^۴ درخصوص جهانی‌شدن می‌توان سه احتمال را در نظر گرفت:

الف) جهانی‌شدن فرآیندی است که از ابتدای تاریخ بشر وجود داشته و از همان زمان تأثیرات آن رو به فزونی بوده، اما اخیراً شتابی ناگهانی گرفته است؛

ب) جهانی‌شدن با تجدیدگرایی (مدرنیسم) و توسعه سرمایه‌داری هم‌زمان بوده، اما اخیراً شتابی ناگهانی یافته است؛

ج) جهانی‌شدن فرآیندی متأخر می‌باشد که با سایر فرآیندهای اجتماعی نظیر فراصنعتی شدن و فرانوگرایی (پسامدرنیسم) همراه است.^۵

از آنجا که معمولاً دانشمندان مختلف، جهانی‌شدن را پدیده‌ای مدرن (و نه پسامدرن) تلقی می‌کنند، باید گفت احتمال دوم بیش از دو احتمال دیگر موجه به نظر می‌رسد. دیوید هلد در کتاب خود با عنوان «دگرگونی جهانی»، فرآیند جهانی‌شدن را به‌عنوان ظهور عصر دگرگونی‌های دوران‌ساز در زندگی و جهان بشری در نظر می‌گیرد. وی با رد دیدگاه جهان‌گرایان افراطی (که عصر دولت‌های

۱. رونالد رابرتسون، جهانی‌شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی، ص ۱۲ و ۲۵-۳۶.

2. Kevin Robins, "Globalization" in Adam Kuper (and Jessica Kuper), *Social The Social science Encyclopedia*, London and New York, Routledge, 1996, pp 345 - 346.

3. global

۴. مالکوم واترز، جهانی‌شدن، ص ۱۰.

۵. همان، ص ۱۳-۱۴.

ملی را پایان یافته می‌دانند) و شکاکان، (که جهانی شدن را افسانه‌ای بیش نمی‌دانند) تنها این نظر را تأیید می‌کند که جهانی شدن نیروی محرکه تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که جوامع مدرن و نظم جدید جهانی را شکل خواهد داد.^۱

جهانی شدن به تمام سنت‌هایی اطلاق می‌شود که روابط اجتماعی به وسیله آنها یکپارچه می‌گردد. این امر بیانگر دو تحول عمده در جهان است: مدرنیزاسیون (نوسازی) و وابستگی متقابل. جهانی شدن از یک سو تداعی‌گر تصویری از هم‌پیوندی‌ها و ارتباطات بین دورترین مناطق جهان و نیز معارضه با سنت‌های کهنه، و نیز بشارت‌دهنده آینده‌ای است که در آن تمام ریشه‌های جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی منازعات اجتماعی خشکیده می‌شود، و از دیگر سو ارائه‌دهنده تصویری ترسناک از بازاری عنان‌گسیخته می‌باشد که ممکن است شالوده‌های سیاسی دولت - ملت‌ها را بگسلاند و بحران‌های اجتماعی و زیست‌محیطی خاص خود را به وجود آورد. در واقع موافقان جهانی شدن به وجه اول، و مخالفان آن به وجه اخیر مسئله توجه می‌کنند.

پیشینه مسئله جهانی شدن را می‌توان در نظریه «دهکده جهانی» مک لوهان در دهه ۱۹۶۰، نظریه «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما و نظریه «برخورد تمدن‌های» ساموئل هانتینگتون پی‌گرفت.^۲

انقلاب صنعتی در ابعاد دانش‌های سیبرنتیک، ژنتیک و انفورماتیک (انقلاب اطلاعاتی) پس از انقلاب اول و دوم صنعتی، باعث شد که ارتباطات جهانی گسترش یابد و کره زمین به سوی تحقق دهکده‌ای جهانی حرکت کند. آثار تسریع‌کننده ارتباطات و حمل‌ونقل سریع موجب تأثیر ساختاری شده است که مک لوهان آن را انفجار اطلاعات می‌نامد. وی برای اولین بار در سال ۱۹۶۱ ظهور جهانی‌سازی در عرصه فرهنگ یا درحقیقت همان طرح دهکده جهانی را مطرح کرد. ناگفته نماند که نکته‌ای پوشیده در پیش‌بینی وی، خوش‌بین بودن به توان بشر برای هماهنگ‌زیستن با یکدیگر است.^۳

۱. فرهنگ رجایی، «نظریه روابط بین‌الملل در دنیای جهانی شده»، به نقل از: جهانی شدن: برداشت‌ها و پیامدها، زیر نظر محمدکاظم سجاذپور، ص ۹-۱۰.

۲. توضیح این نظریه‌ها در عنوان آخر این کتاب خواهد آمد.

۳. فرهنگ رجایی، پدیده جهانی شدن، وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ص ۲۷.

۲-۴. آثار و ویژگی‌های جهانی‌شدن

معمولاً فرآیند جهانی‌شدن را در چهار حوزه فناوری، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بررسی می‌کنند در این میان، در حوزه فنی و تکنولوژیک، از وقوع انقلاب صنعتی سوم سخن می‌رود. انقلاب صنعتی اول در دهه ۱۷۵۰ تحولی بود در تکنولوژی تولید؛ حال آنکه انقلاب صنعتی دوم در نیمه اخیر قرن نوزدهم تحولی در فناوری ارتباطات و توزیع ایجاد کرد، و سرانجام موج سوم انقلاب صنعتی در پایان قرن بیستم، فناوری اطلاعات را به شیوه‌ای اعجاب‌آور دگرگون ساخت. در نتیجه گسترش فناوری ماهواره‌ای و گسترش رسانه‌ها، فاصله‌های مکانی و جغرافیایی، معنای خود را از دست می‌دهد و در نتیجه، حوزه عمومی مشترکی در سطح جهان پدیدار می‌شود. برخی نویسندگان ویژگی‌های اصلی عصر جهانی‌شدن را مفاهیمی چون ظهور دهکده الکترونیک جهانی، انقلاب اطلاعاتی، فشرده‌گی زمان و جهان - آگاهی، عصر سیبرنتیک و پایان جغرافیا دانسته‌اند.^۱

جهانی‌شدن اقتصاد، امکان اجرای سیاست‌های اقتصادی به مفهوم قدیم آن را منتفی ساخته است. بر این بنیاد، فرآیندهای مالی و اقتصادی در سطح ملی تابع سازوکارهای داخلی و تصمیم‌گیری‌های محلی نخواهند بود و حتی دولت‌ها نیز نمی‌توانند اقتصاد ملی را کنترل کنند. از لحاظ سیاسی نیز گسترش اقتصاد جهانی، توانایی‌های دولت‌های ملی را برای کنترل و اداره امور داخلی محدود می‌سازد. از همین روست که اقتدار سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول (IMF) و سازمان تجارت جهانی (WTO) روزبه‌روز رو به گسترش است.

در سطح فرهنگی نیز از پیدایش جامعه مدنی جهانی سخن می‌رود. برخی از جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی به موضوعاتی نظر دارند که از حد توانایی و گستره فعالیت دولت‌های ملی فراتر می‌رود.^۲ با گسترش شبکه‌های ارتباطی جهانی و رسانه‌های عمومی، مردم به‌آسانی می‌توانند از حوادث و رویدادهای جهان و همچنین از تبلیغات و فرهنگ غالب آگاه گردند. به نظر می‌رسد مدرنیته

۱. حسین بشیریه، *دیپلاچهای بر جامعه‌شناسی ایران: دوره جمهوری اسلامی*، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۲. همان، ص ۱۶۳-۱۶۵.

با ابزارهایی که در اختیار دارد، درصدد یکسان‌سازی فرهنگ جهانی بر مبنای ارزش‌های لیبرالیستی است. رواج زبان انگلیسی در سطح بین‌الملل، و رایانه‌ای شدن فناوری اطلاعات (IT) و نیز جهان‌گیر شدن شبکه‌های ماهواره‌ای، از جمله ابزارهای تبلیغی در عصر جهانی‌سازی به‌شمار می‌آید. خلاصه اینکه، جهانی‌شدن، ما را به عصری جدید رهنمون می‌سازد؛ عصری که در آن، مسائل سیاسی، اقتصادی، فنی، فرهنگی و اجتماعی شکلی نو می‌یابند که از آن جمله می‌توان بدین موارد اشاره کرد:

۱. فرسایش حاکمیت دولت‌های ملی؛^۱
۲. حاکمیت نهادها و رژیم‌های بین‌المللی و غیردولتی به جای رژیم‌های محلی، ملی و منطقه‌ای؛
۳. سیال و چندمرکزی شدن نظام بین‌الملل (وجود قدرتها و مراکز متعدد در نظام بین‌الملل)؛
۴. برداشته شدن مرزها در اقتصاد بین‌الملل و کم‌رنگ شدن اصول اقتصاد ملی؛
۵. جهانی‌شدن کالا، نیروی کار، فناوری و سرمایه و احتمالاً کاهش دستمزدها و افزایش بیکاری؛
۶. افزایش بهره‌وری؛
۷. کاهش ارزش کالاها، مواد اولیه و نیروی انسانی؛
۸. انفجار اطلاعات و گسترش وسایل ارتباطات جمعی و جهانی‌شدن اطلاع‌رسانی؛^۲
۹. گسترش فقر جهانی؛
۱۰. ارائه فرهنگی جهانی که احتمالاً از ویژگی نسبیّت و بحران معرفت‌شناختی برخوردار است؛^۳
۱۱. تحمیل دموکراسی غربی؛
۱۲. نسبی‌شدن مفهوم شهروندی و هویت‌های خاص و سنتی؛
۱۳. فرهنگ مصرف و رفاه مادی؛
۱۴. بحران محیط‌زیست.

1. nation - states

2. Jeffrey James, *Globalization, Information, Technology and Development*, U.S.A., St.Martin's Press, 1999.

۳. علی‌اصغر کاظمی، جهانی‌شدن، فرهنگ و سیاست، ص ۹-۱۳ و ۲۸۵-۲۸۸.

۳-۴. جهانی شدن و جهان سوم

اقتصاد و بازار، ابزار اصلی جهانی شدن تلقی می‌شود^۱ و از همین رو با سرمایه‌داری و لیبرالیسم اقتصادی پیوندی تنگاتنگ دارد. بر همین اساس، جهانی‌سازی بر کشورهای جهان سوم و در حال توسعه نیز تأثیرات خاص خود را دارد که از آن جمله می‌توان این موارد را برشمرد:

۱. عمیق‌تر شدن شکاف در توزیع ثروت میان آحاد جامعه؛
۲. زیاد شدن فاصله کشورهای شمال و جنوب (کشورهای غنی و فقیر)؛^۲
۳. نابسامانی وضع معیشت و کاهش میزان خدمات اجتماعی حکومت‌های جهان سوم؛
۴. بازگذاردن سازوکار بازار آزاد و دوری‌گزیدن حکومت از مداخله در فعالیت‌های اقتصادی و رفاهی؛
۵. تحمیل الگوی اقتصاد کشورهای بزرگ به کشورهای در حال توسعه؛
۶. دلاری شدن قیمت‌های داخلی؛
۷. تحمیل فرهنگ و دموکراسی غربی به دیگر کشورها و به چالش کشیدن ایدئولوژی و فرهنگ کشورهای جنوب؛^۳
۸. تأثیرگذاری بر مسئله امنیت و ایجاد ناسازهای^۴ بین نابرابری و امنیت،^۵
۹. شدت گرفتن روند عرفی‌سازی (سکولاریزاسیون)؛
۱۰. به چالش کشیدن حکومت‌های اقتدارگرا در جهان سوم با تبلیغ یا تحمیل دموکراسی و حقوق بشر.

در حالی که جهانی شدن گرایش بسیار قوی به حساب می‌آید، در مقابل آن، گرایش به محلی شدن نیز وجود دارد.^۶ به گفته هری مگداف، جهان سوم دو ویژگی خود را در عصر جهانی شدن حفظ کرده

۱. وحید کیوان، جهانی شدن جدید سرمایه داری و جهان سوم، ص ۵۲.

2. Andrew Horrell (and Ngaire woods), *Inequality, Globalization and World Politics*, OxfordUniversity Press, 1999, pp 1-2.

۳. محمدحسین رفیعی، آنسوی جهانی‌سازی، ص ۱۰۳.

4. paradox.

5. Andrew Herrel, "security and Inequality", *Ibid*, pp 248-271.

6. James N.Rosenau. "Powerful Tendencies, Enduring Tensions and Glaring Contradiction: the UN in a turbulent world", in Albert J.Paolini (and others) (editor), *Between Sovereignty and Global Governance*, Great Britain, Macmillan Press LTD, 1998, P 2600.

است: اول اینکه قیود وابستگی که پیرامون را در اسارت کانون (مرکز) نگاه می‌دارد، همچنان باقی است و دوم اینکه شکاف و فاصله میان کانون (مرکز) و پیرامون - همان‌گونه که در سرتاسر طول تاریخ سرمایه‌داری شاهد آن بوده‌ایم - روزبه‌روز بزرگ‌تر و عمیق‌تر می‌شود.^۱

سمیر امین ویژگی‌های این روند را تقویت نمودن توزیع نابرابر ثروت در میان بخش‌های مختلف جهان و نیز ترویج نابرابری در میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه می‌داند.^۲ این در حالی است که کشورهای در حال توسعه چاره‌ای جز هماهنگ نمودن خود با جهانی‌شدن و آثار و لوازم آن ندارند. برای آنها جهانی‌شدن به مثابه میهمان ناخوانده‌ای است که بدون رضایت میزبان بر او تحمیل می‌شود. امروزه مسئله توسعه جهان‌سوم با چهار پدیده جهانی‌شدن، دموکراسی، حقوق بشر و نیز گسترش ارتباطات پیوند خورده است.

۴-۴. جهانی‌شدن، تجددگرایی و پسا تجددگرایی

تجدد یا مدرنیته، به شیوه زندگی اجتماعی و تشکیلات و سازمان‌های اجتماعی خاصی اشاره دارد که در غرب از قرن هیجدهم به بعد رایج گردید. این اندیشه از سه قرن پیش در اروپا ظاهر شد و به تدریج در سایر نقاط جهان خاصه امریکای شمالی سایه افکند. در بیانی کلی، تجدد دارای ده ویژگی اساسی است: التفات انحصاری به علم تجربی،^۳ فناوری ماشینی جدید و شیوه‌های نوین در تولید صنعت برای دگرگون کردن جهان، بالا رفتن سطح زندگی مادی، سرمایه‌داری و بازار آزاد، مردم‌سالاری، لیبرالیسم به‌عنوان ایدئولوژی غالب، فرهنگ عمدتاً دنیوی و این‌جهانی، فردگرایی، عقل‌گرایی و انسان‌گرایی.^۴

اگر این پیش‌فرض را بپذیریم که جهانی‌شدن مبانی خاص خود را دارد، برخی از اصول تجددگرایی^۵ را می‌توان بنیان اندیشه‌ای این طرح یا روند دانست. مدرنیسم فرهنگ و فلسفه تمدن جدید غرب می‌باشد که این مؤلفه‌ها را داراست: مشاهده‌گرا (آزمایش‌گرا و تجربه‌گرا)، قائل به عقل

۱. هری مگداف، و دیگران، جهانی‌شدن با کدام هدف؟، ترجمه ناصر زرافشان، ص ۱۰۷.

۲. رجایی، پیشین. ص ۱۹۰.

3. science

۴. مصطفی ملکیان، راهی به راهی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت، ص ۳۵۶.

5. modernism

جزیی (استدلالگر و ابزاری)، کم و بیش مادی، انسان‌گرا (اومانیست)، فردگرا، برابری‌طلب، آزاداندیش و تعبدستیز، عاطفه‌گرا، قائل به پیشرفت بشر و سنت‌گریز.^۱

تجددگرایی از یک سو در مقابل سنت‌گرایی،^۲ و از سوی دیگر در مقابل پساتجددگرایی^۳ قرار دارد. سنت عبارت است از مجموعه‌ای از افکار، احساسات و افعال موروثی جاافتاده که برخی آن را قانع‌کننده و حتی فراتر از سؤال تلقی می‌کنند و همچنین از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. سنت‌گرایی، آموزه‌ها و اصول کسانی است که از پذیرفتن سنت و پیروی از آن دفاع می‌کنند. اینان در واقع سنت را قابل‌اعتمادتر از افکار، احساسات و افعالی می‌دانند که بر اثر تجربه و تفکر شخصی حاصل آمده‌اند.^۴

پساتجددگرایی اصطلاحی است برای توصیف برخی گرایشها و نظریه‌ها در زمینه فلسفه، علم، معرفت، سیاست، ادبیات و هنر که وجه مشترک همه آنها واکنش به بحران‌های مدرنیته و انتقاد از تجددگرایی و نظریه‌های کلان آن است.^۵ مهم‌ترین مؤلفه‌های پساتجددگرایی عبارت است از:

۱. اعتقاد به کثرت و نسبییت و نفی وحدت‌گرایی؛
۲. نفی روایت‌های کلان (مانند حقوق بشر جهان‌شمول)؛
۳. فاعل‌شناسان^۶ و نیز نفی معرفت‌شناسی فلسفه مدرن؛
۴. نفی عقل مدرن و نیز نفی حاکمیت و بی‌طرفی عقل؛
۵. نفی نظریه پیشرفت؛
۶. نفی نظریه نمایش عینی و بی‌واسطه در معرفت‌شناسی؛
۷. پذیرش سنتها و فرهنگ‌های متعدد بومی و محلی به جای فرهنگ واحد و کلی.^۷

۱. همان، ص ۳۵۷.

2. traditionalism

3. post-modernism

۴. همان، ص ۳۶۰-۳۶۲.

۵. ر.ک: عبدالرسول بیات، و دیگران، فرهنگ واژه‌ها، ص ۱۰۱-۱۱۲.

6. subject

۷. ر.ک: همان، ص ۱۱۳-۱۲۶. برای آگاهی بیشتر درباره تفاوت بین مدرنیسم و پست‌مدرنیسم در ابعاد مختلف هستی‌شناسی (انتولوژی)، معرفت‌شناسی (اپیستمولوژی)، روش‌شناسی (متدولوژی)، تاریخ، اخلاق، سیاست و مسائل اجتماعی و اقتصادی بنگرید به: سیدصادق حقیقت و سیدعلی میرموسوی، مبانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب، ص ۳۸۹-۳۹۶.

اگر به جهانی‌شدن از دیدگاه تجددگرایانه بنگریم، بسیاری از اصول و ویژگی‌های مدرنیته و مدرنیسم، به‌عنوان مبنای جهانی‌سازی قلمداد خواهد شد. آنتونی گیدنز از جمله نظریه‌پردازانی است که نظریه وی در باب جهانی‌شدن - به عنوان فلسفه تاریخ جدید تجدد - با اندیشه ترقی، سازگاری کامل دارد. گفتنی است او با هرگونه انقطاع در تجدد مخالف است.^۱

جهانی‌شدن بر میانی و پایه‌هایی همچون فردگرایی، انسان‌گرایی، علم‌گرایی، فناوری، رفاه، سرمایه‌داری و بازار آزاد، مردم‌سالاری و عرفی‌گرایی تکیه دارد. از این‌روی با پیشرفت روند جهانی‌شدن، سنتها و فرهنگ‌های بومی و ملی نیز دچار مشکل می‌شوند. اگر دین را بخشی از سنت بپنداریم، تعالیم دینی نیز با جهانی‌شدن - دست کم در برخی مواضع - چالش خواهد داشت. از طرف دیگر فطری بودن دین، نشانگر آن است که دین به شکلی از اشکال به حیات خود ادامه خواهد داد. از دیدگاه پسامدرن، جهانی‌شدن باعث ایجاد چنین تحولاتی شد: جایگزینی فرد به جای دولت، فرسایش مرزهای ملی، تکثیر حقایق و تردید در حیطه‌های علمی و فرهنگی، وسعت‌یافتن و کنترل‌ناپذیر شدن دنیای اجتماعی افراد، تکثر قرائتهای دینی، فروپاشیدن حریم‌های قدسی، ایجاد انجمنها و گروههای تروریست و اپوزیسیون مجازی و نیز وارد کردن دیگرهای فراموش شده به عرصه مناسبات و روابط جهانی.^۲

۴-۵. جهانی‌شدن و دین اسلام

دینداری در دنیای جدید با مسائلی مواجه می‌باشد که در دنیای قدیم با آن روبه‌رو نبوده است. درخصوص دینداری، گاه افراط و تفریط‌هایی نیز روی می‌دهد؛ مانند تعصب، جزم و جمود، پیشداوری، بی‌مدارایی و عدم‌تسامح. مسائلی که دینداری در دنیای جدید را با مشکل روبه‌رو ساخته، افزون بر جهانی‌سازی، مسائلی همانند ارزشمند شدن استدلال‌گرایی، مادیت‌روشن‌شناختی و نیز آزمون این جهانی‌مکاتب را دربرمی‌گیرد.^۳ جهانی‌شدن به درون فضاهای درونی ادیان و فرهنگها راه

1. Antony Giddens. *Modernity and Self-Identity*, U.K. Cambridge, Polity press, 1991, p 51.

۲. برایان ترنر، شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی‌شدن، مقدمه محمد رضا تاجیک، ص ۱۸-۲۰.

۳. مصطفی ملکیان، «مشکلات دینداری در دنیای جدید»، هفته‌نامه گوناگون، (۱۹/۱۱/۱۳۸۱).

می‌یابد و به دلیل ویژگی سرزمین‌زدایی، پیوندهای فرهنگ و دین با مکان را تضعیف می‌کند. آنچه در برخی ادیان الهی درباره گسترش پیام خداوند در سرتاسر جهان وجود دارد، جهان‌گرایی یا جهان‌شمولی^۱ است، نه جهانی‌شدن.^۲ همان‌گونه که مالکوم واترز اشاره دارد، یگانه بودن خداوند و برابری بندگان او بدین استدلال می‌انجامد که بشریت، جامعه واحدی را تشکیل می‌دهد که در آن، مرزهای جغرافیایی و قلمروهای سیاسی اعتباری ندارند. در بین ادیان الهی، اسلام و مسیحیت بیشتر از دیگر ادیان، داعیه جهان‌شمولی داشته‌اند.^۳

فلسفه انتظار و ظهور امام غایب عج در مذهب تشیع، مستلزم جهان‌شمولی اسلام در سرتاسر کره زمین است. البته در این میان، باید بین جهان‌شمولی فوق و جهانی‌شدن، تفاوت قائل شویم. جهان‌شمولی دینی نه تنها با جهانی‌شدن متفاوت است، بلکه در برخی گرایش‌های خود - همانند اخوان‌المسلمین و بنیادگرایی اسلامی - با هم تعارض دارد.^۴ به گفته محمد عابد الجابری، جهانی‌شدن، حکومت ملی و میهن را تهدید می‌کند و به همین‌گونه، مفهوم امت را مورد تهدید قرار می‌دهد. در حالی که حسن حنفی، مسلمانان را به دفاع از هویت فرهنگی و سنت دینی خویش ارجاع می‌دهد، متفکرانی همچون برهان غلیون مقابله با جهانی‌سازی را امکان‌پذیر نمی‌دانند. اینان معتقدند که فرهنگ ما نیز با جهانی‌شدن و ملازمات فرهنگی آن باید همراه باشد.^۵ به اعتقاد برایان ترنر، پسامدرنیسم و جهانی‌شدن چالشی است برای مکاتب اسلام و مسیحیت، هرچند دوره پست‌مدرن خالی از بُعد مذهبی خاص خود نخواهد بود.^۶

پایان سخن اینکه، جهانی‌شدن قادر است فرهنگها و ادیان مختلف را در کنار یکدیگر گذارده، مطلق‌گرایی آنها را متزلزل نماید. در مجموع، جهانی‌شدن از یک‌سو برای ادیان فرصت، به همراه دارد، و از سوی دیگر تهدید.

1. globalism.

2. globalization

۳. مالکوم واترز، جهانی‌شدن، ص ۱۸۷.

۴. همان، ص ۱۹۴.

۵. سجادی، عبدالقیوم، «اندیشمندان مسلمان و قرائت اسلامی از جهانی‌شدن»، نگاه، ش ۶۹.

۶. برایان ترنر، شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی‌شدن، مقدمه محمد رضا تاجیک، ص ۳۳۸.

۴-۶. جهانی‌شدن و جمهوری اسلامی ایران

جهانی‌شدن بر تعامل جمهوری اسلامی با دیگر کشورها و نهادهای بین‌المللی تأثیراتی داشته است. دنیای جدید الکترونیکی، بر اهمیت عنصر اقتصاد که مبتنی بر فناوری تولید دانش و اطلاعات است، افزوده و از سویی بُعد ارتباطاتی امنیت را نیز برجسته‌تر نموده است. بدیهی است با تحول ابزارهای تولید دانش و اطلاعات، محیط جدیدی در بازارهای بین‌المللی و منطقه‌ای ایجاد می‌شود. در این میان، تهدیدهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران نه تنها از میان نرفته، بلکه حتی پیچیده‌تر از پیش شده است. جهانی‌شدن برای کشورهای مختلف ایجادکننده فرصت است، اما تهدیدهایی خاصه برای کشورهای جهان سوم نیز در پی دارد.

از بُعد فرهنگی نیز اگرچه فرصتهایی برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد شده است، اگر جهانی‌شدن به مفهوم یکسان‌سازی فرهنگی قلمداد شود، این امر با توجه به ابزارهای قوی کشورهای جهان اول ممکن است تهدیدی علیه هویت ملی و اسلامی ایران به شمار رود.^۱ با پذیرفتن این پیش فرض که فرهنگ ما ترکیبی از چهار فرهنگ اسلامی، ایرانی، غربی و سوسیالیستی است، می‌توان گفت نظریه‌های مختلف در باره چگونگی هم‌نهادسازی این چهار فرهنگ، پاسخی روشن و قابل دفاع نداشته‌اند.

فرهنگ ایرانی ما پیشینه‌ای بیش از دو هزار سال دارد. از سوی دیگر، ایرانیان در چهارده قرن پیش، پذیرای دین اسلام شدند. این در حالی است که در یکصد ساله اخیر روشنفکران، فرهنگ غربی و سوسیالیستی را نیز به مجموعه‌های پیشین افزودند. هم‌پوشی و تزاخم اجمالی فرهنگ‌های چهارگانه یادشده، ضرورت رفع تعارضات آنها و ایجاد هم‌نهادی جدید را اثبات می‌کند. البته گفتنی است کمتر نظریه‌ای است که در این راستا به موفقیت نایل شده باشد. در حال حاضر عنصر جهانی‌سازی به ناکامیابی فرهنگ ما در هم‌نهادسازی فرهنگ‌های چهارگانه یادشده افزوده شده و مشکل را دو چندان نموده است.

۱. کاظم سجادیپور، «جهانی‌شدن و امنیت خارجی جمهوری اسلامی ایران»، به نقل از: جهانی‌شدن: برداشت‌ها و پیامدها، ص ۱۴۵-۱۵۷.

۵. نظریه‌های پایان تاریخ و برخورد و گفتگوی تمدنها

ایده «برخورد تمدنها» که از سوی هانتینگتون استراتژیست دولت آمریکا مطرح شد، نه تنها محور مباحث نظری در حوزه روابط بین‌الملل، بلکه سرلوحه سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. در مقابل این نظریه، حجت‌الاسلام سیدمحمد خاتمی ایده «گفتگوی تمدنها» را مطرح نمود. در اینجا ابتدا به نظریه پایان تاریخ فوکویاما، و سپس به نظریه برخورد تمدنها و ایده گفتگوی تمدنها می‌پردازیم.

۱-۵. نظریه پایان تاریخ

به نظر فوکویاما - نظریه‌پرداز ژاپنی‌الاصول آمریکایی - و مشاور وزارت خارجه آمریکا - با شکست کمونیسم و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سلطه آمریکا بر جهان بلامنازع خواهد بود و اندیشه لیبرالیسم بر دیگر ایدئولوژی‌ها پیروز خواهد شد. وی همانند هگل و مارکس معتقد است تحول جوامع انسانی پایان‌پذیر است، اما به‌رغم فلسفه تاریخ آن دو، او دموکراسی لیبرال را پایان تاریخ معرفی می‌کند. در واقع او بین دو شیوه تعقل لیبرالیسم انگلیسی و دیالکتیک هگلی را آشتی داد. فوکویاما - هرچند بسیار خوشبین است - در مورد غایت دموکراسی‌های لیبرال قائل است که افول زندگی اجتماعی، این اندیشه را تقویت می‌کند که ما در آینده، ممکن است به آخرین انسانها تبدیل شویم، ولی انسانهایی که تنها به آسایش خود می‌اندیشند و از هرگونه گرایش به سوی هدفهای متعالی محروم‌اند.^۱

براساس کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان فوکویاما، پایان تاریخ زمانی است که انسان به شکلی از جامعه انسانی دست یابد که در آن عمیق‌ترین و اساسی‌ترین نیازهای بشری برآورده شود. براین اساس، در طول چند سال گذشته همگام با پیروزی لیبرال - دموکراسی بر رقبای ایدئولوژیک خود، نظیر سلطنت موروثی، فاشیسم و جدیدتر از همه کمونیسم، در سراسر جهان، اتفاق نظر مهمی در باره مشروعیت لیبرال - دموکراسی به‌عنوان تنها نظام حکومتی موفق به‌وجود آمده است. به اعتقاد فوکویاما، لیبرال - دموکراسی ممکن است «نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشری» و «آخرین شکل حکومت» باشد و در این مقام «پایان تاریخ» را تحقق بخشد.

۱. موسی غنی نژاد، «پایان تاریخ و آخرین انسان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۶۳ - ۶۴.

همان‌گونه که ژان ندروین پیترز اشاره می‌کند، علت عدم مخالفت اولیه با نظریه فوکویاما آن بود که این نظریه چندان جدی گرفته نمی‌شد؛ چنان‌که از او به‌عنوان «آغازگر پوچی» یاد می‌کردند. پل کندی در کتاب ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ موضوع گسترش بیش از حد امپراتوری امریکا را مطرح کرد و حجم سه تریلیون دلاری کسری بودجه این کشور و ورشکستگی بانک‌هایی مانند صندوق‌های پس‌انداز و وام را نیز به اثبات رساند. به عقیده پیترز، تاریخ جدید با جنبش‌های اجتماعی رقم خواهد خورد که دیگر نه در چارچوب ملی، که در پهنه جهانی رخ می‌نمایند.^۱

نظام دوقطبی حاکم در دوران جنگ سرد (۱۹۴۵ - ۱۹۹۱) با فروپاشی کمونیسم به نظام تک - چند قطبی تبدیل شد. در اوضاع جدید هرچند قدرت‌های متعددی همچون اروپای متحد و کشورهای آسیایی وجود داشتند، در این میان امریکا وضعیتی متفاوت و برتر داشت. در سال‌های اخیر ایالات متحده درصدد اثبات برتری خود بر دیگر قدرت‌های بزرگ و تبدیل نظام تک - چند قطبی به نظام سلسله مراتبی است که در رأس آن امریکا قرار دارد.

امریکا در جهان، خود را دارای مسئولیت‌های بین‌المللی فراوانی می‌داند. جنگ این کشور علیه عراق در آخرین روز سال ۱۳۸۱ نشان داد که برای اثبات سیادت خود بر جهان و رسیدن به منابع نفتی حاضر است به‌رغم مخالفت بیشتر کشورهای اروپایی و غیراروپایی و بدون اجازه سازمان ملل متحد، آتش جنگی خانمان‌سوز را شعله‌ور سازد. امریکا که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم نیمی از ثروت دنیا را در دست داشت، امروزه با رقبای بزرگی همچون اروپای متحد، ژاپن، چین و آسیای جنوب شرقی رویارویی می‌کند. فوکویاما نیز حاکمیت لیبرال - دموکراسی را اجتناب‌ناپذیر می‌داند، اما با این همه، با نظامی‌گری بوش مخالف است.^۲

۲-۵. نظریه برخورد تمدنها

نظریه برخورد تمدنها از جهاتی در مقابل نظریه پایان تاریخ قرار دارد. فوکویاما هشت سال پس از طرح نظریه خود عنوان کرد که از عقاید پیشین خود بازنگشته‌ام و هنوز نظریه هانتینگتون را

۱. ژان ندروین پیترز، «فوکویاما و دموکراسی لیبرال: پایان تاریخ»، ترجمه پرویز صداقت، اطلاعات

سیاسی - اقتصادی، ش ۷۹ - ۸۰، ص ۴۲ - ۴۸.

۲. یاس نو، (۱۳۸۲/۴/۱۴).

نمی‌پذیریم؛ چه آنکه مردم با جوامع کوچک - نسبت به جوامع بزرگ متمدن - احساس وابستگی بیشتری می‌کنند.^۱ از این سو، هانتینگتون نیز اعلام کرد که جهان، واحد نیست و نظریه پایان تاریخ را نمی‌پذیرد.^۲

هانتینگتون فرهنگ و تمدن را متضمن ارزشها، هنجارها، روشهای فکری و نهادهایی می‌داند که نسلهای متوالی در هر جامعه بیشترین اهمیت و حرمت را دارند.^۳ برخی متفکران، فرهنگ را وجه معنوی و غیرمادی زندگی جوامع، و تمدن را وجه مادی و عینی آن دانسته‌اند. پیش از هانتینگتون، توین بی در سال ۱۹۴۷ در کتاب تمدن در بوته آزمایش، برخورد و جنگ میان تمدنها را مطرح کرده بود. به اعتقاد هانتینگتون، با پایان جنگ سرد دوران رقابت‌های ایدئولوژیک خاتمه می‌یابد و سپس دوران جدیدی به نام عصر برخورد تمدنها آغاز می‌شود. او تمدنهای زنده دنیا را هشت تمدن بزرگ غربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدکس، امریکای لاتینی (و احتمالاً تمدن آفریقایی) می‌داند. برپایه این نظریه، «مشعل رهبری جهان از نظر سیاسی در قرن آینده در دست امریکا و اروپا خواهد بود و احتمالاً مرکز قدرت از امریکا به فدراسیون اروپا منتقل خواهد شد. پس از آنها، ژاپن، چین و روسیه مطرح خواهند بود. پس اگر قرن آینده، قرن امریکا نباشد، به احتمال زیاد قرن اروپا خواهد بود.»^۴

براساس این نظریه، تقابل تمدنها سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری‌های عصر نو به‌شمار می‌آید. در مجموع می‌توان از دیدگاه هانتینگتون، شش دلیل را برای برخورد تمدنها برشمرد:

۱. وجود اختلاف میان تمدنها نه تنها واقعی، که اساسی است؛
۲. با گسترش وسایل ارتباط جمعی، گویا جهان در حال کوچک‌تر شدن است (دهکده جهانی) و درون هر تمدن، امکان اشتراک افزایش می‌یابد؛
۳. روندهای نوسازی اقتصادی و تحول اجتماعی در سراسر جهان انسانها را از هویت دیرینه و

۱. مجله راه نو (۱۳۷۷/۴/۲۳).

۲. ساموئل هانتینگتون، نظریه برخورد تمدنها و متفقدانش، ترجمه مجتبی امیری، ص ۱۰۰-۱۰۸.

۳. همان.

۴. پل کندی، در تدارک قرن بیست و یکم، ترجمه عباس مخبر، ص ۳۷۱.

بومی‌شان جدا می‌سازد؛

۴. نقش دو گانه غرب، رشد آگاهی تمدنی را فزونی می‌بخشد؛
 ۵. کمتر می‌توان بر ویژگیها و اختلاف‌های فرهنگی سرپوش گذارد؛
 ۶. منطقه‌گرایی اقتصادی در حال رشد است و از این طریق، خودآگاهی تمدنی تقویت می‌شود.^۱
- ارکان این نظریه عبارت است از:

۱. پایان نبرد ایدئولوژیک؛

۲. تضعیف ناسیونالیسم؛

۳. احیای جدید ملت‌گرایی در قالب تمدن؛

۴. ضرورت برخورد تمدنها به دلیل نبود سیطره بلامنازع یک تمدن.^۲

هانتینگتون با تأثیر پذیرفتن از برنارد لوئیس - که برخورد دولتها را نوعی برخورد تمدنی می‌داند -^۳ بر این باور است که خصومت هزار و چهارصد ساله اسلام و غرب رو به افزایش، و آستان حوادثی خونین است. بر این اساس، در نهایت تمدن اسلامی و کنفوسیوسی - در کنار یکدیگر - رویاروی تمدن غربی و مسیحی خواهند ایستاد، اما این تمدن غربی است که سرانجام پیروز خواهد شد. البته بعداً هانتینگتون با اندیشهٔ اخیرش در خصوص اسلام و مسلمین، فاصله گرفته است؛ آنجا که می‌گوید:

در کتابم به نام برخورد تمدنها گفته بودم بی‌گمان قصه اسلام یکسره خواهد شد و کار این تمدن به پایان خواهد رسید، اما اکنون پس از مشاهدات و ملموسات دریافتم که نظریه پیشین من در مورد اسلام و تمدن اسلامی - که آن را پایان یافته می‌دانستم - اشتباه بوده است. من اکنون باور دارم که تمدن اسلامی، تمدن ماندگار و پایاست.^۴

۱. ساموئل هانتینگتون، «رویارویی تمدنها»، ترجمه مجتبی امیری، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۶۹ - ۷۰، ص ۴ - ۱۰.

۲. سید حسین نصر، «رویارویی تمدنها و سازندگی آینده بشر»، کلک، ش ۶۰.

۳. علی بیگدلی، «ریشه‌یابی نظریه برخورد تمدنها»، سیاست خارجی، ص ۳۲۵.

۴. محسن قانع بصری، «هانتینگتون: تغییر عقیده داده‌ام»، فکر نو، ش ۱، ص ۷.

وی در سمینار «اسلام سیاسی و غرب» - که در ۳۰ و ۳۱ اکتبر ۱۹۹۷ در قبرس برگزار شد - با ارائه مقاله‌ای با عنوان «اسلام و غرب: از تعارض تا گفتگو»، تا اندازه‌ای نظریات پیشین خود را تعدیل نمود.^۱

نظریه برخورد تمدنها به لحاظ حساسیتی که در سطح بین‌المللی برانگیخت، از جهات مختلف مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. این نظریه از نظر روش‌شناسی بر تجربه‌گرایی تاریخی^۲ استوار است. ریشه‌های این روش‌شناسی را می‌توان در کتاب «نگرشی تاریخی به تکامل تفکر انسانی» اثر «آزای کندرسه»، و نیز «آداب و رسوم ملت‌ها» اثر «ولتر» - که هر دو به سال ۱۷۹۵ منتشر شدند - مشاهده نمود. ادعای هانتینگتون این نیست که نظریه برخورد تمدنها براساس روش‌شناسی علمی تدوین شده، بلکه او بر آن است که مناسبات تمدنی در گذشته و حال او را به این جمع‌بندی رسانده است. بنابراین از نظر روش‌شناسی باید دانست شواهد و قرائن تاریخی به چه مقدار این نظریه را تأیید کرده، یا به آن قدرت پیش‌بینی می‌دهد.

در این نظریه، واحد تحلیل، تمدن است، نه دولت‌های ملی، و از سویی بر عوامل فرهنگی نیز بیش از عوامل نظامی، سیاسی، اقتصادی و اطلاعاتی تأکید می‌شود. ریچارد فالک و پاره‌ای از متفکران بر این نکته پای می‌فشارند که تمدن نمی‌تواند جانشین دولت - ملت شود؛^۳ البته هانتینگتون برای مدعای خویش دلایل مشخصی مطرح نکرده است. «پدرو برایگر» نیز جنگهای قرن بیست و یکم را ناشی از مشکلات امریکا در راه ابرقدرت شدن اقتصادی می‌داند.^۴ گفتنی است جنگ امریکا علیه عراق بر پیش‌بینی وی مهر تأیید گذاشت. به اعتقاد برایگر، هانتینگتون برخلاف اهمیتی که جنبه فرهنگی و تمدنی برای او دارد - به‌رغم باورهای پیشین خود - اعتراف می‌کند که غرب منافع اقتصادی خود را به پیش می‌راند و از دیگر سو سیاست‌های اقتصادی خویش را به دیگر

۱. بولتن اسلام و غرب، ش ۵ و ۶، ص ۱۱۲.

2. historical empiricism

۳. مجتبی امیری، «نظریه رویارویی تمدنها از دیدگاه منتقدان»، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، ش ۷۳ - ۷۴، ص ۳۵.

۴. پدرو برایگر، «به سوی برخوردی میان تمدنها» ترجمه منیر سادات مادرشاهی، سیاست خارجی، ص ۳۷۶ - ۳۸۷.

ملتها تحمیل می‌کند.^۱ در گذشته دور، عامل نظامی تعیین‌کننده روابط بین دولتها بود، اما امروزه عامل سیاسی و سپس عواملی اقتصادی و اطلاعاتی به جای آن نشست است.

افزون بر نکات پیش‌گفته، می‌توان به یکپارچه نبودن مفهوم غرب و اسلام نیز اشاره نمود. بنابراین با توجه به استقبال پارلمان اروپا از طرح گفتگوی تمدنها احتمال جاداشدن اروپای متحد از امریکا در درازمدت وجود دارد، اما با این همه، جهان اسلام را نیز نمی‌توان یکپارچه دانست. به تعبیر الکساندر بلچوک، «تمدن غربی مساوی تمدن مسیحی نیست.»^۲ همچنین پیوند کنفوسیوسی و اسلامی نیز بعید به نظر می‌رسد. شاید هانتینگتون دو رقیب امریکا (کشورهای اسلامی و چین) را با هدفی سیاسی در کنار هم قرار داده باشد. به گفته وزیر امور خارجه سنگاپور، اگر فروش سلاحهای چینی به ایران دلیل ارتباط دو تمدن اسلامی - کنفوسیوسی است، بنابراین فروش جنگ‌افزارهای امریکایی به عربستان سعودی نیز ارتباط تمدن اسلامی - مسیحی را اثبات می‌کند!^۳ همان‌گونه که ژرنوت روتر اشاره می‌کند، امریکا پس از فروپاشی کمونیسم به دشمن فرضی جدیدی نیاز داشت و صدام‌حسین این سوژه را در اختیار او نهاد.^۴ برخی نیز معتقدند تحقیقات هانتینگتون قرار بود صرفاً در اختیار پنتاگون قرار گیرد، اما بعد به دلایلی در اختیار دیگران گذاشته شد. گفتنی است برخی از دلایل شش‌گانه وی برای ضروری بودن برخورد تمدنها - همانند کوچک‌تر شدن جهان و منطقه‌گرایی اقتصادی - تأییدی است بر ضرورت گفتگوی ملتها و تمدنها.

۳-۵. ایده گفتگوی تمدنها

انتقادات و واکنش‌های مختلف به نظریه برخورد تمدنها، زمینه را برای ارائه ایده‌ای نوین از سوی رئیس‌جمهوری ایران آماده کرد. دو دهه پیش روزه گارودی نیز طرحی را برای گفتگوی تمدنها ارائه

۱. همان.

۲. بولتن اسلام و غرب، ش ۹، ص ۲۴.

۳. مجتبی امیری، «نظریه رویارویی تمدنها از دیدگاه منتقدان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۷۳ - ۷۴، ص ۳۶ - ۴۴.

۴. ژرفوت روتر، «اسلام و غرب، موانع گفتن»، ترجمه صالح واصلی، بولتن اسلام و غرب، ش ۱۴ و ۱۵، ص ۳ - ۵.

کرد و تمدن غرب را نویددهنده نیستی و نابودی خواند.^۱ به هر حال این پیشنهاد خاتمی به گونه‌ای وسیع مورد استقبال همگان قرار گرفت؛ تا آنجا که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۳/۸/۱۳۷۷ به اتفاق آرا پیشنهاد رئیس‌جمهوری ایران را در مورد نامگذاری اولین سال هزاره جدید به سال گفتگوی تمدن‌ها تصویب کرد.

از دیدگاه آقای خاتمی، تمدن، پاسخی است که انسان نسبت به هستی، جهان و انسان دارد. تمدن‌ها زاده می‌شوند؛ می‌بالند و می‌میرند. هرچند تمدن غالب، امروزه تمدن غربی است، ولی ادعای پیری این تمدن چندان گزاف نمی‌باشد، در عین حال غرب همچنان از لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی دارای ابزارهای تبلیغاتی نیرومندی است.^۲ سیدمحمد خاتمی در سخنرانی خود در مجمع عمومی ملل متحد با ارائه این ایده اظهار امیدواری کرد که جهان در هزاره جدید بتواند از طریق گفت‌ووشنود میان تمدن‌ها به صلح، عدالت و آزادی دست یابد.

گفتگو، حاصل ارتباط زبانی، و نوعی تفسیر از دیگری است. از آنجا که هویت ملت‌ها و تمدن‌ها با تصویری از خویشتن و تصور وجود دیگران شکل می‌گیرد، گفتگو می‌تواند عامل مهمی در فهم دیگران و شکل دادن هویت خود تلقی شود. ایده گفتگوی تمدن‌ها به جای نابرابری، دشمنی، خشونت و انحصارگرایی تمدنی،^۳ بر برابری کامل دوطرف در گفتگو، دوستی و همبستگی و نیز تحمل و مشاوره تأکید می‌کند و تنوع فرهنگ‌ها را نه عامل تصادم، بلکه زمینه‌ساز همکاری و گفتگو می‌داند.^۴ بر این اساس است که عقلانیت مفاهمه‌ای و پله‌های ارتباطی می‌تواند جایگزین عقلانیت ابزاری و دیوار بی‌اعتمادی شود.^۵

ایده گفتگوی تمدن‌ها با وجود استقبال جهانی و دستاوردهای مهمی که در راستای تنش‌زدایی در

۱. عبدالواحد علوانی، «جغرافیای آینده برخورد تمدن‌های بشری»، ترجمه حسین فیض‌اللهی، بولتن اسلام و غرب، ش ۵ و ۶، ص ۷۶.

۲. سیدمحمد خاتمی، بیم موج، ص ۱۷۱ - ۱۹۳.

3. civilizational exclusivism

۴. غلامعلی خوش‌رو، «گفتگوی تمدنی چیست؟» چستی گفتگوی تمدن‌ها (مجموعه مقالات)، ص ۱۰۵ - ۱۱۴.

۵. مصاحبه سیدمحمد خاتمی با شبکه CNN (۱۱/۱۸/۱۳۷۶).

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران داشته است، مشکلات خاص خود را نیز دارد همچون:^۱ مبانی نظری این ایده هنوز به دقت مبانی نظریه برخورد تمدنها تنظیم نشده است. علاوه بر آن، این ایده بر نگرشی خوش‌بینانه نسبت به ذات انسان و عقل‌گرایی او تکیه دارد. به بیانی دیگر، ایده گفتگوی تمدنها اهداف آرمان‌گرایانه‌ای را در نظر دارد. این در حالی است که در روابط بین‌الملل، واقع‌گرایی و محوریت قدرت، سیطره دارد. گفتگو هدفی شایسته است، اما به گفته فهمی هویدی نه غرب، نیازمند به گفتگو است و نه همه مسلمانان آمادگی آن را دارند.^۲ پایان سخن اینکه، واقعه ۱۱ سپتامبر - که در سال گفتگوی تمدنها روی داد - و جنگ امریکا و انگلیس علیه عراق در ۲۹ اسفند ۱۳۸۱، از این واقعیت خبر داد که گفتگوی تمدنها راهی دشوار و بس طولانی در پیش دارد.

۱. سید صادق حقیقت، گفتگوی تمدنها و برخورد تمدنها، ص ۵۱-۵۹.

۲. فهمی هویدی، «گفتگوی فرهنگها»، ترجمه پرویز شریفی، بولتن اسلام و غرب، ش ۴، ص ۴۲-۴۹.

کتابنامه

فارسی - لاتین

منابع فارسی

-قرآن کریم.

-آئین انقلاب اسلامی، (آراء برگزیده امام خمینی)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضی الله عنه، ۱۳۷۳.

-آخرین سفر شاه، ویلیام شوکراکس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۶۹.

-آشنایی با تشکیلات دولت جمهوری اسلامی ایران، مهدی حسینی، تهران، مرکز آموزشی مدیریت دولتی، ۱۳۷۷.

-آن روزهای خدایی، سیداحمد خمینی، (یادمان هجدهمین سالگرد پیروزی انقلاب)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضی الله عنه، ۱۳۷۵.

-از سیدضیاء تا بختیار، مسعود بهنود، تهران، جاویدان، ۱۳۷۰.

-از مرجعیت تا تبعید امام خمینی رضی الله عنه، عبدالوهاب فراتی، تهران، اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.

-اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، مرتضی مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۷۰.

-اسناد لانه جاسوسی، از ظهور تا سقوط، ج ۱، تهران، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، ۱۳۶۶.

-اسنادی از جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی، حزب ملل اسلامی، تهران، دوازده محرم، ۱۳۵۳.

-اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، احمد بخشایشی اردستانی، تهران.

-اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، احمد بخشایشی اردستانی، تهران، آوای نور، ۱۳۷۵.

- اعترافات ژنرال، عباس قره‌باغی، تهران، نشر نی، ۱۳۶۶.
- اقتصاد سیاسی ایران، محمدعلی (همایون) کاتوزیان، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳.
- الانتفاضة الثورية، صالح عوض، بیروت، مؤسسه الزیتونیه للاعلام والنشر، ۱۳۹۰ ق.
- امام و روحانیت، تهران، دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۶۲.
- اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، حمید عنایت، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۵.
- اندیشه‌های بنیادی اسلامی، سیدمحمدحسین طباطبائی و دیگران، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱.
- اندیشه اصلاح در نهضت‌های اسلامی، محمدجواد صاحبی، تهران، کیهان، ۱۳۶۷.
- انقلاب، آرت هانا، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱.
- انقلاب اسلامی در ایران، حامد الگار، ترجمه مرتضی اسعدی و حسن چیدری، تهران، قلم، ۱۳۶۰.
- انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه، منوچهر محمدی، تهران، نویسنده، ۱۳۷۰.
- انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ج ۱، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۴.
- انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، عباسعلی عمیدزنجانی، تهران، نشر کتاب سیاسی، ۱۳۷۱.
- انقلاب ایران به روایت رادیویی بی‌سی، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.
- انقلاب ایران در دو حرکت، مهدی بازرگان، تهران، نراقی، ۱۳۶۳.
- انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی علیه السلام، سیروس پرهام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- انقلاب و بسیج سیاسی، حسین بشیریه، تهران، پگاه، ۱۳۷۲.
- ایالات متحده، ایران و جنگ سرد، ویلیام لاکر، ریچارد کاتم، ترجمه محمدعلی آتش‌برگ، تهران، نشر بین‌الملل، ۱۳۶۳.
- ایران بر ضدشاه، احمد فاروقی و ژان لوروزیه، ترجمه مهدی نراقی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- ایران بین دو انقلاب، ایرواند آبراهامیان، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشرنی، ۱۳۷۷.
- ایران در دوران دکتر مصدق، سپهر ذبیح، ترجمه محمدرضا رفیعی مهرآبادی، تهران، ۱۳۶۳.
- ایران در دوره سلطنت قاجار، علی‌اصغر شمیم، تهران، افکار، چاپ پنجم، ۱۳۷۴.

- ایران سراب قدرت، گراهام رابرت، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران، سحاب، ۱۳۵۸.
- ایران عصر قاجار، لمبتون ا.ک. اس، ترجمه سیمین فصیحی، مشهد، جاودان خرد، ۱۳۷۵.
- ایرانیان و اندیشهٔ تجدد، جمشید بهنام، تهران، فرزانه، ۱۳۷۵.
- بازیابی ارزش‌ها، مهدی بازرگان، تهران، بی‌تا، ۱۳۶۲.
- بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صدسالهٔ اخیر، مرتضی مطهری، قم، صدرا، ۱۳۷۴.
- بررسی مستندی از مواضع گروه‌ها در قبال انقلاب اسلامی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
- بررسی مستندی از مواضع گروه‌ها در قبال انقلاب اسلامی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.
- بررسی مقایسه‌ای چرائی و چگونگی وقوع انقلاب‌های فرانسه، روسیه و ایران، مصطفی ملکوتیان، پایان‌نامه دکترای علوم سیاسی، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۴.
- بررسی و تحقیق در نهضت مشروطیت ایران، رسول جعفریان، قم، توس، ۱۳۶۹.
- بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی علیه السلام، سیدحمید روحانی، بی‌جا، بی‌تا، ۱۳۵۶.
- پژوهشنامه متین، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ش ۱، زمستان ۱۳۷۷.
- پژوهشی در تاریخ معاصر ایران (برخورد شرق و غرب در ایران)، مریم میراحمدی مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- پنهان‌کاری و دموکراسی، ترنر استانفیلد، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶.
- پیام فریاد برائت، مردادماه ۱۳۶۶.
- پیرامون انقلاب اسلامی، مرتضی مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۶۸.
- تاریخ انحطاط مجلس، احمد مجدالاسلام، مقدمه و تحشیه محمودخلیل پور، اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۶.
- تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، مهدی ملکزاده، تهران، انتشارات علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
- تاریخ ایران، ابراهیم افراسیابی، تهران، علم، ۱۳۶۷.
- تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، به اهتمام اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، آگاه، ۱۳۶۱.
- تاریخ توسعه‌طلبی آمریکا در ایران، گ. ل. بوندارفسکی، تهران، آلفا، ۱۳۵۸.
- تاریخچه گروه‌های تشکیل دهندهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تهران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی،

- تاریخ دهخانیه، شیخ حسن کربلایی، تصحیح رسول جعفریان، قم، الهادی، ۱۳۷۷.
- تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، جلال‌الدین مدنی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، جلد ۱.
- تاریخ سی ساله ایران، بیژن جزینی، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- تاریخ معاصر یا حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، تهران، رودکی، ۱۳۶۱.
- تاریخ ملی‌شدن صنعت نفت ایران، فؤاد روحانی، تهران، جیبی، ۱۳۵۳.
- تحریم تنباکو اولین مقاومت منفی در ایران، ابراهیم تیموری، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸.
- تحریم تنباکو، محمدرضا زنجانی، تهران، حسین مصدقی، ۱۳۳۳.
- تحقیق در افکار میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، نورانی، تهران، جیبی، ۱۳۵۲.
- تحلیلی از انقلاب اسلامی، حاتم قادری، تهران، دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی آموزشی و پرورشی، ۱۳۶۶.
- تحلیلی بر انقلاب اسلامی، منوچهر محمدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
- تحولات سران حزب توده ایران، تهران، نگره، ۱۳۷۵.
- تحول انقلابی، چالمرز جانسون، ترجمه حمید الیاسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- تشیع و مشروطیت ایران، عبدالهادی حائری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملکه، محمد حسین نائینی، تهران، فردوسی، ۱۳۳۴.
- توسعه و تضاد، فرامرز رفیع‌پور، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۶.
- جامعه‌شناسی، تی. بی. باتومور، ترجمه حسن منصور و حسن حسینی‌کلجایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- جرعه جاری، علی ذوعلم (گردآورنده)، تهران، پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷.
- جناح‌های سیاسی در ایران امروز، حجت مرتجی، تهران، نقش و نگار، ۱۳۷۸.
- جناح‌های سیاسی در ایران، سعید برزین، تهران، مرکز، ۱۳۷۷.
- جنگ قدرت‌ها در ایران، باری روبین، ترجمه محمود مشرفی، تهران، آشتیانی، ۱۳۶۳.
- چارچوبی برای تحلیل و شناخت انقلاب اسلامی در ایران، محمداقبر حشمت‌زاده، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۸.
- چپ در ایران، تهران، وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸.
- حدیث انقلاب، جستارهایی در انقلاب اسلامی (مجموعه مقالات)، تهران، الهدی، ۱۳۷۷.

- حزب توده از آغاز تا فروپاشی، الهه کولائی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷.
- حکومت خدا، جمهوری اسلامی ایران، امریکا، بنارد شریل، دانشگاه کلمبیا، ۱۹۸۴.
- خاستگاه‌های جامعه‌شناسی، آبراهام جی. اچ، ترجمه احمد کریمی، تهران، پاپیروس، ۱۳۶۸.
- خاطرات اعتمادالسلطنه، اعتمادالسلطنه، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۶.
- خاطرات حاج سیاح، حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۹.
- خاطرات شهید حاج مهدی عراقی، مهدی عراقی، محمود مقدسی (گردآورنده)، تهران، رسا، ۱۳۷۰.
- خاطرات و تألمات دکتر مصدق، محمد مصدق، تهران، علمی، ۱۳۷۰.
- درآمدی بر انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، عبدالوهاب فراتی (گردآورنده)، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶.
- درآمدی بر مبانی فکری انقلاب اسلامی، محمدشفیعی فر، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۸.
- در جستجوی راه از کلام امام، (دفتر نوزدهم، فلسطین و صهیونیسم)، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- در جستجوی راه از کلام امام، (دفتر هشتم، روحانیت)، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- در خدمت و خیانت روشنفکران، آل احمد، تهران، رواق، بی تا.
- درون انقلاب ایران، جان دی استمپل، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، رسا، ۱۳۷۷.
- دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، فرده‌الیدی، ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۸.
- دین‌شناسی معاصر، مجید محمدی، تهران، قطره، ۱۳۶۸.
- رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان، ترنزیو پیوکارلو، ترجمه عباس آذرین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.
- ۲۷۵ روز با بازگان، مسعود بهنود، تهران، نشر علم، ۱۳۷۷.
- روزشمار انقلاب اسلامی ایران، فرهاد بخشنده و مجید محسنی، تهران، کیمیا، ۱۳۷۶.
- روس و انگلیس در ایران، فیروز کاظم‌زاده، ترجمه منوچهر امیری، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۴.
- رویارویی انقلاب اسلامی در ایران و امریکا، جمیله کدیور، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴.
- رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، تهران، فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶.

- رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، عبدالوهاب فراتی (گردآورنده)، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷.
- ریشه‌های انقلاب ایران، نیکی کدی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹.
- زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی رضی الله عنه، محمدحسن رجیبی، تهران، مؤسسه فرهنگی قبله، ۱۳۷۴.
- زندگی‌نامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان، سعید برزین، تهران، مرکز، ۱۳۷۴.
- زندگی و اندیشه میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، حجت‌الله اصیل، تهران، نشر نی، بی‌تا.
- ژرف‌نگری در انقلاب اروپا، رالف دارندورف، ترجمه هوشنگ لاهوتی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰.
- سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ساموئل هانتینگتون، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علم، ۱۳۷۰.
- ساواک، دلانو آکرستین، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۰.
- سرآغاز نواندیشی معاصر، مقصود فراستخواه، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
- سردار جنگل، ابراهیم فخرایی، تهران، جاویدان، ۱۳۵۴.
- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، جمعی از نویسندگان، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵.
- سنت و مدرنیسم، صادق زیباکلام، تهران، روزنه، ۱۳۷۷.
- سه سال در دربار ایران، ژرژ فوریه، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، دنیای کتاب، بی‌تا.
- سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳.
- سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، منوچهر محمدی، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۷.
- سیری در نظریه‌های انقلاب، مصطفی ملکوتیان، تهران، قومس، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- شاخص‌های اجتماعی ایران، احمد اشرف، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
- شرح زندگانی میرزای شیرازی، شیخ آقابزرگ تهرانی، ترجمه حمید تیموری، تهران، میقات، ۱۳۶۲.
- شناسنامه تشکله‌ها و احزاب سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، وزارت کشور، ۱۳۷۷.
- صحیفه نور، امام خمینی، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
- صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، ج ۱، اسناد مربوط به نهضت آزادی، تهران، نراقی، ۱۳۶۳.
- طلای سیاه یا بلای ایران، ابوالفضل لسانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، حسین فردوست، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰.
- عبور از بحران، هاشمی رفسنجانی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۸.
- عقاب و شیر، بیل جیمز، ترجمه مهوش غلامی، تهران، نشر کوبه، ۱۳۷۱.
- علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی، سید صادق حقیقت، قم، طه، ۱۳۷۷.
- عین الدوله و رژیم مشروطه، مهدی داودی، تهران، کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۲.
- غارتگری در ایران، حسین ارژنگی، تهران، نویسنده، ۱۳۵۸.
- غربزدگی، جلال آل‌احمد، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
- فرهنگ دوجلدی دانشگاهی انگلیسی به فارسی، ج ۲، عباس و منوچهر آریانپور، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.
- فرهنگ سکوت، مهدی پرهام، مجموعه سی مقاله، تهران، ۱۳۷۵.
- فلسفه و جامعه شناسی سیاسی، به کوشش مجید محمدی، تهران، قطره، ۱۳۷۴.
- فیلد کاسترو و مذهب، بتو فری، ترجمه سرویس خارجی روزنامه اطلاعات، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۸.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی.
- قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، جواد شیخ‌الاسلامی، تهران، کیهان، ۱۳۶۷.
- قلم و سیاست، محمدعلی سفری، تهران، نامک، ۱۳۷۱.
- قیام گوهرشاد، سینا واحد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۰.
- کالبد شکافی چهار انقلاب، کرین بریتون، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نو، ۱۳۶۶.
- کتاب البیع، امام خمینی ره، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵.
- کتاب سیاه، سال‌های نهضت ملی، ج ۷، حسین مکی، تهران، علمی، ۱۳۷۷.
- کزراهه، احسان طبری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- کزراهه، احسان طبری، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰.
- کشف‌الاسرار، امام خمینی ره، بی‌جا، نشر ظفر، ۱۳۲۳.
- کلیسای شورشی، کامیلو تورس، ترجمه جواد یوسفیان، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸.
- کوثر، مجموعه سخنرانی‌های امام خمینی ره همراه با شرح وقایع انقلاب اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۱.

- کیهان فرهنگی، سال یازدهم، شماره یکم، ۱۳۷۳.
- گزارش اقتصادی و ترازنامه سال ۱۳۷۵، بانک مرکزی.
- گفتگوی تمدنها و برخورد تمدنها، سید صادق حقیقت، قم، طه، ۱۳۷۷.
- مبانی جامعه‌شناسی، هانری مندارس، ترجمه باقر پرهام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۹.
- مبانی نظری حکومت مشروطه و مشروعه، حسین آبادیان، تهران، نشر نی، ۱۳۷۴.
- مثل برف آب خواهیم شد، (مذاکرات شورای فرماندهان ارتش، دی و بهمن ۱۳۷۵).
- مجله راهبرد، شماره ۹، ۱۳۷۵.
- مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۴۲ - ۴۱.
- مجموعه آثار، علی شریعتی، تهران، دفتر تدوین و تنظیم آثار دکتر علی شریعتی، بی تا.
- مجموعه رسائل (اعلامیه‌ها و لوايح شيخ شهيد فضل‌الله نوري)، محمد ترکمان، تهران، رسا، ۱۳۶۲.
- مجموعه مقالات پیرامون جهان سوم، حاتم قادری (گردآورنده)، تهران، سفیر، ۱۳۶۹.
- مجموعه مکتوبات، سخنرانی‌ها... آیت‌الله کاشانی، م. دهنوی، تهران، چاپخش، ۱۳۶۲.
- مسئولیت‌های فرامشی در سیاست خارجی دولت اسلامی، سیدصادق حقیقت، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۵.
- مصدق، نفت، ناسیونالیزم ایرانی، «جیمز بیل و ویلیام راجر لويس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نو، ۱۳۶۸.
- مصدق و نبرد قدرت در ایران، همایون کاتوزیان، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
- مقاومت شکننده، جان فوران، ترجمه احمد تدین، تهران، رسا، ۱۳۷۷.
- مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، صادق زیباکلام، تهران، روزنه، ۱۳۷۲.
- مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، مرتضی مطهری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴.
- ناسیونالیزم در ایران، ریچارد کاتم، ترجمه فرشته سرلک، تهران، گفتار، ۱۳۷۱.
- نامه‌هایی از تبریز، براون ادوارد، ترجمه حسن جوادی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱.
- نظریه‌های جامعه‌شناسی، غلام‌عباس توسلی، تهران، سمت، ۱۳۷۰.
- نفت، قدرت و اصول، مصطفی علم، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱.

- نقدی بر مارکسیسم، مرتضی مطهری، قم، صدرا، ۱۳۶۳.

- نقش روحانیت پیشرو در انقلاب مشروطیت، حامد الگار، ترجمه ابوالقاسم سرّی، تهران، توس، ۱۳۵۶.

- نهج البلاغه، ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، تهران، علی فرهنگی، ۱۳۷۵.

- نهضت روحانیون ایران، علی دوانی، تهران، مؤسسه خیریه و فرهنگی امام رضا علیه السلام، ۱۳۵۸.

- ولایت فقیه، امام خمینی ره، تهران، دفتر نشر فقیه، بی تا.

- هاشمی و انقلاب، رضوی مسعود، تهران، همشهری، ۱۳۶۷.

منابع لاتین

- Abbas Manafī, *Critical Reflections on Theories of Revolution: A Lesson Form Iran*, Ann Arbor: U.M.I, 1987.
- Abbas Manoochehri, *Ali Shariati and The Islamic Renaissance*, Ann Arbor: U.M.I, 1989.
- A.S.Cohan, *Theories of Revolution*, London: Wiley, 1975.
- Chalmers Johnson, *Revolution and The Social System*, Stanfard: Hoover Institution Studies, 1964.
- Foroozandeh Faghihi, *Land Reform and It's Effects on Rural - Unrban Imigration in Iran Since 1962*, Ann Arbor: U.M.I, 1980.
- Gerard Devilliers & Others, *The Imperial Shah*, London: Weildenfeld & Nicolson, 1976.
- Hassan Tajalli Tehrani, *The causes of Revolution: A Case Study of Iranian Revolution of 1978 - 1992*.
- James c. Davies, "*Toward a Theory of Revolution*, in: Kelly & Brown(eds), *Struggles in the State*, Newyork: Wiley, 1970.

- Michael Ficher , *Iran From Religious Dispute to Revolution*, America: Harvard university Press.
- Mohsen Nodjomi, *DictatorShip and Rise of Political Movement, The case of Iran*, Ann Arbor: U.M.I, 1985.
- Michael Hechner, "Symposium on Prediction in the Social Sciences."*American Journal Of sociology*.
- *Newsweek*, Nov 6,1987.
- Pitirim A. Sorokin, "Fluctuations of Internal Disturbances", in: Kelly & Brown (eds), *op.cit*.
- Shahin Mossavar Rahmani, *The Iranian Revolution of 1978 - 1979*, Ann Arbor: U.M.I,1982.
- Theda Skocpol, *States and Social Revolutions*, Cambridge: Cambridge University Press, 1979.